

# فقه نگاری

متن پیاده شده درسهای خارج

حضرت آیت الله العظمی سید صادق حسینی شیرازی مد ظله

حج

جزء چهاردهم

جلد ۳۴

محرر: سید هاشم خاتمی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة على سيدنا ونبينا محمد وعلى آله الطيبين  
الطاهرين واللعنة على أعدائهم أجمعين.



## جلسه ۷۴۹

۲۳ محرم ۱۴۳۶

این تعیین و تخییری که دیروز عرض شد صاحب جواهر فرموده بودند، شخصی که تازه آمده به مکه مکرمه و یک ماه یا بیشتر و کمتر از یک سال و دو سال مانده و قصد مجاورت دارد ایام حج است و می‌خواهد حج تمتع انجام دهد باید از حرم بیرون برود و از آنجا احرام ببندد برای عمره تمتع و بیاید، قدر مسلمش این است که باید برود از خارج از حرم احرام ببندد اما آیا آنجائی که از آن احرام می‌بندد و مخیر است بین یکی از مواقیت خمسۀ یا معین است بر او که از میقاتی که مُهل ارضه است از آنجا احرام ببندد، اگر شک شد و نوبت به اصل عملی رسید صاحب جواهر فرموده‌اند اگر برود از مُهل ارض احرام ببندد یقیناً احرامش صحیح است اما اگر از میقات دیگر احرام ببندد چون احتمال می‌دهد که واجب باشد که از مُهل ارض احرام ببندد، شک دارد که آیا احرامش صحیح است یا نه؟ پس باید اخذ به یقین کند. عرض شد که نظائر این در موارد مختلفه هست که اگر امر دائر شد بین اقل و اکثر، اقل مسلّم است و اکثر مشکوک است، لا یعلمون است و لا بیان است،

قبح العقاب بلا بیان و رفع ما لا يعلمون آن را برمی دارد. اینجا هم همین است. اقل که الإحرام من أىّ إحرام كان، الإحرام من الميقات مسلّم است اما آیا باید این احرامی که از میقات می بندد باید میقات مهل أرض بالخصوص باشد؟ شک دارد يعلمون است نه لا يعلمون، بیان شرع به او رسیده که میقات مهل أرض باشد، پس قبح العقاب بلا بیان و رفع ما لا يعلمون او را می گیرد و می شود اصل عدم وجوب الإحرام از مهل أرض وقتیکه این شد ضم وجدان به اصل می کنیم یا ضم الدلیل به اصل، دلیل است که باید از مکه بیرون برود و از میقات احرام ببندد، اصل می گوید از میقات مخصوص که مهل أرض باشد واجب نیست، پس مخیر به این است که از هر کدام از مواقیت که می خواهد احرام ببندد، همیشه اگر شک در امثال بود اینجا جای احتیاط است اما اگر شک در اشتغال بود اینجا جای برائت است. این شخص می داند اشتغال ذمّه بأن یخرج من مکه و یحرم من میقات این مقدار مسلّم است اما شک دارد که آیا واجب است که میقات مهل درض باشد؟ اصل عدمش است. گرچه عرض شد که این مسأله تا زمان صاحب جواهر ایشان در موارد مختلفه، مختلف فرموده است. در همین جائی که شک در امثال است ولو مسبب باشد از شک در اشتغال مکرر احتیاط فرموده اند که یکی هم مورد ما نحن فیه که صاحب جواهر فرموده اند فیتعیّن، اما مقتضای قاعده این است چون لا يعلمون است و اگر ما بخواهیم این شک در امثالها که مسبب از شک در اشتغال است بگوئیم احتیاط، این فقهی که بآیدینا است صدها مسأله اش باشد عوض شود همانطور که عرض شد. باید تمام شروط و اجزاء و موانع و قواطع مشکوکه را بگوئیم که لازم است که مراعاتش کنیم. چه در وضوء و غسل و تطهیر و عبادات و عقود و معاملات، هر جا شک کردیم که فرض کنید ماضویت شرط

است در عقد، عربیت شرط است در عقد، تقدیم ایجاب بر قبول شرط است در عقد یا نه و هکذا چیزهای دیگر، هر جا که شک کردیم چون شک در امثال است و در باب عقود و بیع شک در باب انتقال است، اما شک در انتقال مسبب از شک در مقدار اشتغال است در آنجا که اصل عدم جاری شود آن وقت احراز تعبدی شده، امثال یعنی شک در امثال نیست.

صاحب عروه بعد از این فرموده: **ومنع خصوصية للمرور في الأخبار العامة الدالة على المواقيت.** صحبتش گذشت و اشاره شد، حالا صاحب عروه فرموده‌اند که آن مرسله‌ای که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وقت المواقيت و فرمودند به این مضمون: **هن (مواقیت) لأهلهم ولمن مرّ علیهنّ من غیر أهلهم**، این مر را بعضی گفته‌اند ظاهرش این است که از بیرون آمده نه اینکه از توی مکه رفته بطرف این میقات. صاحب عروه می‌فرمایند از این مرّ. گرچه ظاهرش این باشد، اما فهم عدم الخصوصية است. مهم میقات آمدن است حالا از بعد از میقات آمده باشد به میقات یا از خود شهر مکه مکرّمه رفته باشد به میقات فرقی نمی‌کند. این خصوصیتی که از بیرون آمده باشد ممنوع است این خصوصیت و این خصوصیت فهمیده نمی‌شود از روایت) **ومنع الخصوصية للمرور في الأخبار العامة الدالة على المواقيت.** روایات عامه‌ای که می‌گویند مواقیات، میقات برای احرام اهل آن‌هاست و لمن مرّ است. این مرور خصوصیت ندارد. گرچه مرور را به جائی می‌گویند که از بیرون آمده و دارد مرور به اینجا می‌کند نه از داخل مکه آمده بطرف این میقات. سابقاً عرض شد که مرّ تنها نیست. صحیحه داشت که در آن بود: **أتی که از حضرت رضا عَلَيْهِ السَّلَام صحیحه صفوان بیان شد که: إنّ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وقت المواقيت لأهلها ومن أتى عليه من غير أهلها.** مرّ ندارد **أتی** است. **أتی** فرقی نمی‌کند که از بیرون آمده باشد به میقات یا از داخل مکه

آمده باشد، اُتی یعنی رفت به میقات، هر کس که آمد به مسجد شجره باید از آنجا احرام ببندد حالا می خواهد از خارج آمده باشد به مسجد شجره یا از داخل مکه رفته باشد به مسجد شجره. در اُتی شبهه مرور و مَرّ نیست پس احتیاج ندارد به فرمایش صاحب عروه.

مرحوم صاحب عروه بعد می فرمایند: **وَأَمَّا أَخْبَارُ الْقَوْلِ الثَّالِثِ**، که می گفت که این شخصی که آمده مکه و می خواهد مجاور به مکه شود حالا هنوز یک سال و یا دو سال نگذشته می خواهد حج تمتع انجام دهد برود به بیرون و از میقات ادنی الحل نه آن پنج میقات، از اول حرم احرام می بندد و می آید عمره تمتع انجام می دهد و بعد هم حج تمتع، **وَأَمَّا أَخْبَارُ الْقَوْلِ الثَّالِثِ (أَدْنَى الْحَلِّ)** سه تا اشکال صاحب عروه به این اخبار گرفته اند، چون صاحب عروه قائل به قول ثانی بودند که **احد المواقیت الخمسه** باشد و از آنجا احرام ببندد. خوب روایاتی که می گفت از ادنی الحل احرام ببندد، ایشان فرموده اند: **فمع ندرة القائل بها** (قائلین به این قول کم هستند مثلاً می خواهند بفرمایند بوی اعراض از آن می آید که همانجا عرض شد که ندرت یک عنوانی در فقه نیست آنکه هست اعراض است. آنهایی که قبول دارند که اعراض کاسر است روایت صحیحه داشت اعراض کاسر است، اگر ندرت اعراض باشد بله اشکالی ندارد، بنابر قول به اینکه اعراض کاسر است به این روایات نمی شود استناد کرد، اما اگر اعراض نباشد و محرز نباشد کسانی که قائل به این قول نشده اند چون از روایاتش اعراض کرده اند شاید بخاطر احتیاط بوده پس اعراض احراز می خواهد. اگر احراز نشد احراز چه اشکالی دارد که قائلین به آن نادر باشند و در فقه فکر می کنم مسائلی داریم که می تواند نقض بر این فرمایش صاحب عروه باشد.



اشکال دوم همان فرمایش صاحب جواهر است که صاحب عروه اینجا خلاصه کرده‌اند **فمع ندرة القائل بها مقيدة بأخبار المواقيت**. بر فرض که بگوئیم روایاتی که می‌گوید به ادنی الحل برود یعنی از حرم هم بیرون برود، این از حرم بیرون برود، برود به مواقیت یا از همان بیرون حرم احرام ببندد این مطلق است. روایاتی که می‌گوید برود به مواقیت که قول دوم بود که صاحب عروه انتخاب فرمودند، آن روایات مواقیت تقیید می‌کند این اطلاق را. این روایات قول ثالث می‌گوید از حرم بیرون برود برای احرام. آن می‌گوید بیرون برود برای یکی از مواقیت و تقیید می‌کند (مقیده بأخبار المواقیت) که گذشت که اولاً مثبتین بینشان تقیید نیست. در مثبت و نافی تقیید است، از اول تا آخر فقه همین است. ثانیاً این اخص مطلق است، روایات مواقیت می‌گوید پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پنج جا را گفتند میقات است برای احرام. برای کسی که می‌خواهد احرام ببندد برای عمره مفرده تا تمتع یا حج افراد و قران (این عام) این روایات قول ثالث می‌گوید کسی که می‌رود از مکه بیرون که احرام عمره تمتع ببندد برود خارج حرم که این اخص مطلق است. روایات مواقیت عام است و این خاص است. روایات مواقیت می‌گوید این پنج تا میقات هستند و قول ثالث می‌گوید کسی که از داخل مکه می‌خواهد برود به بیرون و احرام برای عمره تمتع ببندد و برود به خارج حرم و این اخص مطلق است و قاعده‌اش این است که بگوئیم مواقیت آن پنج تا هستند **إلا أن کسی که بخواید از مکه بیرون و احرام ببندد مقتضای جمع بین خاص و عام به این است که به خاص در موردش عمل کنیم نه اینکه مقید به اخبار مواقیت است. اخبار مواقیت مقید به روایات قول ثالث است. سوم صاحب عروه فرمودند: **أو محمولة على صورة التعذر**. روایتی که می‌گوید اگر آن که می‌خواهد احرام ببندد برود به خارج حرم در**

جائی که متعذر باشد که به میقات برود که اگر متعذر است از همان خارج حرم میقات ببندد. حمل (صورة التَعَذُّر) همیشه در ضرورت است نه در حال اختیار. در حال اختیار ما احتیاج به حمل نداریم. این روایات یا از آن‌ها اعراض شده یا نه؟ اگر اعراض شده از آن‌ها که حجیت ندارد. ما احتیاج نداریم و گیر و مبتلا نیستیم، اگر از آن‌ها هم اعراض نشده و حجت است که باید به آن‌ها عمل کنیم. حمل علی صورة التَعَذُّر برای جائی است که ضرورت باشد که بخواهیم این حمل را بکنیم. وقتیکه ضرورت نبود این حمل احتیاج ندارد. این تتمه فرمایش اصحاب عروه.

والحاصل مقتضای ادله این است که کسی که مجاور مکه شده و می‌خواهد حج تمتع انجام دهد اگر نگوئیم که از روایات ادنی الحل اعراض شده وظیفه‌اش این است که از ادنی الحل احرام ببندد و افضل این است که به یکی از پنج میقات برود و افضل از آن پنج میقات خصوص پنج میقاتی است که مُهَل ارضش است مثل اینکه در جاهای دیگر فقه هم همین کار را می‌کنند. بعد صاحب عروه تابع همین جا یک مطلبی دیگر فرموده‌اند: **ثمَّ الظاهر ان ما ذکرنا حکم کل من کان فی مکة وأراد الإتيان بالتمتع ولو مستحباً**. ایشان می‌فرمایند از اول تا حالا مسأله این بود که کسی که مسکنش جائی دیگر بوده که حالا آمده به مکه مکرمه و می‌خواهد مجاورت کند و ساکن مکه مکرمه شود و هنوز یک سال و دو سال نگذشته وقت حج شد می‌خواهد حج تمتع کند چکار کند؟ همان حرف‌هائی است که فرمودند به یکی از پنج میقات برود و مفید و شیخ طوسی و محقق و علامه و بقیه فرمودند به مُهَل ارض بالخصوص برود و بعضی هم فرمودند از ادنی الحل احرام ببندد. صاحب عروه می‌خواهند بفرمایند این موردش کسی است که آمده تازه ساکن مکه شده

وگرنه این خصوصیت ندارد، ثمّ الظاهر، این را استظهار می‌کنند. بلکه حکم خود اهل مکه هم همین است که حجة الإسلام را انجام داده و حالا می‌خواهد حج مستحبی انجام دهد (حج تمتع) یا نذر کرده که حج تمتع انجام دهد. از کجا احرام ببندد؟ صاحب عروه می‌فرمایند این روایاتی که می‌گفت کسی که تازه آمده ساکن مکه شده اگر خواست احرام ببندد از مُهل أرض قولی می‌گفت احرام ببندد و یا از مواقیت احرام ببندد و یا از ادنی الحل این خصوصیت ندارد برای کسی که تازه ساکن مکه شد، این برای کسی است که از مکه می‌خواهد برود به بیرون و احرام برای عمره تمتع ببندد. دلیلش چیست؟ ظاهر این است و فهم عدم خصوصیت. یعنی موردش این است که کسی که تازه ساکن مکه شده نه موضوعش این است.

**ثمّ الظاهر ان ما ذکرنا** (که از مکه خارج شود به مواقیت، ادنی الحل یا خصوص مُهل أرض) حکم من کان فی مکه وأراد الإتيان بالتمتع ولو مستحباً. ایشان این استظهار را کرده‌اند و غالباً هم آقایان پذیرفته‌اند و حرف بدی هم نیست البته اگر کسی شک کرد ایشان استظهار کرده‌اند یعنی فهم عدم خصوصیت، یعنی این مورد مسأله است نه موضوع باشد، اگر کسی شک کرد می‌گوئیم مال اهل مکه است که به نظر می‌رسد که حرف بدی نباشد. یعنی چون می‌خواهد از مکه برود و عمره تمتع ببندد این است نه اینکه خصوصیت دارد چون تازه ساکن مکه شده.

اینجا یک حرفی دیگر هست که صاحب عروه فرموده‌اند ولی شراح به آن اشاره کرده‌اند و آن این است که روایت دارد کسی که دویرة أهله (دویره تصغیر دار و مسکن است) دون المیقات است همانجا از خانه‌اش احرام ببندد. اگر کسی بین مسجد شجره و مکه مسکنش آنجاست از کجا احرام ببندد؟ از

منزلش احرام ببندد. آیا این دویره اهل مکه را هم می گیرد؟ پیامبر ﷺ فرمودند از این پنج میقات احرام ببندد، دلیل خاص آمد گفت اگر بین میقات و مکه زندگی و مسکنش است از همان خانه اش احرام ببندد و لازم نیست عقب گرد کند برود میقات احرام ببندد، اینکه می گوید دویره اهله آیا شامل اهل مکه هم می شود؟ چون از مکه که میقات نیست. گفته اند نه نمی شود للانصراف. بلکه بیش از انصراف است که در مستفیضه که یکی از روایاتش این است که معتبر هم بود دارد: که إذا كان منزله دون الميقات إلى مكة فليحرم من دويرة أهله، یعنی حضرت یک موضوع فرمودند که خانه اش بین میقات و مکه است و مکه را شامل نمی شود. فقط دون الميقات نیست که بگوئیم مکه هم دون الميقات است. فرموده اند اگر بین میقات و مکه است، پس مکه را شامل نمی شود. (وسائل، ابواب الميقات، باب ۱۸ ح ۲).

## جلسه ۷۵۰

۲۴ محرم ۱۴۳۶

بعد از اصل مسأله مرحوم صاحب عروه اینطور فرموده‌اند: هذا كله مع إمكان الرجوع إلى المواقيت واما إذا تعذر فيكفي الرجوع إلى ادنى الحل. کسی که مسکنش جاهای دیگر بوده و آمده ساکن مکه شده و هنوز یک سال یا دو سال از سکونتش در مکه نگذشته و به تعبیر بعضی از روایات قاطن است و حالا می‌خواهد حج تمتع انجام دهد برای عمره تمتع از کجا احرام ببندد؟ باید از حرم خارج شود یا برود به مهل أرضه، ساکن مدینه بوده و حالا ساکن مکه شده برود از مسجد شجره احرام ببندد، اهل طائف بوده برود از قرن المنازل احرام ببندد. اهل عراق و ایران بوده از میقاتش احرام ببندد. قول دیگر که صاحب عروه اختیار کردند گفتند برود به یکی از مواقیات خمسسه که وقتها رسول الله ﷺ مخیراً بینها احرام ببندند، چه میقات مهل أرضش باشد و یا غیرش باشد. قول سوم گفت ادنی الحل. صاحب عروه ادنی الحل را نپذیرفتند، مهل أرض را هم فرمودند: احوط است و اقوی یکی از مواقیات خمسسه است که وقتها رسول الله ﷺ می‌فرمایند اینکه ادنی الحل کافی نیست این در جائی

است که بتواند برود به یکی از مواقیت خمسسه اما اگر نمی‌تواند برود و عذر دارد از همان ادنی الحل احرام ببندد. **هذا کله مع امکان الی المواقیت (خمسسه) وأما إذا تعدّر فیکفی الرجوع الی أدنی الحلّ.** دلیل این چیست؟ یک دلیل آقایان ذکر کرده‌اند و یک دلیل مرحوم صاحب مدارک ذکر فرموده‌اند. به نظر می‌رسد هر دو تام است و اگر هر کدام به تنهایی بود کافی بود. دلیل اول را که آقایان غالباً ذکر کرده‌اند و پذیرفته‌اند گفته‌اند اینکه لا إشکال در اینکه ادنی الحل میقات للمعذور دلیلش چیست؟ آیه است و یا روایتی است؟ گفته‌اند دلیلشان مسلّم نزد فقهاست از صاحب مدارک نقل شده که فرموده قطع الأصحاب به فی کلامهم و این را قطع دانسته و نگفته نه، فقهاء گفته‌اند آن کسی که باید احرام ببندد از یک میقاتی معیناً یا مخیراً اگر به هر دلیلی معذور بود از ادنی الحل احرام ببندد. مرحوم صاحب مستند فرموده: بل ادعی بعضهم الاتفاق علیه. شاید مراد ایشان صاحب ریاض باشد که ادعای اتفاق فرموده.

اینجا دو تا مطلب است: ما در باب طریقت بنای عقلاء می‌خواهیم، در فقه و اصول تسالم است که کاشفیت و طریقت آن چیزی است که عند العقلاء کاشف است نه کاشف از واقع، کاشف بعنوان حجت، بعنوان منجز و معذر، و طریقت بعنوان منجز و معذر دارد، هر چه که عقلاء آن را طریق بدانند آن است مگر آن جاهائی را که شارع توسعه داده و چیزی را که عقلاء طریق نمی‌دانند فرموده طریق است و یا چیزی را که عقلاء طریق می‌دانند نفی کرده باشد، مثل قیاس و استحسان و رأی که عقلاء بینون علی این امور ولی شارع فرموده: نه. اما جائی که شارع بالخصوص چیزی نفرموده طریقت عقلائی است و یکی از طرق مسلمه عقلاء اتفاق اهل خبره است. اگر اهل خبره یک فنی یعنی مهندسین ثقات و اطباء ثقات در طب و اهل خبره ثقات

در هر خبروتی اگر اتفاق بر یک چیزی کردند، منجز و معذر است و اگر شخص به آن عمل کرد و اشتباه درآمد معذور است و اگر عمل نکرد و معلوم شد درست بوده معذور نیست و برایش منجز است. شاید از نظر کبری گیری نداشته باشد.

در ما نحن فیه کسی که معذور است از میقاتی که بر او وظیفه است احرام ببندد این وظیفه اش مبدل می شود به ادنی الحل، دلیلش فرمایش صاحب مدارک است که صاحب مدارک در نقل اینطور چیزها دقیق است و در این جهات معتمد است و گیری ندارد. از ایشان نقل شده که اصحاب قطعوا بذلک و ارسال مسلم دانسته اند و همین برای ما کافی است و خود این کاشفیت دارد از اینکه حکم شرعی این است.

دیگر روایت است که موجب نقاش و حرف شده و آن که باز خود صاحب مدارک فرموده و حدائق از مدارک نقل کرده، ج ۱۴ ص ۴۱۵، استدلال به این روایت شده، صحیحه عمر بن یزید عن أبي عبد الله عليه السلام من أراد أن يخرج من مكة لعمره (ندارد مفرد تمتع) دو قسم آدم از مکه بیرون می آید برای عمره، یکی کسی که حجش را تمام کرده و حج افراد بوده و می خواهد عمره افراد کند یا اینکه حجش را تمام کرده و می خواهد یک عمره مفرده برای پدر و مادرش انجام دهد و یا می خواهد یک عمره مفرده برای ثواب برای خودش انجام دهد یک قسم دیگر کسی است که در مکه است و آمده ساکن مکه شده و هنوز یک سال و دو سال نشده که وظیفه اش حج افراد باشد و وظیفه اش حج تمتع است، ایام حج است باید عمره تمتع انجام دهد از مکه برای عمره خارج می شود، این هم یک مصداق است) **أحرم من الجعرانة أو الحديبية أو ما أشبهها** (یعنی ادنی الحل) (وسائل، ابواب مواقیت، باب ۲۲ ح ۱).

جواهر یک چیز فرموده و صاحب حدائق یک چیز دیگر فرموده‌اند. روایت این بود که خواندم و مسأله ما نحن فیه هم همین است که این از مکه بیرون می‌رود که عمره انجام دهد. جواهر فرموده واما الصحيح الأخير (ج ۱۸ ص ۸۵) (همین صحیح عمر بن یزید) فمحمول (صاحب جواهر قبول دارند که ظاهرش اطلاق دارد و شامل عمره تمتع و مفرده هر دو می‌شود) علی العمرة المفردة. اینکه حضرت فرمودند: من أراد أن يخرج من مكة للعمرة یعنی عمره مفرده نه تمتع، دلیلش چیست؟ فرموده‌اند: ما وردت في المستفیضة. روایت مستفیضة آنطور که خود جواهر اشاره فرموده روایاتی است که در باب دوم عمره مفرده مرحوم صاحب وسائل جمع کرده، روایات عمره‌های رسول الله ﷺ است که پیامبر چند عمره کردند و یک عمره را از کجا احرام بستند و یک عمره را از کجا احرام بستند که هم از ادنی الحل است. کجا مثبتین تقیید می‌کرده این می‌گوید پیامبر خدا ﷺ عمره مفرده کردند و همه را هم پیامبر ﷺ از بیرون وارد شدند، از کجای این روایات درمی‌آید؟ شاید مراد ایشان از مستفیضة یک روایت دیگر است که سبب شود که بخواهیم اطلاق را بشکنیم و در آن روایات عقد السلب باشد که منافات با این اطلاق باشد و بخاطر اینکه آن اخص مطلق است، از این اطلاق دست برداریم (عمره). این روایاتی که در باب دوم ابواب عمره در وسائل هست، این‌ها غالباً روایات عمره‌های پیامبر ﷺ است و هیچکدام عقد السلب ندارد و معصومین علیهم السلام قصه سنت پیامبر ﷺ را نقل کرده‌اند که پیامبر از طائف که آمدند کجا احرام بستند و از کجا در کجا احرام بستند که همه‌اش ادنی الحل است. این چطور می‌تواند تقیید کند؟ آخر حمل یعنی خلاف ظاهر، باید یا نص مخالف داشته باشد که ما از ظاهر دست برداریم و یا یک اظهر مخالف داشته باشیم که از آن دست



برداریم. اینکه نیست. صاحب حدائق اینطور فرموده‌اند و این را حمل بر عمره مفرده کرده است، ج ۱۴ ص ۴۱۵: «وَأَمَّا مَا اسْتَدَلَّ بِهِ فِي الْمَدَارِكِ مِنْ صِحِيحَةِ عَمْرِ بْنِ يَزِيدٍ فَلَهُ دَلَالَةٌ فِيهَا (يعني ظهور ندارد با اینکه داشت که من أراد الخروج من مكة لعمره، آیا این اطلاق دلالت نیست؟ آن وقت ایشان بیان کرده‌اند که چرا دلالت ندارد) لوجوب حملها على العمرة المفردة كما استفاضت به الأخبار، شاید مرحوم صاحب جواهر هم از مرحوم صاحب حدائق گرفته‌اند که فرموده‌اند مستفیضه. ایشان فرموده‌اند چون لازم است ما این لعمره که مطلق است را حمل کنیم یعنی تأویل و خلاف ظاهر، اگر خلاف ظاهر است که لا دلالة معنی ندارد. باید بفرماید ولو دلالت دارد ولی واجب است که حملش کنیم. اطلاق دلالت و ظهور است آن اخبار کجاست که نه خودشان ذکر کرده‌اند نه من پیدا کردم یک روایاتی که عقد السلب داشته باشد و منافات با این اطلاق داشته باشد که بخاطر آن عقد السلب ما بخواهیم دست از این اطلاق برداریم.

پس اگر ما باشیم و همین روایت عمر بن یزید، برای ما کافی است که حضرت می‌فرمایند هر کس که می‌خواهد از مکه بیرون برود و عمره بجا آورد باید از حدیبیه و جعرانه و ما أشبهها احرام ببندد یعنی از ادنی الحل. بله یک چیز است و آن اینکه اگر ثابت شود که این روایت را نه چون مستفیضه است که عمره‌های پیامبر ﷺ را نقل کرده اطلاق دارد و اطلاقش می‌گیرد عمره تمتع را ایضاً. اگر اعراض دلالی باشد، ولو محل خلاف است و بعضی اعراض دلالی را قبول ندارند ولی بالنتیجه علی المبنی به نظر می‌رسد که اعراض دلالی دلالت را می‌شکند و اگر ثبت که فقهاء اعراض از این اطلاق کرده‌اند، یعنی این اطلاق را دیده‌اند، مع ذلك برخلاف اطلاق فتوی داده‌اند و فرموده‌اند فقط عمره مفرده است که از مکه که می‌خواهد بیرون برود برود به ادنی الحل، اما

عمره تمتع نه، یک همچنین چیزی از مشهور فقهاء اگر ثابت شود علی المبنی قبول داریم اما همچنین چیزی روشن نیست. آن وقت چه گیری دارد آن قطع اصحاب و به این روایت عمل کنیم که اینکه صاحب عروه فرمودند اگر معذور بود بروی قطع اصحاب در آن هست و اگر معذور بود احرام ببندد از ادنی الحل باز هم گیری ندارد. روایت مطلق است حتی غیر معذور را هم می گیرد، اما اینکه صاحب عروه فرمودند اگر معذور بود گیری ندارد، فقط حرف این است که آیا غیر معذور را هم می گیرد یا نه؟

بعد صاحب عروه فرموده اند: **بل الأحوط** (که ظاهراً این احتیاط احتیاط وجوبی است چون یک فرع دیگر می خواهند ذکر کنند) **الرجوع إلى ما يتمکن من خارج الحرم مما هو دون الميقات**. شخص فرض کنید که اهل مدینه بوده و باید برود به مسجد شجره روی مُهل ارضه یا به فتوای صاحب عروه و جماعتی باید به یکی از مواقیت پنج گانه برود و احرام ببندد و نمی تواند به آنجا برود، تا ادنی الحل می تواند برود و تا ده کیلومتر بعد از ادنی الحل هم می تواند برود یا دورتر که نزدیک تر به مُهل ارضه باشد، صاحب عروه فرموده اند احتیاط واجب این است که این کیلومترهای اضافی را برود و در صحرا آن جائی که میقات نیست همانجا احرام ببندد. دلیل این چیست؟ یک دلیل و یک استبعاد دارد. دلیلش قاعده میسور است. این شخص وظیفه اش بوده که برود به مسجد شجره بنابر مُهل ارضه اگر اهل مدینه بوده یا به یکی از مواقیت برود، حالا نمی تواند به یکی از اینها برود اما می تواند از ادنی الحل چند کیلومتر بالاتر برود. خوب وظیفه این شخص بوده که برود از مسجد شجره احرام ببندد و محرماً کل این مسیر را بیاید حالا که نمی تواند از آنجا احرام ببندد اما می تواند از ۲۰۰ کیلومتری احرام ببندد و قدر ۲۰۰ کیلومتر را

محرمماً بیاید. قاعده میسور می گوید این مقدار را انجام دهد. قاعده میسور هم یک بحثی مفصل دارد که صاحب جواهر می گویند قاعده میسور در حج جاری نمی شود، وجهش را هم نمی دانم که چیست؟ یک بحث مبنائی در قاعده میسور است که می گویند ما قاعده میسور نداریم که یک بحثی است. بنابر اینکه قاعده میسور در شهر باشد و کبری تام باشد، اگر صغرایش محقق باشد یعنی از نظر ارتکاز متشرعه این میسور آن حساب شود طبق قاعده میسور که شاید مشهور به آن قائل باشند قدیماً و حدیثاً لازم است. شخصی واجب بود که ۴۰۰ کیلومتر محرمماً بیاید تا مکه، حالا نمی تواند ۴۰۰ کیلومتر بیاید حالا هر چقدر که می تواند باید محرم باشد. بنابر قول مشهور که میسور واجب است. فقط یک چیزی که هست قاعده میسور یک جبر عملی می خواهد که معلوم نیست عمل به این کرده باشند و خیلی ها متعرض نشده اند. اما اگر کسی مطلق بگوید که غالباً آقایان شیخ و بعد از شیخ در اصول و فقه، قاعده میسور را بالنتیجه کمابیش قائل هستند. فقط یک اشکال می ماند و آن این است که آیا احرام در صحراء آنجائی که میقات نیست، آیا درست است؟ این احراز می خواهد، ولو قاعده میسور دلیل این احراز باشد عیبی ندارد. یعنی بالنتیجه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده اند این ها مواقیت هستند و از این جاها باید احرام ببندید، حالا اگر کسی نمی تواند از این جاها احرام ببندد، حالا اگر کسی اهل مدینه است و باید از مسجد شجره احرام ببندد و می خورده به جحفه و ادنی الحل و مکه مکرمه، حالا اگر نمی تواند از مسجد شجره احرام ببندد آیا در وسط صحرا احرام ببندد یا بیاید جحفه احرام ببندد؟ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند جحفه میقات است و مسجد شجره هم میقات است، بله اگر قاعده میسور را گفتیم، توسعه می دهد همه ادله را و یکی هم دلیل میقات را،

می گوید مسجد شجره برای اهل مدینه است و برای کسی که معذور است اگر میسور داشته باشد میقات همان میسورش می شود، اما گاهی شک می شود که آیا هذا میسور در ارتکاز متشرعه. صاحب عروه احتیاط و جوبی کرده اند و غالب فقهاء بعد از ایشان هم دست روی احتیاط و جوبی نگذاشته اند گرچه بعضی اشکال کرده اند ولی غالب پذیرفته اند که در صحرا جائی میقات تعیین نشده احرام ببندد.

## جلسه ۷۵۱

۲۸ محرم ۱۴۳۶

صاحب عروه فرمودند: بل الأحوط الرجوع إلى ما يتمكن من خارج الحرم مما هو دون الميقات. اگر ادنی الحل کافی نباشد و بنا باشد برود به یکی از مواقیت یا به مُهل أرضه، اما نمی‌تواند و نمی‌رسد به حج اگر برود و یا خطر است. بالتیجه تا ادنی الحل می‌تواند برود و از ادنی الحل هم فراتر می‌تواند برود اما تا میقات نمی‌تواند برود در صحرا آیا احرام ببندد؟ صاحب عروه بعنوان احتیاط و جوبی فرمودند هر قدر که می‌تواند برود و از آنجا احرام بسته و بیاید. دلیلش هم عرض شد که یکی قاعده میسور است. دلیل دیگرش که عمده این است چند تا روایت است که بعضی‌هایش از اطلاقش استفاده می‌شود که قدری که می‌تواند برود ولی در وسط صحرا باشد که میقاتی نیست و بعضی‌هایش ظهور لا بأس دارد. یکی این است که مدرک احتیاط و جوبی مرحوم صاحب عروه است.:

صحیحہ صفوان عن الرضا عليه السلام که حضرت بعد از اینکه توقيت رسول الله صلى الله عليه وآله و مواقیت را ذکر فرمودند، بعد فرمودند: وفيها (مواقیت رخصة لمن

کانت به علة فلا تجاوز الميقات إلا من علة. موردش مورد کسی است که از بیرون می آید نه از داخل مکه می خواهد برود اما هم اطلاق دارد و هم ظهور در اینکه اینجا مورد است نه موضوع، فرمودند مثلاً اهل مدینه است و میقاتش از مسجد شجره است، بعد حضرت رضا علیه السلام فرمودند: از این مواقیت رخصت است لمن کانت به علة، مواقیت قرار داده شده برای کسی که مشکلی ندارد. اما در عین حال اضافه حضرت رضا علیه السلام این است که مواقیت را وقتها رسول الله صلی الله علیه و آله اما در عین حال اینطور نیست که اگر از میقات احرام ببندد، حشش درست نیست. بعد فرموده اند **فلا تجاوز الميقات**. از مسجد شجره که مثلاً میقات اهل مدینه است عبور نکند بدون احرام **إلا من علة**. اما اگر علتی بود و مشکلی بود اشکال ندارد که از میقات عبور کند و بعد احرام ببندد، این اطلاقش می گیرد اینکه احرام ببندد قبل از اینکه به ادنی الحل برسد و اگر ما بودیم و این روایت که صحیحه هم هست اگر از میقات بدون احرام در آمد یعنی چه؟ یعنی هر کجا که خواست احرام ببندد در صحرا و فرمودند برود به ادنی الحل و احرام ببندد. چون به ادنی الحل که همه می رسند. اگر این روایت ظهور در آن روشن نبود روایت دوم اوضح است. روایتی را که خواندم در وسائل ابواب المواقیت باب ۱۵ ح ۱.

روایتی که اوضح به نظر می رسد، صحیحه معاویه بن عمار است، قال سألت أبا عبد الله علیه السلام عن امرأة كانت مع قوم فطمثت فأرست اليهم فسألتهم (که چکار کنیم؟ آیا احرام باید با طهارت باشد؟) فقالوا: ما ندري فعليك احرام أو لا وأنت حائض فترکوها حتى دخلت الحرم، فقال علیه السلام: إن كان عليها مهلة فترجع إلى الوقت فتحرم منه (اگر وقت و مجال هست و حج از دستش نمی رود برگردد و با همان حالت ناپاکی به میقات و از آنجا احرام ببندد) فإن لم

يكن عليها وقت فترجع إلى ما قدرت عليه بعد ما تخرج من الحرم بقدر ما لا يفوتها الحج فتحرم. حضرت فرمودند برگردد در این مسیری که به میقات می رود مثلاً سوی مسجد شجره، از حرم بیرون برود نه سر ادنی الحل احرام ببندد، برود به مقداری که می تواند، امر است و ظهور دارد در اینکه قدری که می تواند برود و در صحرا احرام ببندد (وسائل، کتاب الحج، ابواب تروک الإحرام، باب ۱۴ ح ۴).

مرحوم محقق اردبیلی علی دقته در مجمع الفائده یک فرمایشی دارند که عرض می کنم، چون مناقشاتی در آن هست. حالا چرا صاحب عروه احتیاط وجوبی کرده اند، ظاهر این روایت که امر است؟ این را در فرمایش صاحب جواهر که عرض می کنم می گویم چرا صاحب عروه احتیاط وجوبی کرده اند. صاحب جواهر احتیاط استحبابی کرده اند. مرحوم محقق اردبیلی در مجمع الفائده ج ۶ ص ۱۷۴ فرموده: **وينبغي تجديده مرة أخرى في أدنى الحل لأنه ميقات** (چون ادنی الحل میقات است، ۱۰۰ کیلومتر در صحرا که میقات نیست، میقات آن جائی است که معصوم عليه السلام تعیین کند) **ويحتمل عدم كون ما فوقه (بالأدنى الحل، همان صد کیلومتر) ميقاتاً ولهذا ما عُدَّ منها ويحتمل ادخاله في أدنى الحل (صد کیلومتر را بگوئیم جزء ادنی الحل است) بأن المراد به الحل مطلقاً ويكون الأدنى للرخصة وأقلّ المراتب فتأمل.** ادنی الحل نه یعنی معیناً ادنی الحل میقات است. یعنی از حرم بیرون برود و از ادنی الحل تا مسجد الشجره میقات است) این فرمایشات ایشان.

اما اینکه ایشان فرمودند از ادنی الحل بیاید و احتیاطاً احرام ببندد، این احتیاط عقلی است و احتیاط غیر لازم است، چون یک احتمالی است که صحبتی هم ندارد، فقهاء هم نفرموده اند. خوب این احرام بست، حضرت

فرمودند برود هر قدر که می‌تواند و از آنجا احرام ببندد، چرا دو تا احرام ببندد؟ بله هر جا که ما شک کنیم و در شبهه محصوره دوران امر بین متباینین باشد باید احتیاط کند اما همچنین چیزی نیست، اینکه حضرت فرمودند: بل تحرم (صحیحه معاویه بن عمار که از حرم بیرون برود هر قدر که می‌تواند بیرون برود و فرقی نمی‌کند که از بیرون آمده باشد یا از داخل باشد. این را باید مسلم بگیریم که به ذهن می‌رسد که بد نیست و مکرر هم در مباحث گذشته مطرح کرده‌اند.

یکی دیگر ایشان فرمودند ادنی الحل ایشان دوباره احرام ببندد چون ادنی الحل میقات است. چه کسی گفته ادنی الحل میقات است. ادنی الحل میقات مال جاهای مخصوص است نه برای کسی که رفته در صحرا و برای این شخص نگفته‌اند ادنی الحل و میقات نیست. بله میقات اجمالاً و در حدّ ینبغی اشکالی ندارد.

یکی دیگر ایشان فرموده‌اند: **ویمتثل عدم کون ما فوقه میقاتاً ولکن انصافاً** احتمال است. اما این احتمال در حد احتمال هم روشن نیست. محقق اردبیلی می‌گوید برود از ادنی الحل بگذرد. حضرت فرمودند بعد از اینکه از حرم بیرون رفت ما قدرت علیه برود و آنجا احرام ببندد، ایشان می‌فرمایند که سر صد کیلومتری میقات نباشد، این احتمال از کجا آمد؟ وقتیکه امام معصوم علیه السلام می‌فرمایند احرام ببندد در سند معتبر ظاهره الدلاله می‌فرمایند آنجا احرام ببندد، پس میقات است برای اینطور آدم. بله میقات عمومی نیست، اما بحث سر این است که این شخص نمی‌تواند تا مسجد شجره برود. ایشان فرموده‌اند چون فقهاء نگفته‌اند که میقات است، مگر فقهاء گفته‌اند عرفات میقات است؟ کسی احرام حج را نبست آمد در عرفات و یادش آمد که نمی‌تواند برگردد در



روایت دارد که حضرت فرمودند همانجا احرام ببندد. فقهاء میقات‌های اختیاری را ذکر کرده‌اند، اما برای ضرورت چه اشکالی دارد؟ وقتیکه معصوم می‌فرمایند جائی برای احتمال نیست.

یکی دیگر ایشان فرموده‌اند: **ویمتثل ادخاله فی أدنی الحل**، ظاهراً این خلاف است و اصلاً به ذهن کسی می‌آید که وقتیکه حضرت می‌فرمایند از حرم بیرون برود و احرام ببندد یعنی ادنی الحل آیا کسی به ذهنش می‌آید که یعنی از حرم برود و هر جا که شد برود و از آنجا احرام ببندد؟ گرچه لفظ مطلق است اما منصرف است. ادنی الحل که گفته می‌شود در ارتکاز متشرعه به مناسبات مغروسه در اذهان متشرعه است ادنی الحل یعنی تا آن حد، احتمال اینکه بگوئیم ادنی الحل که هم روایت دارد و هم فقهاء فرمودند، ادنی الحل یعنی از آخر حرم تا مسجد شجره، همه‌اش. نه همچنین احتمالی ظاهراً داده نمی‌شود. بله چیزی که هست باید گفت این روایات راجع به جاهل و ناسی است و باید الغاء شود که فقهاء الغاء کرده‌اند مکرر و گفته‌اند خصوصیت ندارد. مسأله این است که اینجا میقات است (مسجد شجره) اگر کسی نتوانست که به اینجا برود و احرام ببندد ولو روایت در مورد ناسی و جاهل گفته شده اما خاص به این نیست و فهم عدم خصوصیت است، اگر فهم عدم خصوصیت نشد که هیچ، ولی ظاهراً فهم عدم خصوصیت را کرده‌اند و فروع متعدده‌ای بر این بار کرده‌اند.

محقق اردبیلی در یک جای دیگر فرموده: در ج ۶ ص ۴۵، **الجواب الإحرام من المیقات والذي فی البین لیس بمیقات**، همین حرفی که اینجا فرمودند که احرام باید از میقات باشد که یا از ادنی الحل است و یا مسجد الشجره و این بین میقات نیست. اگر معصوم فرمود این بین میقات است یعنی هست. بله

لیس میقاتاً اختیاراً و اگر معصوم فرمود، جائی ندارد که بگوئیم میقات هست یا نیست.

در روایت دارد که اگر نمی‌تواند به ادنی الحل برود احرم من مکانه، این مکانه که میقات نیست، بلکه میقات اختیاری نیست و گرنه ما باید تمام این روایات را جاهایش را عوض کنیم. شخصی است که از بیرون آمده وارد مکه مکرمه شده و جاهل و ناسی بوده و احرام نبسته حالا بناست برگردد مسجد شجره احرام ببندد و نمی‌تواند، نمی‌تواند وسط صحرا احرام ببندد. برگردد ادنی الحل احرام ببندد نمی‌تواند حضرت فرمودند: احرم من مکانه، خوب مکانی که میقات نیست. صحیحه حلبی را ببینید: **فإن خشي أن يفوته الحج أحرم من مکانه** (حتی در مکه اگر هست) (وسائل، ابواب المواقیت، باب ۱۴ ح ۱).

در روایت علی بن جعفر که صحیحه است علی المبنانی مختلفه، گرچه محل خلاف است چون محمد بن احمد علوی در آن هست و این تصحیح قدماء را ندارد و تصحیح علامه را دارد. **علي بن جعفر عن أخيه عليه السلام سأله عن رجل نسي الإحرام بالحج فذكر وهو بعرفات، ما حاله؟ قال عليه السلام: يقول اللهم علي كتابك وسنة نبيك فقد تم إحرامه.** حالا کسی بگوید عرفات که میقات نیست، بلکه برای اختیاری میقات نیست ولی برای اضطراری هست (همان باب ۱۴ ح ۳).

## جلسه ۷۵۲

۲۹ محرم ۱۴۳۶

مرحوم صاحب جواهر این احتیاط و جوبی‌ای که صاحب عروه فرموده‌اند استحباب فرموده، یعنی فرموده کسی که می‌خواهد از داخل مکه مکرمه حج تمتع انجام دهد برای احرام عمره تمتع از مکه بیرون می‌رود و از ادنی الحل احرام می‌بندد و مستحب است که برود از احد المواقیت یا مُهل أرضه یا قدری که می‌تواند برود بیرون مستحب است و احتیاط استحبابی است. چرا؟ بخاطر اینکه روایات معتبره داریم که ظاهرش این است که ادنی الحل، آن وقت روایاتی که می‌گویند برود به مُهل أرضه و یا أحد المواقیت و یا هر قدر که می‌تواند در بین میقاتین برود حمل بر استحباب می‌شود. چون یکی از دو کار را باید کرد با این روایات: یا گفت این میقات عمره تمتع برای کسی که از مکه می‌خواهد حج تمتع انجام دهد این ادنی الحل است در صورتی که تقییدش کنیم به عدم القدرة از اینکه بتواند به میقات اختیاری برود و یا به مُهل أرضه برود یا حمل بر استحباب کنیم. تقیید دلیل ندارد چون مطلق است و این‌ها هم مثبتین هستند البته صاحب جواهر تعبیر به مثبتین نمی‌فرمایند، چون

مثبتین هستند تقیید نیست حرف حرف خوبی است اگر اعراض نباشد. صاحب حدائق فرموده اعراض است. ولی اعراض روشن نیست. دو روایت است: یکی صحیحه عبد الله بن سنان که: يخرج من الحرم ويحرم ويجزیه ذلک که ظاهرش این است که حضرت می فرمایند در حرم احرام نبندد و در ادنی الحل احرام ببندد و کافی است. وسائل ابواب مواقیت، باب ۱۴ ح ۲. یک روایت دیگر هست که بعضی خواسته اند بگویند معتبر است ولی یکفینا همین صحیحه عبد الله بن سنان که خواندم.

روایت دیگر در وسائل بعد از این فرموده: يخرج من الحرم ثم يهل بالحج، ظاهر این يخرج من الحرم این نیست که يخرج من الحرم و برود به میقات، ظاهرش این است که در حرم احرام نبندد، مقابل اینکه اگر نتوانست يخرج من الحرم که در روایات دارد و بعضی اش را خواندیم که می گوید برود به مَهِل أرضه و یا احد المواقیت و یا هر قدر ممکن که می تواند و چون مثبتین است حمل بر استحباب می شود. اینها مثبتین هم هستند.

حدائق در ج ۱۴ ص ۴۱۵ بعد از اینکه دو خبر نقل کرده یکی خبر اُبی الصباح که اشکال سندی دارد و یکی خبر صورۀ بن کلیب که آن هم اشکال سندی دارد نسبت به آن خانمی که پاک نبود و بدون احرام آمد و نمی دانست که چکار کند و بدون احرام وارد حرم شد، حضرت فرمودند: فمروها فلتحرم من مکانها من مکة أو المسجد (خانم که نمی تواند بیاید در مسجد احرام ببندد. فرض این است که پاک شده باشد) (ابواب مواقیت، باب ۱۴ ح ۵).

صاحب حدائق بعد از این دو روایت فرموده: ولا ريب ان اطلاق هذين الخبرين غير معمول عليه عندهم بل يجب تقییده بتعذر الخروج إلى المیقات، عیبی ندارد اینکه در روایت داشت که در مکه و یا مسجد احرام ببندد مال جائی

است که بتواند برود از میقات احرام ببندد، اما وقتی که می تواند برود از میقات احرام ببندد از کدام میقات؟ همان مهل ارضه یا احد المواقیت پنج گانه یا هر قدر که می تواند برود و یا فقط از ادنی الحل؟

واقع این است که این دو روایت اشکال سندی دارد. صحیح عبد الله بن سنان را هم که خواندم اشکال سندی ندارد، اشکال دلالتی هم ندارد، اعراضی هم از آن محقق نیست و این هم که صاحب حدائق فرموده نسبت به دو روایتی است که می گوید به میقات نرود، همانجا در مکه و یا مسجد احرام ببندد، آن وقت مثبتین است. قاعده اش این است که از اول تا آخر فقه آقایان در مثبتین چکار می کنند؟ تقیید نمی کنند بلکه حمل بر افضلیت می کنند. شخصی که می خواهد برای عمره تمتع از مکه احرام ببندد و از مکه بیرون برود اگر مختار است و می تواند تا مسجد شجره هم برود جائز است و به فرمایش صاحب جواهر در مقام بیان هم هست و اطلاق مقامی دارد که برود از ادنی الحل احرام ببندد. افضل این است که قدری که می تواند بیشتر برود و افضل این است که برود به یکی از مواقیت و افضل این است که برود به میقاتی که میقات اهل آنجاست. حرف حرف تامی است و ظاهراً گیری ندارد. قاعده اش این است که احتیاط وجوبی صاحب عروه را احتیاط استحبابی نمود یعنی الأحوط استحباباً این است که از ادنی الحل فراتر رود.

حالا اگر از مکه نمی تواند بیرون برود یا وقت نیست و یا ترس دارد و مشکل دارد و یا پول ندارد، **وإن لم يتمکن من الخروج إلى ادنی الحل أحرم من موضعه** (در خود مکه احرام ببندد، یا هر جائی دیگر که هست) **والاحوط (وجوباً) الخروج إلى ما يتمکن. بخاطر ما يتمکن در جائیکه ادنی الحل می توانست برود و بیشتر تا جائی که یقرب إلى ادنی الحل.**

احرام من موضعه واضح است، صحیحهای بود که خوانده شد، صحیحه حلبی: **فإن خشي أن يفوته الحج فليحرم من مكانه** (و فوت حج خصوصیت ندارد حتی اگر وقت هست ولی ترس دارد و رفتن به میقات یا ادنی الحل ضرری و حرجی است، لا ضرر و حرج جلویش را می گیرد. و یفوته یعنی وقت کم است اگر بنخواهد برود بیرون احرام بسته و بیاید به عرفات نمی رسد) **فإن استطاع أن يخرج من الحرم فليخرج**. اگر می تواند به ادنی الحل برود و احرام ببندد. پس احتیاط در موردی احتیاطی است استحبابی هم در اینجا و هم آنکه قبل خوانده شد. بله ینبغی الالتزام به این احتیاط.

صاحب عروه حالا یک فصل جدید باز کرده اند و آن اینکه حج چیست و می خواهند اعمال حج را از عمره تمتع تا حج تمتع و بعد یک مسائلی از عمره را ذکر می کنند و بعد عمرشان وفا نکرده و تمام نکرده اند.

#### فصل في صورة حج التمتع على الإجمال: أن يحرم في أشهر الحج من الميقات.

حج افراد و قران هر وقتی می تواند احرام ببندد، عمره مفرده هر وقت می تواند احرام ببندد، اما حج تمتع را باید در اشهر حج انجام دهد که شوال و ذیقعه و ذیحجه است. حق دارد روز اول شوال احرام ببندد از مسجد شجره یا هر جائی دیگر بعد وارد حرم شود و عمره تمتع را انجام دهد و بماند تا روز عرفه یا تا وقتیکه ضیق شود و در این زمان که وسائل هست می تواند روز عرفه احرام عمره تمتع ببندد.

وقتیکه احرام می بندد باید احرام ببندد بالعمره المتمتع بها إلى الحج، حج تمتع قبل از حج عمره تمتع است. یعنی عمره باید چسبیده به حج باشد که هر دو را باید در یک سال انجام دهد نه حج بدون عمره است و نه عمره بدون حج است، بلکه المتمتع بها إلى الحج، یعنی چه حج تمتع؟ حج افراد یعنی حج

تنها، عمره مفرده یعنی عمره تنها، عمره تمتع یعنی عمره با حج، حج تمتع یعنی حج با عمره، آن وقت تمتع و این لفظ چیست که در قرآن کریم هم آمده: **فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ**. مرحوم طریحی در مجمع البحرین فرموده: تمتع بمعنای تلذذ است. چون عمره تمتع و حج تمتع از نظر شرعی در حکم یک عمل قرار داده شده همانطوری که سابقاً گذشت و می‌آید که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شبک بین اصابعه و فرمودند: **دَخَلتِ الْعُمْرَةُ بِالْحَجِّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ**، یعنی این عمره را بدون حج نمی‌شود انجام داد و حج را نمی‌تواند بدون عمره انجام دهد، این دو تا متداخل شده‌اند تا روز قیامت و تعبداً عمره و حج دو تا چیز هستند ولی حکم عمل واحد را دارند و در عین اینکه عمل واحد است شخص مُحَلِّ از محرمات احرام می‌شود و عمره را که انجام داد و تقصیر کرد کأنه مُحَرَّم نیست با اینکه عمره و حج در حکم عمل واحد است. در مجمع البحرین فرموده: **مَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ يَعْنِي بَمَنْ أَتَى بِعُمْرَةٍ مُتَّصِلَةً بِالْحَجِّ فِيهَا لَذَّةٌ** یعنی حق دارد که استمتاع کند و لذت ببرد.

ثم يدخل مكة، بعد از احرام وارد مکه می‌شود که بعد بیان می‌شود هر کسی در هر حالتی باید از کجا احرام ببندد. **فِي طُوفٍ فِيهَا بِالْبَيْتِ سَبْعًا** (مرات) **وَيَصِلِي رَكَعَتَيْنِ فِي الْمَقَامِ**، ثم يسعى لها بين الصفا والمروة سبعا، ثم يطوف للنساء احتياطاً در عمره تمتع طواف نساء نیست که صحبتش بعد می‌آید. صاحب عروه می‌فرماید احتياطاً طواف نساء بکند) **وَإِنْ كَانَ الْأَصْحَاحُ عَدَمَ وَجُوبِهِ**، پس این احتياط می‌شود احتياط استحبابی.

اینجا باید عرض کنم که این احتياط احتياط عقلي است نه شرعی، دليلی ندارد که طواف نساء در عمره تمتع انجام شود. احتياط عقلي است چرا؟ فقط نقل شده که مرحوم شهيد فرموده **عَنْ بَعْضِ الْأَصْحَابِ** (و اسم نیاورده‌اند که

آن اصحاب چه کسانی هستند و فقهاء بعد از شهید هم آن قدری که من دیدم گشته‌اند که ببینند آن اصحاب چه کسانی هستند پیدا نکرده‌اند) گفته‌اند که در عمره تمتع هم واجب است و چون یک نقل اینطوری شده یک احتیاط عقلی است که بعد می‌آید که اصلاً شبهه تشریح دارد این مسأله. یکی از روایاتش این است:

صحیححه محمد بن عیسی که حضرت فرمودند: **وَأَمَّا الَّتِي يَتَمَتَّعُ بِهَا إِلَى الْحَجِّ فَلَيْسَ عَلَى صَاحِبِهَا طَوَافُ النِّسَاءِ** (وسائل، ابواب الطواف، باب ۸۲ ح ۱).  
صاحب عروه بعد فرموده: **وَيَقْصِرُ**، طواف نساء بعد از تقصیر است نه قبل از تقصیر، حالا وجهی برایش ذکر کرده‌اند که بعد مفصل می‌آید. اینجا عمره تمتع به نقلی که منسوب به مرحوم شیخ بهائی است که برای حفظ کردن یک بیت شعرش کرده که: **اطَّرَسْتُ لِلْعِمْرَةِ لِأَجْلِ نَهْجٍ**.



## جلسه ۷۵۳

۱ صفر ۱۴۳۶

مرحوم صاحب عروه در اجمال اعمال حج تمتع که متضمن عمره تمتع است بعد از اینکه ذکر فرموده‌اند عمره تمتع را، فرموده‌اند: ثم ینشی احراماً للحج من مكة. بعد از اینکه از عمره تمتع محلّ شد احرام برای حج تمتع می‌بندد میقات این احرام مکه است که یک بحثی هست که بعد می‌آید که خصوص مکه قدیمه باید باشد که زمان پیامبر ﷺ بوده یا هر قدر که مکه توسعه پیدا کند حکم تابع موضوع است که بحثش می‌آید.

فی وقت یعلم أنه یدرک الوقوف بعرفة. فرض کنید روز اول شوال عمره تمتع را انجام داد و تمام شد، الآن می‌تواند احرام ببندد برای حج تمتع و با احرام بماند تا روز عرفه و کل ماه شوال و ذیقعد تا روز عرفه و می‌تواند بگذارد وقتی احرام ببندد که بداند که ظهر روز عرفه به عرفات می‌رسد. امروز می‌تواند یک ساعت قبل از ظهر احرام در مکه مکرمه ببندد و سوار ماشین بشود تا ظهر به عرفات برسد.

والافضل ایقاعه یوم الترویة. افضل این است که احرام حج را روز ترویة

ببندد (روز هشتم) در تروییه. یک نکته ادبی اینجا هست که اجمالاً عرض می‌کنم. یک روئی ما داریم مثل أشبع، یک تروئی داریم مثل شبع. روئی یعنی سیراب کرد، تروئی یعنی سیراب شد. سابقاً اینطور متعارف بوده چون در عرفات آب نبوده، آب حسابی می‌خوردند و هم آب برمی‌داشتند برای مشاعر روز هشتم که اسمش شده یوم التروییه. تروئی یتروئی که باید تروئياً باشد چرا تروییه گفته شده؟ تروییه مصدر است این مصدر در الفیه در صرفش دارد: و غیر ذی ثلاثه ثلاثی مجرد مقیسوا مصدوره کقدسی التقدیسوا، وزکة تزکیة، (تزکیه مثل تروییه است) واحملا اجمال من تجملاً تجملاً. این سه قسم است. نقلاً نقل شد که لغت‌های دیگر برای نقل معنی است. لغت عرب باضافه نقل معنی یک نوع فن است، لهذا هم دقت دارد و هم پیچیده است و غیر از سماعی‌هایش که استثنائهاست که مربوط به کتب لغت است. یک وقت کلمه مهموز است و حرف آخرش همزه است و یک وقت حرف آخرش حرف عله است مثل روئی که آخرش حرف عله است. اگر آخرش حرف عله باشد مصدرش تفصیل است و روئی بود تروئياً، روئی خودش یک باء دارد و یک یاء هم مال تفصیل است که این دو باء که با هم جمع می‌شود سنگین می‌شود، یاء تفصیل را عرب برداشته حذف کرده و بجایش "ه" آورده در آخر و گفته تروییه و قاعده‌اش این است که تروئياً بگویند. اگر نه مهموز باشد و نه حرف عله باشد هر دو وجه در آن جائز است مثل قدس التقدیس و تزکیه که تزکیه حرف عله دارد که تزکیه شده.

تروییه مصدر است، یوم التروییه یعنی روز سیراب کردن، آن روز افراد سیراب می‌شوند و یک افرادی هم به مردم آب می‌دهند. أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ، سقايه همین است که عباس عموی پیامبر ﷺ ظرف‌های

زیادی داشت که پر از آب می‌کرد در دوره سال و به این و آن می‌داد و سقاییه الحاج می‌کرد و این هم ترویبه گفته شده نه ترویی، شاید بخاطر فضیلت آب دادن است. چون آب خوردن که خیلی هنر نیست آب به دیگری دادن هنر است. ترویبه باب تفعیل است نه باب تفعّل.

ایشان فرموده‌اند: **والأفضل إيقاعه يوم التروية**، احرام حج را روز هشتم ببندد. **ثم يمضي إلى العرفات فيقف بها** (عرفات) وقوف مستحب است نه واجب، کون در عرفات واجب است حالا می‌خواهد بخوابد یا بنشیند، مستحب است که ایستاده باشد که بحث‌هایش می‌آید همانطور که در مورد مشعر هم گفته‌اند بین طلوع فجر و شمس وقت بودن در مشعر است که باید در مشعر باشد چه بیدار باشد یا خواب باشد یا مشغول خوردن باشد ولی مستحب است که ایستاده باشد که اسمش را وقوف گذاشته‌اند **من الزوال إلى الغروب**، **ثم يفيض ويمضي منها إلى المشعر**. یعنی برود مشعر، قرآن اضافه فرموده که صاحب عروه هم تعبیر به یفیض فرموده از باب اینکه فیضان یعنی سر رفتن، وقتی آب یک نهر پر می‌شود و سر می‌رود به عربی فیضان می‌گویند. چون جمعیتی که از عرفات رو به مشعر حرکت می‌کند مغرب روز عرفه مثل ظرفی تشبیه شده که از اطرافش آب سرریز می‌شود و قرآن تعبیر زیبای بلاغی فرموده **ثم أفيض من حيث أفاض الناس** و صاحب عروه هم فرموده‌اند: **ثم يفيض ويمضي منها إلى المشعر فيبيت فيه** (البته واجب نیست که در مشعر شب باشد، وقوف به مشعر از طلوع فجر تا طلوع شمس است) **ويقف به بعد طلوع الشمس إلى طلوع الشمس ثم يمضي إلى منى فيرمي جمره العقبة** (عقبه و عقاب جمعش است مثل رقبه و رقاب، به جایی می‌گویند که در مناطق جبلی که حرکت سخت است و هموار نیست. مثل جایی که یک

طرف کوه و یک طرف درّه است و حرکت در آن دقت می‌خواهد که بلائی سر انسان نیاید یا کوهی است که پستی و بلندی دارد. قرآن هم از مرگ و بعد از مرگ از عقبه تعبیر کرده چون بر انسان سخت می‌گذرد. سابقاً جمره به کوه چسبیده بوده) ثم ينحر أو يذبح هدية ويأكل منه (که بحثی است که آیا واجب است یا مستحب که بعد می‌آید) ثم يخلق أو يقصر (مردها سر می‌تراشند و زنها فقط تقصیر دارند) فيحلّ من كل شيء إلا النساء والطيب والاحوط اجتناب الصيد أيضاً وإن كان الأقوى عدم حرمة من حيث الإحرام. اما صید در حرم حرام است. ثم هو مخير بين أن يأتي إلى مكة ليومه (همان روز بعد از حلق یا تقصیر بیاید به مکه چکار کند؟ فيطوف طواف الحج ويصلي ركعتيه ويسعى سعيه فيحل له الطيب ثم يطوف طواف النساء ويصلي ركعتيه فتحل له النساء، ثم يعود إلى منى لرمي الجمار، قبل از مغرب شب یازدهم می‌آید به منی که شب‌ها در منی بماند و روزهای یازده و دوازده سه تا جمر را رمی کند. فبيت بها ليالي التشريق وهي الحادي عشر والثاني عشر والثالث عشر ويرمي في أيامها الجمار الثلاث. اینکه شب سیزدهم بماند برای کسی که لم يجنب الصيد والنساء اما اگر اجتنب الصيد والنساء یعنی در حال احرام صید نکرد و از نساء هم استفاده نکرد لازم نیست که شب سیزدهم بماند، همان روز دوازدهم برمی‌گردد و این هم که به آن ایام تشریق می‌گویند از باب این است که روز دهم این ذبائح و نحرها را انجام می‌دهند از روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم، آفتاب که درمی‌آید تشرق على الأضاحی و به این مناسبت ایام تشریق گفته شده. ويرمي في أيامها الجمار الثلاث.

عروه فرموده: مخیر است که روز دهم بیاید مکه و اعمال مکه را انجام دهد و آن لا يأتي إلى مكة ليومه. بل يقيم بمنى حتى يرمي جماره الثلاث يوم الحادي

عشر ومثله يوم الثاني عشر، ثم ينفر بعد الزوال. بعد الظهر روز دوازدهم بیاید بطرف مکه إذا كان قد اتقى النساء والصيد، اگر در احرامش پرهیز کرده بود هم از نساء و هم از صید، آن وقت روز دوازدهم به مکه می آید. **وإن أقام إلى النفر الثاني وهو الثالث عشر ولو قبل الزوال لكن بعد الرمي جاز أيضاً ثم عاد إلى مكة للطوافين والسعي ولا إثم عليه في شيء من ذلك على الأصح، كما أن الأصح الاجتزاء بالطواف والسعي تمام ذي الحجة.** ایشان که فرمودند على الأصح که مشهور هم همین است مقابلش قول جماعتی از فقهاست که گفته اند همان روز دهم واجب است که بیاید و وجهش هم اختلاف روایات است، روایات مستفیضه دارد که حق ندارد بماند و باید همان روز دهم بیاید. یکی از روایاتش این است:

صحيحه منصور بن حازم عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لا يبيت المتمتع يوم النحر بمنى حتى يزور البيت (همان روز عید بیاید به مکه و اعمال را انجام دهد و تا شب نماند که در منی بماند (وسائل، ابواب زیارة البيت، باب ۱ ح ۶). مشهور این لا یبیت را حمل بر کراهت کرده اند و افضل این است که همان روز دهم بیاید نه اینکه واجب است. چرا؟ چون این ظاهر است که ظهور در تحریم دارد، در مقابل روایت مستفیضه است که جائز است بیاید، آن وقت حمل ظاهر بر نص می شود و مقتضای جمعش این است که گفته نشود که مستحب است همان روز بیاید و مکروه است که نیاید. آن روایاتی که دلالت بر جواز دارد مستفیضه است یکی اش این است:

صحيحه عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام: لا بأس (نص در جواز است و قابل حمل نیست، اما لا یبیت نص در تحریم نیست ظاهر در تحریم است. وقتیکه در یک موضوع واحد یک نص گفت لا بأس و یک ظاهر گفت

لا یبیت می گوئیم این لا یبیت حرام نیست و حمل بر کراهت می کنیم چون لا بأس را نمی شود معنای دیگر کرد. لا بأس یعنی یجوز) أن تؤخر زيارة البيت إلى يوم النفر (دوازدهم) انما يستحق تأجيل ذلك مخافة للاحداث والمعارض اینکه خوب است که روز دهم بیاید بخاطر این است که شاید روز دوازدهم برایش مشکلی برایش پیش آید و فی التأخیر آفات. (وسائل، ابواب زیارة البيت، باب ۱ ح ۹).

اینکه صاحب عروه فرموده اند: كما أنّ الأصح الاجتزاء بالطواف والسعي تمام ذي الحجة. روز دهم نیامد به مکه مکرمه برای طواف و سعی، روز دوازدهم یا سیزدهم آمد، چه موقع طواف و سعی کند، می تواند تا آخر ذیحجه بماند آن وقت طواف و سعی کند که بحثش می آید که محل خلاف است. صاحب عروه فرموده اند اصح این است که طواف زیارت و نساء و سعی و نمازهای این طواف را واجب نیست که همان روز ۱۳ یا ۱۴ یا ۱۵ یا ۲۰ یا ۲۵ انجام دهد، تا آخر ذیحجه وقت دارد که انجام دهد.

والافضل الأحوط هو اختيار الأول بأن يمضي إلى مكة يوم النحر (روز دهم) بل لا ينبغي التأخير لغده (حتی برای یازدهم هم تأخیر نیاندازد) فضلاً عن أيام التشريق إلا لعذر. این تمام اجمال حج که عمره و حج تمتع است که منسوب به شیخ بهائی دارد که خلاصه کرده برای حفظ کردن به حروف: أطرست للعمرة اجعل نهج أو وأرنحط رستن مر لحج. بعد از صاحب عروه شروع می کنند یک یک در تفصیل مسأله.

## جلسه ۷۵۴

۲ صفر ۱۴۳۶

در عروه فرموده: **ويشترط في حج التمتع أمور: أحدها النية.** اولی که می خواهد برای حج تمتع احرام ببندد باید نیت کند. در عبادات نیت که یکی از قوام های عبادات نیت است. حج هم که یک عبادت است پس باید نیت داشته باشد، فقط نیت چیست؟ نیت بحث زیادی حولش شده، والحاصل و خلاصه اش این است که نیت داعی است. یعنی چه سبب شده و چه دعوت کرده انسان را که حج انجام دهد؟ امر الهی با این داعی شروع کند به حج رفته و احرام ببندد. مرحوم صاحب عروه در باب وضوء مسأله ۲۷ فرموده: **ولا يلزم التلطف بالنية.** در حج هم لا يلزم. همینکه در دلش هست. **بل ولا اخطارها بالبال** (حتی توی ذهنش هم لازم نیست که بیاورد. در ذهنش خطور دهد لازم نیست، این در مقابل فرمایش شهید ثانی است) **بل يكفي وجود الداعي في القلب بحيث لو سئل من شغله يقول: أتوضأ مثلاً.** خلاصه نیت تمام عبادات همین است یعنی باید نیت عکس نداشته باشد و نیت دیگری نداشته باشد. نماز ظهر که دارد می خواند نیت نکند که نماز عصر دارم می خوانم مگر از باب

خطای در تطبیق که آن هم اشکالی ندارد. یعنی فکر می‌کرده که نماز اول اسمش نماز عصر است ولی در عمق ذهنش آنکه وظیفه‌اش الآن است این دو نماز را بجا آورد و خیال می‌کرده که نماز اول اسمش عصر است و یک عمر هم اینطور نماز می‌خوانده اشکالی ندارد. چون داعی به اینکه این نماز را بخواند امر الهی است که این دو نماز را بخواند. حالا اسمش چیست؟ هر چه که هست.

والحاصل از مجموع ادله که متأخرین تصریح فرموده‌اند که یکی هم صاحب عروه است این است که نیت داعی است. در غیر عبادات و غیر معاملات نیت لازم نیست. مثلاً اگر دستش نجس است و بدون نیت آب کشید پاک می‌شود.

صاحب عروه در حج فرموده: النية بمعنى قصد الإتيان بهذا النوع من الحج حين الشروع في إحرام العمرة، فلو لم ينوه (این حج را نیت نکرد که حج تمتع است و ذهنش بدون نیت بود، او نوبی غیره (غیره از باب تقييد نه از باب خطای در تطبیق، چون در خطای در تطبیق نوعی غیر نیست اصلاً) او تردد في نيته (مكلف) بينه وبين غيره (مردد بود که حج تمتع یا افراد انجام دهد. حج تمتع اولش عمره است و حج افراد خودش اصلاً حج است و حج قران خودش حج است. قران باید هدی‌اش با خودش باشد و افراد هدی ندارد، مردد ماند با حال تردد) لم يصح.

من چند عبارت بخوانم. مرحوم شهید ثانی در روضه ج ۱ ص ۵۹۲ فرموده است در باب صلاة: وهذا (این قصد) امر سهل وتكليف يسير قل أن ينفك عن ذهن المكلف عن ارادته الصلاة (مكلفی که اراده نماز دارد کم است که از ذهنش منفک شود و کذا غیرها (صلاة) وضوء و حج و روزه است که آدمی



که می‌خواهد نماز بخواند و حج کند و روزه بگیرد کم است که از ذهنش برود بیرون که چکار دارد می‌کند) **وَتَجَشَّمَهَا** (یعنی تکلیف این نیت و اراده) **زیادة علی ذلک** (این می‌خواهد نماز بخواند یا می‌خواهد حج کند، همین که در ذهنش هست که صاحب عروه فرمودند که لازم نیست حتی به ذهنش بیاورد که بطوری که اگر از او پرسند که چکار می‌کنی نداند که چه جواب دهد، اینطور نباشد و بداند که چکار دارد می‌کند) **وسواس شیطانی قد أمرنا بالاستعاذة منه والبعده عنه** (شهید فرموده‌اند این وسوسه است و حرف بدی هم نیست، یعنی آدمی که می‌خواهد احرام ببندد یک خورده فکر و حواسش را جمع کند و با کسی حرف نزند که می‌خواهد نیت کند، یعنی چه می‌خواهد نیت کند؟ بله بخواند توجه پیدا کند و با اخلاص بیشتر باشد عیبی ندارد. اما آنچه که شرط صحت است که بدون آن این حج باطل است و حج نیست، آن یک امر سهلی است که می‌داند وقتی از او پرسند چه می‌کنی بگوید حج بجا می‌آورم.

اگر کسی اینطوری نیت کرد که احرام می‌بندم برای این اعمالی که وظیفه‌ام هست که انجام دهم همین مقدار کافی است و لازم نیست که بداند که اسمش عمره یا حج یا تمتع است، این‌ها لزومی ندارد در شرط صحت. اگر اینطور نیت کند اشکالی ندارد. بله اگر شما بدانید که یک چیزی اسمش حج تمتع است که احرام عمره را می‌بندند و عمره تمتع را می‌بندند و بعد حج می‌کنند. یک چیزی اسمش حج افراد است که از میقات احرام برای حج می‌بندد و یک چیزی هم اسمش حج قران است. اگر این سه تا را بدانید باید تمیز دهید و باید در عمق نفستان این باشد که حج تمتع بجا می‌آورد نه حج افراد یا قران.

مرحوم صاحب جواهر در اینجا فرموده‌اند: ج ۱۷ ص ۲۰۰، قد عرفت فی کتاب الطهارة والصلاة حقيقة النية وأنها الداعي (نیت همان داعی و سببی است که عامل شده که این شخص نماز خوانده و روزه و حج بجا آورده، همان اسمش نیت است. بله چون عبادت است باید لله باشد، اما لله باشد غیر از اینکه حج است حج باشد لله هم باشد) **وأنه لا يجب فيها (نیت) أزيد من قصد القربة بمعنى امثال الأمر (الهی) (قبلاً گذشت و صاحب عروه هم فرمودند که اگر خیال می‌کرد که حج بر او واجب نیست و مستطیع نیست و حج انجام داد اما بقصد استحباب و البته قصد استحباب تقیید نبود بلکه خطای در تطبیق بود، گفته‌اند اشکالی ندارد حجة الإسلام است. چرا؟ چون آمده به داعی اینکه حج انجام دهد، آن حجی که الآن خدای تبارک و تعالی از او می‌خواهد فقط خیال می‌کرده که این خواست الهی استحبابی است نه وجوبی، چه اشکالی دارد) **والتعین مع تعدد المأمور به (یعنی شخصی که مأمور به او دو تاست، وقتیکه دو تاست باید در عمق نفسش داعی در آن تعیین باشد و خودش تعیین کند ولو علی نحو الداعی، تعیین یعنی خلاف را نیت نکرده باشد ولا نية من حيث التعین نباشد، لا ارادة نباشد یعنی مردد نباشد) **ومنه (حج) يعلم ما في المسالك (فرمایش شهید ثانی در مسالک معلوم می‌شود که تام نیست و منقول است که مسالک را شهید قبل از روضه نوشته، لهذا در روضه شهید فرموده بود وسواس شیطانی است و معلوم می‌شود خود ایشان که در مسالک وسواس شیطانی گذاشته خود این را فرموده. پس معلوم می‌شود فرمایش مسالک تام نیست) **من أنه لا ريب في اعتبار (نیت احضار الفعل الموصوف بالصفات الأربع بالبال (یعنی وجوب و استحباب، اداء و قضاء) لزومی ندارد که بداند که اداء است یا قضاء. اگر شخصی است که با شما دارد طواف می‌کند شما به او می‌گوئید نیت********

کن که دور خانه کعبه می چرخد، آیا باید بداند که هفت دور می خواهد بچرخد نه شش تا و نه هشت تا؟ دلیلش چیست؟ او هم نیت می کند و هفت دور که چرخید به او می گوئید تمام شد، آیا طوافش باطل است؟ قربۀ إلی الله هم انجام می دهد و الله، لزومی ندارد که بداند و دلیلی هم ندارد.

مرحوم محقق یک رسائی دارند که چاپ هم شده که در آنجا اسم این چیزها را می آورند که اداء و قضاء و می فرمایند کلام شعری، یعنی تخیلات است و دلیلی ندارد که لازم است، بله مشکلی نیست که باید قصد قربت داشته باشد که وصف نیت است، اما اینکه این واجب است یا مستحب. اگر کسی بیسواد است و یک عمر نیت می کند چهار رکعت نماز ظهر مستحب می خوانم قربۀ إلی الله، نمی داند که مستحب و واجب یعنی چه؟ یا چهار رکعت نماز ظهر قضاء می خوانم قربۀ إلی الله، اما وقتی که در نفسش بشکافید دارد وظیفه امروزش را انجام می دهد، آیا می گوئید باطل است؟ نه خطای در تطبیق است.

## جلسه ۷۵۵

۳ صفر ۱۴۳۶

فرمودند در حج تمتع چند تا شرط هست که اولش نیت است. عرض شد این نیت همانطور که فرمودند ولو بحث زیاد حولش هست ولیکن چون آقایان فقهاء عادتاً در وضوء و صلاه این بحث را مفصل کرده‌اند لهذا اینجا خیلی احتیاج نیست. بالتیجه نیت همان داعی است یعنی آن چیزی که انسان را دعوت به این کار کرده‌اند. کسی که دارد می‌رود که حج تمتع انجام دهد چه چیزی او را وادار کرده که برود حج تمتع را انجام دهد؟ این همان داعی است و بیش از این از نیت واجب نیست و اینکه در روایات مکرر کلمه نیت وارد شده یک خصوصیتی ندارد، نه اینکه نیت حج غیر از نیت در صلاه است و صوم و وضوء و غسل است. البته نیت یک چیز و قصد قربت یک چیز دیگر است که بعد خود ایشان متعرض هستند و می‌فرمایند. چند تا از روایاتش را می‌خوانم که در روایات همین کلمه نیت تعبیر شده راجع به حج تمتع. حج افراد هم همین است و حج قران و عمره مفرده هم همین است و ظهور ندارد نیت بر بیش از داعی. روایاتش متعدد است.

۱- به حضرت رضا علیه السلام عرض می‌کند که کیف أصنع إذا أردت أن أمتع؟ قال عليه السلام: لبّ بالحج وانو المتعة (لیک بگو و نیت متعه کن) فإذا دخلت مكة طفت بالبيت ... (وسائل، ابواب اقسام الحج، باب ۲۲ ح ۴).

۲- صحیحہ بزنی از حضرت رضا علیه السلام سألته عن رجل متمتع كيف يصنع؟ قال ينو العمرة ويحرم بالحج (همان باب ح ۱).

۳- موثقه اسحاق بن عمار عن أبي الحسن (حضرت کاظم علیه السلام) إنو المتعة نیت همان داعی است و بیش از این ظهور ندارد. (باب ۴ ح ۹).

۴- از حضرت رضا علیه السلام ينو المتعة ويحرم بالحج (باب ۲۲ ح ۱۶).  
و روایات دیگر هم دارد که بالنتیجه این روایات یک چیز اضافه نمی‌خواهد بگوید، همان است که در جاهای دیگر گفته شده است. حالا می‌آید و صاحب عروه هم متعرضند که مستحب است در باب حج که تلفظ کند و با عبادات دیگر فرق دارد.

اینجا یک اشکال شده و از غرائب است که بعضی از اعظم جواب‌های غیر مناسب داده‌اند که چون مطلب مهم است عرض کنم اینجا، مطلب در جاهای دیگر هم موارد دارد که خوب اگر باید نیت حج تمتع کند بالخصوص یا افراد و یا قران بالخصوص پس قصه امیر المؤمنین علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله چیست؟ قصه این است که پیامبر صلی الله علیه و آله مدینه که تشریف آوردند برای هجرت دیگر حج نرفتند تا به حج تشریف بردند وقتیکه رفتند به حج امیر المؤمنین علیه السلام یمن بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله بدون امیر المؤمنین علیه السلام رفتند به مکه، امیر المؤمنین علیه السلام هم از آن طرف آمدند به مکه، پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد شجره نیت حج قران کردند و شتر هم با خودشان آورده بودند و احرامشان را مقرون کردند با این شترها و تلبیه حج را لیک گفتند، امیر المؤمنین علیه السلام هم

از جنوب حجاز وارد مکه شدند، روایت دارد که وقتیکه امیر المؤمنین علیه السلام به مکه رسیدند به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردند یا رسول الله من نیت حج را اینطور کردم که خدایا پیامبر صلی الله علیه و آله نیت چه حجی کردند من هم همان را نیت می کنم. اشکال شده است که اگر بناست که تعیین شود چطور امیر المؤمنین علیه السلام تعیین نکردند؟ حلش چیست؟ یک تکه روایت از یک حدیث چند صفحه‌ای را می خوانم که مورد شاهد است:

صحيحه معاوية بن عمار عن أبي عبد الله عليه السلام (وسائل، ابواب اقسام الحج، باب ۲ ح ۴) ... وقدم علي عليه السلام من اليمن على رسول الله صلی الله علیه و آله وهو بمكة فقال رسول الله: وأنت يا علي بما أهلت؟ (احرامت را با چه شروع کردی؟) قال: قلت: اهلاً لا كإهلال النبي صلی الله علیه و آله. فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله: كن على احرامك كمثلي وأنت شريك في هديي. (چون کسی که عمره تمتع می کند محل می شود، اما کسی که حج قران نیت می کند و احرام می بندد محل نمی شود تا به عرفات برود. یعنی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام محل ماندند و فرمودند شما هم بر احرامتان بمانید چون مثل من نیت کردید و در همین روایت دارد که حضرت زهرا علیها السلام در خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و حج تمتع انجام دادند، لهذا حضرت زهرا علیها السلام در مکه مکرمه محل شدند. سؤالی که شده اینکه حج امیر المؤمنین علیه السلام حج قران بوده مثل حج پیامبر صلی الله علیه و آله که قران بوده، آن وقت سؤال این است که در کتب فقهیه مطرح شده که اگر همینطوری که گفته شد در حج تمتع واجب است تعیین و امیر المؤمنین علیه السلام تعیین نکردند جوابش چیست؟ اگر تعیین واجب است، چرا ایشان تعیین نکردند و اگر تعیین لازم نیست که اجماع فقهاست که تعیین لازم است. دیروز عرض کردم که تعیین مقابل دو یا سه چیز است: یکی عدم النیة، یکی نیه الخلاف و یکی هم اینکه

مردد باشد که با حالت تردد لبیک بگوید و لباس احرام بپوشد. تعیین در مقابل این سه تاست نه تعیین مقابل ما فی الذمه و اینکه آنچه خدا از او می خواهد. گذشته از این ما یک مطلب داریم و این مطلب سیال است و در جاهای دیگر هم می آید و آن این است که امیر المؤمنین علیه السلام بالادله المتواتره القطعیه می دانستند که پیامبر صلی الله علیه و آله حج قران کرده اند و اینکه اینطوری فرمودند این همان تجاهل العارف است که یکی از قله های بلاغت است که قرآن کریم هم مکرر آمده بدواعی مختلفه، وَمَا تَلَّكَ بِیْمینِكَ يَا مُوسَى، استفهام معنای حقیقی اش طلب فهم است اما معانی دیگرش مجاز است که قرینه می خواهد خدای تبارک و تعالی به حضرت موسی می فرماید: وَمَا تَلَّكَ بِیْمینِكَ يَا مُوسَى؟ آیا استفهام حقیقی است؟ نه، خدای تبارک و تعالی می خواهد به حضرت موسی علیه السلام تقریر کند و بیان کند که چه در دستش است. یکی از فقهاء اعظم اینجا جواب های عجیب و غریب داده اند از گذشته ها و آن این است که ما ادله متواتره و روایاتی که متعدد از آنها صحاح بلا إشکال است، این چهارده معصوم علیهم السلام علم ما کان وما یكون إلى یوم القیامة، جزئیات و کلیات و کبریات و صغریات را می دانند. البته قبل از اینکه این مطلب را عرض کنم یک تصحیحی در مورد این روایت صحیح معاویه بن عمار بگویم، وَأنت شریکی فی هدیی، اینجا در وسائل های ۲۰ و ۳۰ جلدی هر دو اشتباه نوشته هدیتی، این ظاهراً اشتباه است، چون هم کافی و هم فقیه و تهذیب که وسائل از این سه تا نقل کرده، هر سه این ها هدیی نوشته و هدیتی ظاهراً اشتباه است.

ما روایات متواتره داریم که خدای تبارک و تعالی علم همه چیز را به این ها داده و من اجمال عرض می کنم چون این مطلب یک ماه یا بیشتر حرف دارد. بزرگانی کتب خاص حول علم معصومین علیهم السلام دارند. پس خدای تبارک

و تعالی علم تمام چیزها را به این چهارده معصوم علیهم السلام به هر طریقی تعلیم فرموده إلا ما استأثر الله بعلمه، و آن را نمی دانیم که چیست؟ و آیات و روایاتی که وارد شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و بقیه سیزده معصوم علیهم السلام ظاهرش این است که نمی دانند تماشای ظواهر است، ادله ای که می گوید همه چیز را می دانند هم نص است و هم متواتر است و ما نمی توانیم به یک دو تا ظاهر گرچه سندش صحیح باشد و یا در قرآن کریم وارد شده باشد، وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَا سْتَكْثَرْتَ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ، ظاهرش این است که من علم غیب ندارم که این را باید تأویل کنیم، چون نص متواتر را نمی توانیم تأویل کنیم. چون روی موازین علمی است که اگر نص با ظاهر تعارض کرد ما حمل ظاهر بر نص می کنیم نه حمل نص بر ظاهر. روایاتی که می گوید علم دارد نص است و قابل تأویل نیست اما دلیلی که می گوید نمی دانند قابل این است که نمی دانند ذاتاً که بدون تعلیم الله نمی دانند، اما وقتیکه تعلیم الله شد همه چیز را می دانند. آن روایاتی که علمشان محیط به همه چیز هست باذن الله تعالی متواتر و نص است.

علامه مجلسی روایت متواتر دارد دهها روایت که یکی اش روایت صحیحیه ذریح است و یکی هم صحیحیه ابی حمزه ثمالی است که سندش هیچ اشکالی ندارد که چند سند هم دارد عن الباقر علیه السلام لحدثت بما یكون إلى یوم القیامة. حضرت می فرمایند اگر کسی را پیدا می کردم که اهل باشد تا روز قیامت هر چه می خواهد پیش آید را به او می گفتم (بصائر الدرجات).

در بحار ج ۲۶ ایشان بیش از بیست روایت در اینجا ذکر کرده که عنوان باب را هم این را فرموده: فِي أَنَّهُمْ يَعْلَمُونَ عِلْمَ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. در نور الثقلین دهها روایت نقل کرده یکی در تفسیر قوله تعالی: وَلَا رَطْبٌ وَلَا



يَابِسِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ و اینکه در بعضی از روایات دارد مثل بعضی از آیات قرآن کریم که یک بحث مربوط به عقید است ولی در عین حال فروعی بر آن مترتب می‌شود که یکی هم همین ما نحن فیه است که امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عرض کردند که من اینطوری نیت کرده‌ام که آنطوری که شما نیت حج کرده‌اید. خوب آیا امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نمی‌دانستند که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چه نیتی کرده‌اند که این باید تأویل شود و تظاهر به اینگونه دواعی عارف گاهی یک مطلبی را به رویش نمی‌آورد که اسباب مختلف دارد.

روایت دارد که گاهی بزرگان این را استناد کرده‌اند و آن این است که صعصعه بن صوحان از امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ پرسید دَجَّال چه موقع می‌آید؟ حضرت فرمودند: ما المسؤول عنه بأعلم من السائل، نسبت به اینکه چه موقع دَجَّال می‌آید من از تو علمم بیشتر نیست. یعنی همانطور که تو نمی‌دانی من هم نمی‌دانم که این را باید تأویل کرد. بر فرض که سند معتبر داشته باشد که در این روایت یک عده در سندش اشکال کرده‌اند این قابل تأویل است اما نص اینکه همه چیز را می‌دانم، این استثناء باید در مستوای مستثنی منه باشد که نیست نه در ظهورش چون آن نص است و نه در سندش، چون آن متواتر است.

خلاصه این مطلب که این چهارده معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَامُ همه چیز را می‌دانند البته به تعلیم الله تعالی شک نیست، علم خدا ذاتی است و علم این‌ها ذاتی نیست. پس اینکه امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عرض کردند من اینطوری اهللال کردم یقیناً می‌دانستند طبق ادله متواتره که پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حج قرآن کرده‌اند و امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ هم نیت حج قرآن کردند و هیچ تنافی بین کار امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و ادله مسلمه که می‌گوید تعیین در نیت حج لازم است نیست.

و اما اینکه در حج قران باید خود شخص یقرن احرامه بالهدی که روایت صحیحه دارد که مثل اینکه بعضی از بزرگان این روایت را ندیده‌اند که عجیب است. صحیحه معاویه بن عمار (در وسائل، ابواب اقسام الحج، باب ۲ ح ۴) وجاء علی بأربع وثلاثین (بدنه) أو بست وثلاثین، این او باید از راوی باشد و یقیناً از معصوم نیست بلا إشکال فنحر رسول الله ﷺ ستاً وستین ونحر علی أربعاً وثلاثین بدنه. حضرت امیر السید ﷺ خودشان شترهایشان را آورده بودند. بله روایتی معارض دارد که پیامبر ﷺ صد شتر آورده بودند اما این معارضش است. این علی القاعده است و در آن نقل اشتباه است. این تکه‌اش به تعارض ساقط می‌شود، چون این علی القاعده است چون امیر المؤمنین ﷺ که نیت حج قران کردند بخاطر اینکه می‌دانستند که پیامبر ﷺ چگونه حج کردند. پس والحاصل اینکه نیت معیناً لازم است در حج که نیت کند که حج تمتع یا قران و یا افراد است مسلم است، پس چطور امیر المؤمنین ﷺ به پیامبر ﷺ عرض کردند که من نیت حج را آنطوری که شما نیت کردید نیت کردم که ظاهرش این است که امیر المؤمنین ﷺ نمی‌دانسته که پیامبر ﷺ حج قران کردند. این ظاهر محکوم است به نص که این‌ها همه چیز را می‌دانند و حمل ظاهر بر نص می‌کنیم و می‌گوئیم این از باب تجاهل العارف است که دواعی مختلفه‌ای که هست و یکی هم اینجا. پس مورد اشکال نمی‌شود.

## جلسه ۷۵۶

۶ صفر ۱۴۳۶

فرمودند اول شرط در حج تمتع نیت است. باید نیت کند که عمره تمتع انجام می‌دهد. در وقت احرام اگر بدون نیت باشد باطل است. نیت خلاف کرده باشد باطل است. باید نیت حج تمتع کرده باشد این است که صحیح است. عرض شد تمام بحث‌هایش در بحث تقییدی است نه بحث خطای در تطبیق. خطای در تطبیق بحثی نیست و مکرر هم فقهاء گفته‌اند که آنچه که در نفسش است واقعاً آن چیست؟ آن داعی ملاک است و آن باید به تمتع باشد حالا به سقط تمتع باشد یا از هر راهی اشاره به تمتع باشد. به فرمایش صاحب عروه که سابقاً عرض کردم در باب وضوء فرموده‌اند در میقات که دارد لباس احرام می‌پوشد از او سؤال می‌شود که چکار می‌کنی؟ می‌گوید حج تمتع می‌خواهم بکنم. اگر لفظ تمتع هم بلد نیست و می‌گوید می‌خواهم حج کنم. می‌گویند چه حجی؟ می‌گوید: آن حجی که وظیفه‌ام هست.

مرحوم صاحب عروه در اینجا یک استثناء ذکر کرده‌اند. در یک مورد اگر نیت حج افراد کرد خودش منقلب می‌شود به عمره تمتع. این را می‌خواهند

بحث کنند که یک مخالف دارد و یک مباحثی در آن هست و روایات زیادی دارد مسأله. خود صاحب عروه هم مقداری از روایاتش را ذکر کرده‌اند که من عبارت عروه و روایاتی را که ایشان نقل فرموده‌اند را می‌خوانم و اگر مجال شد آنچه که به نظر می‌رسد صحبت می‌کنم.

فرموده: **نعم في جملة من الأخبار أنه لو أتى بعمره مفردة في أشهر الحج جاز أن يتمتع بها** (نیت کرد که عمره مفرده انجام دهد و انجام داد و تمام هم شد و طواف نساء هم کرد و بعد فکر کرد که در مکه بماند تا أشهر حج، این عمره به فتوای صاحب عروه و جماعتی می‌شود عمره تمتع با اینکه نیت عمره تمتع نکرده بلکه نیت ضد کرده، مسأله روایت خاصه دارد) **بل يستحب ذلك إذا بقي في مكة إلى هلال ذي الحجة ويتأكد إذا بقي إلى يوم التروية بل عن القاضي وجوبه حينئذ** (اینجا می‌آید که چطور امام حسین عليه السلام روز هشتم از مکه بیرون آمدند و حج بجا نیاموردند) **ولكن الظاهر تحقق الإجماع على خلافه**. حالا عمده روایات مسأله است. چون مسأله علی خلاف القاعدة است نیت عمره مفرده کرده و اعمالش را انجام داده و طواف نساء هم انجام داده. مرحوم صاحب عروه یک مقداری پخش روایات را بیان فرموده‌اند. **ففي موثق سماعة عن الصادق عليه السلام من حج معتمراً في شوال ومن نيته أن يعتمر ورجع إلى بلاده فلا بأس بذلك** (یعنی اینطور نیست که چون عمره بجا آورده و أشهر حج است باید حج انجام دهد) **وإن هو أقام إلى الحج فهو متمتع** (صاحب عروه و خیلی‌ها فرموده‌اند خودش می‌شود حج تمتع نه اینکه نیتش را حج تمتع کند) **لأن أشهر الحج شوال وذو القعدة وذو الحجة، فمن اعتمر فيهن فأقام إلى الحج فهي متعة**، (نفرمودند نیتش را به حج تمتع قلب کند) **ومن رجع إلى بلاده ولم يقم إلى الحج فهي عمرة** (تنها).  
اینکه آنجا فرمودند **فهي متعة** و اینجا فرمودند **فهي عمرة**، یک خلافتی در

معنی بین ادباء است که مفصل مطرح شده که این ضمیر چیست فهمی متعنه؟ صاحب معنی می گوید ضمیر شأن و قصه باید بعدش جمله باشد. اگر بعد مفرد باشد ضمیر شأن و قصه نیست. بعضی از ادباء دیگر گفته اند لزومی ندارد که جمله باشد اگر مفرد هم باشد باز هم ضمیر شأن و قصه است.

بعد حضرت فرمودند **وإن اعتمر في شهر رمضان أو قبله وأقام إلى الحج فليس بمتع وإنما مجاور أفرد العمرة، فإن هو أحب أن يتمتع في أشهر الحج بالعمرة إلى الحج فليخرج منها حتى يجاوز ذات عرق أو يجاوز عسفان فيدخل متمتعاً بعمرته إلى الحج، فإن هو أحب أن يُفرد الحج (می خواهد حج افراد را انجام دهد) فليخرج إلى الجعرانة فيلبّي منها.** (وسائل، ابواب اقسام الحج، باب ۱۰ ح ۲).

مرحوم عروه روایات را پشت سر هم ذکر می کنند که والحاصلش این است که کسی که باید نیت تمتع کند وگرنه باطل است، نه اگر در اشهر حج بود و نیت عمره مفرده کرد و ماند تا ایام حج و خواست حج کند مبدل می شود به عمره مفرده ولو خودش نیت عمره مفرده کرده بود.

یک روایت دیگر **وفي صحيحه عمر بن يزيد عن أبي عبد الله عليه السلام: من اعتمر عمرة مفردة فله أن يخرج إلى أهله إلا أن يدرکه خروج الناس يوم التروية.** در این نه اسم اشهر الحج هست و نه قلب در آن است فرموده اند اگر کسی عمره مفرده کرد حق دارد برود ولی اگر ماند تا روز ترویه حق ندارد که به اهلس برگردد. (وسائل، ابواب العمرة، باب ۷ ح ۹).

صاحب عروه فرموده: **وفي قوّه** (یک اصطلاح حدیثی است که در درایه ذکر می کنند که روایت یا صحیحه یا حسنه و یا موثقه است، این سه تا مشهور است آن وقت به اعتباراتی یک اصطلاح دیگر هم هست که یکی را قوی

می گویند که بعضی می گویند معتبر است و بعضی می گویند معتبر نیست، مرحوم شهید در درایه و مرحوم مامقانی در مقباس الهدایه مفصل دارند و دیگران هم متعرضند و یک بحثی است که آیا حدیث قول معتبر است یا نه؟ عروه فرموده: وفي قویّه، یعنی خود عمر بن یزید که ثقة است قبلش بعضی افراد سند هستند که از آنها قوی تعبیر شده، عنه الطیال: من دخل مكة معتمراً مفرداً للحج (عمره افراد می کند، خود عمره را هم قرآن کریم اسم حج گذاشته و اینکه ما به آن حج می گوئیم قرآن اسمش را الحج الأكبر گذاشته، حج یعنی قصد و می رود بطرف مکه مکرمه، این قصد خاص اسمش حج است و اینکه در زبان عوام هست که حج عمره درست است و گیری ندارد) فيقضي عمرته كان له ذلك وإن أقام إلى أن يدرکه الحج كانت عمرته متعة (یعنی خودش می شود تمتع) صاحب جواهر می فرمایند باید نیتش را عوض کند. وقال الطیال: وليس تكون متعته إلا في أشهر الحج (وسائل، ابواب اقسام الحج، باب ۱۵ ح ۱).

عروه فرموده: وفي صحیحة عنه الطیال: من دخل مكة بعمره فأقام إلى هلال ذي الحجة فليس له أن يخرج حتى يحج مع الناس (یعنی نمی خواهد عمره کند مستقیم برود به عرفات. (وسائل، ابواب العمرة، باب ۷ ح ۶).

وفي مرسل موسى بن القاسم، من اعتمر في أشهر الحج فليتمتع (این فلیتمتع ظهور ندارد که خودش می شود تمتع. البته این روایت را جواهر و حدائق همینطور نقل کرده اند ولی هر چه که در وسائل گشتم به این تعبیر ندیدم، البته مضمون هست و صاحب عروه بعد می فرمایند إلى غير ذلك من الأخبار.

این روایاتی را که الآن ذکر می کنم اضافه بر روایات عروه است. غیر ذلك که عروه فرمودند یکی اش: صحیحه یعقوب بن شعيب است قال سألت

أبا عبد الله عليه السلام عن المعتمر في أشهر الحج، قال: هي متعة (تمتع است) (وسائل، ابواب العمرة، باب ۷ ح ۴).

روایتی است معتبر تا می‌رسد به: عن علی قال سأله أبو بصير، این علی روی قرائن علی بن ابی حمزه بطائنی است به قرینه راوی المروی عنه که قائد ابی بصیر بوده. اگر کسی علی بن ابی حمزه بطائنی را که شیخ طوسی می‌گوید روایات ابی حمزه بطائنی که در دست ماست معتبر است ولو خودش در آخر عمر نعوذ بالله وضعش عوض شد معتبر حساب می‌شود و اما اگر کسی فرمایش شیخ طوسی را نپذیرفت و از آن استظهار نکرد، شیخ طوسی نقل اجماع کرده که الطائفة عملت به. روایت این است که سأله أبو بصير وأنا حاضر، عمن أهل بالعمرة في أشهر الحج أله أن يرجع (به شهرش برگردد یا باید حج انجام دهد؟) قال عليه السلام: ليس في أشهر الحج عمرة (تمتع) يرجع فيها إلى أهله ولكنه يحتسب بمكة حتى يقضي حجه، لأنه إنما أحرم لذلك (وسائل، ابواب عمره، باب ۷ ح ۷) و یک عده روایات دیگر هست که من نقل نکردم.

صاحب عروه بعد از این روایات فرموده: وقد عمل بها جماعة که نیتش

قلب به حج تمتع می‌شود بل في الجواهر لا أجد فيه خلافاً.

## جلسه ۷۵۷

۸ صفر ۱۴۳۶

یک قاعده در فقه هست که تقریباً متسالم علیهاست بین فقهاء و این تابع ظهور است و آن این است که اگر روایات معتبره بینش تعارض بود، اما تعارض اینطور بود که بعضی اش نص بود و بعضی اش ظاهر، اینجا حمل ظاهر بر نص می شود یعنی ظاهر را تأویل می کنیم. چون نص قابل تأویل نیست، نه قابل عقلاً، عرفاً قابل تأویل نیست یا حتی اگر کمتر از این بود اگر ظاهر و اظهر بود حمل ظاهر بر اظهر می شود، تعارض نیست و اسمش جمع دلالتی است. در فقه هم ما زیاد داریم، عبادات، معاملات و جاهای دیگر که روایات معتبره تعارض دارد که بعضی از آنها نص است و بعضی ظاهر و بعضی دیگر اظهر است، آن وقت جمع دلالتی که باشد تعارض نیست موضوعاً. تعارض بدوی است یعنی فی بادئ النظر انسان می بیند که این می گوید لا بأس و آن می گوید فیه بأس، اما فیه البأس اگر حمل بر حرمت شود که ظاهرش حرمت است حمل بر کراهت می شود، آن وقت روایات ناهیه ای که مراد از آن کراهت است خیلی است، یا اگر امر باشد حمل بر استحباب می شود، آن قابلیت دارد



اما نص قابلیت ندارد. این یک نوع ظهور است ظهوری است که ظاهراً از نظر کبری متسالم علیه است بین فقهاء حتی از شیخ طوسی هم که بگیریم در جمع بین روایات اگر جمع دلالی داشته باشد تعارضی نیست اصلاً، حتی همین امروزی که ما زندگی می‌کنیم فقهاء همینطور عمل می‌کنند و به نظر می‌رسد که ما نحن فیه از این قبیل است و اگر نفرمودند اما بالنتیجه اینطور است. مسأله چه بود؟ مسأله این بود که شخصی در شهر حج و یا در ماه ذیحجه آمده عمره مفرده کرده حالا آیا می‌تواند رها کند و برود و یا واجب است که بماند و حج انجام دهد و عمره مفرده‌اش می‌شود عمره تمتع؟ یک عده از روایات معتبره ظاهرش این بود که حق ندارد رها کند و برود بیرون باید بماند و حج تمتع انجام دهد و این عمره‌اش را با اینکه با نیت عمره مفرده کرده بوده می‌شود عمره تمتع، اما ما بعضی روایات معتبره داریم که به نحو مطلق می‌فرماید اشکالی ندارد که رها کند و برود. لا بأس قابل حمل نیست یعنی واجب نیست که بماند و حج انجام دهد.

نص دال بر جواز اینکه اگر عمره مفرده کرد در شهر حج رها کند و به شهرش برگردد و لازم نیست که بماند و حج انجام دهد، صحیحۃ عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: لا بأس (نص در جواز است) بالعمرة المفردة في أشهر الحج ثم يرجع إلى أهله. این نص است و معمول بهاست. (وسائل، ابواب العمرة، باب ۷ ح ۱) این لا بأس نص است و اطلاقش شامل می‌شود که در خود ماه ذیحجه باشد و یا حتی مانده تا روز ترویبه شده می‌خواهد برود بیرون. آن وقت اوامر و نواهی که مطلق است که باید بماند و حج کند یا نباید برود به خارج و یا بنحو مطلق است که در شهر حج و یا بنحو تقیید است که اگر تا اول ذیحجه ماند دیگر حق ندارد برود و یا اگر تا روز ترویبه ماند حق ندارد

که برود بیرون، اینها ظواهر است که حمل ظاهر بر نص می‌شود.  
 از باب مثال عرض می‌کنم. صحیح یعقوب بن شعیب، قال سألت  
 أبا عبد الله عليه السلام عن المعتمر في أشهر الحج (مطلق است) قال عليه السلام: هي (عمره)  
 متعهٌ اگر عمره تمتع است حق ندارد رها کند و باید حج انجام دهد. اگر ما  
 بودیم و این صحیح‌ه می‌گوید می‌گویند، ولو این عمره را بر نیت عمره بجا  
 آورده ولی حقیقه عمره مفرده است. عمره تمتع را نمی‌شود رها کرد و رفت  
 باید بماند که حج را انجام دهد (همان باب ۷ ح ۴)، این مطلق است.

دو طائفه روایات مقیده داریم، یکی مقید به اول ذیحجه و یکی مقید به  
 يوم الترویة اینها هم ظاهر هستند، یک قسم روایت داریم که می‌فرمایند اگر  
 ماند تا اول ذیحجه حق ندارد بیرون برود و یک قسم روایت داریم که  
 می‌گوید اگر ماند تا روز ترویة حق ندارد که بیرون برود.

روایت اول ذیحجه این است: صحیح عمر بن یزید: من دخل مكة بعمره  
 فأقام إلى هلال ذي الحجة فليس له أن يخرج حتى يحج مع الناس (همان باب ۷  
 ح ۶).

روایت مقیده دیگر می‌گوید: اگر تا ترویة ماند صحیح عمر بن یزید، من  
 اعتمر عمرة مفردة فله أن يخرج إلى أهله متى شاء إلا أن يدرکه خروج الناس يوم  
 الترویة، ظاهرش این است که حق ندارد که برود. (همان باب ۷ ح ۹).

پس ما هستیم با آن اطلاق لا بأس بالعمرة المفردة في أشهر الحج ثم يرجع  
 إلى أهله اطلاق دارد ولا بأس گفته شده، لا بأس یعنی يجوز و تمام این ظواهر  
 الزامی که حق ندارد که برود و یا باید بماند تا حج کند حمل بر استحباب و  
 کراهت می‌شود چون حمل بر استحباب و کراهت در اوامر و نواهی بسیار  
 هست، این قدر است که مرحوم صاحب معالم فرموده اوامر را در ظهور در

و جوب انداخته کثرت استعمال، ولو استعمال مجازی است اما مشهور به این قائل نیستند و قبول ندارند و به نظر نمی‌رسد که این فرمایش صاحب معالم تام باشد. پس اگر ما باشیم و همین قدر، آن می‌گوید لا بأس و این می‌گوید يجب، آن می‌گوید لا بأس و این می‌گوید یحرم که بیرون برود که این يجب و یحرم حمل بر نص می‌شود. یعنی حمل بر معنائی می‌شود که یجتمع مع النص یعنی استحباب و کراهت. چون مستحب و کراهت را می‌شود انجام نداد و انجام داد. در جاهای دیگر فقه هم همین است.

روایتی دیگر صحیحه معاویه بن عمار قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام: من أين افترق المتمتع والمعتمر؟ فقال عليه السلام: إنَّ المتمتع مرتبط بالحج والمعتمر (یعنی عمره مفرده) إن فرغ منها ذهب حيث شاء وقد اعتمر الحسين عليه السلام في ذي الحجة ثم راح يوم التروية إلى العراق والناس يروحون إلى منى ولا بأس بالعمرة في ذي الحجة لمن لا يريد الحج (همان باب ۷ ح ۳). البته اگر گفتیم آن نص است و مطلق کافی است فبها، اما اگر گفتیم کافی نیست مورد مقید تعارض دارد. این می‌گوید تردید جائز نیست که بیرون برود و آن می‌گوید امام حسین عليه السلام يوم التروية بیرون آمدند.

پس اگر ما باشیم و این روایات آن هم استشهاد حضرت صادق عليه السلام به این، معلوم می‌شود که علی نحو المطلق است. حضرت علی نحو المطلق فرمودند و استشهاد به عمل حضرت سید الشهداء عليه السلام کردند.

یک جواب دیگر این است که جاهائی که ما در فقه روایت صحیحه السند ظاهره الدلالة یا دلالتش نص هم باشد، اگر از آن اعراض شد چطور می‌گوئیم منجز و معذر نیست، در ما نحن فیه یک اعراضی است که کالاجماع است و فقط یک مخالف ذکر کرده‌اند که ابن برآج است. این ولو از نظر

اصطلاحی اجماع به معنای اتفاق الكل نیست، چون بشرط شیء با یک جزء از بین می‌رود هزار تا یکی که کم شود دیگر هزار تا نیست. اگر معنای اجماع اتفاق الكل باشد اگر یکی هم نباشد دیگر اتفاق الكل نیست اما از نظر ملاک در حکم اجماع است، پس اعراض مشهور دلالة و سنداً، همانطور که بنای مشهور عملاً هست از حجیت می‌اندازد.

دوم این است که همانطور که سابقاً صحبت شد و در اصول مفصل صحبت شده این است که ما اجماع را از کجا حجت می‌دانیم؟ یک وقتی عرض شد که این فرمایشاتی که فرمودند که اجماع دخولی و حدسی است، به نظر می‌رسد اگر آنها تام نباشد ما از نظر بنای عقلاء می‌بینیم منجز و معذر می‌دانند اتفاق اهل خبره را بر چیزی. اگر تمام اطباء بر یک مطلبی اتفاق کردند. حالا یک پزشک برایش روشن است که آنها اشتباه می‌کنند که بحثی نیست، یک وقت نمی‌داند، وقتیکه نمی‌داند آیا حق دارد به اصل عملی عمل کند و اتفاق کل اهل خبره ثقات را کنار بزند؟ از نظر عقلاء این کار درست نیست. یعنی منجز و معذر است و کاشفیت عقلائیة دارد و کاشفیت نوعیه دارد نه ذاتیه که علم باشد و اتفاق اهل خبره حتی چند تا هم که کم شود از نظر عقلاء منجز و معذر است، یعنی اگر پزشک دید همه اطباء غیر از یکی نسبت به فلان ناخوشی گفته‌اند علامتش این است و این شک کرد و یک مریضی اینطور را نزدش آوردند، اگر شک داشت و طبق نظر مجموع اطباء ثقات عمل کرد و اشتباه درآمد، این معذور است عند العقلاء و اگر طبق آن عمل نکرد و به اصل عمل کرد که نوبتش بعد الدلیل و اماره است و اشتباه درآمد معذور نیست و دونکم سیره العقلاء و ظاهراً این از مصادیق ظاهره کسب دلالی است. روایاتی که می‌گوید اگر عمره کرد نرود بیرون و حج کند و یا روایات ناهیه که

نرود بیرون تا حج کند که بنحو مطلق است که چه تا اول ذیحجه ماند و چه مقیداً به یوم الترویة اینها معرض عنهاست و اگر ما معارض و لا بأس را هم نداشتیم نمی توانستیم از نظر عقلائی به آن عمل کنیم. اینکه عرض کردم خواستم منقول بودن را نفی کنیم. چون مسأله محل ابتلاء است و از زمان شیخ طوسی مطرح شده و روایات متعدد شده اگر یک دوم مخالف بود این همه فقهاء آن را نقل می کردند و ما حدس می زنیم که یک دوم مخالف در مسأله نیست.

پس اشکال مثل اجماع در ما نحن فیه در مثل این مسأله ای که فقط یک مخالف هست و مطمئن علیه است که مخالف دوم ندارد، در مثل همچنین مسأله ای نه صغرایش اشکال دارد چون از نظر منجز و معذر بودن کالاجماع است و نه کبرایش چون کبرایش که گیری ندارد و اجماع گیری ندارد و عمده مناقشات در صغری است.

پس شخصی که در أشهر حج عمره انجام می دهد واجب نیست که بماند تا حج را انجام دهد. برای این جهت دو دلیل دیگر ذکر کرده اند که هر دو تام نیست: ۱- گفته اند ادله قطعیه ما داریم کتاباً و سنهً و اجماعاً مسلم است که یک انسان دو بار بر او حج واجب نیست، این شخص که رفته عمره مفرده کرده اگر ماند تا ایام حج اگر مستطیع است و حجة الإسلام نکرده که از باب حجة الإسلام بر او واجب است، اما اگر مستطیع نیست و یا حجة الإسلامش را انجام داده بگوئیم یک حج دیگر بر او واجب است، دو حج بر یک مکلف واجب نیست. این فرمایش تام نیست. چرا؟ چون بحث بما هو است، یعنی حجة الإسلام یکی بیشتر بر مکلف نیست، اما من جهة أخرى حج بر شخص واجب شود مکرر در نذر و اجاره و افساد داریم که اگر این ادله تام باشد که

حج بر او واجب است وقتیکه عمره مفرده کرد و ماند تا ذیحجه و تا ترویبه، حج بر او واجب باشد، اگر واجب بود به سبب آخر است، بالإسلام یک حج بر کسی بیشتر واجب نیست اما به اسباب اخری ممکن است چندین بار واجب باشد پس این به دلیل آخر است نه بالإسلام.

۲- مسأله امام حسین علیه السلام است، گفته‌اند امام حسین علیه السلام چطور روز ترویبه درآمدند پس معلوم می‌شود که اشکالی ندارد. دو جواب از این اشکال دوم: ۱- اینکه امام حسین علیه السلام مضطر بودند و بحث ما در مختار است و گرنه هر مضطری هر وقتی می‌تواند از مکه بیرون آید و گیری هم ندارد مصدود و محصور چیست؟ محصور آن است که مریض می‌شود و مصدود آن هست که مضطر می‌شود از جهات دیگر و روایات متواتره دارد که امام حسین علیه السلام مضطراً خارج شدند از مکه مکرمه و اگر بر فرض حج واجب بود حضرت مضطر بودند و قتل نفس در آن بود که بنا بود بروند بیرون، پس نمی‌شود به عمل حضرت سید الشهداء علیه السلام که در حال اضطرار انجام دادند بگوئیم آدم مختار هم همین است، شما هم اگر مضطر بودید گیری ندارد. یکی از ادله‌ای که به نظر می‌رسد که متواتر باشد که روایتش را می‌خوانم از بحار که ایشان از کامل الزیارات نقل می‌کنند. ج ۴۵ ص ۸۵ ح ۱۸: خبر أبي الجارود عن أبي جعفر علیه السلام، قال: إنَّ الحسين علیه السلام خرج من مكة قبل التروية بيوم فشيَّعه عبد الله بن الزبير فقال: يا أبا عبد الله قد حضرت الحج وتدعه وتأتي العراق؟ فقال علیه السلام: يا ابن الزبير لان أَدفن بشاطي الفرات أحبَّ إليَّ من أن أَدفن ببناء الكعبة. (یعنی اگر بمانم مرا می‌کشند. حضرت مضطر بودند و رفع ما اضطرروا إليه. پس به عمل امام حسین علیه السلام که یوم الترویبه بیرون آمدند نمی‌توانیم برای مختار استشهاد کنیم.

۲- ثانیاً خود روایات خروج امام حسین علیه السلام از مکه از چهار جهت اختلاف دارد و ما نمی‌توانیم به این استدلال کنیم برای یک مطلب مطلق برای خودمان.

## جلسه ۷۵۸

۹ صفر ۱۴۳۶

روایاتی که نقل کرده است عمره حضرت سید الشهداء علیه السلام و خارج شدن حضرت از مکه بطرف کربلاء، این روایات مختلف است گرچه متعدد از آنها از نظر سند صحاح است. روایتی که صحیحه شد معنایش این است که افراد سند افراد ثقه هستند در نقل اگر صحیحه باشد معنایش این است که عادل هم هستند، یعنی هم متقی هستند در نقل و سهو و اشتباه ندارند، اما روات معصوم که نیستند، وقتیکه دو روایت ثقه دو گونه مطلب را نقل کردند و اگر متعارض باشد به تناقض یا تضاد، ایجاب و نفی باشد، یا دو تا ایجاب متضاد باشد، ضدین لا ثالث لهما، اگر این باشد یکی اش درست نیست و تنافی دارد، راوی اشتباه کرده و گرنه متناقض و متضاد نباشد، یکی اش ناقص نقل کرده یعنی یک تکه را نقل کرده و یک تکه دیگر را نقل نکرده، اصل عدم خطاء و سهو، اصل عدم کذب در شخصی که ثقه است سر جایش است، اما اصل عدم سهو و خطاء در جایی است که تعارض نباشد و اگر تعارض بود جاری نیست، چون این اصل معارض با علم است، لهذا گذشته از اینکه

حضرت سید الشهداء علیه السلام هم خارجاً مسلم است و روایات متواتر معنأً من حیث المجموع دارد و هم روایت صحیحه داشت که حضرت می دانستند که اگر بمانند، ایشان را در مکه مکرمه می کشند و از ازل خدای تبارک و تعالی اینطور تقدیر کرده بوده که حضرت سید الشهداء علیه السلام در مکه کشته نشوند. من اجمالاً می گویم و رد می شوم. در بعضی از روایات دارد که حضرت امام حسین علیه السلام در ذیحجه عمره را بجا آوردند و بعدش بیرون رفتند، آن وقت یک روایت دارد که هفتم بیرون رفتند و یک روایت دارد هشتم بیرون رفتند طبق آن روایتی که می گفت اگر کسی در ذیحجه عمره کرد و تا هشتم ماند دیگر نمی تواند بیرون بیاید، اگر این روایت عمره حضرت سید الشهداء که در ذیحجه باشد که حضرت در هفتم، یک روز قبل از ترویبه بیرون آمدند این منافات ندارد و برای اینجا دلیل نمی شود. حالا من فهرست وار اشاره می کنم، یکی اش این است که در بعضی دارد که حضرت در ذیحجه عمره انجام دادند در صحیحه معاویه بن عمار اینطوری داشت: **وقد اعتمر الحسين علیه السلام في ذي الحجة ثم راح يوم التروية إلى العراق والناس يروحون إلى منى** (بحار از کافی نقل کرده ج ۴۵ ص ۸۵ ح ۱۵). روایت دیگر دارد که حضرت کان معتمراً (صحیحه ابراهیم بن عمر یمانی. گیری در صحت سند نیست و خود ابراهیم بن عمر یمانی هم ثقه است و رجالین اولیین به وثاقتش و چطور است که صاحب جواهر این را خبر تعبیر کرده اند چون گیری ندارد. در این صحیحه این داشت: **إنّ الحسين بن علي علیه السلام خرج قبل يوم التروية بيوم** (و این منافات ندارد با روایتی که می گوید اگر روز ترویبه ماند حق ندارد که از حرم بیرون برود) **وقد كان دخل معتمراً، چه موضع دخل؟** ذکر نکرده اند که در ذیحجه بوده، شاید همان عمره ای که در ماه شعبان تشریف بردند به مکه مکرمه همان



عمره را کردند و بیرون رفتند، حسب این صحیحه (همان ح ۱۴) در بعضی دارد که خرج یوم الترویة که در همین روایت صحیحه بود. بعدش دارد قبل یوم الترویة که قبلی بود. گذشته از اینکه حضرت مضطر بودند و برای مضطر گیری نیست و اگر ما هم مضطر باشیم برایمان گیری ندارد، پس استدلال به روایات عمره امام حسین علیه السلام و خروجشان قبل یوم الترویة برای اینکه بگوئیم از اینها استفاده می شود که اشکالی ندارد که انسان عمره مفرده بکند و تا یوم الترویة هم بماند یا تا اول ذیحجه بماند که در روایتی داشت و یک روز قبل از یوم الترویة اشکالی ندارد که بیرون برود. اما نمی توانیم به این روایات استدلال کنیم.

یکی دیگر یک مسأله پر بحثی است، گرچه هم صاحب عروه گفته اند و رد شده اند و صاحب جواهر هم گفته اند و رد شده اند. اما مسأله ای است که نظائر هم دارد. عبارت عروه را دنبال این مسأله بخوانم که فرموده: **و مقتضاها (روایات) صحة التمتع مع عدم قصده حين إتيان العمرة (وقتیکه عمره کرده، عمره مفرده کرده و قصد حج تمتع نداشته و به نیت عمره مفرده کرده، عمره بودن حج مع ذلک اگر ماند و خواست حج تمتع کند، صاحب عروه می فرماید ظاهر روایت این است که اشکالی ندارد. مسأله محل کلام این است: بل الظاهر من بعضها انه يصير تمتعاً قهراً من غير حاجة إلى نية التمتع بها (عمره) بعدها (عمره). مسأله مسأله وجوب قلب است یا انقلاب؟ آیا خود عمره مفرده منقلب می شود به عمره تمتع و حج تمتع بعدش می آید یا نه این شخص باید نیت کند آن عمره ای که کرد به نیت عمره مفرده و بنا نداشت حج تمتع کند حالا که ماند تا اول ذیحجه یا تا یوم ترویة ماند و می خواهد حج تمتع کند نیت کند که خدایا آن عمره را ولو عمره انجام دادم، خدایا عمره**

تمتع آن را قرار دادم که حج تمتع به آن وصل شود، صاحب عروه می فرمایند نمی خواهد نیت قلب کند بلکه خودش منقلب می شود به تمتع ولو قصد نکند. این روایات کدام هاست؟ چون روایاتش را خواندم اشاره می کنم به کلمه هائی که مرحوم صاحب عروه به آن استناد می کنند که خودش عمره تمتع می شود، نیت لازم نیست که بکند که این عمره مفرده ای که کردم خدایا تمتع قبولش کن، چون عمره تمتع باید وصل شود به حج تمتع و عمره تمتع نکرده بلکه عمره مفرده کرده. روایاتش این بود.

صحیحه یعقوب بن شعیب بود که: هی متعه، یعنی عمره ای که به نیت عمره مفرده انجام داد و بنا هم نداشت که حج تمتع انجام دهد اما حالا ماند و می خواهد حج تمتع کند، حضرت فرمودند: هی متعه یعنی همان عمره مفرده که انجام داده عمره تمتع است نگفته اند تمتعش بکند و یا نیتش را عوض کند. یکی دیگر در قوی عمر بن یزید: کانت عمرته متعه، حسب این روایت حضرت می فرمایند این عمره اش می شود تمتع یعنی قهراً.

یکی دیگر در موثقه سماعه که در آن دارد: فهی متعه، نفرمودند شما نیت را عوض کن، گفته اند متعه می شود. این استدلال صاحب عروه و غالباً هم محشین اینجا را حایشه نکرده اند و قبول کرده اند که قهراً خودش می شود عمره تمتع قهراً. صاحب جواهر اینجا به عکس فرموده اند که باید نیت تمتع کند. جواهر ج ۲۰ ص ۶۲، بعد از قدری که صحبت می فرمایند اینطور فرمودند: **إِنَّ الْمُتَّجِهَ ارَادَةَ التَّمَتُّعِ بِهَا بِالنِّيَّةِ** (این عمره مفرده که کرده باید اراده کند که به این عمره مفرده حج تمتع انجام می شود اراده عمره تمتع کند) **لَا أَتَمَّهَا تَكُونُ قَهْرًا وَإِنْ لَمْ يَنْوِ وَإِنْ أَفَادَهُ بَعْضُ النُّصُوصِ السَّابِقَةِ** (که خودش می شود عمره تمتع) خوب گیرش چیست؟ ایشان می فرمایند: قائلی ندارد) **إِلَّا أَنَّهُ لَمْ**

نجد قائلاً به بل الأصل يقتضي خلافه أيضاً. (اگر شک کردیم که بدون قلب نیت از افراد به تمتع آیا این عمره می شود عمره تمتع؟ اصل عدمش است. چون عملی است عبادی که قصد می خواهد، این هم قصد عمره مفرده کرده بوده و اگر شک کردیم که آیا خودش منقلب می شود به عمره تمتع یا نیت می خواهد، اصل عدم انقلاب است که منقلب می شود. این دو استدلال را صاحب جواهر فرموده اند و غریب این است که عین همین مسأله در صوم یوم الشک هست. کسی در روز سی ام ماه شعبان، ماه ثابت نشد و نمی داند که آیا روز اول ماه رمضان است یا آخر شعبان، نیت می کند روزه آخر ماه شعبان، بعد اگر قبل از ظهر یا بعد از ظهر که محل بحث است که در عروه مسأله اش است، بعد معلوم شد که ماه رمضان است آیا باید نیتش را عوض کند به رمضان تا بشود رمضان وگرنه باید یک روز قضاء کند چون عمل بدون نیت بوده یا اینکه خودش می شود ماه رمضان؟ و غریب این است که مسأله از یک وادی است و دلیل خاص هم ندارد. اگر اطلاقاتی است که صاحب عروه به آن استناد کرده اند در یوم الشک هم هست، عجیب این است که صاحب عروه که اینجا فرموده در حج خودش قهراً می شود عمره تمتع بخاطر اطلاقات در باب صوم فرموده قهراً نمی شود ماه رمضان و باید نیت ماه رمضان کند با اینکه ادله اش عین هم است. صاحب جواهر که در باب حج فرموده اند قهراً نمی شود عمره تمتع و باید نیت تمتع کند در ماه رمضان فرموده قهراً خودش می شود ماه رمضان با اینکه از یک وادی هستند.

جواهر ج ۱۶ ص ۲۱۲ در صوم یوم الشک فرموده: **إِنَّ الصَّوْمَ** (منصرف شدن) **هنا شرعي لا مدخلية للنية فيه** (وقتیکه روز نمی داند که روز سی ام شعبان و یا اول ماه رمضان است و به نیت نذر یا قضاء یا اجاره از کسی روزه گرفت

و بعد معلوم شد که ماه رمضان است صاحب جواهر می فرماید لازم نیست که نیتش را عوض کند و خودش می شود ماه رمضان) **ومنه يعلم عدم وجوب التجديد** (نیت از ماه شعبان به رمضان) **للإطلاق المزبور**. دلیل می گوید اگر روز آخر شعبان را به نیت شعبان روزه گرفتید و بعد معلوم شد اول ماه رمضان بوده می شود ماه رمضان و دلیل مطلق است نگفته به شرطی که نیت ماه رمضان کند. در یک صفحه قبلش صاحب جواهر فرموده اند: **إن إطلاق النص والفتوى** که هم نص مطلق است که گفته می شود ماه رمضان نه اینکه شما باید نیتتان را عوض کنید و فتوای فقهاء هم همین است که می شود ماه رمضان. **إن إطلاق النص والفتوى يقتضى الاجتزاء بذلك وإن لم يجدد النية إذا بان انه من رمضان في اثناء النهار**، بعد هم خود صاحب جواهر نقل کرده که محقق در معتبر و شهید در دروس گفته اند که باید تجدید نیت کند و عروه هم به عکس آن چیزی که در حج فرموده در صوم فرموده. در حج فرمود قهراً می شود عمره تمتع و در اینجا در صوم فرموده فایده ای ندارد و باید دوباره نیت کند. در صوم عروه فصل فی النية مسأله ۱۶: **يوم الشك بيني أنه من شعبان ولو بان بعد ذلك أنه من رمضان أجزأ عنه ووجب عليه تجديد النية** (در حج فرمودند خودش می شود تمتع ولی اینجا می فرمایند نمی شود) **إن بان في اثناء النهار ولو كان بعد الزوال** و عجیب این است شما روایت را ملاحظه کنید، می خواهم عرض کنم که ما چه می توانیم برداشت کنیم؟ هم در باب صوم و هم حج شبیه هم هستند هم آنجا و هم اینجا اطلاقات دارد. صاحب جواهر اینجا به اطلاقاتی تمسک کرده اند و صاحب عروه در آنجا به اطلاقات تمسک کرده اند. اگر مسأله شک است که آنجا هم شک است و اینجا هم شک است که نظائر دیگر هم دارد. شخصی عمره مفرده انجام داد نمی خواهد عمره تمتع کند چون بنا ندارد که

حج کند در أشهر حج بعدش در مکه مکرمه ماند دید مردم دارند بسوی عرفات می‌روند این هم احرام بست و رفت به عرفات و حج تمتع انجام می‌دهد عمره‌اش می‌شود عمره تمتع، روایاتش یکی است.

اما دو فرمایش صاحب جواهر، یکی تمسک به اطلاقات که ایشان عبارتشان این بود که فرمودند: لم نجد قائلاً به و یکی اینکه فرمودند: اصل عدم انقلاب است، اما لم نجد قائلاً به، چون مسأله را مطرح نکرده‌اند نه اینکه برخلافش فتوی داده‌اند. در باب حج که عمره مفرده کرد و بعد حج تمتع انجام داد می‌شود عمره مفرده، صاحب جواهر می‌فرمایند خودش نمی‌شود عمره تمتع بلکه باید نیت کند، چرا؟ یکی اینکه ولو روایات ظاهرش این است که غالباً مطرح نکرده‌اند که شاید بخاطر اینکه شخص یا مسأله‌دان است و وقتی که فهمید که عمره‌اش می‌شود عمره تمتع داعی در نیت کافی است و این هم نیت می‌کند. در این حال که نیت عدم تمتع نمی‌کند. اگر هم که مسأله بلد نیست که متوجه نیست و مسأله را مطرح نکرده‌اند. پس لم نجد قائلاً به شبهه اجماعی نیست و اینکه ایشان فرمودند: اصل عدم انقلاب است، الأصل اصل حیث لا دلیل. خود صاحب جواهر فرمودند در روایات اطلاقات هست، ادله می‌گوید اگر عمره مفرده کرد و بعد ماند در هشتم ذیحجه و حج تمتع می‌خواهد بکند عمره‌اش می‌شود عمره تمتع و خودش منقلب می‌شود و قلب لازم نیست و با اطلاق نوبت به اصل عملی نمی‌رسد. اگر هم اطلاق نداشته باشیم اینجا آیا شک در ثبوت است یا شک در امتثال است؟ اگر شک در امتثال باشد اصل عدم نیست، اگر اطلاق داریم که شک در ثبوت است که آیا نیت لازم است؟ اطلاقات می‌گوید نه، اصل عدم لزوم نیت است. اینکه صاحب عروه فرمودند: اصل عدم الانقلاب بدون النیة، اگر اطلاق داریم که نوبت به

اصل نمی‌رسد، اگر اطلاق نداریم و شک می‌کنیم اینجا این اصل بدردمان می‌خورد.

والحاصل، مسأله صوم و حج از یک وادی هستند و نظائر دیگر هم در فقه دارند. هر جا اگر اطلاق داشتیم مقتضای اطلاق این است که تجدید نیت لازم نیست که عرض کردم که مثال ظاهرش هم کسی است که غافل است و یا مسأله‌دان و غافل است و یا مسأله‌دان نیست و همچنین کاری کرده، به نظر صاحب جواهر در حج که باید نیت کند و به نظر صاحب عروه که باید نیت کند در یوم الشک که انه من شهر رمضان، این کسانی که مسأله‌دان نیستند و روایت می‌گوید صومش می‌شود من شهر رمضان و عمره مفرده‌اش می‌شود عمره تمتع، بگوئیم حجش باطل است و روزه اول ماه رمضان چون نیت نکرده باطل است و باید یک روز ماه رمضان را قضاء کند؟ صاحب جواهر که در حج می‌فرمایند نیت می‌خواهد و صاحب عروه که در صوم می‌فرمایند نیت می‌خواهد اگر غافل بود و غالب عوام این چیزها را نشنیده‌اند آیا می‌شود فتوی داد که حجش و صومش باطل است؟ واقعاً مشکل است. مقتضای اطلاقات این است که هم در صوم و هم در حج بگوئیم انقلاب است نه قلب و خودش منقلب می‌شود. بله کسی که مسأله‌دان و ملتفت است چون نیت همان داعی است با نیت می‌شود و بدون نیت نمی‌شود. مثل انسانی که می‌آید رو به مسجد از او می‌پرسند کجا می‌روی؟ می‌گوید: مسجد، این داعی‌اش است. پس قاعده‌اش این است که هم در باب حج، ولو غالباً در باب حج نفرموده‌اند و هم در باب صوم، ولو صاحب جواهر فرموده‌اند ولی غالباً نفرموده‌اند. ما هستیم و ادله، اطلاقات دارد، بله یک حرف هست که صاحب جواهر به آن اشاره کرده‌اند و آن این است که ادله‌ای که می‌گوید عمره می‌شود عمره تمتع در

مقام این نیست و اطلاق مقامی ندارد. یعنی در مقام این نیست که نیت می‌خواهد یا نه؟ اثبات و نفی در این جهت ندارد و اطلاق از این منصرف است، اگر همچنین چیزی شد فبها و گرنه مقتضای اطلاق این است که عمره مفرده می‌شود عمره تمتع و اگر جاهل بوده گیری ندارد و صومش هم گیری ندارد و می‌شود ماه رمضان، چون نیت عکس و نقیض که نکرده و درست است. پس اصالة الإطلاق اینجاها محکم است چون اصالة الإطلاق در جائی است که ما شک در مراد کنیم و اگر شک در ظهور کردیم اصل عدم اطلاق است، درست است به نظر می‌رسد که این دو مسأله که از یک وادی هستند، دو گونه مطرح کردنش توجیه می‌خواهد.

## جلسه ۷۵۹

۱۰ صفر ۱۴۳۶

روی مبنای مرحوم صاحب عروه که در صوم فرمودند تجدید نیت لازم است و در حج فرمودند تجدید نیت لازم نیست برخلاف صاحب جواهر که در صوم فرمودند تجدید نیت لازم نیست. بعضی از شروح عروه یک توجیهی فرموده‌اند برای تفریق بین مسألتین. مسأله حج این بود که شخص آمده در أشهر حج عمره مفرده کرده و بنا نداشته که حج تمتع انجام دهد و بعد ماند تا اول ذیحجه و یوم ترویبه و می‌خواهد حج تمتع انجام دهد. روایت داشت که: هی متعاً. ولو به نیت مفرده عمره را انجام داده اما خودش منقلب به عمره تمتع می‌شود. صاحب عروه فرمودند تجدید نیت لازم ندارد. یعنی لازم نیست نیت کند که خدایا این عمره‌ای که به نیت عمره انجام دادم تمتع باشد. صاحب جواهر فرمودند لازم است که تجدید نیت کند. عرض شد در صوم نظیر این مسأله هست که شخص در یوم الشک آخر شعبان روزه می‌گیرد به نیت آخر شعبان یا روزه قضاء و یا اجیر کسی است و بعد معلوم می‌شود که ماه رمضان بوده، روایت دارد و مسأله هم اجماعی است که روزه‌اش ولو به نیت ماه



رمضان نبوده ماه رمضان حساب می‌شود. صاحب عروه فرمودند: باید نیت رمضان بکند. روایت می‌گفت شیء وفق له، کنایه از این است که روزه‌اش ماه رمضان حساب می‌شود یعنی موفق شد ولو به نیت شعبان بوده اما می‌شود رمضان. صاحب عروه فرمودند اگر بعد از مغرب معلوم شد که امروز اول ماه رمضان بوده که وقتش گذشته، اما اگر در اثناء روز روزه را گرفت به نیت ماه شعبان و قبل یا بعد از ظهر معلوم شد که ماه دیشب ثابت شده، صاحب عروه فرمود که باید تجدید نیت کند، صاحب جواهر فرمودند تجدید نیت نمی‌خواهد توجیه تفریق صاحب عروه به اینکه در ماه رمضان تجدید نیت لازم است ولکن در حج تجدید نیت لازم نیست اینطوری بیان تفریق کرده‌اند، گفته‌اند اما در حج که تجدید نیت نمی‌خواهد که صاحب عروه فرمود للإطلاق، اطلاعات گفت هی متعه و لازم نیست که نیت کند و حضرت فرمودند این حج تمتع است، اما در ماه رمضان روایاتی که می‌گوید شیء وفق له، مال وقتی است که بعد از مغرب معلوم شد که امروز اول ماه رمضان بوده، اما در روایات یوم الشک نیامده که اگر روز ماه ثابت شد که ماه دیده شده، آن تکه قبل که به نیت شعبان بوده گیری ندارد، اما حالا که معلوم شد که امروز اول ماه رمضان است و هنوز روز تمام نشده تثلیث اقسام کرده و گفته‌اند ولا رابع له، گفته‌اند وقتیکه قبل و یا بعد از ظهر که صاحب عروه فرمود ثابت شد که امروز ماه رمضان است، از این به بعد که ماه رمضان است و فهمید که ماه رمضان است چکار می‌کند؟ یا نیت روزه شعبان را ادامه می‌دهد یا اینکه فهمید که امروز ماه رمضان است که قطعاً باطل است، چون دلیلی که می‌گفت اگر به نیت شعبان روزه بگیرد موضوعش جهل است یا نه رمضان است و الآن علم پیدا کرد که امروز رمضان است پس قطعاً باطل است اگر به لا نیت می‌ماند،

حالا که فهمید امروز اول رمضان است و روز هنوز تمام نشده نه استصحاب نیت شعبان را می‌کند و نه تجدید نیت رمضان، این هم قطعاً باطل است چون صوم عبادت است و نیت می‌خواهد و تعیین، پس می‌ماند فقط یک قسم و آن اینکه نیتش را تبدیل به ماه رمضان کند و لا رابع له. پس روی این جهت وقتیکه در اثناء نهار کشف شد که امروز اول ماه رمضان است باید تجدید نیت کند. موضوع است و یوم الشک آن را نمی‌گیرد چون شک نیست و علم پیدا کرد. لا نیت هم که باطل است مطلقاً پس می‌ماند به اینکه بگویند به نیت ماه رمضان. الجواب: قسم رابع دارد و مطلقاً اینطور نیست و این همان است که عرض شد که اگر جاهل به احکام است و نمی‌داندست که چکار کند و نمی‌داندست که باید نیت ماه رمضان کند و نمی‌داندست که باید تجدید نیت کند و یا مسأله‌دان بود وقتی فهمید که ماه رمضان است که یک گرفتاری سنگین داشت و از این جهت غافل شد، آیا می‌گویند که روزه‌اش باطل است یا شیء وفق له اطلاقش او را می‌گیرد؟ شکی نیست که اگر فهمید که ماه رمضان است روزه ماه رمضان می‌گیرد چون نیت داعی بیش از این نیست، تجدید که گفتند یعنی چه؟ یعنی آدمی که قربۀه‌الی الله دارد روزه می‌گیرد وقتی که فهمید که ماه رمضان است آیا نیت غیر ماه رمضان می‌کند؟ نه. و اینکه در سؤال آمده که بعد از نهار معلوم شد این آیا مورد است یا موضوع؟ اگر موضوع باشد که حرف درست است و گیری ندارد. اما ظاهر این است که مورد است و غافل و جاهل شیء وفق له اطلاقش می‌گیرد، چون تصریح کرده‌اند که لا رابع له، این رابعش است. شاید اکثر مردم که جاهل هستند از قسم رابع هستند. نمی‌داند چکار کند و مسأله بلد نیست، چون نمی‌داند چکار کند کاری نکرده تا حالا نیت شعبان کرد از حالا نمی‌داند که باید به نیت شعبان بماند، اگر دلیل داشت

به نیت شعبان ادامه دهد چه اشکالی داشت؟ چون دلیل ندارد مقتضای اطلاقات این است که باید نیت ماه رمضان کند ولی غافل بود. در غیر این مورد اگر شخص ماه رمضان روزه می‌گرفت و غافل بود نه، نیت و تعیین لازم است و می‌گوئیم باطل است. اما آیا اینجا هم می‌گوئیم باطل است. توجیه فرمایش صاحب جواهر به صاحب عروه برخلاف فرمایش صاحب جواهر است. صاحب جواهر که در همین صوم فرموده‌اند تجدید نیت لازم نیست بالنتیجه چرا فرموده؟ یک مفتی محقق است بخاطر همین جهت بوده. گرچه ایشان تصریح نفرمودند به این جهت. این شیء وفق له، روایت صحیحه معاویه بن وهب است از حضرت صادق علیه السلام (وسائل کتاب الصوم، ابواب وجوبه، باب ۵ ح ۵).

صاحب جواهر فرمودند: **ان الصرف** (که نیت شعبان کرد خودش تبدیل به ماه رمضان می‌شود چون منصرف شدن شرعی که دلیل خاص دارد و خلاف قاعده است چون نیت شعبان کرده بوده، اما شارع فرموده به نیت ماه رمضان می‌پذیرم) **لا مدخلیه للنیه فیه**، خوب همین را در عمره تمتع هم بگوئید. در عمره مفرده قصد کرده و بعد بنایش شد که حج کند عمره مفرده حضرت فرمودند: **هی متعه خوب آنجا بگویند ان الصرف هنا شرعی**. بفرمائید شارع چیزی که به نیت افراد انجام داده و عمل افراد هم بوده و طواف نساء هم کرده که بنا بر مشهور در عمره تمتع نیست، شارع اینجا تمتع حساب کرد و صرف شرعی **لا مدخلیه لنیته**. فیه و همینطور در صوم. بالنتیجه هر دو جا من وادی واحد است فقط موضوع فرق می‌کند اما بالنتیجه در هر دو عبادت است به یک نیت دیگر انجام شده و فی وقت طبق آنکه به آن نیت انجام داده درست بوده، چون شک داشته که ماه رمضان است به نیت شعبان فی وقت درست

بوده و بعد معلوم شد که ماه رمضان است، اگر دلیل نداشتیم قاعده‌اش بود که اعاده کند آن روز را به نیت قضای ماه رمضان در آینده، چون ماه رمضان بوده ولی این به نیت شعبان انجام داده. دلیل گفت شارع قبول کرده، در عمره مفرده هم عمره مفرده انجام داده که بنا نداشته که حج تمتع انجام دهد، خوب فی محله درست بوده، حالا که می‌خواهد حج تمتع کند بگوئید عمره تمتع را دوباره انجام دهد علی القاعده اگر دلیل نداشتیم عمره مفرده انجام داده در أشهر حج و حالا بنا شد که حج تمتع انجام دهد خوب عمره تمتع را الآن انجام دهد چون آن عمره مفرده بوده. یعنی اگر دلیل نداشتیم که هی متعه می‌گفتیم برایش عمره تمتع الآن انجام دهد. پس در هر دو جا ما دلیل شرعی داریم که الصبر شرعی، همان چیزی که آنجا می‌گوئید اینجا هم بگوئید که من وادی واحد است و اینکه در مورد صوم تثلیث اقسام فرمودند برای تصحیح فرمایش صاحب عروه، نه قسم رابع هم داریم که بحث سر قسم رابع است.

چون دلیل شرعی در هر دو جا داریم: آنجا داریم هی متعه (در حج) و اینجا داریم: شیء وُفق له. پس شارع بدلیل خاص عمره مفرده را پذیرفت و بدلیل خاص روزه‌ای که به نیت شعبان گرفته پذیرفت به نیت ماه رمضان، پس بگوئید الصبر شرعی، اگر صرف شرعی است پس تجدید نمی‌خواهد که صاحب جواهر در صوم فرمودند، خوب همین را در حج هم بفرمائید که فرموده‌اند.

خلاصه عرضم این است که تثلیث اقسام و لا رابع، یک قسم رابع دارد که خارجاً هم این قسم زیاد هست نسبت به جاهل و افراد دور دست از مسائل، خیلی کثیر التصور است و نسبت به عالم به مسائل که ملتفت نباشد آن هم قد

یتصور که خارجاً هست، پس این تثلیث اقسام نه تربیع اقسام هست و خارجاً چهار قسم است، یک وقت اگر در اثناء نهار فهمید که ماه رمضان است مع ذلک نیت بقاء شعبان می‌کند که قطعاً باطل است. یک وقت لا نیت می‌ماند که نمی‌داند چکار کند، نیت شعبان را ادامه دهد یا نیت رمضان کند، چون لا نیت است پس باطل است، فلا یبقی به اینکه نیت ماه رمضان کند و اگر نیت ماه رمضان نکرد نه عمداً، از باب اینکه نمی‌داند که چکار کند چه می‌گوئید؟ شیء وفق له او را می‌گیرد و اینکه مورد روایات در باب صوم مال بعد از مغرب بود ظاهراً مورد است نه موضوع، مگر کسی بگوید تمام موضوع است، بله این عرض اینجا نمی‌آید.

## جلسه ۷۶۰

۱۳ صفر ۱۴۳۶

دو تا صحیحیه اینجا هست که ظاهر است در اینکه در دهه اول ذیحجه عمره مفرده برای کسی است که نمی‌خواهد حج کند اما کسی که می‌خواهد حج کند در دهه اول ذیحجه حق ندارد که عمره مفرده بکند. اگر ما باشیم و این دو صحیحیه فقط قاعده‌اش این است:

۱- صحیحیه عبد الرحمن بن أبی عبد الله اینطور دارد: **العمرة في العشر** (عشر ذیحجه) **متعة** (یعنی عمره تمتع است، یعنی عمره مفرده در دهه اول ذیحجه نه و اگر انجام شد عمره تمتع است و ظهور در حصر دارد). (وسائل، کتاب الحج، ابواب العمرة، باب ۷ ح ۱۰) که ظاهرش این است که در آن ایام عمره مفرده مشروع نیست.

۲- صحیح عبد الله بن سنان که گذشت که تکه شاهدش این است که حضرت فرمودند: **إن كان تعتمر في ذي القعدة فحسنٌ وإن كان في ذي الحجة فلا يصلح إلا الحج** (یعنی عمره تمتع) (همان باب ۷ ح ۱۱) اما چیزی که هست این‌ها ظاهر است و نص نیست، نص هست بر اینکه اشکالی ندارد و حمل

ظاهر بر نص می شود و حمل بر افضلیت می شود. نصش این است:

۳- ابراهیم بن عمر الیماوی و صحیحة معاویة بن عمار که هر دو تقریباً یکطور بود. صحیحة معاویة بن عمار اینطور بود: **ولا بأس بالعمرة في ذي الحجة لمن لا يريد الحج**. آن دو تا صحیحه بنحو مطلق می گفت در دهه ذیحجه عمره تمتع نیست یعنی عمره مفرده مشروع نیست، این می گوید کسی که نمی خواهد حج کند عمره مفرده اشکالی ندارد. این نص است که اشکالی ندارد و آن ظاهر است در اینکه اشکال دارد، حمل ظاهر بر نص می کنیم. چون لا بأس ها را نمی شود که معنای دیگر کرد.

حالا اینکه نمی خواهد حج تمتع کند که گفت جائز است، ما یک روایت دیگر داریم **موثقة سماعه عن الصادق عليه السلام** (که روایتش گذشت و اینها بحث های استفاده از این روایت در فروع فقهیه است) **من حج معتمراً في شوال ومن نيته** (یعنی حج عمره انجام دهد) **أن يعتمر ويرجع إلى بلاده فلا بأس بذلك** (حالا اینکه نمی خواست حج کند اتفاق افتاد که ماند و خواست حج تمتع انجام دهد) **وإن أقام إلى الحج فهو متمتع** (عمره اش می شود عمره تمتع که بخش گذشت که صاحب جواهر فرمودند قلب نیت کند و مرحوم صاحب عروه فرمودند انقلاب است و قلب لازم ندارد) **لأن أشهر الحج شوال وذو القعدة وذو الحجة** (چون عمره در أشهر حج شده خود عمره می شود عمره تمتع، اما در جائی که از اول نیت حج تمتع نداشته) (وسائل، ابواب العمرة، باب ۷ ح ۱۳). فقط چیزی که هست که قبلاً عرض کنم قبل از اینکه سر فرمایش صاحب عروه برویم و آن این است که کسی که می خواهد برود که حج تمتع انجام دهد اما زود می رود مثلاً در ماه شوال، اگر احرام بست برای عمره تمتع و عمره تمتع را انجام داد و محل شد این مرتبه بحجّه است و باید

بماند تا حج کند. بنابر قولی مشهور یا غیر مشهور، حق ندارد از مکه بیرون بیاید مگر برای ضرورت و در بعضی روایت دارد که محتبس و بعضی دارد مرتهن، این می خواهد آزاد باشد، از نظر ادله شرعی حکمش چیست؟ یعنی شخصی است که شوال یا ذیقعه می خواهد حج تمتع انجام دهد و یا حجة الإسلام نذر کرده و یا حج استیجاری است و یا هر چه، می خواهد حج تمتع انجام دهد فقط بخاطر اینکه گیر نکند بعد از عمره تمتع می آید اول یک عمره مفرده انجام می دهد، از مسجد شجره احرام می بندد به نیت عمره مفرده وارد مکه مکرمه می شود عمره مفرده انجام می دهد و بعد آزاد می ماند، وقتی که وقت حج شد از مکه مکرمه می آید بیرون و احرام در میقات می بندد برای عمره تمتع، عمره تمتع انجام می دهد و بعد هم حج تمتع انجام می دهد که ظاهراً اشکالی ندارد و دلیلی هم برخلافش نیست. دلیلی که می گوید اشهر حج شوال و ذیقعه و ذیحجه است یعنی می گوید عمره اش باید در این اشهر باشد، نمی گوید عمره مفرده نباید توی این اشهر انجام دهد. آن دلیلی هم که می گفت در اشهر ذیحجه عمره مفرده نمی تواند انجام دهد (در صحیحه) عرض شد که ظاهرش عدم مشروعیت است و نص بر مشروعیت است که گیری ندارد. پس اگر اول یا دوم ذیحجه می خواهد وارد مکه مکرمه شود احرام عمره مفرده می بندد و وقتی که عمره مفرده تمام شد از مکه مکرمه می آید بیرون و احرام می بندد از میقات برای عمره تمتع و عمره می کند و از عمره محل می شود و در مکه مکرمه احرام برای حج تمتع می بندد و می رود به عرفات چه گیری دارد؟ ظاهراً گیری ندارد. یا مثل کسانی که حج گیرشان نیامده و می خواهد حج نیابی انجام دهد که ثواب دارد ولی حج هنوز گیرش نیامده و احتمال می دهد که در مکه مکرمه کسی به او حج نیابی بدهد، از



مدینه منوره احرام برای عمره تمتع می‌بندد و می‌رود مکه و عمره را انجام می‌دهد، اگر حج گیرش آمد به نیابت از کسی که از مکه می‌رود بیرون و احرام می‌بندد وارد مکه شده و عمره تمتع انجام می‌دهد و مُحَل می‌شود و احرام می‌بندد برای حج تمتع. ظاهراً مسأله گیری ندارد.

پس این مسأله که مقدمه برای سومش است که سومش حرف دارد. یکی این است که نیت برای حج تمتع می‌کند، یک عمره تمتع انجام می‌دهد و بعد حج تمتع، قبل از این عمره تمتع می‌خواهد یک عمره تمتع انجام دهد اشکالی ندارد و دلیلی هم برخلافش نیست. یک مسأله دیگر این است که کسی نمی‌خواهد حج تمتع انجام دهد چون بنیه و حال ندارد یک عمره تمتع انجام می‌دهد و بنا ندارد که حج تمتع انجام دهد، بعد ایام حج می‌شود می‌بیند وسیله هست و حالش خوب است تصمیم می‌گیرد که حج تمتع انجام دهد، این عمره مفرده که کرده در وقتیکه نیت حج نداشته این عمره مفرده می‌شود عمره تمتع و دیگر عمره تمتع نمی‌کند یا به فرمایش صاحب جواهر باید نیت کند که خدایا این عمره مفرده را عمره تمتع من نیت می‌کنم، یا به فرمایش صاحب عروه خدا آن را عمره تمتع حساب می‌کند. مسأله سوم را صاحب عروه متعرضند که تأمل می‌خواهد و مسأله از نظر اجتهاد و استنباط مقداری جهد می‌خواهد که اعظم در آن اختلاف کرده‌اند و آن این است که می‌خواهد حج تمتع انجام دهد اما اگر عمره تمتع انجام دهد گرفتار می‌شود و نمی‌تواند از مکه بیرون بیاید بنا بر قول یا مشهور، اینکه بنا دارد حج تمتع انجام دهد عمداً با قصد و اراده کامل عمره تمتع انجام نمی‌دهد و عمره مفرده انجام می‌دهد و وقت حج هم دیگر عمره تمتع نمی‌کند و همین عمره می‌شود عمره تمتع، آیا درست است یا نه؟ در مسأله قبل این بود که بنا نداشت که عمره تمتع انجام

دهد، مسأله قبلش این بود که عمره مفرده انجام می دهد و بنا دارد که عمره تمتع هم انجام دهد قبل از حج، جماعتی منهم صاحب عروه که بعد اشکال می کنند فرموده اند حج تمتع آن نیست که چسبیده به عمره تمتع باشد، فرقی نمی کند که عمره مفرده یا تمتع باشد. صاحب عروه می فرمایند این هم اشکالی ندارد و گیری ندارد. حج تمتع آن است که چسبیده به آن قبلش عمره ای باشد چه عمره مفرده یا تمتع ولو عمداً قصد داشته. البته بعد صاحب عروه اشکال می کنند. البته آقا ضیاء و عده ای پذیرفته اند. این مسأله از نظر اجتهادی مشکل است نه اینکه بحثش مشکل است اطمینان کردند مشکل است.

آقایان مطرح می کنند که حج تمتع آیا حجی است که قبلش عمره تمتع باشد که طواف نساء ندارد یا حجی است که قبلش عمره ای باشد چه عمره تمتع بی طواف نساء و چه عمره مفرده با طواف نساء عمداً و قصداً. عروه فرموده: بل یمكن أن يستفاد منها (روایات) ان التمتع (حج تمتع) والحج عقیب عمره (یک عمره ای) وقعت في أشهر الحج بأي نحو أتی بها (چه عمره مفرده یا تمتع) ولا بأس بالعمل بها (روایات) لكن المتیقن منها (روایاتی که از آنها درمی آید که حج تمتع آن حجی است که قبلش یک عمره باشد به هر نیتی، ولو از اول بنا داشته که حج تمتع انجام دهد، ولو از اول عمره مفرده کرده که راحت باشد و مقید نباشد، نیت دارد که حج تمتع انجام دهد ولی شاید نشود که حج تمتع انجام دهد، این کلمه قدر المتیقن در اینجا تمام بحث اجتهادی در اینجا است که اگر اطلاق دارد، قدر متیقن معنی ندارد که مرحوم آقا ضیاء و بعضی فرموده اند که می آید) هو الحج الندی (اگر شما رفته اید به حج و می خواهید یک حج مستحب انجام دهید، برای اینکه گرفتار نشوید که اگر عمره تمتع انجام دهید دیگر نتوانید از مکه بیرون بروید مگر برای اضطرار،

عمره مفرده می‌کنید و طواف نساء هم می‌کنید آزاد هم می‌شوید و بنا دارید که حج تمتع انجام دهید و بعد هم حج تمتع ندبی انجام می‌دهید، حج تمتع شده و عمره تمتع هم خودش شده. صاحب عروه می‌فرماید در حج ندبی گیری ندارد اما در حج واجب و حجة الإسلام و حج نذر و استیجار نه، ففیها إذا وجب علیه التمتع فأتى بعمره مفردة ثم أراد أن يجعلها عمرة التمتع (بدون نیت، حج تمتع می‌خواهد بکند چون این بحث بحث نیت است، نه اینکه فرمودند عمره تمتع در آن نیت عمره تمتع می‌خواهد این جزء استثناء از این نیت است. همینطوری که اگر اراده حج تمتع نداشت، استثناء بود و تسالم بر آن بود، اینجا هم یک استثناء دوم است که اگر اراده دارد که حج تمتع انجام دهد، اما ابتداء نیت عمره که می‌کند، نیت عمره تمتع نمی‌کند نیت عمره مفرده می‌کند) یشکل الاجزاء بذلك عما وجب علیه (مشکل است که حجة الإسلام انجام شود) سواء كان حجة الإسلام أو غيرها مما وجب بالنذر أو الاستیجار. این اشکال صاحب عروه. ایشان می‌فرمایند این از روایات درمی‌آید اما اطلاقات روایات قدر متیقن این است. جماعتی منهم مرحوم آقا ضیاء فرموده‌اند اگر اطلاق است یعنی چه قدر متیقن؟ عبارت آقا ضیاء در حاشیه عروه این است که: لا وجه للأخذ بالمتیقن) ایشان می‌فرمایند کلمه قدر متیقن در جائی است که مجمل باشد و نداند به قدر متیقن اخذ کند اطلاق مشکوک باشد به قدر متیقن اخذ می‌کند) مع الإطلاق وتامة البيان في مقام التخاطب. اگر روایت از امام معصوم علیه السلام بنحو مطلق در مقام بیان و در مقام ذکر مسأله شرعی و حکم شرعی برای کسی که می‌خواهد عمل کند می‌فرماید حج کند اگر اینطور باشد می‌تواند عمره مفرده بکند عمداً و بعد حج تمتع کند و همین کافی است، اگر اطلاق داریم و اطلاق هم در مقام بیان است، این قدر متیقن معنی ندارد که

مرحوم صاحب عروه فرمودند. فقط بحث سه چیز است که یکی اش این است که عبادت نیت می خواهد، نیت نکرده خدا قبول کند مکرر در عبادات داریم، اما نیت خلاف کند مع ذلک خدا چیز دیگر را بپذیرد، به نظر می رسد که این بی نظیر است و این سبب اشکال شده با اینکه اطلاق هست که شخص عالمّاً عامداً در عبادت چیزی دیگر نیت می کند و خدا چیزی دیگر را از او می پذیرد. یعنی عالمّاً عامداً نماز ظهر را به نیت نماز عصر می خواند و خدا هم می پذیرد، آیا همچنین چیزی در اسلام داریم؟ احتمال می دهیم آن چیزی که سبب شده که با وجود اطلاق اعظم که اشکال کرده اند عمده این است، نه اینکه اطلاق هست یا نیست، اگر این مسأله حل شود طبق فتوای مرحوم آقا ضیاء خیلی برای حجاج تسهیل می شود و بنا نیست که عمره مفرده دوباره انجام دهد.

## جلسه ۷۶۱

۱۴ صفر ۱۴۳۶

چند روایت راجع به مسأله را می‌خوانم یکی این است که آیا این روایات ظهور دارد در اطلاق یا نه؟ یکی دیگر این است که اگر در اطلاق ظهور دارد آن وقت آیا محذوری دارد تمسک به این اطلاق یا نه؟ مسأله این است که شخصی می‌خواهد حجة الإسلام بجا بیاورد که وظیفه‌اش هم حج تمتع است یا نذر کرده که حج تمتع کند یا نه حج مستحب واجب یا اجیر شده که حج تمتع کند، می‌خواهد هم حج تمتع کند. ماه شوال است می‌رود برای مکه مکرمه احرام می‌بندد برای عمره مفرده، عمره مفرده بجا می‌آورد و می‌داند که می‌خواهد حج تمتع بکند. چرا عمره مفرده می‌کند؟ بخاطر اینکه اگر عمره مفرده بکند گرفتار می‌شود و باید بماند، عمره مفرده می‌کند که آزاد باشد که بعد از عمره هر جا خواست برود آزاد باشد و بعد بیاید حج تمتع انجام دهد. آیا این عمره مفرده تکفی عن عمره التمتع یا نه؟ مرحوم آقا ضیاء فرمود اطلاقات دارد. فرمایش صاحب عروه هم این است که فرموده‌اند روایات دارد، یعنی اطلاقات ولا بأس بالعمل بها. اول مطلب این است که آیا اطلاق دارد یا

نه؟ یک عده روایت هست که چند تایش را می خوانم:

۱- صحیحہ یعقوب بن شعیب که گذشت که تکه شاهد را می خوانم. قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام قول الله عز وجل: وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ، بيان می کنند که این آیه شریفه چیست؟ قال عليه السلام: يكفي الرجل إذا تمتع بالعمرة إلى الحج مكان تلك العمرة المفردة (یعنی حج یک واجب است و یک واجب دیگر عمره مفرده است و لكن اگر عمره تمتع کرد عمره مفرده ساقط می شود، ابتداءً بر شخص هم حج واجب است و بعد یک عمره جدای از حج نه عمره تمتع، اما اگر عمره تمتع کرد آن عمره ساقط می شود، ظاهرش این است که آنچه که واجب است عمره مفرده است و مقتضای این اطلاق این است که شخص در أشهر حج عمره مفرده کرد دیگر عمره تمتع نمی خواهد چون عمره مفرده کرد. کسی که عمره مفرده نکرده عمره تمتع باید بکند تا عمره مفرده ساقط شود) قال الصادق عليه السلام: كذلك أمر رسول الله عليه السلام اصحابه (وسائل، ابواب العمرة باب ۵ ح ۴).

۲- صحیح نجیة عن أبي جعفر عليه السلام إذا دخل العمرة مكة غير متمتع فطاف بالبيت وسعى بين الصفا والمروة وصلى الركعتين خلف مقام إبراهيم عليه السلام فليلحق بأهله إن شاء، وقال عليه السلام: إنما أنزلت العمرة المفردة والمتعة لأن المتعة دخلت في الحج ولم تدخل العمرة المفردة في الحج. یعنی ظاهرش این است که فرق بین عمره مفرده و عمره تمتع این است که عمره تمتع دخلت فی الحج و اگر عمره تمتع کرد نباید جدا شود از حج اما اگر عمره مفرده کرد می تواند از حج جدا شود نه اینکه لازم است که جدا شود که عمره مفرده مثل عمره تمتع حساب می شود. (همان باب ۵ ح ۵).

مرحوم شیخ طوسی این روایت را در تهذیب و استبصار هر دو نقل

فرموده‌اند و در هر دو کتاب یک عبارت فرموده که ظاهرش این است که مرحوم شیخ طوسی هم همین را برداشت کرده است. استبصار ج ۲ ص ۳۲۵، تهذیب ج ۵ ص ۴۳۴. در این روایت که آخرش حضرت باقر علیه السلام فرمودند: **ولن تدخل العمرة المفردة في الحج، يعني: العمرة التي اعتمر بها في غير أشهر الحج** (اگر عمره مفرده را در غیر أشهر حج بجا آورد این عمره مفرده داخل حج نمی‌شود اما اگر عمره مفرده را در أشهر حج کرد این همان عمره تمتع است) **لأنه إنما تدخل العمرة المفردة في الحج إذا وقعت في أشهر الحج.**

۳- صحیح زرارہ کہ البتہ مکرر صحبت شد کہ متقدمین در کتبشان از اصحاب ائمه علیہم السلام روایت نقل می‌کردند بدون سند، آقایان این را گفته‌اند کہ حرف مورد اطمینانی است کہ چون این‌ها کتب اصول اصحاب به دستشان بودہ، اصل زرارہ دستش دارد می‌گوید عن زرارہ، و بعضی فرمودہ‌اند کہ روی قرائن استفاده شدہ کہ این کتب به تواتر بدست این‌ها رسیدہ است چون قریب العهد بودہ‌اند کہ می‌شود خبر حسّی و اگر در تواتر هم شک کردیم بالتّیجہ وقتیکہ متقدمی از زرارہ نقل می‌کند لا اقل حدسش این بودہ کہ این خبر خبر زرارہ است و زرارہ هم از معصوم علیه السلام نقل کردہ کہ علی المبنی کہ این چیزها خبرویت می‌خواهد آن وقت حدس اهل خبرہ معتبر است.

۴- روایتی است کہ عیاشی در تفسیرشان از زرارہ نقل کردہ کہ به نظر می‌رسد اینطور روایات صحیحہ حساب می‌شود، ولو اینکه عیاشی زرارہ را ندیدہ اما قاعدۀ از اصل نقل کردہ و این را فرمودہ‌اند و حرف خوبی هم هست. عیاشی عن زرارہ: **والعمرة في أشهر الحج متعة، آیا مطلق نیست؟** عمره در أشهر حج تمتع است ولو بقصد مفرده انجام دهد و طواف نساء هم در آن

بکند بنابر مشهور که طواف نساء دارد. (همان باب ۵ ح ۸).

یکی بحث این است که آیا اطلاق داریم یا نه؟ که مرحوم آقا ضیاء فرمودند اطلاق داریم و فرمایش صاحب عروه این است که فرمودند روایت دلالت دارد و لا بأس بالعمل بها و بعد اشکال کرده‌اند. چیزی که هست اینجا دو چیز سبب اشکال صاحب عروه و غالب فقهاء قبل از عروه که این اشکال را از صاحب عروه پذیرفته‌اند و ما باشیم و این روایات اگر گیری نداشته باشد می‌گوئیم عیبی ندارد العمره فی أشهر الحج متعه، عمره مطلق است و نمی‌گوید إلا عمره‌ای باشد که بقصد تمتع انجام دهد چه به قصد تمتع انجام دهد و چه افراد این عمره تمتع است. پس شخص که می‌داند که حج تمتع خواهد کرد و وظیفه‌اش هم حج تمتع است و مستطیع است به حج تمتع و یا اجیر است و یا نذر کرده که حج تمتع بجا آورد می‌رود عمره مفرده انجام می‌دهد بقصد عمره مفرده، نه بقصد عمره تمتع، نه اینکه یتمتع بهذه العمره إلى الحج تا گیر کند در مکه که نباید بیرون بیاید که بنابر مشهور بیرون بیاید. اطلاق می‌گوید عمره در أشهر حج عمره مفرده است. شیخ طوسی هم فرمود عمره‌ای که تمتع نیست آن است که در أشهر حج باشد و گرنه اگر در أشهر حج شد عمره مفرده است و گیری ندارد.

اینجا دو تا عرض هست که هر دو مبنی بر احتیاط است و بالتیجه نمی‌شود انسان فتوای برخلاف داد و مشکل است مگر احتیاط کند. یکی مسأله اعراض است که اعراض محرز نیست بله احتمال هست. اعراض کل که قطعاً نیست و یک عده فتوی داده‌اند. ظاهر فرمایش شیخ طوسی همین است می‌فرماید عمره مفرده در غیر أشهر حج است که متعه نیست، اگر در ماه شعبان یا رمضان عمره کند ولی العمره فی أشهر عمره که مرحوم میرزای نائینی



و شیخ انصاری این‌ها مکرر شده که از شبهه اعراض هم احتیاط کرده‌اند و انصافاً فی محله هم هست چون اعراض هر یک فقیه محقق متقی در هر مسأله‌ای چه بسا ده‌ها ساعت عمر صرف می‌کند و اهل خبره هم هست و دو طرفش هم لبه تیز است که فتوی اینطور یا آنطور بدهد. لهذا وقتیکه شبهه اعراض مشهور شد قاعده‌اش این است که در مقام فتوی احتیاط کند. پس اعراض مسلّم قطعاً نیست. اعراض مشهور هم محرز نیست و خیلی‌ها شاید متعرض نشده‌اند با اینکه شیخ طوسی متعرض شده اما شبهه‌الاعراض هست. دوم که اقوی از این است مسأله ارتکاز است. خود ما وقتیکه این را مطرح کنیم یک چیز غریب به نظر می‌رسد شخصی که حج تمتع وظیفه‌اش است و در شهر حج هم رفته و در دهه ذیحجه است و عمداً عمره مفرده می‌کند نه عمره تمتع، این عمره تمتع حساب می‌شود، این یک چیز غیر مأنوس است به ارتکاز متدینین که مسأله‌دان هستند کمابیش. من فقیهی از متقدمین یا متأخرین در کبرای ارتکاز و طریقت ارتکاز و کاشفیت عقلائیّه ارتکاز از حکم شرعی مثل کاشفیت ظهور و خبر ثقه ندیدم کسی اشکال کرده باشد بله بحث هر جا که هست در صغرای ارتکاز است که آیا ارتکاز هست یا نه؟ بنخاطر این دو تا مطلب آقا ضیاء فرمودند اطلاق که هست یعنی چه قدر متیقن؟ حرف هم درست است، اما این دو مطلب هم دو مطلبی است که بالتیجه سبب می‌شود که انسان نتواند فتوی دهد که عالماً عامداً همینطور که مرحوم شیخ طوسی و آقا ضیاء و بعضی دیگر فتوی داده و تصریح کرده‌اند یستوقفه این و انسان باید احتیاط کند. یعنی اگر کسی این کار را کرد و رفت و خواست حج تمتع کند اما عمره مفرده کرد که آزاد باشد و بعد برگشت و عمره تمتع نکرد و حج کرد و از شما مسأله پرسید به او نگوئید حجش باطل

است و گیر دارد، بله اگر کسی خواست این کار را بکند بگوئید این کار را نکن. بالنتیجه حرف‌هایش این است و حرف‌های آقا ضیاء فی محله است. از نظر فتوی همانطور که صاحب عروه فرمودند بل یشکل الاجتزاء بذلك، این اصل مطلب.

در حج مستحب چون مستحب است و الزام پشتش نیست سعه است خصوصاً با قاعده تسامح که مشهور قبول دارند و اینکه قاعده تسامح فقط در سند تنها نیست و در دلالت هم هست لهذا استصحاب مسأله‌ای نیست، بلکه اگر کسی قاعده تسامح را قبول ندارد چه فرقی می‌کند استصحاب یک حکم شرعی است و وجوب هم یک حکم شرعی است، اما از اینکه از ادله مختلفه متواتره بأعلی درجات تواتر در مختلف موارد استفاده شده که شارع در مستحبات خودش تسهیل فرموده نه یک جا و دو جا هر جائی به یک طور تا حدی که مرحوم علامه در تحریر فتوی می‌دهد که در نماز مستحب سوره حمد هم واجب نیست در اوقات اضطراری. در باب مستحب روایت داریم شاید ۲۰ - ۳۰ روایت که چقدر از معصومین علیهم‌السلام متعدد تأکید در وقت کرده‌اند در وقت در نوافل که نافله صبح و قش این است و ظهر و عصر و مغرب و عشاء و اگر گذشت قضاء کند و بعد حضرت مضمون کلامشان است که فرمودند: **إِنَّمَا النَّافِلَةُ بِمَنْزِلَةِ الْهَدِيَةِ حَيْثُ مَا أَتَيْتَ قَبْلَتَ.** این همه که تأکید روی وقت نافله شده فرموده‌اند هر وقت که شد بخوان، نافله هدیه است. در باب اصل حجیت و قاعده تسامح در سند و دلالت، اعظامی از فقهاء عمل می‌کنند به اموری که احتمال می‌دهند که مستحب باشد و بعنوان مستحب می‌گویند و این هم که ندب را اینجا استثناء کرده‌اند بخاطر این است که ندب یک حکم شرعی است مثل واجب می‌ماند که حکم شرعی است، اما از شارع استفاده

شده که در باب ندب تسهیل کرده، بله قدری که استفاده شده می‌گوئیم و نمی‌گوئیم سوره حمد در نماز مستحب شرط نیست ولی در همین مورد علامه فتوی داده و اینکه صاحب عروه مستحب را استثناء کرده‌اند نه اینکه مستحب حکم شرعی نیست. در باب استحباب استفاده شده از متواتر روایات در مختلف موارد توسعه.

## جلسه ۷۶۲

۱۵ صفر ۱۴۳۶

فرمودند صاحب عروه که شخصی که می‌داند که حج تمتع می‌کند در أشهر حج می‌تواند عمره مفرده کند که بعدش آزاد باشد و حج که شد حج تمتع بجا آورد و عمره خودش می‌شود عمره تمتع، که آیا نقل نیت می‌خواهد یا نه؟ انقلاب است یا طلب می‌خواهد؟ فرموده‌اند از روایات استفاده می‌شود که لا بأس بالعمل بها ولكن مشکل است و فقط باید در حج مستحب بگوئیم که این شخص است که می‌تواند عمره مفرده در أشهر حج انجام دهد که بعد هم آزاد شود و وقت حج هم حج تمتع انجام دهد و عمره‌اش می‌شود عمره تمتع. اما در حجة الإسلام نه مشکل است در حج واجب مثل نذر مشکل است. این سه مثالی که مرحوم صاحب عروه زدند و فرمودند مشکل است چند تا از بزرگان در شروح عروه به این هر سه اشکال کرده‌اند و هر کدامی به یکی دو تا اشکال کرده‌اند که به نظر می‌رسد که اشکال‌ها قابل مناقشه است. یکی این است که مرحوم صاحب عروه فرموده‌اند حجة الإسلام، گفته‌اند اگر این نبود در حجة الإسلام نمی‌توانستیم بگوئیم و فرموده‌اند این روایاتی که

می گوید از اصل اشکال دارد نه اینکه چون نمی توانیم قائل شویم. وجه اشکال چیست؟ این است که فرموده اند روایاتی که می گوید عمره مفرده در أشهر حج کند کسی که می خواهد حج تمتع انجام دهد خود عمره اش منقلب می شود به عمره تمتع، گفته اند ظهور دارد در الحاق نه در تنزیل. گفته اند این روایات نمی گوید عمره مفرده بمنزله عمره تمتع می شود، روایت می گوید ملحق به عمره تمتع است و دیگر عمره تمتع احتیاج ندارد. اولاً: در کجای روایت دارد الحاق نه تنزیل؟ نه کلمه الحاق و نه تنزیل دارد. اولاً چه فرقی الحاق و تنزیل دارد؟ اگر گفتند عمره مفرده ملحق به عمره تمتع است یعنی جای آن است، آیا لازم است که تعبیر تعبیر تنزیل باشد و گفته شود عمره مفرده نازل منزله عمره تمتع است؟ الحاق یک تعبیر است و آن هم یک تعبیر و هیچکدام در روایات نبود و نفرمودند الحاق است نه تنزیل، فرموده اند مستفاد از آن الحاق است نه تنزیل. وقتیکه تنزیل نیست و الحاق است پس حجة الإسلام فایده ای ندارد و حجة الإسلام باید حج تمتع باشد. حج تمتع یا عمره اش باید عمره تمتع باشد و یا تعبیر روایت این باشد که این عمره تمتع بمنزله عمره تمتع است و هیچکدام نیست. چون وجداناً عمره تمتع که نکرده و عمره مفرده کرده و دلیل هم نگفت که این عمره مفرده در أشهر حج بمنزله عمره تمتع است، به آن ملحق کرده اند یعنی این آن است. اگر اختیاراً گیری ندارد این الحاق، الحاق همان تنزیل است و تنزیل همان الحاق است. بله تنزیل مقداری اوضح است دلالت از این تعبیر، بله قبول. اولاً ما نه الحاق احتیاج داریم و نه تنزیل، همین که گفته شده که این عمره مفرده می کند در أشهر حج، صحیح است برای کسی که حج تمتع انجام دهد همین مقدار برای ما کافی است و بیش از این لازم نداریم. حجة الإسلام باشد یا غیرش.

بعضی از آقایان اشکال کرده‌اند که گذشته از این مشکلی که صاحب عروه فرمودند اصلاً روایاتش الحاق است نه تنزیل. یکی از روایاتش را می‌خوانم: فرموده‌اند این الحاق است و لیس نظره إلى تنزیل المفردة منزلة التمتع مطلقاً. صحیحه زراره که خواننده این بود: **والعمرة في أشهر الحج متعة**، این تنزیل نیست، تنزیل چطوری است؟ این بمنزلة العمرة التمتع است. الحاق نیست نه اینکه این ملحق به آن است. ظاهراً اگر ما باشیم و اینطور تعبیر، اینکه در روایات داشت اشکال نیست همان اشکال صاحب عروه است که نمی‌شود پایبند شد بخاطر اعراض و ارتکاز یا هر چیز دیگر. اگر هم کسی این اعراض و ارتکاز را برداشت نکرد و تام ندانست مثل آقا ضیاء و بعضی دیگر قائل بشوند که شده‌اند می‌گوئیم اشکال ندارد. ظاهراً این روشن نیست.

یک اشکالی دیگر اینجا شده که مرحوم صاحب عروه فرموده‌اند حج نذری. اگر کسی نذر کرده بود که یک حج تمتع انجام دهد، حالا اول شوال است که رفته عمره مفرده انجام دهد که می‌خواهد آزاد باشد، کارهایش را می‌کند و وقت حج تمتع حج انجام می‌دهد. به صاحب عروه اشکال کرده‌اند که این عمره نذری، شارع الزام کرده تابع نیت ناذر تا نیت ناذر چه باشد. اگر نیت ناذر این باشد که حج تمتع که عمره اش تمتع انجام دهد که فایده‌ای ندارد که عمره مفرده انجام دهد ولو شارع گفته باشد که عمره مفرده در حکم عمره تمتع است. اگر نذرش اعم بوده که یک حج تمتع انجام دهد ولو باللاحاق الشرعی ولو بالتنزیل الشرعی که طبق نذرش است گیری ندارد، منذورش اصلاً این است. منذورش این است که حج تمتعی کند ولو حج تمتعی که عمره اش عمره مفرده بوده و شارع بجای تمتع ملحقش کرده و یا تنزیلش فرموده. اگر نذرش این بوده که چه گیری دارد و اگر نذرش عمره

تمتع بالحمل الشائع بوده که باید عمره تمتع داشته باشد که عمره مفرده فایده‌ای ندارد. الجواب این است که یک وقت بحث بحث بشرط شیء و بشرط لا است و در کل مباحث فقهی نادر است. بحث همیشه بحث لا بشرط است. یعنی این شخص نذر کرده که حج تمتع کند، حج تمتع چیست؟ می‌گوید اینکه عمره تمتع بکنی و بعد هم حج بکنی و ملحق است به آن و بمنزله آن است، اگر عمره مفرده بکنی در أشهر حج و بعد حج تمتع بکنی. بحث سر تقیید به شیء و تقیید به عدم نیست، در تمام مسائل عاده بحث حول بما هو است یعنی علی نحو لا بشرط است نه اینکه اگر نذر به قید این کرده بود. وقتی که شارع گفت عمره مفرده در أشهر حج متعه می‌شود عمره تمتع. عمره تمتع دو قسم دارد: یکی آنکه از اول نیت تمتع کند و یکی آنکه در أشهر حج است و نیت مفرده می‌کند. پس این اشکال بر صاحب عروه که نذری که شما آوردید از اول موضوع بحث نیست. چون این شخصی که نذر کرده در نیتش این بوده که حج تمتعی که قبلش عمره تمتع است انجام دهد که این قبلش عمره مفرده بوده پس منذور اصلاً انجام شده یا نیتش اعم است از عمره مفرده‌ای بوده که شارع ملحقش کرده و بمنزله عمره تمتع قرار داده منذورش واقع شده. پس ذکرش فایده‌ای ندارد. الجواب: علی نحو لا بشرط کل فایده را دارد.

یک مطلب هم حول استیجار گفته‌اند بعضی که اینکه صاحب عروه فرمودند اگر اجیر شده بود که حج تمتع انجام دهد و رفت اول سوال یا ذیقعه و عمره مفرده کرد و می‌داند که می‌خواهد حج تمتع کند و اجیر برای فلان شخص است و بعد حج تمتع انجام داد فرموده‌اند روایاتی که در این مسأله بود تمامش نسبت به حج شخص لنفسه است نه لغیره و اصلاً استیجار

را نمی‌گیرد روایات تا شما بخواهید بگوئید چون نمی‌شود ملتزم شویم اشکال دارد. اینجا دو مطلب است: ۱- باز از اول تا آخر فقه که مکرر در حج هم مسائلس گذشته که من دنبال نکردم که چند تا مثال عرض کنم و آن این است که عادتاً وقتیکه از شیخ سؤال می‌شود که رفته حجة الإسلام انجام دهد که حجش اینطور و عمره‌اش این است و کفاره‌اش این است و حجش اگر فساد پیدا کند باید اینطور انجام دهد، این خصوصیت ندارد که حج برای خودش باشد و یا برای دیگری حضرت دارند حکم حج را بیان می‌کنند. فهم عدم الخصوصية است مگر در یک جائی به دلیل خاص جاری شود که این خاص به حج شخص بنفسه است و گرنه عادتاً سؤال‌ها که می‌شود در صلاه و صوم و حج و وضوء و غسل و تیمم و احکام و عقود و ایقاعات است، سؤال و جواب اگر از شخص شده باشد ظهور دارد بالتبادر که حکم هذا الشیء این است من غیر خصوصیه به اینکه بنفسه یا لغیره است. حکم حج این است که کسی که به حج رفت و برای خودش می‌خواهد حج کند اگر احرام بست و وارد حرم شد و مُرد برایش کافی است و نباید برایش حج بدهند. حالا اگر اجیر بود از طرف میت و حج رفت و احرام بست و بعد از دخول حرم مرد از آن میت آیا ذمه‌اش رفع می‌شود؟ بله مگر دلیل داشته باشیم که رفع نمی‌شود. البته در حج نیابی دلیل داریم که از میت رفع می‌شود اما خیلی جاها دلیل نداریم که مکرر در عروه گذشت. وقتیکه گفته می‌شود که شخصی که حجة الإسلام می‌کند، مورد سؤال این است نه موضوع سؤال این است تا بگوئیم اگر حج استیجاری بود این موردش نیست و یک دلیل دیگر بخواهیم. بنای فقه و فقهاء از اول تا آخر فقه را اگر ملاحظه کنید مورد بحث و اشکال شده گاهی، اما همین آقایانی که بعضی جاها اشکال کرده‌اند در نظائرش اگر ببینید خود



آقایان اشکال نکرده‌اند. این اولاً. ثانیاً: اطلاق داریم که خاص به حج خودش نیست. روایات خاص به این نیست که اگر حج برای خودش کرد. خود روایاتش که گذشت بعضی‌هایش مطلق بود و همان اطلاق استفاده می‌شود که اجیر و غیر اجیر فرقی ندارند و لازم نیست که گفته شود، در اجاره‌هایی که در نماز هست در مسائلی که در نماز اجاره گفته می‌شود اگر اجیر در نماز اجاره‌ای شک کرد بین یک و دو یا دو و سه و دیگر شکوک احکامش چیست؟ آیا می‌گوئید که این‌ها مورد سؤال شخصی بوده و اگر اجیر بود این حکم را ندارد؟ معنایش این است که ظاهر این است که این حکم این مسأله است، حالا یک وقت برای خودش است و یک وقت اجیر برای دیگری است. اگر یک جائی تصریح شد که اجیر حکمش فرق می‌کند با شخص برای خودش فبها و تا تصریح نشده بنای فقه و فقهاء بر این است. از اول تا آخر فقه ما یک قاعده‌ای داریم که فقهاء مکرر متعرضش شده‌اند که وقتی که اشخاص برای خودشان سؤال می‌کنند همین حکم در نذر و اجاره و جاهای دیگر می‌آید للظهور. چون ظاهر ادله این است که حکم حج این است نه اینکه چون این برای خودش است و یا برای دیگری است و یا نذر کرده که در تمام آن‌ها می‌آید مگر در جائی دلیل خاص داشته باشیم و یا دلیل قاصر باشد و یا یک اخص مطلق داشته باشیم وگرنه قاعده‌اش همین است و اینجا هم مثل همان‌های دیگر.

بد نیست اینجا یک نکته ادبی عرض کنم. الحج أشهر معلومات. آیا باید باشد معلومات یا معلومه؟ این یک بحث ادبی است. قرآن افصح کلام عرب است که شکی در آن نیست. سؤال این است که أشهر جمع مذکر است یا مؤنث؟ جمع مذکر است چون شهر مذکر است. در جمع مذکر به الف و تاء

می آید؟ اینجا بد نیست عرض کنم یک نکته ادبی است که در قرآن هم مکرر آمده و کمتر حتی در تفاسیر دیده‌ام که متعرضش شده باشند بعضی از نصاری هم اشکال کردند که قرآن اسمش عربی است اما در عربی می‌لنگد که واقعاً آن‌ها نفهمیده‌اند این چیزها را. ما یک قاعده داریم در قواعد ادبی که اگر یک چیزی مفرد مذکر بود و صفتش مفرد مؤنث می‌آید نه جمع مؤنث، یعنی باید گفت درهم، می‌گویند: درهم معدوده نه درهم معدودات. دینار مذکر است، دنانیر معدوده به لحاظ جمع و جماعت مفرد مؤنث می‌آید نه دنانیر معدودات. أشهر جمع شهر است، شهر مفرد مذکر است باید باشد أشهر معلومه، آیا معلومه نه معلومات، در قرآن در ایام هر دو آمده، ایام معلومات و ایام معلومه در اینجا ذکر شده: الْحُجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ، این برخلاف قیاس است اما سماعی است و این بلاغت قرآن است. قرآن مکرر از قیاس درمی‌آید می‌رود در سماع. ما یک قیاس و یک سماع داریم و جزء نکات مهم لغت عرب همین است که فقط برای نقل معنی نیست یک فن هم هست و این فن هم به لحاظ است و بگردید اگر پیدا کردید من الآن در ذهنم نیست که این معلومات فنش در اینجا بالخصوص فن بلاغی‌اش چیست و احتمال می‌دهم که دیده باشم ولی الآن در ذهنم نیست که خدای تبارک و تعالی چرا از قیاس عرب به سماع عرب تغییر داده اینجا را که هر دو صحیح است و گیری ندارد و اینطور که بعضی از نصاری اشکال کرده‌اند، الحج أشهر معلومه باید باشد نه معلومات، نه آن‌ها بلاغت را بلد نبوده‌اند.

این تمام الکلام در شرط اولی که در عروه ذکر فرمود برای عمره تمتع که باید تعییناً به نیت تمتع باشد و به نظر صاحب عروه یک استثناء دارد و آن جایی است که شخص نیت حج تمتع نداشته و آمده عمره مفرده بکند و برود

در اشهر حج و اتفاقاً ماند و خواست حج تمتع کند این عمره مفرده‌اش می‌شود عمره تمتع یا انقلاباً یا قلباً بالنیة. استثناء دوم همین بود که محل کلام است که صاحب عروه نپذیرفتند و آقا ضیاء و عده‌ای نپذیرفتند که اگر عمداً هم این کار را بکند همینطور می‌شود.

## جلسه ۷۶۳

### ۵ ربیع الأول ۱۴۳۶

در عروه فرموده: **الثاني أن يكون مجموع عمرته وحبّه في أشهر الحج** (شرط دوم حج تمتع این است که عمره و حج هر دو در أشهر حج باشد. حج قران و افراد فقط حج باید در أشهر حج باشد، اما عمره، عمره مفرده است و لازم نیست که در أشهر حج باشد اما در حج تمتع عمره تمتع باید در أشهر حج باشد) **فلو أتى بعمرته (تمتع) أو بعضها في غيرها لم يجز له أن يتمتع بها**. اگر در ماه رمضان عمره تمتع را بجا آورد با این عمره نمی تواند حج تمتع انجام دهد.

مسأله اجماعی است و مکرر نقل اجماع بر آن شده و لا خلاف نقل شده و ظاهراً حدس این است که اجماع مسلم در آن هست که عمره تمتع نباید کلاً یا بعضاً قبل از أشهر حج باشد. روایات مستفیضه یا متواتره اجمالی در مسأله هست. قبل از روایات می شود از خود آیه کریمه استفاده کرد. بالاجماع و روایت عمره تمتع و حج تمتع تعبداً حکم یک عمل واحد را دارد. حج تمتع دو اطلاق دارد: یک اطلاق دارد که بر عمره تمتع و حج تمتع با هم که این را حج تمتع می گویند و یک اطلاق هم دارد بر حج تمتع جدای از عمره، یعنی

می‌گویند عمره تمتع کرد و ماند تا حج تمتع هم کرد. و مسلم است که تعبداً حکم عمل واحد را دارد، اما عمل واحدی است که استثناءً بالقطع والیقین در بینش شخص محرم نیست قبل از شروع به حج تمتع، پس عمل واحد است. قرآن کریم فرموده: **الْحُجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ**، از خود این آیه شریفه که فرموده حج اشهر معلومات و غیرش حج نیست. حج افراد و قران عمره مفرد با او کالعمل واحد نیست و دو تا عمل است، اما حج تمتع با عمره تمتع چون تعبداً یک عمل واحد است لهذا از **الْحُجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ** می‌شود استفاده کرد که عمره تمتع هم در اشهر معلومات باید باشد، مسأله اجماعی است و روایات هم دارد اما مع ذلک از خود آیه شریفه هم می‌شود استفاده کرد. اینجا یک اشاره بکنم که یک مطلبی است که سیال است و از اول تا آخر فقه مکرر عرض شده که حالا اشاره می‌کنم و رد می‌شوم. اینکه عروه فرمود: **فَلَوْ أَتَى بَعْمَرْتَهُ (تَمَتَّعَ) أَوْ بَعْضَهَا فِي غَيْرِهَا**. این بعضها حتی یک کلمه از تلبیه مراد است. آیا دقی است یا عرفی؟ آقایان غالباً در فقه (البته در اینجا ندیدم کسی متعرض شده باشد) که متعرض شده‌اند هر جائی که بنائشان بر دقت است در جاهای مختلف تصریح کرده‌اند که کُر این مقدار است و اگر نیم مثقال از آن کم شود دیگر کُر نیست و مسافت چهار فرسخ است که اگر یک اصبع کمتر شد مسافت نیست و در جاهای مختلف تصریح کرده‌اند عشره ایام باید ۱۰ تا ۲۴ ساعت باشد یا از اول فجر باشد تا غروب یا مغرب علی الخلاف و اگر نیم ساعت کمتر شد دیگر عشره ایام نیست و باید روزه‌اش را بخورد و نمازش را شکسته بخواند و امثال ذلک که مکرر عروه و فقهاء بعد متعرض هستند اینجا هم همین است، عمره تمتع که باید در اشهر حج باشد شروع می‌شود با احرام و تلبیه، اگر لبیک اللهم لبیک این کلمه لبیکش قبل از غروب شب اول شوال

بود، چون یک احکامی أشهر حرم دارد که آیا شهر از چه موقع شروع می‌شود؟ از اول روز اول یا از اول شب اول که فقهاء هم مطرح کرده‌اند که مسائل متعددی بر آن مترتب می‌شود. قتل در أشهر حُرْم یک ثلث بر دیه اضافه می‌شود حالا اگر شب اول رجب کشت چون شرعاً ماه از شروع غروب یا مغرب که باز یک خلافتی است در بعضی از مسائل شب اول ماه حساب می‌شود. یعنی اگر کسی پنج دقیقه قبل از غروب شب اول ماه رجب کسی را کشت هزار دینار دیه می‌دهد اما اگر غرب شد که پنج دقیقه بعدش بود و کشت، ۱/۳ بر دیه اضافه می‌شود. حالا اول مغرب یا غروب شب اول شوال، باید عمره تمتع از اول شوال شروع شود حالا اگر کلمه لبیک را قبل از غروب بر زبان آورد آیا این بعضها که صاحب عروه گفته‌اند بعض دقی است یا عرفی؟ اگر گفتیم بعض دقی است که فایده‌ای ندارد. این مسأله در یکی از جاهائی که مطرح شده — گرچه صاحب عروه علی خلاف معظم مسائلی که در موارد دیگر متعرض شده‌اند — در مسأله جهر و اخفات در قرائت است که نماز صبح باید جهر باشد یعنی حمد و سوره یعنی از باء بسم الله سوره حمد تا آخرین حرف سوره‌ای که می‌خواند، وقتیکه گفتند جهر یعنی تمام این کلمات و تمام حروف هر کلمه‌ای باید جهر باشد، اگر یک حرف یا کلمه‌اش اخفات شد مثلاً از سین بسم الله جهر شروع شد و "باء" جوهر نداشت صوت، صاحب عروه می‌گویند اشکالی ندارد. صاحب عروه نسبت به آخر کلمه می‌گویند که ظاهراً فرقی ندارد. مرحوم اخوی می‌گویند اول و وسط و آخر فرقی ندارند چون دلیل خاص که ندارد. معظم محشین در اینجا به صاحب عروه اشکال کرده‌اند که حتی اگر یک حرفش اخفات شد باید اعاده کند یعنی مقید هستند به این فرمایش و تعبیر می‌کنند به المسامحات العرفیه که

اگر عرف می‌گوید خوب حمد را به جهر خواند فایده‌ای ندارد، حمد یعنی این چند آیه، آیه یعنی این چند کلمه و کلمه این چند تا حرف که یک یکش باید جهر باشد. ولی صاحب عروه می‌فرماید اگر یک حرف یا کلمه اخفات شد درست است و نمی‌خواهد اعاده کند ولی اکثراً حاشیه کرده‌اند که وقتیکه گفته شده جهر یعنی همه‌اش باید جهر باشد. خوب اینکه اینجا صاحب عروه گفته‌اند عمره تمتع بعضی‌اش باید در غیر اشهر حج باشد، غیر از اشهر حج آیا یعنی حتی یک دقیقه قبل از غروب ماه شوال؟ الکلام الکلام، اگر گفتیم ظهور عرفی در عرفیت است همه جا باید این را بگوئیم إلا ما خرج بالدلیل، اجماع یا ارتکازی باشد. خلاصه باید دید که المسامحة عرفیه است یا التوسعة عرفیه؟ عرض شد مسأله اصلش که باید عمره تمتع تمامش در اشهر حج باشد هم اجماع مسلم ظاهراً بر آن هست و نقل اجماع هم مکرر شده که روایت هم دارد که چند تا روایت می‌خوانم که بیش از این‌هاست:

۱- صحیحہ عمر بن یزید عن ابي عبد الله عليه السلام: من دخل مكة معتمراً مفرداً للعمرة ففرضي عمرته فخرج، كان ذلك له (نیت عمره مفرده کرد و وارد مکه مکرمه شد عمره‌اش را هم تمام کرد دیگر لازم نیست که در مکه بماند، بیرون برود) وإن أقام إلى أن يدرکه الحج كانت عمرته متعة (ولو این روایت مطلق است و ندارد اشهر حج، اما روایات دیگر که سابقاً مطرح شد در جائی است که در اشهر حج باشد) وقال: ليس يكون متعة إلا في أشهر الحج (که بحث از عمره است) (وسائل، ابواب اقسام الحج، باب ۱۵ ح ۱).

۲- صحیحہ زرارہ عن ابي جعفر عليه السلام: ... فقلت: وأما المتعة؟ فقال عليه السلام: يُهل بالحج في أشهر الحج فإذا طاف بالبیت وصلّى ركعتين خلف المقام وسعى بين الصفا والمروة وقصر وأحلّ فإذا كان يوم التروية أهل بالحجّ که قبلی عمره تمتع

است که فرمودند یُهل بالحج، یعنی عمره تمتع فی أشهر الحج که در أشهر حج باشد که ظهور در تحدید دارد.

خوب این اصل مسأله که باید در أشهر حج باشد. حالاً أشهر حج چه موقع و چقدر است؟ عروه فرموده: **وأشهر الحج** (که مشهور هم همین است) شوال و ذو القعدة و ذو الحجة بتمامه علی الأصح (مورد خلاف و بحث این است که آیا کل ذیحجه ضمن أشهر حج است یا نه؟ فرموده: **و ذو الحجة بتمامه**، از شب اول ماه شوال تا آخرین ساعت روز ذیحجه که بعدش می شود شب اول ماه محرم، أشهر حج است) چرا ایشان فرمودند: **علی الأصح**؟ چون مخالف دارد) **لظاهر الآية**، قرآن فرموده: **الحج أشهر معلومات**، روایات متعدده معتبره، ائمه علیهم السلام فرموده اند: شوال، ذو القعدة و ذو الحجة، همانطور که شوال یعنی کل شوال، ذو الحجة هم یعنی کل ذو الحجة. بله یک جاهائی مسلم است که مثلاً شروع حج بعد از روز دهم فایده ای ندارد، اما بعضی از اعمال حج را می شود در بقیه ذیحجه انجام داد) **وجملة من الأخبار** (که صاحب عروه اسم سه روایت را گفته و روایات را نقل نکرده) لصحیحه معاویة بن عمار وموثقه سماعه و خبر زراره که روایاتش را تبرکاً می خوانم:

۱- صحیحه معاویة بن عمار این است، عن أبی عبد الله علیه السلام، قال: **إن الله تعالی يقول: الحج أشهر معلومات، فمن فرض فیهن الحج فلا رث ولا فسوق ولا جدال فی الحج وهي شوال و ذو القعدة و ذو الحجة** (وسائل، کتاب الحج، ابواب اقسام الحج باب ۱۱ ح ۱).

۲- موثقه سماعه عن أبی عبد الله علیه السلام: ... **فإن أشهر الحج شوال و ذو القعدة و ذو الحجة**. (همان باب ۸ ح ۲).

۳- خبر زراره (ایشان خبر تعبیر کرده اند چون در خبر سهل بن زیاد است



که سهل محل خلاف است که خود صاحب عروه و صاحب جواهر گاهی معتبر دانسته‌اند و گاهی اشکال کرده‌اند. خلاصه سند همه‌اش تام است فقط سهل بن زیاد است که اگر کسی آن را معتبر بداند که روایت می‌شود معتبره و گرنه نه، که گذشت که الأمر فی سهل سهل که معتبر است) عن أبي جعفر عليه السلام قال: الْحُجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ: شِوَالٌ وَذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ (همان ابواب اقسام الحج، باب ۱۱ ح ۵). روایات دیگری هم در وسائل دارد.

پس این روایات می‌گویند اشهر حج این سه ماه است و اگر از ادله درمی‌آید که احرام در آخر ذیحجه درست نیست بخاطر دلیل خاص است و اگر از ادله درمی‌آید که شروع حج بعد از روز عید فایده‌ای ندارد بخاطر آن است و گرنه کل ذیحجه ضمن اشهر حج است.

صاحب عروه می‌فرماید چهار قول دیگر هم در اشهر حج هست که ضعیف هستند. فالقول بآنها الشهران الأولان مع العشر الأول من ذي الحجة كما عن بعض، أو مع ثمانية أيام (هشت روز از ذیحجه) كما عن الآخر أو مع تسعة أيام وليلة يوم النحر إلى طلوع فجره كما عن ثالث، أو إلى طلوع شمس كما عن رابع، که طلوع شمس روز عید که شد دیگر اشهر حج نیست، فالقول ضعیف. این اقوال قائل دارد که از اعظم هم هستند. این چهار قول از کجا درآمده با اینکه خود آیه می‌فرماید: الْحُجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ، امام عليه السلام در روایات معتبره فرموده‌اند شوال و ذو القعدة و ذو الحجة یعنی کل ذیحجه، چرا بعضی گفته‌اند بعضی؟

## جلسه ۷۶۴

### ۶ ربیع الأول ۱۴۳۶

**الحُجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ**، أشهر در روایات صحاح ذکر شد که تفسیر شده به: شوال، ذیقعدہ و ذیحجه، و همانطور که شوال و ذیقعدہ کل دو ماه است، ذیحجه هم کل ماه است که ظاهرش هم همین است. أشهر بلکه مشهور هم همین را فرموده‌اند. صاحب عروه نقل فرموده‌اند که در مسأله هست و این چهار تا را فرموده‌اند ضعیف است. وجه ضعفش این است که برهان ندارد. سه تایش که اصلاً وجهی برایش ذکر نشده و یکی‌اش که ذکر شده آن هم تام نیست، آن وقت همین قول که همینطور که شوال و ذیقعدہ کل أشهر حج هستند، کل ذیحجه هم کل ذیحجه است نه ۸ یا ۹ و نه با شب دهم تا فجر و نه با شب دهم با شروق شمس این‌ها نیست، صاحب عروه فرموده‌اند ضعیف. اما قول اول که از یک عده نقل شده و وجهی هم برایش ذکر شده، صاحب عروه فرمودند: **مع العشر الأول**، یعنی ده شب اول ذیحجه یا تا فجر که مقتضای ادله شرعیه است که فجر اول روز است از نظر شرعی یا تا طلوع شمس که این قول را جواهر نقل کرده، مرحوم نراقی در مستند و از یک

عده‌ای این قول نقل شده که أشهر حج سه ماه نیست، دو ماه و ۹ روز ۱۰ شب است که روز دهم جزئش نیست. نقل شده از ابن ابی عقیل، شیخ طوسی در تفسیر تبیان، کتاب اقتصاد، خلاف، مبسوط و قاضی براج و شهید ثانی در روض الجنان و سید مرتضی و یک عده‌ای از متقدمین و متأخرین نقل شده، وجهش چیست با اینکه وقتی که روایت صحیحه می‌فرماید أشهر حج، سوال و ذو القعدة و ذو الحجة، یعنی همه ذو الحجة، وجهش چیست که این‌ها فقط ۱۰ تا شب اول ذیحجه و ۹ روز بینش را فرموده‌اند: دو وجه نقل شده که هر دو تام نیست: ۱- گفته‌اند اعمال حج تا ۱۰ شب آخر تمام می‌شود و بعضی هم تعبیر به ارکان کرده‌اند که ارکان حج چیست؟ عمده‌اش عرفات و مشعر است که تا فجر روز دهم تمام می‌شود یا تا طلوع شمس که باید آنجا باشند تمام می‌شود و اینکه بعضی از اعمال حج مهمه اجازه داده شده که تا آخر ذیحجه انجام گیرد للدلیل الخاص است و گرنه حج تا شروق روز دهم تمام می‌شود و مبیت و رمی که بعد از روز دهم است گفته‌اند خارج از حج است. پس الْحُجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ یعنی سوال و ذو القعدة و ده شب اول ذیحجه که روز دهم از آن خارج است.

وجه دوم از کاشف اللثام در چاپ قدیم ج ۱ ص ۲۸۰ فرموده: والخبر عن أبي جعفر عليه السلام، که من هر چه گشتم همچنین خبری را پیدا نکردم از حضرت باقر عليه السلام که از حضرت نقل شده باشد که عشر اول ذیحجه است یک روایت از حضرت صادق عليه السلام دارد که می‌خوانم.

اما اینکه ارکان حج تمام می‌شود، اولاً رمی و مبیت چرا خارج از حج است؟ بله رمی و مبیت اشکالی پیدا کرد، حج خراب نمی‌شود و این معنایش نیست که خارج از حج است. اگر هم یادش رفت که احرام ببندد و در عرفات

هم احرام بست حجش درست است و خارج حساب نمی شود. گذشته از اینکه این وجه اعتباری است. و قتیکه قرآن می فرماید: **الْحُجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ**، سه تا شهر است که اقل جمع در عربی سه تاست و در لغت دو تاست. روایت صحیحه صریحه می گوید شوال و ذیقعد و ذیحجه، پس این وجه اعتباری نمی تواند در مقابل روایت استقامت داشته باشد.

ولو روایت که کاشف اللثام فرمود خبر و نقل از تبیان و روض الجنان کرد، یک روایت در کافی هست اینطور از حضرت صادق علیه السلام ج ۴ ص ۲۹۰، باب أشهر الحج ح ۳، فرموده کلینی، **علی بن ابراهیم باسناده قال: أشهر الحج شوال وذی القعدة وعشر من ذی الحجة**. اگر عشره بود یعنی ۱۰ روز و عشر بدون "ه" یعنی ۱۰ شب. که روز دهم خارج می شود (وسائل، ابواب اقسام الحج، باب ۱۱ ح ۶). این روایت ندارد که از چه کسی است، علی بن ابراهیم باسناده قال. مرحوم صاحب معالم در کتاب منتقی تأمل کرده که این روایت باسناده یعنی چه؟ ایشان فرموده اند: یکی از دو احتمال هست: یا علی بن ابراهیم باسناده، یعنی باسناد علی بن ابراهیم، که سندش ذکر نشده که از چه کسی نقل کرده، روایت می شود مرسل و مضمهر چون علی بن ابراهیم ولو پدرش ابراهیم بن هاشم را درک کرده حضرت جواد علیه السلام اما خود علی بن ابراهیم از یکی از معصومین علیهم السلام نقل نکرده، آن وقت علی بن ابراهیم گفته باسناده که هم اسم معصوم نیامده و مضمهر است و هم این اسناد معلوم نیست که کیست؟ مرحوم صاحب معالم در منتقی فرموده یا مراد از اسناده، اسناد خود علی بن ابراهیم، اسناد مجهول که غیر مذکور است که روایت می شود مرسله، آن وقت روایت مرسله چطور می تواند مکافی باشد با روایات صحیحه که می گوید کل ذیحجه نه عشر من ذیحجه؟ یا اینکه شاید این احتمال اقرب

باشد که باسناده یعنی اسنادی که قبل ذکر شده. کلینی قبل از این یک روایتی از علی بن ابراهیم با سند از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که منتقی فرموده این باسناده که علامه مجلسی هم همین را در مرآة پسندیده‌اند نقل فرموده‌اند بدون تعلیق، باسناده یعنی همین سندی که حالا ذکر شده آن روایت قبل که سندش ذکر شد این است: علی بن ابراهیم عن ابیه و محمد بن إسماعیل که ابن بزیع است از فضل بن شاذان جمیعاً عن ابن ابي عمیر عن معاویة بن عمار عن ابي عبد الله علیه السلام. روایت هم از حضرت صادق علیه السلام است نه از حضرت باقر علیه السلام. آن وقت این روایت قبل از این باسناده است که منتقی فرموده این باسناده شاید همین سندی است که قبل ذکر شده که خلاف اسلوب تعبیر است، اگر باسناده به قبل بود که "ال" می‌آورد نه اضافه و می‌گفت بالاسناد، همین اسنادی که الآن ذکر کردم. گرچه اشکال بزرگ نیست که باسناده بگوید اما علی بن ابراهیم که خیلی سندهای متعدد دارد این باسناده گفته و مقصودش همین سند قبل باشد، ایشان آن را ترجیح داده. منتقی فرموده: لا یخلو حال طریق هذا الخبر من نظر لانه یحتمل أن یکون قوله باسناده إشارة إلى طریق غیر مذکور فیکون مرسلًا و یحتمل کون الاضافة إليه العهد والمراد اسناده الواقع في الحديث الذي قبله وهذا أقرب، لكنه لقله استعماله ربما يتوقف فيه. صاحب معالم زیاد به عمل و اعراض اعتقاد ندارد. خوب روایت اگر این باشد که روایت قبل سندش معتبر است و صحیحه است و گیری ندارد و ایشان هم فرمود اقرب این است که اسناده مثل همان سند قبل، آن وقت روایت صحیحه است خوب چکار کنند؟ گفته‌اند لقله استعماله یعنی لقله العمل به و چون عمل نشده يتوقف فيه که یکی از قرائن بر این است که وقتیکه روایت یک مقابلی داشت و به آن مقابل فقهاء بیشتری عمل کرده‌اند و به این کمتر عمل

کرده‌اند، چرا يتوقف فيه اگر معتبر است؟ این هم یکی و آن هم یکی، تعارض می‌کند و باید دید حکم تعارض چیست؟

علی کل روایتی که دارد عشر همین است و اگر بالإسناد باشد بله ظهور دارد که همان سندی که قبل ذکر کردیم که کلینی نخواستہ وقت بگیرد که همان سندی را که الآن ذکر کرده تمامش را دوباره ذکر کند. گذشته از این خود شیخ طوسی از چند تا از کتاب‌هایشان نقل شده که ایشان یک کتاب دارند که کتاب فتوایشان است بنام النهایه، در کتب علمی دیگر اقوال در فرموده‌اند اما در النهایه فرموده‌اند: شوال وذو القعدة وذو الحجة و فرموده‌اند عشر ذیحجه. یعنی در مقام فتوی همان قول مشهور را فرموده‌اند: نهایه چاپ جدید ص ۲۰۷ فرموده: أشهر الحج وهي شوال وذو القعدة وذو الحجة و یکی در صفحه ۲۸۶ فرموده: وأشهر الحج قد بینا انها شوال وذو القعدة وذو الحجة. یعنی خود ایشان پایبند به قولی که در کتب علمی ذکر فرموده نبوده، گذشته از اینکه در کتب روایاتشان خود ایشان این روایات را ذکر فرموده است لهذا قول اول با وجوهی که برایش ذکر شد تام نیست.

می‌آئیم سر سه قول دیگر هم وجهی برایش ذکر نکرده‌اند هر چه که من دیدم.

بعد از این‌ها صاحب عروه فرموده‌اند: **علی أنّ الظاهر أنّ النزاع لفظی** خلاف اثری ندارد. این فرموده کل ذیحجه و آن فرموده عشر ذیحجه، نتیجه‌اش چیست؟ همه این‌ها قبول دارند که بعضی از اعمال حج را تا آخر ذیحجه می‌شود تأخیر انداخت و بعضی از اعمال را نمی‌شود از عشر اول تأخیر انداخت. بالتلیجه این خلاف لفظی است. مرحوم صاحب عروه این مطلب را از علامه در یک عده از کتبشان نقل می‌کنند و صاحب جواهر و

صاحب مستند از علامه گرفته‌اند و صاحب عروه هم گرفته‌اند که حرف خوبی است. صاحب عروه فرموده: **فإنه لا إشكال في جواز إتيان بعض الأعمال إلى آخر ذي الحجة**. مشهور این است که طواف زیارت و رکعتین و سعی را اختیاراً علی کراهته می‌شود تا آخر ذیحجه تأخیر انداخت و لازم نیست که بعد از روز دهم تا ایام تشریق انجام دهد.

عروه خواسته‌اند یک توجیه بفرمایند که این توجیه هم از این فرمایش‌ها ظاهر نمی‌شود. **فيمكن أن يكون مرادهم أن هذه الأوقات هي آخر الأوقات التي يمكن بها إدراك الحج**. کسی که می‌آید و احرام می‌بندد تا چه وقت می‌تواند ادراک حج کند؟ که البته این برداشت نمی‌شود و خواسته‌اند توجیه کنند یعنی آمد روز هفتم، هشتم و نهم و شب دهم تازه می‌خواهد احرام ببندد برای حج، کجا درک حج می‌کند. به همین مناسبت من در مقام نقل که نظر خودم را نقل می‌کنم تبعاً یا وفاقاً لجمعی که مسأله مسأله‌ای است پر بحث و پر خلاف که بعد می‌آید که آخرین وقت درک حج چه وقت است؟ عمده دو رکن حج است که موقفین عرفات و مشعر است و این ۹ صورت دارد که علی الأظهر در هفت صورتش حج صحیح است و دو صورتش صحیح نیست و آن هفت صورت در چند تایش محل خلاف است. صورتش این است: عرفات و مشعر موقف اختیاری دارد و اضطراری، اگر شخص هیچکدام را نه اختیاری و نه اضطراری را درک نکرد، یعنی روز دهم بعد از ظهر رسید چون موقع اضطراری مشعر بعد از طلوع آفتاب روز دهم تا ظهر است، اگر عصر روز دهم رسید و می‌خواهد احرام کرده و حج کند، بالإجماع دیگر حج ندارد. یکی دیگر اضطراری عرفه را درک کرد اما از مشعر نه اختیاری و نه اضطراری را درک نکرد، به مشعر نه بین الطلوعین روز دهم را درک کرد و نه از طلوع

شمس تا ظهر روز دهم به مشعر رسید که این هم حجش صحیح نیست، اما علی الأظهر به نظر می‌رسد که در هفت صورت دیگر تماماً حجش صحیح است: ۱- بعد از اینکه احرام بست اختیاری عرفات و مشعر را درک کرده. ۲- دو اضطراری عرفه و مشعر را درک کرد. ۳- اختیاری عرفه و اضطراری مشعر را درک کرد. ۴- اضطراری عرفه و اختیاری مشعر را درک کرده. ۵- فقط اختیاری عرفه را درک کرد و مشعر را اصلاً نه اختیاری و نه اضطراری را درک نکرد. ۶- فقط اختیاری مشعر را درک کرد و عرفات نه اختیاری و نه اضطراری را درک نکرد. ۷- که محل اشکال و بحث و خلاف شدید است که به نظر می‌رسد وفاقاً لجماعه صحیح است و جماعتی تصریح کرده‌اند که صحیح نیست اینکه فقط اضطراری مشعر را درک کرد بشرطی که ترک عرفات عمدی نباشد، یعنی بعد از طلوع شمس روز عید تازه آمده در مکه می‌خواهد احرام حج ببندد، اما احرام حج که ببندد می‌تواند سریع به عرفات برود قبل از ظهر به مشعر برسد و اضطراری مشعر را درک کند که علی الأظهر حجش صحیح است و اگر آمد و نیم ساعت قبل از ظهر تا یک دقیقه قبل از زوال وارد خاک مشعر شد حجش صحیح است، اگر اضطراری مشعر را درک کرد و اختیاری و اضطراری عرفات را درک نکرد. اگر این هفت صورت بود، درک حج کرده است. و شاید صاحب عروه که فرموده‌اند چهار قول شاید می‌خواهند درک حج را بگویند. درک حج یک ادله خاصه خودش را دارد و این ۹ قسم است که ۲ قسم اشکال دارد و ۷ تایش علی الأظهر صحیح است که در این ۷ تا هم چند تایش محل خلاف است که یکی اش خلاف شدید است که قول هفتم باشد.

پس این چهار قول بالتیجه از نظر برهان مقابل قولی که هم بسیاری قائل



شده‌اند و هم بعضی از اصحاب و اقوال، حالا من تتبع نکردم چون مسأله خیلی اثر عملی که ندارد و گرنه فکر می‌کنم اگر انسان تتبع کند شاید بعضی از کسانی که یکی از آن چهار قول را گفته‌اند در کتاب دیگرشان مثل شهید اگر در روض اگر اینطور فرموده، ایشان چند کتاب دارد که در آن‌ها نگفته پس نمی‌شود به شهید ثانی نسبت داد که یکی از اصحاب این اقوال است.

پس بالنتیجه أشهر الحج (شوال و ذیقعدہ و ذیحجه) تماماً است و حسب ادله چیزی از اعمال جائز است تا آخر ذیحجه و چیزی تا آخر ذیحجه جائز است اضطراراً و یک چیزی کافی نیست نه اختیاراً و نه اضطراراً، فرضاً اگر بعد از ظهر عید رسید به مشعر فایده‌ای ندارد ولا حج له، حسب ادله باید دید که ادله چه بر آن دلالت دارد.

## جلسه ۷۶۵

### ۷ ربیع الأول ۱۴۳۶

در عروه فرموده مسأله ۱: إذا أتى بالعمرة قبل أشهر الحج قاصداً بها التمتع فقد عرف عدم صحتها تمتعاً (عمره تمتع باید در أشهر حج باشد، اگر قبل از أشهر حج در ماه رمضان و رجب و وقت‌های دیگر عمره بجا آورد به نیت عمره تمتع که متصل به حج تمتع باشد این عمره تمتع نیست، چون شرط عمره تمتع این است که در أشهر حج باشد و اگر این شرط نبود المشروط عدم عند عدم شرطه) این تکه گیری ندارد و خلافی در آن نیست. بحث اینجاست که آیا این عمره باطل است و رها کند و برود اگر وسط کار بود یا صحیح است و می‌شود عمره مفرده؟) **لكن هل تصح مفردة أو تبطل من الأصل؟** (ماه رمضان رفت به نیت تمتع عمره انجام داد، حالا وارد مکه مکرمه شده می‌خواهد طواف و سعی کند به او گفتند به چه نیتی آمده‌ای؟ می‌گویند عمره تمتع که بمانم و بعد هم حج کنم، گفتند این عمره تمتع نیست، آیا این عمره مفرده است آیا **وَأَتُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ** باید تمامش کند یا باطل است و رهایش کند و احرامش احرام نبوده؟) **قولان: اختار الثاني في المدارك** (صاحب

مدارک فرموده‌اند این عمره باطل است اگر قبل از اتمام فهمید رها کند و برود و شاید ترکش گناه نباشد چون از اصل باطل بوده) **لأن ما نواه لم يقع والمفردة لم ينوها** (عمره عبادت است و عبادت نیت می‌خواهد. عمره مفرده را که نیت نکرده بوده پس عمره مفرده نمی‌شود، عمره تمتع که نیت کرده که شرط عمره تمتع این است که در أشهر حج بوده و این شرط نبوده، مثل اینکه نماز ظهر را قبل از ظهر بخواند که اصلاً نماز نیست. صاحب مدارک اینطور فرموده‌اند ج ۷ ص ۱۷۱: **والاصح عدم صحته مطلقاً** (نه مفرده و نه تمتع است) **اما عن المنوي** (که نیت عمره تمتع کرده) **فلعدم حصول شرطه**، نماز ظهر شرطش این است که دلوک شمس شده باشد وگرنه نماز ظهر نیست، عمره تمتع شرطش این است که وارد أشهر حج شده باشد و شوال به بعد باشد و این شرط نبوده، پس عمره تمتع نیست) **واما غيره** (غیر التمتع) **فلعدم نيته** (عمره مفرده را هم که نیت نکرده است) **ونية المقيد لا تستلزم نية المطلق** (ما دو عمره داریم مفرده و تمتع، یک عمره بدون قید مفرده یا تمتع، علی نحو لا بشرط که قابل انطباق بر هر دو هست یعنی نیت عمره کند نه با قید عمره تمتع یا با قید افراد. صاحب مدارک می‌فرمایند عمره مفرده را نیت نکرده، عمره تمتع هم که شرطش نیست چون شرطش این است که در أشهر حج باشد و این در رمضان مثلاً عمره بجا آورده و نیت مقید لازمه‌اش نیت مطلق نیست، اگر کسی نیت کرد که چهار رکعت نماز ظهر امروز را می‌خواند هنوز ظهر نشده آیا این چهار رکعت صحیح است برای پدر و مادرش؟ نه، چون نیت مقید لازمه‌اش نیت مطلق نیست که بگوئیم اینکه نیت کرده عمره تمتع اصل عمره را که نیت کرده پس تمتعش که نشد افراد می‌شود. نه. این فرمایش صاحب مدارک. مرحوم کاشف اللثام هم از ایشان تبعیت کرده و علامه هم قبل از صاحب مدارک در تحریر

مسأله را مطرح کرده و در مسأله مردد شده، در حاشیه عروه هم بعضی مثل مرحوم آقای بروجردی و چند تای دیگر احتیاط کرده‌اند، حرف صاحب مدارک را پذیرفته‌اند، اما اینکه صاحب مدارک گفت باطل است یعنی رها کند و برود چون اصلاً عمره نیست مرحوم آقای بروجردی و چند نفر دیگر فرموده‌اند این عمره را احتیاط این است که قطعش نکند، یعنی خیلی جازم نیستند به فرمایش صاحب مدارک که باطل است.

عمده این است که مسأله دو روایت دارد که اگر این دو روایت تام شد که بالتیجه صاحب جواهر و صاحب عروه و یک مجموعه‌ای قائل به آن هستند فبها، اگر نه که اینجا یک حرف دیگر می‌آید که عرض می‌کنم.

عروه فرموده: وبعض اختار الأول، آنکه نیت عمره تمتع کرد، عمره تمتع نمی‌شود چون عمره مفرده است و حق ندارد که قطعش کند که از علامه در منتهی و تذکره و صاحب جواهر هم این بحث را مطرح کرده و گفته لا بأس بالقول به (که این عمره مفرده می‌شود. اینجا ما دو مسأله داریم: یک مسأله این است که اصل بطلان است یا صحت؟ یک مسأله این است که بنابر اینکه اصل بطلان باشد دو تا روایتی که صاحب عروه نقل کرده‌اند که انشاء الله می‌خوانم، آن دو روایت آیا دلالت می‌کند که این عمره مفرده می‌شود یا نه؟ هم سند و هم دلالتش آیا تام است یا نه؟ چون هم در سند و هم دلالت اشکال شده.

اما مسأله اولی که تنها مرحوم آقا ضیاء در شرح مطرح کرده‌اند حتی در جواهر و مستند ندیدم که مطرح کرده باشند و مطرح کردنش فی محله است و آن این است که عمره مفرده و عمره تمتع دو تا اسم هستند برای یک مطلب، فقط احکامش فرق می‌کند، آیا مثل نماز قصر و تمام می‌ماند در موارد تخییر یا دو اسم هستند برای دو واقع؟ مرحوم آقا ضیاء در حاشیه عروه فرموده‌اند از

روایات عمره تمتع و عمره مفرده درمی آید که اینها یک چیز هستند. بله احکامش فرق می کند آن طواف نساء دارد این ندارد، تمتع باید در أشهر حج باشد این در غیر أشهر حج می تواند باشد مثل نماز قصر و تمام. در باب نماز قصر و تمام یک اشاره ای کنم به تنظیری که ایشان کرده اند چون اشکالی به تنظیر ایشان کرده اند. ببینید در عروه کتاب صلاة در نیت صلاة مسأله ۳ می فرمایند: *إذا كان (مكلف) في أحد أماكن التخيير فنوى القصر (نیت کرد به نماز قصر و شروع به نماز قصر کرد، در تشهد قبل از اینکه سلام دهد تشهد را که خواند فکر کرد حالا که وقت دارم بگذار نماز را تمام بخوانم، چون نیت قصر کرده بوده آیا می تواند چهار رکعتی تمامش کند؟) يجوز له أن يعدل إلى التمام.* (و بالعکس نیت کرده که تمام بخواند هنوز در تشهد رکعت دوم است تصمیم می گیرد که نمازش را قصر تمام کند نیتش را تحویل به قصر می دهد سلام می دهد اشکالی ندارد، چون قصر و تمام یک حقیقت است ولو احکامش فرق می کند) و بالعکس، ما لم يتجاوز محل العدول. صاحب عروه بالاتر رفته که غالباً هم فقهاء در باب صلاة پذیرفته اند، *بل لو نوى احدهما وأقّم على الآخر من غير التفات إلى العدول فالظاهر الصحة* (نیت کرده بود که نماز قصر بخواند اما چون عادت داشته در شهرش نماز تمام می خوانده یک دفعه خودش را در رکعت سوم یا چهارم دید و در رکعت چهارم سلام داد و بدون التفات تمام کرد، یا بالعکس نیت کرده بود که تمام بخواند و همیشه قصر می خواند یک دفعه در رکعت دوم سلام داد، صاحب عروه می فرمایند این هم صحیح است).

محقق عراقی فرموده روایات عمره تمتع و عمره مفرده را که ملاحظه کنید از آنها درمی آید که یک حقیقت هستند، ولو احکامش فرق می کند. مثلاً مسأله ای که گذشت که اگر کسی در أشهر حج آمد مکه مکرمه و می خواهد

عمره مفرده انجام دهد و برگردد، بعد یک عده از رفقاییش از بیرون رسیدند و یا کاری پیدا کرد که می خواهد مکه مکرمه بماند و در مکه ماند، حالا می خواهد حج کند همین عمره مفرده که طواف نساء هم کرده می شود عمره تمتع و لازم نیست که یک عمره تمتع دیگر انجام دهد که خلافی بود بین صاحب جواهر و صاحب عروه که قلب نیت هم لازم نیست و خودش می شود عمره تمتع و انقلاب است و از این ها می شود برداشت کرد که این ها یک حقیقتند. و این یک مسأله ای که آیا این ها یک حقیقتند و دو اسم دارند و احکامش فرق می کند یا دو حقیقتند؟ آیا مثل قصر و تمام هستند یا نه؟ اگر کسی اینطور برداشت کرد که حرف بدی به نظر نمی رسد که باید دید آیا لوازمی که نشود به آن التزام پیدا کرد انسان پیدا می کند یا نه فبها که مسأله بعد حل است، اما اگر کسی در مسأله اولی شک کرد که این ها دو حقیقت یا یک حقیقت اند؟ اصل این است که دو حقیقتند. چون هم ظاهر دو عنوان این است که برای دو معنون هستند و هم اگر شک کردیم که این دو عنوان برای یک حقیقت است یا نه؟ اصل عدم کونه حقیقه واحده. حقیقه واحده بودن زائد است، وقتیکه دو اسم گفتند هم ظاهر این است که برای دو مسمی است مگر دلیلی باشد که مسمی یکی است و اگر هم ظهور نبود نوبت به شک رسید و نوبت به اصل عملی رسید باز هم اینکه یک حقیقت باشد یک قید زائد بر دو عنوان است. یعنی دلیل می خواهد که این دو تا معنوش یکی است. این یک مسأله ای است که در همین حد هم تمام نمی شود ولی اشاره کردم و تنها مرحوم آقا ضیاء اینجا این حاشیه را کرده اند.

دو روایت دارد که استدلال شده به آنها که خودش می شود عمره مفرده که این دو روایت را الآن می خوانم، اما چون هم بحث سندی دارد و هم بحث

دلالتی دارد بحثش می ماند برای بعد. این دو روایت را خود صاحب عروه ذکر فرموده اند: **لخبر الأحول** (ابو جعفر مؤمن طاق) **عن أبي عبد الله عليه السلام في رجل فرض الحج في غير أشهر الحج قال عليه السلام: يجعلها عمرة (مفردة) (وسائل، ابواب اقسام الحج، باب ۱۱ ح ۷).**

عروه فرموده: **وقد يستشعر ذلك من خبر سعيد الأعرج، چه بسا همین برداشت از خبر سعید اعرج هم شود، قال أبا عبد الله عليه السلام: من تمتع في أشهر الحج ثم أقام بمكة حتى يحضر الحج من قابل** (این قابل یک گرهی در این روایت است یعنی چه من قابل؟ قابل ظهورش این است که در حال دیگر، قابل لغه گیری ندارد یعنی فی زمان قابل، اما اصطلاحاً قابل که گفته می شود یعنی سال دیگر) فعلیه شاه یعنی حجش می شود حج تمتع، چون حج افراد که گوسفند ندارد. حج تمتع است که گوسفند دارد) **وإن تمتع في غير أشهر الحج (عمره بقصد تمتع کرد) ثم جاور حتى يحضر الحج فليس عليه دم إنما هي حجة مفردة** (چون عمره اش مفرده بوده) **إنما الأضحى على أهل الأمصار** (همان ابواب اقسام الحج، باب ۱۰ ح ۱). این دو روایت سبب شده که یک عده ای مثل صاحب جواهر و صاحب عروه و معظم فقهاء بعد از صاحب عروه که این را پذیرفته اند بگویند اینکه در غیر اشهر حج نیت عمره تمتع کرد این عمره باطل نیست، تمتع باطل است و عمره می شود مفرده و اگر وسط کار فهمید حق ندارد که قطع کند و باطل نیست. این دو روایت سنداً و دلالتاً مورد نقاش عظیم شده خصوصاً بین متأخرین.

## جلسه ۷۶۶

### ۱۱ ربیع الأول ۱۴۳۶

شخصی قبل از أشهر حج آمد عمره تمتع کرد با نیت تمتع، این عمره اش باطل است یا نه عمره مفرده حساب می شود؟ صاحب مدارک فرموده باطل است چون عمره تمتع زمانش أشهر حج است و مثل نماز قبل از ظهر می ماند که نماز ظهر را قبل از دلوک شمس بخواند. جماعتی منهم صاحب عروه و صاحب جواهر و دیگران فرموده اند عمره اش صحیح است و عمره مفرده حساب می شود. عرض شد که اینجا دو تا حرف هست، یکی فرمایش مرحوم محقق عراقی که اصلاً بحث خیلی نشده و خوب است که تأمل شود و به روایات مراجعه شود که آیا عمره تمتع و مفرده در عین اینکه در احکام فرق می کنند ولی آیا یک حقیقت هستند مثل نماز قصر و تمام که اگر یکی را نیت کرد و عمل دیگری را انجام داد نماز درست است. مرحوم آقا ضیاء فرموده اند مثل نماز قصر و تمام می ماند. آدم ببیند آیا از روایاتش برداشت می شود؟ اگر این برداشت شد که بحثی اصلاً نیست اما اگر این برداشت نشد که غالباً آقایان برداشت نکرده اند شاید بخاطر این بوده که بعضی ها لااقل به ذهنشان نیامده که



خودش یک بحثی است که احتیاج به تأمل دارد. اگر این نشد جای این حرف می‌آید که بنابر اینکه عمره تمتع و عمره مفرده مثل نماز قصر و تمام نیست و یک حقیقت نیست بلکه دو حقیقتند بنابراین اگر نیت عمره تمتع کرد در وقتیکه عمره تمتع صحیح نیست مثل نماز ظهر قبل از دلوک شمس می‌ماند که اصلاً باطل است و نه عمره تمتع حساب می‌شود چون وقتش نیست، نه عمره مفرده چون نیت افراد نکرده همینطور که صاحب مدارک فرموده که فرموده آنکه نیت کرده که زمانش نیست چون زمانش شهر حج است و آن را هم که زمانش اشکالی ندارد و می‌شود عمره مفرده باشد که نیت عمره مفرده نکرده. اما جماعتی فرموده‌اند عمره‌اش صحیح است و باطل نیست و در اثناء نمی‌تواند آن را بهم بزند، **وَأَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ** و اگر بهم زد در احرام می‌ماند تا بقیه اعمال را انجام دهد. استناد شده بود به دو روایت که خواننده شد که یکی روایت مؤمن طاق و یکی روایت سعید الأعرج، اگر این دو روایت سنداً و دلالةً تام باشد که خوب است که آقایان به آن استناد کرده‌اند که منہم صاحب جواهر و صاحب عروه که صاحب عروه فرموده بودند: ومقتضی القاعدة وإن کان هو ما ذکره صاحب المدارک که این عمره باطل است لکنه لا بأس بما ذکره ذلک البعض که مرادشان صاحب جواهر و عده‌ای دیگر است للخبیرین صاحب هم هر دو را اسمش را خبر گذاشته بود و فرمود لخبیر الأحوال و دیگری من خبر سعید الأعرج، نه صحیح نه موثق و نه حسن تعبیر کردند بنخاطر همین است که عرض می‌شود. در هر دو روایت هم اشکال سندی و هم دلالی شده.

اما اشکال سندی در خبر احوال این است که سند همه‌اش صحیح است. فقط یک نفر در سند هست که اگر این یک نفر تمام نشود خبر از حجیت

سندی می‌افتد و آن محمد بن علی ماجیلویه است، این یکی از شیوخ صدوق است که نقل شده که صدوق هر وقت که اسمش را ذکر کرد ترضی علیه، این فرد توثیق از متقدمین ندارد که ثقه است فقط اینکه شیخ صدوق و شیخ اجازه‌اش است که به تنهایی کافی نیست بنابر اینکه اصل شیخ اجازه بودن کافی نیست که بحث مبنائی است، چیزی که هست اینکه مرحوم علامه در یک روایتی که این ماجیلویه در سند هست تعبیر به صحیحه کرده ایشان و علامه اهل خبره اسناد است. اگر ما بگوئیم که صحبت شد که حرف بدی نیست که توثیقات متأخرین مثل علامه و محقق یا بعد این‌ها اعتبار دارد، همین برای ما کافی است، چون تضعیف ندارد و کسی در او اشکال نکرده فقط اشکالش این است که شیخ فرموده‌اند ثقه، نجاشی و کشی فرموده ثقه، توثیق نشده است، علامه توثیق کرده. اگر گفتیم توثیقات علامه و امثالش از متأخرین یکفی، روایت می‌شود صحیحه و گیری ندارد و شبهه غیر امامی بودن در او نیست و یا لااقل می‌شود حسنه، علامه که فرموده صحیح، علامه در مسأله صحت و حسن و وثاقت صحیح است. این مبنی بر این مبنی، اگر کسی این مبنی را قبول نکرد و اعتماد فقهاء بر این روایت را هم نپذیرفت که یک بحثی است که یک وقت صحبت شد که مسأله مسأله بنای عقلاست و دونکم سوق العقلاء. انسان ببیند چرا ظواهر حجت است؟ چون بنای عقلاست، خبر ثقه چرا منجز و معذر است؟ چون بنای عقلاست، امر عقیب حذر چرا وجوب ظهور بر وجوب ندارد؟ لعدم فهم العقلاء، این ظواهر یک یک مسائل عقلائی است در طرق اطاعت و معصیت یعنی مفردات اطاعت و معصیت در ما یسبق علیه الطاعة و یصدق علیه المعصیه ملاک بنای عقلاست مگر شارع بالخصوص خلافتش را فرموده باشد که آیا در این لازم است که مشهور عمل کرده باشند

یا یک عده‌ای عمل کرده باشند در جائی که برخلاف اصل است عمل این‌ها، آیا باید همه عمل کرده باشند تا عقلاء بپذیرند و طریقت بدانند این را یا نه اگر مجموعه‌ای از اهل خبره ثقات و فقهاء به یک روایتی عمل کردند این می‌شود منجز و معذر که عملاً در فقه ما مکرر می‌بینیم اعظامی از فقهاء اعتماد کرده‌اند، نمی‌خواهم عرض کنم چون آن‌ها اعتماد کرده‌اند، بعنوان مؤید می‌خواهم عرض کنم. صاحب جواهر و صاحب عروه اهل خبره حسابی است، اگر این‌ها اعتماد بر یک روایتی کردند که برخلاف اصل است که اگر این روایت نبود بنا بود که فتوی برخلاف دهند و دیگرانی که عمل نکرده‌اند معلوم نیست که چه کسانی هستند. فقط از صاحب مدارک و یکی دو تالی دیگر نقل می‌کنند.

پس بالتیجه آیا عمل مشهور آیا جابر و کاسر است و دیگر اینکه به مشهور یک مجموعه‌ای از فقهاء اگر عمل کردند که اگر در فقه مراجعه کنید و با این توجه نقض فقهاء و استدلال فقهاء حتی مثل شیخ انصاری و صاحب جواهر و صاحب عروه که یکی‌اش هم اینجاست ملاحظه کند آدم ببیند یک عده از فقهاء عمل کرده‌اند. این‌ها هم عمل کرده‌اند نه اینکه این‌ها از باب تقلید عمل کرده‌اند، از باب اینکه طریقت عقلائییه این است مثل ظهور. به نظر می‌رسد که همین مقدار کافی باشد در تنجیز و اعدار.

سند این روایت مشککش محمد بن علی ماجیلویه است که اگر این مقدار علی المبنی کافی بود، به هر حال مبنائی است و گرنه نه.

و اما سند خبر سعید اعرج کل سند تام است فقط محمد بن سنان در آن است که این معركة فی المباحث السندیة. محمد بن سنان از اصحاب حضرت جواد علیه السلام و حضرت هادی علیه السلام است و روایات در عقاید و احکام و اخلاق

از معصومین علیهم السلام بسیار نقل کرده و روایاتش هم در احکام آنطور که گفته‌اند و آن قدر هم که خود من برخورد کردم و حدس خود من هم همین است نه حس، فرموده‌اند غالباً روایاتش را فقهاء به آن‌ها عمل کرده‌اند فقط مشکل ابن سنان دو مشکل است: ۱- رمی به غلو شده، چون روایات معاجز مکرر نقل کرده. بحث رمی به غلو از متقدمین را متأخرین حل کرده‌اند و این را بالتتیجه محققین از رجالین متأخرین امثال سید بحر العلوم و سید داماد و مجلسیین حل کرده‌اند و مشکل نیست، چون توجه و جریانی بوده که بحث مفصلی است که روایات معاجز را کسی که نقل می‌کرده اگر مکرر بوده رمی به غلو بوده و بعضی می‌گویند رمی از باب تقیه بوده. مرحوم مامقانی می‌فرمایند یک چیزهائی را غلو تعبیر کرده‌اند که از مسلمات شیعه است. این یک بحث مفصلی است که تنها محمد بن سنان محل ابتلای این بحث نیست. ۲- شخصی جلیل القدر و محقق، فقیه و رجالی، دقیق مثل شیخ مفید یک جا فرموده محمد بن سنان ثقه و یک جا تضعیفش کرده که در تاریخ شیخ مفید این نادر است. ممکن است که در تاریخ شیخ طوسی نادر نباشد. شیخ طوسی کتاب زیاد داشته و گرفتاری‌های زیاد داشته و بالنسبه به این در موردش هست، اما شیخ مفید فرموده من ثقات الکاظم علیه السلام و یک جا هم تضعیفش کرده. سید بن طاووس صریحاً توثیق کرده، نجاشی و شیخ تضعیف کرده‌اند و یک عده توثیق کرده‌اند. خلاصه تعارض توثیق و تضعیف است. در تعارض توثیق و تضعیف اگر تکافؤ باشد که تساقط گیری ندارد و این کبری تام است و می‌شود کانه نه توثیق و نه تضعیف دارد چون ما اصالة الوثاقه که نداریم، حجیت و وثاقت دلیل می‌خواهد. فقط چیزی که هست اجمالاً عرض می‌کنم چون محمد بن سنان روایات بسیاری دارد در ده‌ها مسأله در فقه و بقیه سند

تام است و این تنها گره روایات است. یک عده از اعظام متأخرین او را توثیق کرده‌اند که یکی‌اش صاحب وسائل است. صاحب وسائل محتاط در توثیق است. شما آخر وسائل رجالی که دارد را ببینید و توثیق می‌کند، خیلی زود توثیق نمی‌کند حتی در بعضی از ثقات تأمل می‌کند. راجع به محمد بن سنان شاید مفصل‌ترین جائی که صحبت کرده این شخص است و بالتیجه او را توثیق کرده‌اند. سید بحر العلوم قریب ۳۰ صفحه در فوائد الرجالیة حولش صحبت کرده و آخرش اینطور فرموده: ج ۳ ص ۲۴۹ تا ۲۷۸، **واستبان من الجميع أن الأصح توثيق محمد بن سنان**. شیخ انصاری از او روایت نقل کرده اسمش را صحیحه گذاشته، صاحب جواهر گاهی نقل کرده و اسمش را صحیحه گذاشته. در روایتی در کتاب طهارت ج ۱ ص ۸۳ فرموده: **ولیس فیہ إلاّ محمد بن سنان وقد ذکر بعض المتأخرین قرائن الاعتماد علی روایتہ مثل روایة الأجلاء عنه خصوصاً صفوان الذی لا یروی إلاّ عن ثقة**. آن وقت تنها صفوان نیست، ابن ابی عمیر و دیگران از او روایت نقل کرده‌اند، مرحوم صاحب جواهر در ج ۲۳ ص ۳۴۳ فرموده: **صحیح الحلبي عن الصادق علیه السلام الذی رواه محمد بن سنان عنه**. اشکال سندی‌اش این است و به نظر می‌رسد بعد از این مجموعه اجلاء که اینطور صریحاً توثیق کرده‌اند از متأخرین، انصافاً روی همین مقدار اگر گفته شود که منجز و معذر است بد حرفی نیست. من حیث المجموع این متأخرین اعظام که تضعیف‌ها را دیده‌اند مع ذلک توثیق کرده‌اند. علی کل حرف‌هایش این‌هاست و اگر محمد بن سنان را با این حرف‌ها دیدیم که منجز و معذر هست این مقدار از نظر عقلاء که به نظر می‌رسد که حرف بدی نباشد آن وقت همه جا به روایتش عمل می‌کنیم یکی هم اینجا، اما مع ذلک اگر این‌ها را کسی کافی ندانست و یا لاقلاً در شک ماند اصل وثاقت است.

در مورد بحث دلالتی در هر دو در دلالتش اشکال کرده‌اند. اما روایت  
احول این بود: **عن أبي عبد الله عليه السلام في رجل فرض الحج في غير أشهر الحج، قال:**  
**يَجْعَلُهَا عَمْرَةً.** گفته‌اند این ربطی به ما نحن فيه ندارد. چون بحث این است که  
اگر کسی در غیر أشهر حج عمره تمتع به نیت تمتع انجام داد آیا باطل است  
یا عمره مفرده می‌شود؟ گفته‌اند اینکه از امام سؤال کرده که **في رجل فرض**  
**الحج في غير أشهر الحج،** سؤال این است که در ماه شعبان نیت حج کرد نه نیت  
عمره، گفته‌اند سؤال از حج است در غیر أشهر حج نه سؤال از عمره در غیر  
أشهر حج. ظاهراً همانطور که یک عده‌ای جواب داده‌اند حج هم در قرآن  
کریم و هم در روایات به حج گفته شده به عمره هم گفته شده، در قرآن کریم  
**الْحُجَّ الْأَكْبَرِ** گفته شده که مشاعر در آن هست که عرفات و مزدلفه و منی  
است. و حج تعبیر شده در قرآن کریم ایضاً از عمره و گاهی در قرآن حج و  
عمره گفته شده که وقتیکه هر دو گفته شود مراد از آن حج است و عمره عمره  
است، اما گاهی هم حج تنها گفته شده. یکی دیگر اینکه از حضرت سؤال  
کرده در غیر أشهر حج نیت حج کرد حضرت فرمودند **يَجْعَلُهَا عَمْرَةً**، نیت حج  
کرده حضرت بگوید عمره درست است؟ اینکه اشکالش بیشتر است. فرض  
الحج یعنی قصد مکه مکرمه برای این اعمال که اعم از حج و عمره است و  
اینکه حضرت فرمودند: **يَجْعَلُهَا عَمْرَةً**، چون عمره با حج یک عمل است و  
عمره مفرده جدا مستقل است که معلوم می‌شود که حضرت از حرف سائل  
اینطوری متوجه شده‌اند که سؤال سائل از عمره تمتع است، چون عمره مفرده  
که در غیر أشهر حج که گیری ندارد. عمره تمتع که چسبیده به حج تمتع است  
و آن است که باید در أشهر حج باشد. حج هم چه افراد و قرآن و تمتعش باید  
در فصل حج باشد، اینکه حضرت فرمودند **يَجْعَلُهَا عَمْرَةً** خودش قرینه است بر

اینکه این خواسته سؤال از عمره تمتع کند که حضرت فرمودند عمره مفرده قرار دهد. این اشکال دلالتی نسبت به این روایت.

و اما اشکال در روایت سعید اعرج این است که روایتش می گفت: قال أبا عبد الله عليه السلام من تمتع في أشهر الحج ثم أقام بمكة حتى يحضر الحج من قابل فعليه شاة وإن تمتع في غير أشهر الحج ثم جاور حتى يحضر الحج فليس عليه دم (چون عمره اش در غیر أشهر حج بوده عمره اش تمتع نبوده پس حجش تمتع نیست و افراد است و حج افراد هم که گوسفند ندارد، حج تمتع است که گوسفند دارد) **إنما هي حجة مفردة، إنما الأضحى (ضحية) على أهل الأمصار** (کسانی که از دور می آیند نه کسی که در مکه مانده و حج کرده، اشکال دلالتی این است که گفته اند **إنما هي حجة مفردة**، نگفته اند **عمرة مفردة**، کسی که قبل از أشهر حج عمره کرد، حجش حج افراد است، فرمودند عمره اش درست است یا درست نیست. الظاهر اینکه همین که رد نکردند عمره را و جواب نسبت به عمره اصلاً ندادند معلوم می شود مفروغیه عن صحتهاست که حضرت فرموده اند آنکه مهم است این است که عمره اش گیری ندارد ولی آنچه که مهم است حجش حج تمتع نیست ولو نیت تمتع کرده در عمره و ظهور دارد در اینکه عمره اش صحیح است. مستشکل فرموده حضرت جواب عمره را ندادند به چه دلیل عمره اش صحیح است و کجایش دلالت دارد که عمره اش صحیح است؟ الجواب: ظهور دارد که عمره اش باطل نیست و حجش حج افراد است و آنکه مورد مهم است که حضرت جواب دادند این است که ولو نیت عمره تمتع کرده ولی حجش حج تمتع نیست، بله این روایت معارض است با روایات مشهور که مسأله اش گذشت و همانجا صحبت روایت معارض شد که کسی که اهل امصار است و به مکه بیاید تا دو سال نشده باید حج تمتع انجام

دهد و بعد از دو سال حج افراد انجام دهد و این ظاهرش این است که یک سال هم نشده که حضرت فرمودند حجش افراد است، از این جهت با آن روایات معارض است. اما مستشکلین فرموده‌اند که در کجایش دارد که عمره‌اش درست است؟ حضرت از عمره جواب ندادند و فرمودند حجش افراد است و گوسفند ندارد. الجواب این است که عمره‌اش بحثی ندارد بحث سر حج است.

خلاصه این دو تا اشکال سندی و دلالی است که اگر این دو تا چه سند و چه دلالت تام شد بله مسأله بی دلیل می‌شود، اما ظاهراً این است که جواب‌هائی که داده‌اند فی محله است. پس اگر عمره کرد در اشهر حج به نیت تمتع این عمره باطل نیست و عمره، عمره مفرده است مؤیداً به اینکه اصل اینکه عمره تمتع و عمره مفرده دو حقیقت است خودش جای تأمل است.



## جلسه ۷۶۷

### ۱۲ ربیع الأول ۱۴۳۶

عروه فرموده الثالث: أن يكون الحج والعمرة في سنة واحدة. در حج قران و افراد حج یک واجب مستقل است، عمره مفرده اش هم یک واجب مستقل است. در حج تمتع حج و عمره حسب ادله حکم یک عمل را دارند لهذا هر دو باید در یک سال باشند در همان أشهر حج عمره تمتع انجام دهد و همان سال هم حج تمتع را انجام دهد. این شرط صحت حج تمتع است. و اگر عمره تمتع را یک سال و حج تمتع را در سال دیگر بجا آورد نه عمره است و نه حج. دلیل این چیست؟ مسأله شبهه‌ای و خلافی و گیری ندارد و از مسلمات است و بحث‌هایی هم که می‌شود بحث‌های علمی است. صاحب عروه فرموده‌اند: الثالث: أن يكون الحج والعمرة في سنة واحدة كما هو المشهور المدعى عليه الإجماع، این خودش دلیل اول است. مشهور متعرض این شده و ذکر فرموده‌اند. ادعای اجماع هم شده و خیلی‌ها اجماع و یا لا خلاف گفته‌اند من جمله از آن‌ها صاحب مدارک است علی دفته و تحقیقه. صاحب جواهر، حدائق، مفاتیح علامه و دیگران نقل کرده‌اند. اجماع نقل کرده‌اند که اینکه باید

در یک سال باشد به چه دلیل؟ یکی اش اجماعی است که نقل کرده‌اند.

اجماع منقول به این اطلاق ما قائل به حجیتش نیستیم، اگر فقیهی که متقی و اهل خبره است گفت این اجماعی است برای ما کافی نیست، نقل اجماع بما هو حجیت ندارد، اما یک وقت مسأله‌ای است مثل این مسأله که انسان وقتی که مراجعه کند مطمئن می‌شود که در مسأله مخالف نیست یعنی خود ما هم برداشت اجماع را می‌کنیم و این خودش حجیت دارد. نه از باب دخول معصوم علیه السلام در مجمعی تا مناقشه شود که به چه دلیل و یا از حدس موافقت واقع و چیزهائی که فرموده‌اند، همانطور که مکرر عرض شد بعنوان یک طریقه عقلائی، اجماع طریق و کاشف است، اگر اهل خبره هر فنی، اهل خبره ثقات اتفاق بر یک مطلب حدسی در آن فن کردند، شخصی که خودش هم اهل خبره است اگر گفت نمی‌دانم که درست است یا نه و برخلافش طبق اصل عملی چون شک دارد عمل کرد و خلاف واقع درآمد معذور نیست عند العقلاء و اگر طبق اتفاق اهل خبره عمل کرد و اشتباه درآمد معذور است عند العقلاء، تنجیز و اعذار معنایش این است. امر ظاهر در وجوب و نهی ظاهر در حرمت است، با اینکه احتمال داده می‌شود که در یک مواردی لاقبل احتمال شخصی داده می‌شود که وجوب و حرمت در این امر نباشد یا این نهی، اما این ظهور عند العقلاء منجز و معذر است. نقل ثقه عند العقلاء منجز و معذر است با اینکه ثقه معصوم که نیست، ممکن است که اشتباه کرده باشد، اگر یک ثقه‌ای را ده بار کشف کردیم که اشتباه کرده اما ثقه است و حجیت دارد. طریقت عقلائی که ملاکش بناء العقلاء است و ملاکش المنجزیه و المعذریه عند العقلاء است، این در اجماع مسلم ظاهراً بلا إشکال هست و اجماع هم اگر از این باب آدم بگوید حجت است گیری ندارد. در ما نحن فیه اینکه باید

در حج تمتع عمره و حج در دو سال نباشد و در یک سال باشد ظاهراً عند الفقهاء مسلّم است و این خودش بنفسه دلیل است و اگر ما غیر از این هیچ دلیلی دیگر نداشتیم قاعده کافی بود.

صاحب عروه بعد فرموده‌اند: "لأنّه" که ایشان ۴ - ۵ تا وجه ذکر کرده‌اند که هر کدام به تنهایی می‌تواند دلیل و حجت باشد که عرض کردم صاحب عروه این را بعنوان دلیل ذکر نکرده و شهرت و اجماع منقول را ولی بعد فرموده: "لأنّه المتبادر من الأخبار المبنية للكيفية حج التمتع". روایاتی که حج تمتع را بیان کرده ولو در آن‌ها قید اینکه باید در یک سال باشد نیست اما متبادر از آن‌هاست که تبادر هم علامت حقیقت است. متبادر از اخباری که بیان کرده که حج تمتع چگونه است، از آن‌ها یتبادر إلى الذهن که باید در یک سال باشد. یک مثال اول عرض کنم تا این تبادر را به ذهن نزدیک کند و آن این است که آیا ما در هیچ دلیلی داریم (در ادله داریم شخصی که احرام حج می‌بندد باید برود به عرفات و بعد برود به عرفات و بعد برود به مشعر و بعد برود منی؟ در هیچ دلیلی داریم که باید مشعر و منی در یک سال باشد؟ نه، ولی متبادر این است. یعنی اگر کسی خواست اینطوری مطرح کند که ما در ادله داریم که باید حج کند و باید عرفات برود و مشعر و منی، امسال روز عرفه به عرفات می‌رود و برمی‌گردد به شهرش و در احرام هم می‌ماند و سال دیگر روز دهم به مشعر می‌رود، جوابش چیست؟ باید گفت که متبادر از دلیل این است که به ذهن نمی‌آید که این کارها را در دو سال انجام دهد، اگر تبادر باشد تبادر حجت است و منجز و معذر است و دلیل است.

در مسأله حج تمتع که اول عمره تمتع کند و بعد حج تمتع ولو در آن ندارد که در همان سال باید و اگر سال دیگر هم حج تمتع را بجا آورد اسمش

بعد است، اما متبادر از خود ادله و انسباق إلى الذهن می شود ظهور، ظهور که شد می شود منجز و معذر.

لأنه المتبادر من الأخبار المبنية للكيفية حج التمتع که روایات متواتر دارد اقلأ تواتر معناً، عامه و خاصه دارند که یکی اش روایات حج پیامبر ﷺ است که حضرت حج فرمودند، در وسائل روایتش را که نقل کرده سه چهار صفحه است که پیامبر ﷺ در حج چکار کردند و چه فرمودند و در روایات حج پیامبر ﷺ دارد که حضرت امر کردند که مردم را که عمره تمتع کردند به اینکه محل شوند بعد حج کنند، از این بعدش حج کنند متبادر است که همان سال نه سال دیگر. ولو حضرت نفرمودند امسال و در هیچیک از روایات امسال نیست، اما این امسال از کجا درمی آید؟ از تبادر و تبادر هم که علامت حقیقت است و ظهور. تبادر معنایش علم نیست معنایش بنای عقلاء علی فهم ذلک است که منجز و معذر است که ممکن است که خلاف واقع باشد و اگر خلاف واقع بود معذور است، اگر موافق با واقع بود و عمل نکرد و بدنبال اصل عملی رفت که موضوعش شک است معذور نیست.

بعد صاحب عروه چیزی فرموده که غالباً فقهاء هم حاشیه نکرده اند ولی انصافاً جای تأمل است. ایشان یک وجه دیگر برای اینکه باید در یک سال باشد ذکر کرده اند ولقاعدة توقيفية العبادات، عبادات توقیفی است. حج عبادت است، عبادات به عرف ایكال نشده، خود شارع عبادات را جعل فرموده و خودش هم بیان فرموده که چیست؟ پس يتوقف العبادات علی الوصول من الشارع، این درست است و گیری ندارد و کبرایش تام است، ایشان می خواهند از این دلیل اصل اشتغال را درآورند که اگر کسی شک کرد بر اینکه آیا عمره تمتع و حج تمتع واجب است که در یک سال باشد یا می شود که در دو سال

باشد؟ اگر شک کرد چون حج از جانب شارع است و از جانب شارع رسیده که عمره تمتع و بعد حج تمتع کند. اگر در یک سال انجام دهد مسلماً آن حجی که شارع فرموده را انجام داده، اما اگر در دو سال انجام داد نمی‌داند که آیا آنچه را که شارع خواسته انجام داده یا نه، یعنی اصل اشتغال. اگر مراد ایشان از توقیفیه العبادات همین دلیل قبل باشد که تبادر باشد که دیگر توقیفیه العبادات دلیلی دیگر نمی‌خواهد و یک "واو" نمی‌خواهد که ظاهرش اثنیّت است. یعنی اگر شک کردیم تبادر را فرضاً مثل مرحوم آقا ضیاء برداشت نکردیم در اینجا و اجماع را هم گفتیم چون مدرکی است و یا تشکیک در صغرای اجماع کردیم که آیا اجماع هست یا نه آن وقت به اصل می‌رسد، وقتیکه به اصل رسید اصل اشتغال است یا براءت؟ سنه واحده قید است و اگر شک کردیم اصل عدمش است. عبادات توقیفی است اما باید بینیم از جانب شارع چگونه رسیده؟ مگر صلاه عبادت نیست و توقیفی است و اصل براءت جاری می‌کنیم در شک در شرط و مانع و قاطع و جزئش؟ بحث اینجا هم در شرطیت است که آیا شک در صحت حج تمتع این است که عمره واحد در یک سال باشد یا نه، اگر به شک رسیدیم جای براءت است نه اشتغال. در تمام عبادات هر جا که شک در جزئیت و شرطیت و مانعیت و قاطعیت می‌کنیم اصل براءت جاری می‌کنیم چون لا یعلمون است. از اول تا آخر فقه جا جای براءت است. اگر ادله تام نشد که عرض کردم بحث‌های علمی است چن مسلم است و گیر و شبهه‌ای ندارد که باید در یک سال باشد که اگر نوبت به شک رسید و راستی کسی از ادله برداشت نکرد، اجماع و تبادر فلان اشکال را داشت و راستی کسی شک کرد که آیا حج باید اینطور باشد و عمره باید اینطور باشد، اما شرط صحتش این است که آیا باید در یک سال باشد و اگر

در دو سال انجام داد شک دارد که قرآن کریم که فرمود: **مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا**، **لله على الناس سبيلًا**، شک می کند که آنچه که خدای تبارک و تعالی خواسته را انجام داده یا نه؟ بله اصل عدمش است اما این شک در اینکه این حج را انجام داده مسبب است از شک در مقدار اشتغال. بر این عمره تمتع واجب بود و برایش حج تمتع واجب بود اما آیا واجب هم بود که در یک سال باشد؟ اگر شک کرد این لا يعلمون است و رفع ما لا يعلمون آن را می گیرد. اگر شک کرد لا بیان است و قبح العقاب بلا بیان آن را می گیرد.

عرض این است که ایشان که می فرمایند توقیفیه العبادات، یعنی اصل عملی را دارند بیان می کنند وقتیکه دلیل داشته باشیم نوبت به اصل عملی نمی رسد و موضوع ندارد. اما اگر دلیل نبود و نوبت به اصل عملی رسید صاحب عروه می خواهند بفرمایند که مقتضای اصل عملی هم ایضاً اشتراط است. عرض این است که نه کجا مقتضای اصل عملی در عبادات اشتراط بوده که اینجا باشد؟ اینجا هم مثل جاهای دیگر. وقتیکه ما در نماز شک می کنیم که آیا فلان چیز جزء صلاه هست یا نه و یا فلان چیز شرط صحت نماز هست یا نه و ما اکثر مسائلی که در نماز محل خلاف و شک می شود، چطور برائت جاری می کنیم، اینجا هم برائت جاری کنیم. چون نمی دانیم و اگر نوبت به نمی دانیم رسید، ادله می گوید می دانیم که باید در یک سال باشد اما اگر، فرض محال که محال نیست، و فرض غیر واقع هم که محال نیست. فرض غیر واقع، واقع، ممکن است که فرضش کرد. لهذا اینکه ایشان فرموده اند: **ولقاعدة توقیفیه العبادات**، اگر ایشان می خواهند بفرمایند چون ادله می گوید باید در یک سال باشد مثل اجماع و تبادل و شبک بین اصابعه بعضها فی بعض، چون این ادله می گوید توقیفیه العبادات دیگر توقیفیه العبادات لازم نداریم. اما اگر می خواهد

بفرماید که ظاهرش این است که در شروح عروه هم فرموده‌اند اینکه ایشان فرمودند لقاعده توفیقیه العبادات، می‌خواهد اصل عملی را بگوید نه اصل عملی این نیست، العبادات توفیقیه ولكن الأصل في الشك في الجزئية والشرطية والمانع والقاطعية، در ما نحن فيه شک در شرطیت است که اسمش اگر شد اصل برائت است و اصل این است که در یک سال انجام دهد.

پس اینکه ایشان فرمودند ولقاعده توفیقیه العبادات روشن نیست و ندیدم کسی اینجا این اشکال را کرده باشد. بله بعضی یک تفصیلی فرموده‌اند که این تفصیل از اول حج بحثش گذشت و آن این است که حج آیا واجب مشروط است یا معلق، کلمه مشروط و معلق هیچکدام متبادر از آن این معنایی نیست که فرموده‌اند. این اصطلاح است و خواسته‌اند دو مفهوم را از آن دو عبارت درست کنند برای فرض مفاهیم بعضها عن بعض. اصطلاحاً واجب مشروط به آن واجبی می‌گویند که وجوب و واجب با هم تولد پیدا می‌کنند، إذا زالت الشمس فقد وجبت الصلاة، أقم الصلاة لدلوك الشمس، زوال شمس که می‌شود وجوب نماز ظهر همان وقت است و واجب هم که نماز ظهر است همان وقت شروع می‌شود که این اسمش واجب مشروط است که وجوب و واجب در یک زمان تحقق پیدا می‌کنند. واجب معلق اصطلاحاً به واجبی می‌گویند که وجوب الآن هست اما شما نمی‌توانید الآن واجب را انجام دهید. شخصی نذر کرد که اگر فلان حاجتش داده شد امسال حج برود. حالا حاجتش در ماه جمادی برآورده شد، این وجوب حج الآن آمد اما ظرف واجب ماه ذیحجه است و یک بحثی است که در اول حج گذشت که آیا حج استطاعتی، در استطاعت وَ اللَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً شخص در ماه رجب مستطیع شد و می‌تواند حج برود. الآن وجوب حج است و واجب در ماه

ذیحجه است که می شود واجب معلق، آیا اینطوری است یا نه، الآن اصلاً وجوبی نیست وقتیکه در ماه رجب پول گیرش آمد، ماه ذیحجه که می شود هم وجوب حج همان وقت است و هم واجب همان وقت است. چون وجوب و واجب فی وقت امثال است که مقدمات دارد، آن ترشح می کند بر وجوب مقدمه اش و عقل می گوید که حج بر شما واجب است در ماه ذیحجه و شما هم می دانی اگر حمله دار را نبینی و بلیط نخری و کارهایت را درست نکنی تفویت واجب می شود. عقل می گوید برای اینکه تفویت واجب نشود باید مقدمات وجود را انجام دهی، بعضی فرموده اند در ما نحن فیه فرق است بین اینکه حجة الإسلام را ما واجب مشروط بدانیم یا معلق؟ فی صورة اصل اشتغال است و فی صورة اصل براءة است. اما واقعه این است که این فرق می کند وجوب و واجب یک وقت باشد یا اینکه وجوب قبل باشد و واجب بعد بیاید، چه فرقی دارد که من لا یعلمونم نسبت به این و این را قید نمی دانم. حالا واجب مشروط و یا معلق باشد. شارع فرمود رفع ما لا یعلمون، این در سنه واحده بودن چه حجة الإسلام واجب مشروط و یا معلق باشد، وقتیکه در سنه واحده بودن را نمی دانم لا یعلمون است و لا بیان است و قبح العقاب بلا بیان. پس فرقی نمی کند که حجة الإسلام را واجب مشروط یا معلق بدانیم.



## جلسه ۷۶۸

### ۱۳ ربیع الأول ۱۴۳۶

در عروه فرموده‌اند: وللاخبار الدالة على دخول العمرة في الحج وارتباطها به والدالة على عدم جواز الخروج من مكة بعد العمرة قبل الإتيان بالحج. این دو وجه دیگر است که ایشان ذکر فرموده‌اند برای مسأله ما نحن فیها که عمره تمتع و حج تمتع باید در یک سال باشد که می‌فرمایند یکی اش روایاتی است که دلالت دارد بر اینکه پیامبر خدا ﷺ فرمودند عمره در حج داخل شد. اگر واجب نباشد که در یک سال انجام پذیرد عمره و حج و جائز باشد که امسال عمره تمتع انجام دهد و سال دیگر حج تمتع، این دخلت العمرة فی الحج معنی ندارد. دخلت العمرة فی الحج یعنی مثل عمره مفرده و حج افراد نیست که هر کدامش جداست که یکی را امسال و دیگری را سال دیگر، مثل عمره مفرده و حج قران نیست که از هم جدا هستند. دخلت العمرة فی الحج و اگر ما بودیم و فقط همین روایات، کافی بود برای دلالت بر اینکه عمره تمتع و حج تمتع باید در یک سال باشد. این یک طائفه روایات است که برای نمونه از هر کدام یکی را می‌خوانم. فرمودند وجه دیگر روایاتی است که می‌گوید

بعد از عمره از مکه بیرون نرود. چرا؟ اگر جائز باشد که عمره تمتع که امسال کرد واجب نباشد که امسال حج تمتع کند می تواند حج تمتع کند چرا از مکه بیرون نرود. از مکه بیرون نرود بخاطر اینکه بماند و بتواند همان سال حج تمتع را انجام دهد (والدالة علی عدم جواز الخروج من مکة بعد العمرة قبل الإتيان بالحج، این ها هر کدام یک طائفه ای از روایات است این دو وجه.

حالا یکی از روایاتش را می خوانم: صحیحه معاویه بن عمار که به این مضمون ظاهراً روایات متواتر معنأ هم از عامه و هم از خاصه هست که یک جزء این روایات این است: **ثم شبك ﷺ أصابعه بعضها في بعض وقال: دخلت العمرة بالحج إلى يوم القيامة** و ظاهر اینکه پیامبر ﷺ انگشتان مبارک را داخل یکدیگر کردند و فرمودند همانطور که این انگشتان دو دست داخل هم شد مثل این عمره تمتع با حج تمتع داخل هم هستند. ظاهرش این است که فرق می کند عمره تمتع با حج تمتع با عمره مفرده و حج افراد. عمره مفرده و حج افراد داخل هم نیستند. امسال عمره مفرده می کند و سال دیگر حج افرادش را انجام می دهد. اما عمره تمتع و حج تمتع داخل هم شدند (وسائل، ابواب اقسام الحج، باب ۲ ح ۴).

روایت دوم برای وجه دیگری که صاحب عروه فرمودند: صحیح زراره (وسائل، ابواب اقسام الحج، باب ۲۲ ح ۱) **قال: تأتي الموقف (ميقات) فتلبّي إلى أن قال: ليس لك أن تخرج من مكة حتى تحج (امسال) چون عمره مفرده باید در أشهر حج باشد حالا که عمره تمتع را کردی نمی توانی خارج شوی تا حج تمتع را انجام دهی. اگر جائز بود که حج تمتع را سال دیگر انجام دهد چرا خارج نشود؟ ظهورش در اینکه هر دو باید در یک سال باشد، همان سالی که عمره تمتع را کرد همان سال هم باید حج تمتع را بکند ظهورش خوب است.**

صاحب عروه یک وجه دیگر ذکر فرموده‌اند: بل وما دلّ من الأخبار علی ذهاب المتعة بزوال يوم التروية أو يوم عرفة ونحوها، که این هم یک طائفه‌ای از روایات است که یکی از روایاتش را می‌خوانم که حضرت می‌فرمایند: تمتع خراب می‌شود با روز عرفة و اگر روز ترویه شد و هنوز عمره تمتع نکرده دیگر نمی‌تواند. چرا فایده‌ای ندارد؟ چون وقت حج تمتع است، اگر جائز باشد که حج تمتع را سال دیگر انجام دهد، خوب حالا عمره تمتع را می‌کند و روز ترویه و یا دهم و یازدهم و بعد می‌رود و سال دیگر می‌آید حج تمتع را انجام می‌دهد و این ظهور دارد در اینکه فرمودند يوم التروية و در روایتش دارد عرفة، تمتع از بین می‌رود. یکی از روایات این است:

(وسائل، ابواب اقسام الحج، باب ۲۰ ح ۱۵) صحیحه جمیل عن أبي عبد الله عليه السلام قال: المتمتع له المتعة إلى زوال الشمس من يوم عرفة (کسی که می‌خواهد حج تمتع کند حق دارد تا ظهر روز عرفة تأخیر بیاندازد و اگر ظهر روز عرفة شد دیگر نمی‌تواند حج تمتع کند. چرا نمی‌تواند روز عرفة عمره تمتع را انجام دهد و امسال هم احرام برای حج تمتع انجام ندهد و سال دیگر بیاید احرام بسته و برای حج تمتع به عرفات برود. پس معلوم است که در دو سال نمی‌شود و ظهر عرفة که شد دیگر نمی‌تواند حج تمتع انجام دهد) وله الحج إلى زوال الشمس من يوم النحر (یکی از ادله این است که محل خلاف هم هست که اگر کسی احرام حج بست و به عرفات نرسید نه اختیاری و نه اضطراری و به مشعر هم فقط اضطراری رسید حجش صحیح است که یکی از ادله‌اش این است، چون موقف اضطراری مشعر تا زوال شمس است. پس اگر کسی دیر رسید احرام حج را در مکه مکرمه بست و رسید به مشعر قبل از ظهر روز عید حجش درست است و ظاهرش این است که اگر دیرتر رسید

حجش درست نیست که ۹ صورتش را دیروز بیان کردم که در ۷ صورتش حج صحیح است و در دو صورت باطل.

اینها وجوه متعدده این مسأله مسلّمه متسالم علیهای یقینیه است که در تمتع باید عمره و حج در یک سال باشند.

روایت سعید الأعرج که خوانده شد یک کلمه‌ای در آن بود که همانجا عرض شد که خود صاحب عروه متعرض هستند که داشت من قابل، روایت این بود: خبر سعید الأعرج قال أبا عبد الله عليه السلام: من تمتع في أشهر الحج ثم أقام بمكة حتى يحضر الحج من قابل فعليه شاة، چون حجش حج تمتع می‌شود و حج تمتع هم که گوسفند دارد و حج افراد ندارد. بحث این است که در این روایت داشت من قابل، قابل یعنی سال آینده پس اشکالی ندارد که عمره تمتع و حج تمتع در دو سال باشد. صاحب عروه می‌فرمایند: ولا ينافيها (این وجوه مختلفه‌ای که ذکر کردیم برای اینکه حج تمتع و عمره تمتع باید در یک سال باشد و گرنه اسمش حج تمتع نیست) خبر سعید الأعرج المتقدم بدعوى: أن المراد من القابل فيه العام القابل. اینجا یک حاشیه بزنم و آن این است که آن قدری که خود من دیدم در کتب فقهاء تعبیر القابل، العام و سال آینده خیلی آمده، اما در روایات یادم نیست که دیده باشم یا نیست و یا لا اقل در حج نیست و یا اگر هم باشد خیلی نادر است. بله در تعبیر فقهاء و کتب فقهاء از کتاب‌های شیخ طوسی به این طرف بگیرد حتی خود عروه و فقهاء بعد القابل یعنی سال آینده. آن وقت صاحب عروه می‌فرمایند اینکه در خبر سعید اعرج دارد که عمره تمتع کرد در أشهر حج و ماند در مکه حتی يحضر الحج في القابل یعنی ماه آینده، چون لكل شهر عمره نه یعنی العام القابل، چون همچنین چیزی در روایات ظهور ندارد) فیدلّ علی جواز ايقاع العمرة في سنة والحج في أخرى لمنع

ذلک. بل المراد منه الشهر القابل. تعبیر حضرت که فرمودند اگر کسی آمد در شهر حج عمره تمتع انجام داد و ماند در مکه معلوم می‌شود که زود انجام داده که مانده در مکه، اگر در خود ذیحجه انجام داده عمره تمتع را که دیگر اسمش ماندن نیست. قابل یعنی در ماه شوال یا ذیقعدہ انجام داده بود عمره را و ماند تا ماه ذیحجه، آن وقت حج تمتع انجام دهد. خلاصه این القابل ظهور ندارد برای سال آینده تا بگوئیم معارض است با آن ادله.

این اشهر القابل را قبل از صاحب عروه، مرحوم صاحب وسائل بعد از نقل خبر سعید اعرج ذکر کرده‌اند که فرموده‌اند: **أو المراد من قابل الشهر لا السنة، لأن لا ینافی ما تقدم** (از روایات). فقط چیزی که هست و بعضی اشاره کرده‌اند که روایت سعید اعرج که دارد القابل. کلینی نقل فرموده و شیخ طوسی هم در استبصار و هم تهذیب نقل فرموده، فقط چیزی که هست در روایت نقل کلینی من قابل دارد و روایت شیخ طوسی با اینکه شیخ طوسی این روایت را از کلینی نقل کرده و سند خود شیخ طوسی هم به کلینی می‌خورد و شیخ طوسی به یکی دو واسطه از کلینی نقل می‌فرماید، آن وقت شیخ طوسی در تهذیب من قابل که توی روایت نقل کرده نیست، یعنی روایتی که شیخ طوسی در تهذیب نقل فرموده اینطوری است: **من تمتع في أشهر الحج ثم أقام بمكة حتى يحضر الحج فعليه شاة** و ندارد من قابل، اما هم خود شیخ طوسی در استبصار که دوباره این روایت را نقل فرموده که من قابل دارد و من جهتین باید من قابل در فرمایش حضرت صادق علیه السلام بوده چون هم کلینی اضبط است از شیخ و هم خود شیخ دو بار نقل فرموده، یک بار من قابل نقل کرده و یک بار نقل نکرده، یا از قلم شریف خود شیخ افتاده و یا از قلم نسّاخ تهذیب افتاده.

عروه فرموده پس روایت سعید اعرج نمی‌تواند معارض باشد و مراد از

من قابل، عام قابل نیست تا بگوئیم روایات متعارض است. بعد فرموده بر فرض که باشد که عام قابل باشد. یک روایت با روایات معمول بها موجب قطع اجماع مسلم در مسأله نمی تواند معارض باشد چون تکافؤ ندارد. **علی أنه** (خبر سعید اعرج) **لمعارضه الأدلة السابقة غير قابل وعلی هذا** (بعد از تمام این حرفها اگر عمره را در یک سال انجام داد و حج را سال دیگر نه عمره عمره تمتع است و نه حج حج تمتع است و هر دو باطل است) **فلو أتى بالعمرة في عام وأخر الحج إلى عام الآخر لم يصح تمتعاً**، اینجا یک اشاره کنم، آیا عمره عمره مفرده حساب می شود یا نه مثل نماز بی وضوء است؟ اگر فرمایش آقا ضیاء را بگوئیم که نمی شود ملتزم شد مشکل است، علمياً حرف بدی نیست که عمره تمتع و عمره مفرده مثل نماز قصر و تمام می ماند. هر کدام را نیت کرد تا وقت آن دیگری نگذشته می تواند آن حساب شود یعنی یک چیز است اگر این را گفتیم، بله وگرنه قاعده اش است که نه، چون نیت نکرده عمره مفرده، ما وقع لم يقصد وما قصد لم يقع) **سواء أقام في مكة إلى العام القابل، أو رجع إلى أهله ثم عاد إليها وسواء أحلّ من إحرام عمرته أو بقي عليه إلى السنة الأخرى** که ایشان می خواهند وارد بحثی شوند با مرحوم شهید اول در دروس، صاحب عروه می فرمایند فرقی نمی کند اینکه عمره تمتع را امسال انجام داد و حجش را سال دیگر هر دو باطل است ولو عمره تمتع را که امسال انجام داد تقصیر نکند تا از احرام درآید، بماند در احرام تا سال دیگر که سال دیگر تقصیرش را بکند بعد احرام ببندد برای حج تمتع باز درست نیست، مرحوم شهید فرموده اند شاید اینطوری درست شود.

## جلسه ۷۶۹

### ۱۴ ربیع الأول ۱۴۳۶

ادله تام بود بر اینکه عمره تمتع و حج تمتع در یک سال باشد اگر در یک سال نشد من جمیع الصور حج تمتع نیست و باطل است و صحبت در اینکه آیا عمره اش عمره مفرده است یا نه، همان صحبت‌های قبل است.

مرحوم شهید در دروس یک صورت را ایشان احتمال داده که صحیح باشد و آن صورت این است که ایشان فرمودند: ج ۱ ص ۳۳۹: ولو أتى بالحج في السنة القادمة فليس بمتمتع، نعم لو بقي على إحرامه بالعمرة من غير إتمام الأفعال إلى القابل، احتمال الاجزاء. که اگر عمره تمتع کرد در أشهر ذیحجه اما عمره را کامل نکرد و سعی اش را نکرد و تقصیر را نکرد که از احرام درنیامد و ماند در احرام تا سال دیگر و سال دیگر حج تمتع کرد. ایشان می‌فرمایند احتمال دارد که این کافی باشد از حجة الإسلام یا نذری.

صاحب عروه فرموده: ولا وجه لما عن الدروس من احتمال الصحة في هذه الصورة. پس احتمالش تام نیست. چرا؟ چون ادله گفت باید در یک سال باشد و وقتی که در دو سال نشد، حالا چه احرام عمره اش را کش بدهد تا سال دیگر

و چه ندهد، چه فرقی می‌کند؟ بالنتیجه عمره تمتع در یک سال شد و حج تمتع در یک سال دیگر. ادله گفت باید در یک سال باشد و این یک سال نشد و همین که یک سال نشد حج تمتع نیست. این آن نیست که شارع اسمش را حج تمتع گذاشته که وظیفه نائی است و اگر کسی نذر کرده که حج تمتع انجام دهد، این آن نیست و یک چیز دیگر است. چون المشروط عدم عند عدم شرطه. شرط تمتع بودن این است که در یک سال باشد.

مرحوم شهید شکی نیست که یک فقیه محقق هستند، ایشان هم فرموده‌اند که کافی است فرموده‌اند احتمال دارد. وجهش چیست؟ هر چه فکر کردم به ذهن نیامد یک وجهی و صاحب عروه فرموده‌اند: **ولا وجه**.

مضافاً به این، اینکه ایشان فرمودند: در احرام بماند تا سال دیگر چه خصوصیتی دارد؟ ایشان فرمودند: **لو بقی علی إحرامه بالعمرة من غیر إتمام الأفعال**، چه خصوصیتی دارد؟ یعنی اینکه در احرام بماند تا سال دیگر آیا این را یک سالش می‌کند؟ نه و اگر هم دو سال است که عمره یک سال و حج یک سال، چه فرقی می‌کند که در احرام بماند یا نماند؟ مگر در وقتیکه اول شوال عمره تمتع کرد و تقصیر هم می‌کرد و از احرام درمی‌آمد و بی‌احرام بود. سال دیگر یوم الترویة و یا عرفات احرام حج می‌بست.

خلاصه این مسأله جزء یقینات است که باید در یک سال باشد. مضافاً به اینکه ادله گفت عمره تمتع باید در أشهر حج باشد، ایشان که فرمودند اعمال عمره را تمام نکند تا سال دیگر یعنی از محرم تا شوال در احرام عمره تمتع بماند، پس یک تکه‌اش غیر از أشهر الحج شد چون احرام جزء عمره است. اینکه ایشان بماند در احرام یک جهت دیگر اشکال دارد و اگر این را نمی‌فرمودند شاید این اشکال وارد نمی‌شد، کسی که در أشهر حج احرام عمره



تمتع را بست و بعد در احرام ماند تا سال دیگر، یعنی این ۹ ماه دیگر را که در احرام ماند از محرم تا آخر ماه رمضان که أشهر حج نیست، یک مقداری از عمره تمتع در غیر أشهر حج شد و گذشت سابقاً که عمره تمتع همه‌اش باید در أشهر حج باشد که همانجا هم عرض شد اگر کمی از آن در غیر أشهر حج شد آیا دقّی است یا غیر دقّی، آن هم از مسلمات است که باید همه‌اش در أشهر حج باشد و این فرمایش ایشان یک مورد نقاش دیگر در آن می‌آید و آن این است که قدری از عمره تمتع در غیر أشهر حج واقع می‌شود، لهذا علی جلالته این فرمایش، فرمایش تامی نیست.

بعد صاحب عروه یک دفع و دخلی دیگر کرده و فرموده: **ثمّ المراد من كونها في سنة واحدة أن يكون معاً في أشهر الحج من سنة واحدة** (اینکه ادله قائم شد که عمره تمتع و حج تمتع در یک سال باشد معنایش این است که هر دو این‌ها در أشهر حج یک سال باشد) **لا أن لا يكون بينهما أزيد من إثني عشر شهراً** (اینکه در یک سال باشد معنایش این نیست که فاصله یک سال نباشد بین عمره تمتع یا حج تمتع تا یک تصویری شود که در دو سال باشد ولی فاصله یک سال کامل نباشد. می‌فرمایند یک سال باشد یعنی در یک سال باشد نه اینکه فاصله یک سال نباشد که اگر فاصله یک سال نشد ولو عمره و حج در توی دو سال باشد اشکالی نداشته باشد. نه باید در دو سال نباشد) **وحيثذ فلا يصح أيضاً لو أتى بعمره التمتع في أواخر ذي الحجة**، (روز ۲۵ ذی الحجة عمره تمتع کرد و بعد ماند تا سال دیگر اول ذیحجه حج تمتع کرد که فاصله بین عمره تمتع کمتر از یک سال شد، صاحب عروه می‌فرمایند این هم باطل است چون فی سنه واحده شد، ملاک این است که فی سنه واحده باشد نه اینکه دوازده ماه فاصله نباشد) **وأتى بالحج في ذي الحجة في العام القابل**.

مسأله همانطور که عرض کردم از مسلمات است و از قطعیات است و خلافتی در آن نیست، اما اینها حرفهای علمی اش بود. این شرط سوم از شروط تمتع که عمره تمتع و حج تمتع باید در یک سال باشد. الرابع: أن يكون إحرام حجه من بطن مكة مع الاختيار للإجماع والاختبار. برای حج تمتع از کجا احرام ببندد؟ از خود شهر مکه و به عرفات برود. دلیلش هم اجماعی است و روایات متعدد دارد.

اینجا چند تا مطلب هست که خوب است که عرض شود: ۱- اینکه ایشان فرمودند: مع الاختيار، حکم حکم اختیاری است و حکم ذکری است در حال عدم نسیان، جهل، عذر، باید از مکه احرام ببندد که روایات متعدد دارد و روایاتش نسبت به نسیان هستند و در جهل است، اما فقهاء برداشت عدم خصوصیت کرده اند و این مسأله بعدها تفصیلش می آید اینکه این شرط در حال اختیار است در حال عذر شرط نیست و عذر اقسام زیادی دارد که یکی اش نسیان و یکی هم جهل و دشمنی دارد و یا حرج است برایش. اقسام عذر روایت ندارد، روایت در بعضی از اقسام عذر است. فقط فقهاء برداشت عدم خصوصیت کرده اند یک روایتش را می خوانم که ملاک معذور نبودن است و شرط اینکه احرام را در شهر مکه ببندد در جائی است که معذور نباشد حالا عذرش یا نسیان باشد یا چیز دیگر.

یکی از روایات این است: صحیحه علی بن جعفر رضی الله عنه عن أخيه رضی الله عنه فیمن نسي الإحرام من مكة؟ أنه یجزم من عرفات. ولو مورد مسأله نسیان است اما موضوع نسیان نیست. فهم فقهاء این است که نسیان خصوصیت ندارد. البته اگر شک کردیم قاعده اش این است که بگوئیم خصوصیت دارد. اما اینطور فهمیده اند و به نظر می رسد که نسیان خصوصیتی ندارد. لهذا اینکه ایشان

فرمودند: مع الاختیار یعنی هذا الشرط ليس شرطاً واقعياً يدور معه المشروط مع العذر وعدم العذر، نه شرط اختیاری است.

۲- ایشان فرمودند: للإجماع والاختیار، بعضی به اجماع دو اشکال کرده‌اند. یک اشکال صغروی که اجماع یعنی اتفاق الكل، اگر ۱۰۰۰ تا فقیه هست ۹۹۹ تا فتوی داد و یکی فتوی نداد و یا نمی‌دانیم که فتوایش چیست، این اسمش اجماع نیست. اصطلاحاً اجماع یعنی اتفاق الكل در بعضی از حواشی اشکال شده.

اجماع در اینجا ظاهراً محصل است. یعنی اطمینان داریم که اتفاق الكل هست. بعنوان یک مؤید مرحوم صاحب مدارک که از کسانی است که خیلی دقت در این جهت دارد و اگر انسان بگوید اکثر اجماعاتی که نقل شده را ایشان مورد مناقشه قرار داده، شاید مبالغه نباشد و این صاحب مدارک با این دقت در اینجا صریحاً اجماع نقل کرده. عبارت مدارک این است ج ۷ ص ۱۶۹ فرموده: وقد اجمع العلماء كافة على أن ميقات حج التمتع مكة وبدل عليه روايات منها صحيحة عمرو بن حريز الصيرفي. شخصی مثل صاحب مدارک که در کل مدارک بگردید کم پیدا می‌کنید که ایشان صریحاً اجماع را با تأکید کافی نقل کرده باشند. پس از خود همین اعتماد به اجماع محل پیدا می‌کنیم و من فکر می‌کنم که اجماعی باشد چون مسأله مسأله ابتلاء عموم است در هر سال در حج و مسائلی که در حج هست شاید در هیچ کتب فقهی اینقدر روایت به ما نرسیده باشد حتی در کتاب صلاة. بزرگ‌ترین کتاب‌ها در فقه صلاة و حج است که حج از صلاة بزرگ‌تر است و این رکن حج است و حتی در زمان خود پیامبر ﷺ وظيفه‌شان حج تمتع بوده وحاضر في المسجد الحرام کم بوده‌اند، آن وقت از کجا احرام ببندد یک چیزی است که محل ابتلاء عموم است و اگر

یک فقیهی مخالف بود در اینکه واجب است که از خود مکه احرام باشد حتماً نقل می‌شد و مناقشه می‌شد. یک جاهائی عدم الوجدان بلحاظ مناسبت حکم و موضوع یشرف الإنسان علی الیقین بعدم الوجود. گاهی بمناسبت حکم و موضوع انسان یقین می‌کند که در مسأله مخالفی نیست، پس اجماع ظاهراً تام است.

اشکال صغروی در اجماع این است که ما چه می‌دانیم که نظر متقدمین چه بوده؟ با این عرضی که شد می‌دانیم که نظرشان مخالف نبوده و اگر مخالفی در همچین مسأله محل ابتلاء عمومی بود پیدا می‌شد.

اشکال کبروی شده، همین اشکال معروف که اجماع معلوم الاستناد است. اشکال کبروی این است که صاحب عروه که فرمودند للإجماع والایخبار در صورتی که اخبار هست، فقهاء استناد به همین اخبار کرده‌اند که فتوی داده‌اند. پس اگر صغری اجماع باشد و تام باشد این اجماع معلوم الاستناد است که استناد به اخبار شده.

اینجا دو تا عرض هست: یک عرضی که سابقاً اشاره به آن شد که حالا رد می‌شوم و آن این است که اگر ما گفتیم اجماع حجیتش به بناء العقلاء است که بنا بر همین بود که اتفاق اهل خبره یک فنی بلا استثناء اگر در یک مسأله‌ای اتفاق کردند بناء عقلاء هست که این منجز و معذر است، اهل فن فقه فقهاء هستند. اگر تمامشان اتفاق بر یک مسأله‌ای کردند و همه گفتند که احرام حج تمتع واجب است در حال اختیار از مکه مکرمه باشد این کاشف تنجیزی و اعذار دارد از حکم شرعی و در مقام تنجیز و اعذار کاشفیت دارد مثل ظهور که کاشف از مراد است. بنا بر اینکه حجیت اجماع به بناء عقلاء باشد و هر چیزی که در طریق قرار می‌گیرد مسأله عقلائی است که در طرق اطاعت و

معصیت بنای عقلاء ملاک است و این هم ما یطلق علیه الطاعة والمعصية از مصداق همین است که بنای عقلاء هم بر آن است. بنابراین خودش دلیل است و فرقی نمی‌کند در این جهت که روایاتی داشته باشیم یا نداشته باشیم، بدانیم به این روایات استناد کرده‌اند یا نه، خود این‌ها غیره می‌تواند دلیل باشد برای ما لبنای عقلاء و اینکه روایات در مسأله هست منافاتی ندارد مثل اینکه در یک مسأله‌ای ما دو صحیحه داریم، آیا هر دو دلیل هستند یا نه چون یکی کافی است یکی دیگر دلیل نیست نه، دلیل معنایش این است که لو لم یکن غیر هذا لکفی هذا. اینکه بعضی‌ها به صاحب عروه اشکال کرده‌اند در بعضی حواشی که صاحب عروه می‌فرمایند للإجماع والاختبار، چرا؟ وقتی که به اخبار استناد می‌شود معنای اجماع چیست؟ اجماع فرع اخبار است و در ردیف اخبار نیست، این مثل این می‌ماند که کسی بگوید روایتی که از حضرت هادی علیه السلام نقل شده فرع روایتی است که از حضرت صادق علیه السلام نقل شده باشد، پس چرا ما دو صحیحه را با هم ذکر می‌کنیم؟ با هم ذکر کردن معنایش این است که اگر این نبود آن کافی بود. این اشکال فنی هم نیست و روشن نیست مطلب.

## جلسه ۷۷۰

### ۱۵ ربیع الأول ۱۴۳۶

با عرض تهنیت به مناسبت ذکری ایام میلاد اشرف اولین و آخرین رسول الله ﷺ و میلاد امام صادق علیه السلام عرض تهنیت اولاً به ساحت قدس ولی الله الأعظم آقا بقیه الله مهدی موعود و عجل فی فرجه الشریف و بعد به تمام مؤمنین و مؤمنات در همه جا و تمام ضعفاء و مستضعفین دنیا در هر کجا که هستند و به امید اینکه خدای تبارک و تعالی به همین مناسبات عظیمه عنایت خاصه‌ای در تعجیل فرج حضرت بفرمایند و نجات همه دنیا از این بلاها و مشکلات، که **ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ** شده.

قرآن کریم راجع به پیامبر خدا ﷺ صفات متعدده‌ای ذکر فرموده که یک جا اینطور فرموده: **بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ**. در بعضی از تفاسیر رؤوف و رحیم را معنی کرده‌اند، گفته‌اند رأفت باطنیه است و رحمت ظاهریه است. رأفت پیامبر خدا ﷺ از صفات متمیزه حضرت بوده. البته این از مسلمات ادله شرعیه و مسلمات تاریخ است که چهارده معصوم علیهم السلام همه‌شان همین هستند و آنچه پیامبر ﷺ داشتند منهای دو چیز در سیزده معصوم دیگر حضرت

زهرای علیها السلام و دوازده امام علیهم السلام جمعاً بود. منهای نبوت و درجه. نسبت به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این رأفت هم قبل از بعثت و هجرت و هم بعد از هجرت مکرر در مکرر ظهور عظیم پیدا کرده که صدها و صدها قصه در تاریخ هست که اگر جزئی از این را خود مسلمانان خصوصاً جوانان مسلمین بدانند آن قدر پایبند به اسلام خواهند شد نظیر کسانی که در رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام در روز عاشورا همه چیز خود را در راه خدا و اهل بیت علیهم السلام دادند. جوانان امروز هم همین خواهند شد. اینکه نیست و آنجائی که نیست عمدتاً مال جهل است و نمی دانند و وظیفه سنگین همه که کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتیه و وظیفه سنگین تر برای ما اهل علم و سائر دانشمندان در این است که باید منتقل کنیم این صفات پیامبر صلی الله علیه و آله را و ائمه اطهار علیهم السلام را به جوانان مسلمین کنیم و اگر دیگران غیر مسلمین خصوصاً جوانان یک قدری از اینها را باور کنند آنها سبقت می گیرند کما اینکه در تاریخ و حتی امروز مکرر در مکرر این سبقت بوده و امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: **الله الله في القرآن، لا يسبقنكم بالعمل به غيركم**، امام معصوم علیه السلام این را فرمودند که این سبقت عملاً مکرر در مکرر بوده و امروز هم هست. یک جوانی از کفار اخیراً موالی اهل بیت علیهم السلام شده در یکی از کشورهای غیر اسلامی و یکی از اهل علم متدین دخترش را به او تزویج کرده، این اهل علم مدتی قبل آمده بود نزد من، از او پرسیدم دامادت چطور است؟ گفت از بعضی از مسلمانان خیلی بهتر و معتقدتر خدمت می کند. ابوذرها چه کسانی بودند در تاریخ، عمارها، صهیبها، چه کسانی بودند؟ کفاری بودند که آمدند مسلمان شدند اما از خیلی از کسانی که مسلمان بودند أباً عن جدّ بهتر شدند و بهتر بودند.

عمده جهل است که این جهل یک مسئولیت بزرگی برای همه است برای

دفعش خصوصاً برای اهل علم بیشتر است. چون هم قدرشان بیشتر است و هم بالقوه قدرشان بیشتر است. یکی از صدها و صدها قصه ابن ابی امیئه است که این بیست سال یا بیشتر بلا سر پیامبر خدا ﷺ آورد، از اول بعثت تا فتح مکه و پیامبر ﷺ درباره این ابن ابی امیئه چیزی فرمودند که من نشنیده و نه دیده‌ام راجع به احدی غیر از این فرموده باشند که پیامبر خدا با آن دل پر رحمت و آن دلی که قرآن کریم می‌فرماید رؤوف، آن دل آن قدر درد آمده بوده، آن قدر داغ بوده که بعد از بیست سال یا بیشتر در فتح مکه راجع به او گفتند کذبني تکذیباً لم یکذبني أحد من الناس. چقدر این دل پر رأفت در درون آن بوده که این بیست سال مانده. این را بحار و دیگران نقل کرده‌اند. این خواست خدمت پیامبر ﷺ بیاید شاید یک خورده از ترس بوده چون اول کار پیامبر ﷺ وارد مکه که شدند مشرکین گفتند تمام شد. دنیای غیر راه خدا همینطور بوده و هست هر جا که انقلاب می‌شود اول جوخه‌های اعدام است، یک جا بیشتر و یک جا کمتر، آنهائی که ۴۰ - ۵۰ سال عمر دارند در این نیم قرن با انقلابهائی که در کشورهای اسلامی شده کمابیش شنیده و خوانده‌اند اسمش مسلمان است ولی چقدر کشتند و اعدام کردند در عراق افغانستان، لیبی، چه حکومت‌ها اعدام کردند و چه دیگران. پیامبر خدا بیست سال شکنجه دیدند از مشرکین مکه و حالا آمده‌اند فاتح شده‌اند در مکه، یک عده رفتند در خانه‌هایشان مخفی شدند که روایات و تاریخ دارد. سران قریش رفتند در کعبه مخفی شدند که پیامبر خدا ﷺ به احترام کعبه به آنها کاری نداشته باشد. پیامبر خدا ﷺ یک عفو عام دادند. اما این ابن ابی امیئه را اجازه ندادند. چقدر درد توی دل پیامبر ﷺ بوده. أم سلمه آمد شفاعت کرد برای او، پیامبر ﷺ فرمودند بیاید. کدام رئیس حکومت سراغ دارید که بگوید نه و بعد یک نفر



شفاعت کند و بگوید اشکالی ندارد. این چه رأفت به مسلمین و مؤمنین است، این آدمی که این قدر پیامبر خدا ﷺ دلشان از او پر درد بود که به خود اُمّ سلمه هم همین را فرمودند. در تاریخ پیامبر ﷺ همچنین تعبیری را ندیدم ولی یک کلمه اُمّ سلمه آمد شفاعت کرد، پیامبر ﷺ او را بخشیدند. این رأفت است که مشرکین را به اسلام کشید و نصاری و یهود را به اسلام کشید و اگر این رأفت امروز پیدا نشود آن که پیدا نمی‌شود اما آن راه و روش پیدا شود دنیا را عوض می‌کند و دنیا را سعادت‌مند می‌کند. همین من و شما در حد خودمان هر مسلمان و هر مؤمن و مؤمنه‌ای در حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌ها و مسائل علمی دیگر در حد خودش تصمیم بگیرد که همین کار را بکند. قرآن کریم فرموده: **لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ**. از پیامبر خدا ﷺ یاد بگیرید.

مرحوم مجدد شیرازی (میرزای بزرگ) در قصه تنباکو، این قصه را بخوانم و کمابیش یاد بگیریم. میرزای بزرگ با یک خط فتوی، الیوم (حکم ثانوی است مثل حکم اولی بنا نیست که با آن معامله شود و این الیوم یک دنیا معنی دارد که متأسفانه کسان دیگر این کار را نکردند و متأسفانه یا متوجه نیستند و نمی‌کنند هر حکم ثانوی باید رویش قید شود که حکم اولی اسلام نیست، نوشتند: الیوم استعمال توتون و تنباکو در حکم محاربه با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است. حسن الحسینی. این یک خط چکار کرد؟ کتاب زیاد نوشته شده است و خود اعیان الشیعه را ببینید و کتاب کلمه عمل العامل مرحوم آسید حسن صدر را ببینید، حاج آقا بزرگ طهرانی کتاب مستقل نوشته ببینید، آشیخ حسن کربلائی هست که از فقهاء بزرگ اسلام است که نوشته‌اند که از شاگردان میرزای بزرگ است و هم‌دوره‌ای آسید محمد کاظم یزدی و

آخوند و حاج آقا رضا همدانی است و قبل از آخوند و آسید محمد کاظم به چند سال فوت شد. آسید حسن صدر من با دست خودم او را دفن کردم. نوشته‌اند آسید عبد الحسین شرف الدین یکی از شاگردهای شیخ حسن کربلائی است میرزای نائینی سال‌ها با او هم مباحثه بوده، ایشان یک کتاب حول قصه تنباکو دارد که فارسی هم هست. فقیه و علامه بوده و یادداشت‌های روزانه‌اش را نوشته ببینید در آنجا چه نوشته، یعنی میرزای بزرگ چکار کرده بوده و چه سیره‌ای داشته و چطور عمل کرده بوده که **بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ** را از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خوب یاد گرفته بوده که می‌تواند با یک خط، مسأله تنباکو یک مسأله کوچک نبوده، یک جمله که همه نوشته‌اند این تاریخ را، معاصر الکبری فی تاریخ سامراء او هم نوشته و دیگران هم نوشته‌اند. نوشته‌اند انگلستان در قصه تنباکو یک جا ۱۰۰ هزار خبراء به ایران فرستاد. مگر آن روز ایران جمعیتش چقدر بوده شاید ده میلیون یا کمتر و بیشتر. چکار می‌خواست آن روز انگلستان با ایران بکند که ۱۰۰ هزار از خبراء را به کل ایران فرستاد و در شهرها چکار کردند و در فلان جای تهران برج درست کردند و اطراف دهات ایران خانه‌های فحشاء درست کردند و مدارس تبشیری درست کردند و جوانان پسر و دختر را اغفال می‌کردند. میرزای بزرگ با یک خط تمام این‌ها را بهم ریخت و همه‌شان از ایران رفتند بیرون، چرا رفتند بیرون؟ میرزای بزرگ چکار کرده بود؟ این‌ها یاد گرفتنی است. جزء تاریخ میرزای بزرگ این یاد گرفتنی است که نقل می‌کنم برای شما:

میرزای بزرگ رفتند به سامراء از نجف اشرف، خیلی در سامراء ایشان را اذیت کردند که چند تایش این است: شب که می‌شد یک مشت بچه می‌آمدند سنگ می‌انداختند در خانه میرزا، سامراء زمینش ریگ داشته و از داخل خانه

میرزا نقل شده که می‌گفتند شب‌ها که جرأت نداشتیم توی حیاط بیایم از ترس سنگ‌ها و ریگ‌ها، هر روز صبح ریگ‌ها و سنگ‌ها را جارو می‌کردیم و یک زنبیل پر می‌شد و می‌ریختیم بیرون و ماه‌ها این کار ادامه داشت، رئوف رحیم که از پیامبر ﷺ یاد گرفته بودند و میرزا تحمل و تحمل کردند و صبر کردند و آخر کار هم پسر بزرگ ایشان امیرزا محمد که نوشته‌اند اگر زنده بود بعد از میرزا، لیاقت داشت که جای میرزا بزرگ مرجع تقلید شیعه بشود، می‌آیند در خانه میرزای و ۷ یا ۸ سال قبل از فوت حضرت میرزا می‌ریزند در خانه میرزا و پسرش را می‌کشند. میرزا در آن روز شخصیت جهانی بوده، قصه در دنیا پخش می‌شود و چهار نفر می‌آیند سامراء، یکی والی بغداد، ایام حکومت عثمانی بوده که از طرف حکومت عثمان رئیس حکومت عراق بوده، یکی سفیر ایران از طرف ناصر الدین شاه و یکی سفیر انگلستان قبل از جنگ جهانی اول و سفیر یک روایت دیگر شاید آلمان باشد که در ذهنم الآن نیست، این‌ها می‌آیند، میرزای بزرگ دو تا نماینده مسلمان را راه می‌دهد و دو تا نماینده کفار را اصلاً راه نمی‌دهد. والی بغداد به میرزای بزرگ می‌گوید که شنیده‌ایم که پسر شما را کشته‌اند حکومت اسلامی از ترکیه به من امر کرده که بیایم در خدمت شما هر چه که بگوئید من انجام می‌دهم. اگر بگوئید اهل سامراء را بکشم بدون مراجعه دوم به ترکیه انجام می‌دهم. سفیر ایران هم از طرف ناصر الدین شاه می‌گوید اگر امر و فرمایشی داشته باشید من در خدمت شما هستم. میرزای بزرگ از هر دو تشکر می‌کنند از دو نماینده مسلمانان و می‌گویند نه، وقتیکه انسان پسرش کشته شود، ناراحت می‌شود ولی وقتیکه قاتل یکی دیگر مثل پسرش باشد دلش نمی‌خواهد که بلائی سرش بیاید. متشکر و ممنون و دو تا سفیر دو کشور که یکی سفیر انگلستان آن روز بوده،

بنخوانید که آن روز می‌گفته‌اند بریطانیا العظمی و تا به امروز کتاب‌هایی که می‌نویسند و قصه‌ها را نقل می‌کنند، آن روز مهم‌ترین کشور روی کره زمین انگلستان بوده که دو تا از مستعمراتش هند و چین بوده که آن روز ۱۰۰۰ میلیون بوده‌اند. وقتیکه انگلیس آمده عراق و جنگ کرد با عراق و ثوره عشرين شد این را هم نوشته‌اند و هم خود من از پیرمردها شنیدم که یکی مرحوم حاج شیخ جعفر رشتی بود که مدرس ادبیات در کربلا بود، ایشان می‌گفتند که انگلستان ارتش از هند آورده بود نه از انگلستان، یعنی هند تحت استعمار بود و می‌خواست ایران را هم تحت استعمار قرار دهد. آن وقت میرزای بزرگ در سامراء که می‌گفتند سامراء از نظر جمعیت باندازه یک ده بود، آن دو سفیر اروپائی را رد می‌کنند. وقتیکه این شخصیات می‌آیند به سامراء اهل سامراء که این‌ها را می‌بینند، آن‌هایی که دست داشته‌اند در اذیت میرزای بزرگ خیلی وحشت می‌کنند که اگر میرزا به یکی از این‌ها چیزی بگوید چه بلائی سرشان می‌آید؟ بعد که می‌فهمند که میرزا اینطور جواب داده‌اند و شکایتی نسبت به اهل سامراء ندارند و نه قصاص و دیه می‌خواهند گفته‌اند بعد از چند روز که سفراء برگشتند یک عده از اهل سامراء خبر فرستادند که ما می‌خواهیم خدمت شما برسیم، آمدند چند تا بچه، چند تا جوان و چند تا پیرمرد آمدند خدمت ایشان و یک شمشیر برهنه هم جلوی میرزا گذاشتند و گفتند آقا این بچه‌ها بچه‌هایی بودند که سنگ توی خانه شما شب‌ها می‌ریختند و ما کسانی بودیم که به این‌ها امر می‌کردیم و این جوان‌ها کسانی بودند که پسر شما را کشتند و ما به آن‌ها امر کرده بودیم، این بچه‌ها، این جوان‌ها و این هم ما و این هم شمشیر هر کاری که می‌خواهید بکنید. **بِالْمُؤْمِنِينَ رَعُوفٌ رَحِيمٌ**، یاد گرفتن از پیامبر خدا ﷺ چقدر آدم را موفق می‌کند. دنیا و آخرت انسان را آباد می‌کند،

اما صبر و حلم هم می‌خواهد. میرزای بزرگ می‌گویند: نه. این مثل این بوده که یک بچه‌ای از بچه‌هایم بچه دیگر را کشت چکار می‌کنم. نه، از آن‌ها تشکر می‌کنند و منقول این است که به همه آن‌ها هدیه هم می‌دهند. آدمی که اینطور بود می‌تواند با یک خط فتوی ۱۰۰ هزار خبرای انگلستان را از ایران بیرون کند، در تاریخ نوشته‌اند که ناصر الدین شاه دو امضاء کرده بود و معاهده بود، همه را میرزا بهم زد. چرا ما این قدرت‌ها را نداریم متأسفانه. بخاطر اینکه اتباع از پیامبر ﷺ ضعف پیدا کرده یک خورده باید از بازی‌های سیاسی دور شد، سیاسی نه ساسه العباد که در زیارت جامعه دارد. سیاستی که اسمش سیاست است. حیف است که انسان در دنیا بیاید و یک مقامی داشته باشد و از او می‌آید که کاری بکند و از پیامبر ﷺ اتباع نکند، هم دنیا و هم آخرتش از بین می‌رود. با یک خط، نه با یک خط، آن روز نظائرش را در تاریخ ببینید، ۱۰۰ هزار انگلیسی در ایران. ایرانی که آن روز ضعیف بوده، مگر چقدر ایران قدرت داشته، آمده‌اند جا گرفته‌اند و جا پا باز کرده‌اند در شهرها و دهات و در مرکز تهران بنائی کرده‌اند چند سال و اساس ریخته‌اند، همه با یک نیم خط از بین می‌رود. امام معصوم هم که نبوده میرزای بزرگ، یک شخصی بوده دنباله‌رو اهل بیت علیهم‌السلام آن حالتی است که در قصه کشتن پسرش و این‌ها نبوده، این روحیه می‌تواند جهان اسلام را اداره کند با کمترین خونریزی و یک انقلاب سفید عظیم اینطوری که استعمار به اسم تنباکو و توتون آمده بود و نوشته‌اند در شهرهای ایران خانه‌های فحشاء باز کرده بودند و مدارس تبشیری باز کرده بوده و جوانان را اغفال می‌کردند، چطور به هم ریخته می‌شود. خدا کمک می‌کند، خدا وعده نصرت داده، **لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ.**

همین چند سال قبل برایم از اینترنت آوردند که دو تا دکتر مسلمان که

اسم‌هایشان را هم نوشته بود، این‌ها در خارج بررسی کرده‌اند که اخلاق قرآن و اخلاق پیامبر اسلام ﷺ و اخلاق اسلام در کشورها دنیا در کدام کشورها بیشتر عملی می‌شود؟ شماره یک، فلان کشور کفر، شماره دو فلان کشور کفر، شماره ده و بیست فلان کشور کفر و نوشته ۲۰۸ کشور را بررسی کرده‌اند و شماره ۳۰ فلان کشور کفر، عملاً اسمش اسلام نیست، کشور کفر است اما اخلاق اسلامی عملاً تطبیق می‌شود. تا ۳۲ کشور اسمی از هیچ کشور اسلامی اسمی نیست، سی و سومین کشور اولین کشور اسلامی است. چرا اینطور شده؟ همین چند روز قبل در یک کشور اسلامی تظاهراتی در آمدند ضد اسلام، امروز در این زمان چرا؟ این همه ما مسلمان در دنیا هستیم، اسلامی که امروز دارد در دنیا اعلان می‌شود، بچه و زن و مرد در جبهه و جنگ نیست در شهر و روستایش نشسته و می‌آید و می‌گوید الله اکبر و سر می‌برد، این جالب نیست. آیا کسانی نباید باشند که بگویند دنیا این‌ها اسلام نیست، اسلام پیامبر اسلام ﷺ است که در تاریخ بی‌نظیر است. اهل مکه و مشرکین که بیش از بیست سال با پیامبر ﷺ جنگیدند و از مسلمان‌ها کشتند و اذیت کردند و مصادره کردند اموالشان را، محاصره اقتصادی و سیاسی کردند و حکم کردند که اگر کسی یک ظرف آب دست مسلمانان دهد کل مشرکین با او مقاطعه کنند، مع ذلک پیامبر ﷺ یک عفو عام برای همه صادر کردند. این رأفت اسلامی باید به همه دنیا نشان داده شود، رحمت اسلام و اخلاق اسلام باید به دنیا نشان داده شود.

از امروز شروع کنیم هر کدام در حدّ خودش، قلم، زبان، حضور، اینترنت، ماهواره، کتاب، مجله است و در مقابل آن چیزی که دنیا دارد به اسلام را نشان داده می‌شود، انسان این‌ها را مطرح کند.

امیدوارم با عنایت خدا، پیامبر اسلام ﷺ و عنایت امام صادق علیه السلام و سائر معصومین علیهم السلام مخصوصاً آن دل پر خون امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف عنایت خاصه‌ای کنند و هر کدام از ما می‌توانیم از قصود و تقصیر العیاذ بالله خودمان را بیرون بکشیم و نتوانیم آنچه که می‌توانیم راجع به اسلام و اهل بیت علیهم السلام و کتاب الله و عترت رسول الله صلی الله علیه و آله انجام دهیم و کوتاهی نکنیم. وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

## جلسه ۷۷۱

### ۱۸ ربیع الأول ۱۴۳۶

صاحب عروه فرمودند شرط رابع از شروط صحت حج تمتع این است که احرام برای حج از بطن مکه باشد. عرض شد که چند تا مطلب اینجا هست که ایشان که فرمودند بطن مکه، وسط مکه مسلماً لازم نیست بلا إشکال، حالا چرا ایشان اینطور تعبیر کرده‌اند با اینکه ظاهراً در هیچ روایتی وارد نشده، در روایات دارد مکه و مسجد الحرام، بطن مکه در قرآن کریم وارد شده اما در یک مطلبی دیگر قرآن کریم فرموده: **وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا**. باید شخصی که عمره تمتع را انجام داد و محل شد و می‌خواهد احرام ببندد برای حج تمتع که برود به عرفات از مکه احرام ببندد. حالا بحثی هست که آیا باید مکه قدیم باشد با این توسعه‌هایی که در این سال‌ها در مکه مکرمه شده، از هر جای مکه کافی است که مسأله‌ای دیگر است. اما اینکه از مطلق مکه هر جایی که به آن مکه می‌گویند از توی خانه یا خیابان یا هر جایی دیگر که روایاتش صحبت می‌شود احرام ببندد پس بطن مکه خصوصیتی ندارد و اینکه ایشان تعبیر



کرده‌اند روی چه وجهی بوده نمی‌دانم. ظاهراً گیری ندارد که حتماً باید از وسط مکه باشد.

یک مطلب دیگر این است که در بعضی از تعلیقات، اینجا صاحب عروه اینطور فرمود که احرام برای حج تمتع از بطن مکه باشد للإجماع والاختیار، بعضی حاشیه کرده‌اند و لقاعده الاحتیاط بل و استصحاب عدم انعقاد الإحرام و عدم حرمة المحرمات بالإحرام من غیره، که اگر اجماع و روایات نداشتیم در این مسأله قاعده احتیاط اقتضاء می‌کرد که واجب است احرام از مکه ببندد نه از جایی دیگر، بلکه بالاتر از احتیاط، این اصل غیر تنزیلی است بلکه اصل تنزیلی و استصحاب عدم انعقاد الإحرام بعدم حرمة المحرمات بالإحرام من غیره. اگر کسی از مکه احرام بست خوب گیری ندارد اما اگر از غیر مکه احرام بست، استصحاب عدم انعقاد احرام است. یعنی شک می‌کنیم که آیا احرام منعقد شد، استصحاب عدم موضوعی، بلکه استصحاب عدم حکمی هم، یعنی کسی که احرام بست برای حج تمتع از غیر مکه، شک می‌کنیم که آیا محرمات احرام بر او حرام شد؟ چون نمی‌دانیم که محرم شده یا نه؟ استصحاب می‌گوید قبل از این احرام حرام نبود، پس حالا هم حرام نیست که هم اصل تنزیلی و هم غیر تنزیلی هر دو متوافقت بر اینکه احرام باید از مکه باشد.

این فرمایش عین همان فرمایش صاحب عروه می‌ماند در همین شرط که ایشان فرمودند: **ولقاعدة توقيفية العبادات**. این مسأله بالتیجه باید حل شود. اگر نوبت به شک رسید، که شک نیست و روایات دارد و اجماع هم هست اما اگر نوبت به شک رسید یعنی موضوع شک بود و شک کردیم که احرام از شهر مکه واجب است که ببندد یا از هر جا که شده، این شک در شرطیت است و

شک در شرطیت آیا جایش برائت است یا احتیاط؟ در همه جا، عبادات و معاملات همه جا مکرر هم صحبت شده و راستی یک طوری است که آدم می بیند که اعظامی از فقهاء مکرر فرموده اند در شک در شرطیت برائت است و در شک در جزئیت برائت است و شک در مانعیت و قاطعیت برائت است، اما به یک یک این ها که می رسند گاهی نه همیشه گاهی طبق همان فرمایش صاحب عروه که در قبل گذشت، توفیقیه العبادات که گفته اند مورد ایشان اصل است و گرنه توفیقیه العبادات که روشن نیست و اگر اصل مرادشان نباشد چیزی دیگر روشن نیست چه چیزی است که مناسب با اینجاست؟ خلاصه اینجا شک در شرطیت است که جای برائت است و همان اقل و اکثر است. شارع در قرآن و روایات و اجماع فرموده که مستطیع باید حج کند، ادله گفته باید احرام ببندد، اگر شک شد که احرام آیا باید از مکه باشیم یا نه؟ اقل و اکثر است. حج باید بکند و احرام هم باید ببندد و اگر شد از کجا؟ مطلق است، مکه لزومی ندارد. عرض کردم که شک نیست و مسأله مسلم است اما اینجا جای قاعده احتیاط نیست، اینجا جای قاعده برائت است اگر شک شد اقل و اکثر است در همه جای شرطی ها مگر مسأله عنوان و محصل و حکم شرعی و الهی متوجه به یک عنوانی شده باشد و ما شک کنیم که این عنوان یحصل بدون این شیء یا نه؟ بله باید عنوان انجام داده شود چون آنجا شک در امثال است اما عنوان معین است، شارع فرموده حج کنید و بعد فرموده احرام ببندید، اگر شک شد که این احرام از کجا وقتیکه شارع نفرموده حتی اگر واقعاً لازم باشد قبح العقاب بلا بیان و رفع ما لا یعلمون است. لا یعلمون هم از شرع رسیده و لا یعلمون هم جایش اینجاست، جائی که انسان شک در حکم واقعی می کند. پس اینجا نه جای قاعده احتیاط است بلکه جای قاعده برائت است

چون شک در اشتغال این خصوصیت و شرط است و چون لا یعلمون است رفع آن را می گیرد. آیا وصل إلینا البیان؟ نه. اگر خود همین آقایان در جاهای دیگر در شک در شرطیت می گفتند احتیاط، می گفتیم این یک مبنی است که خودش مبنائی هم هست که در اصول و فقه مفصل بحث شده اما وقتیکه در شک در شرطیت بین اقل و اکثر است، اقل مسلم است و اکثر مشکوک در آن مقدار زائد است اصل عدمش است، لا یعلمون است وقتیکه لا یعلمون شد رفع است. پس این نیست و به طریق اولی وقتیکه شک در موضوع نشد در ما نحن فیه هم شک می شود. عرض این است که اگر جائی دلیل نبود نوبت به اصل براءت می رسد. بله چند جاست که اگر امر به عنوانی شد و شک شد که این شیء بدون آن شرط هل یحصل ذلک العنوان، آن وقت شک در امثال می شود، اشتغال مسلم است و شک در اینکه آیا هذا مسلم أم لا؟ یا اینکه دوران در شبهه در اطراف محصوره بود، آن هم چون شک در امثال بود در نتیجه، اما اگر شبهه مقرون به علم اجمالی نبود و بدویه بود و امر هم به عنوان نشده بود، امر به یک عنوان خارجی نشده بود **وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا** یعنی بروند بطرف مکه، خوب رفتند بطرف مکه چکار کنند؟ روایت گفت احرام ببندد، از کجا احرام ببندد؟ دلیل گفت برای حج تمتع از مکه احرام ببندد، اگر این دلیل را نداشتیم؟ آیا نوبت به این می رسد که احتیاطاً وجوباً از مکه احرام ببندیم، چون شاید احرام از مکه واجب باشد؟ خود شرع فرموده رفع ما لا یعلمون، یعنی به این شاهد اعتناء نکن، لهذا نه جای قاعده احتیاط است اینجا و روی مبنای خود همین آقایان در دهها مسأله که نوبت به شک رسیده براءتی هستند و بعدش هم اگر تنقیح موضوع نشد و نوبت به حکم رسید استصحاب عدم انعقاد احرام و عدم حرمت محرّمات احرام، نه

وقتیکه رفع ما لا يعلمون می گوید چون نمی دانید احرام از مکه بالخصوص شرط صحت حج تمتع هست یا نه، اصل عدم شرطیت است، وقتیکه اصل عدم شرطیت است دلیل گفت حج کن و احرام ببند برای حج تمتع، دلیلی هم بر فرض اگر نداشتیم که باید از مکه باشد، احرام می بندیم و لازمه عرفی و شرعی اش این است که محرمات احرام بر او حرام است و احرامش هم منعقد شده مثل جاهای دیگر و شرطهای دیگر مانع و قاطع در جاهای دیگر. لهذا اینجا در ما نحن فیه در این مسأله که باید احرام حج تمتع از مکه باشد، دلیل داریم و آن اجماع و اخبار است همانطور که صاحب عروه فرمودند و اگر هم دلیلی نبود جای براءت بود نه احتیاط نه جای استصحاب عدم انعقاد احرام، استصحاب عدم انعقاد احرام در جایی است که موضوع شک باشد، وقتیکه دلیل می گوید احرام ببند و تعیین مکه نشده بود، این اطلاق دلیل است و موضوعاً شک از بین می رود و نوبت به استصحاب نمی رسد. استصحاب بالتیجه موضوعش شک است، فقط اصل تنزیلی است که تنزیل شده بمنزله یقین و یقین لا یدفع بالشک و با وجود دلیل سابق، نوبت به اصل عملی غیر تنزیلی نمی رسد.

اینکه صاحب عروه فرمودند للإجماع والاخبار، اجماعش کمابیش صحبت شد که اجماع مستند و مسلماً هم مستند است، آیا این بدرد می خورد یا نه؟ قدری صحبت شد. اما روایاتش را اینجا ذکر نکرده اند که روایات ظاهراً معناً دارد که باید احرام از مکه باشد برای حج تمتع که چند تا را می خوانم و از درجات عالیّه استفاضه است:

۱- صحیحة الحلبي که نقاش سندی ندارد. قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام که روایت مفصلی است که یک تکه اش را می خوانم ... من أين يهلون بالحج؟

فقال عليه السلام: من مكة نحواً ممن يقول الناس. ناس در اصطلاح روايات عامه هستند. سید بحر العلوم در اشعارشان فرموده‌اند:

ولیس من مذهبنا القیاس وإن به قد استدلل الناس

ناس یعنی عامه، حضرت فرمودند همانطور که عامه از مکه احرام می‌بندند اهلال به حج تمتع هم از همانجاست (وسائل، ابواب اقسام الحج، باب ۹ ح ۳).

۲- صحیحہ دیگر از حلبی که صاحب وسائل در باب ۲۲ ح ۷ نقل فرموده که حضرت فرمودند **یُهل بالحج من مكة**.

۳- صحیحہ حماد قال سألت أبا عبد الله عليه السلام ... من أين يهل بالحج؟ قال: من مكة نحواً مما يقول الناس (باب ۹ ح ۷).

پس واجب است که احرام حج تمتع از مکه بسته شود که این هم روایاتش است. یک روایت دارد که ظهور حسابی دارد که لازم نیست که از مکه باشد. قبل از اینکه روایت را بخوانم و فرمایش آقایان را عرض کنم. ببینید مسأله مسلم است حتی بعضی فرموده‌اند که حرف بدی نیست در شروح عروه که فرموده‌اند از قطعیات مسلمین و شیعه است این مسأله که باید احرام حج از مکه انجام شود و از غیر مکه فایده‌ای ندارد. یک روایت دارد که ظاهرش این است که اشکالی ندارد که از غیر مکه باشد. این روایت لولا اینکه مسأله قطعی است که باید آن روایت را حمل کنیم و بگوئیم غیر ظاهرش مراد است و مراد چیزی دیگر بوده که آقایان چیزهائی فرموده‌اند و گرنه قاعده‌اش این است که جمع دلالی داشته باشد. چون آن می‌گوید از غیر مکه جائز است و این روایات ظاهرش وجوب است و باید حمل ظاهر بر نص شود. جائز ظهور نیست نص است و راهی دیگر ندارد. اما این روایاتی که می‌گوید احرام ببندند

از مکه، ظهور در شرطیت دارد. دست از ظهور برمی داریم بخاطر نص آن روایتی که می گوید جائز است گیری که هست این است که چون مسأله قطعی است و مسأله شهرت فقط نیست، مسأله اجماع فقط نیست، مسأله این است که از مسلمّات است که باید از مکه احرام بست و روایتی که می گوید احرام از غیر مکه جائز است و صحیح است، باید دید که وجهش چیست که علمش را باید به اهلش بسپاریم. آن روایت این است: صاحب عروه فرموده اند و ما فی خبر اسحاق (اسحاق بن عمار مسلماً اخبارش معتبر است یا موثقه است که یک عده ای هم فرموده اند که صحیح است، حتی مثل محقق اردبیلی تعبیر می کند از روایات اسحاق بن عمار به صحیح چون سند تا اسحاق بن عمار گیری ندارد که صحیح است و آخرش هم صفوان است که از اسحاق نقل می کند. صاحب عروه تعبیر به خبر کرده به هر جهتی روایت گیر سندی ندارد و ما فی خبر اسحاق عن ابي الحسن علیه السلام من قوله: (ایشان یک تکه از روایت را نقل کرده اند که خوب بود همه اش را نقل می کردند و چون مسأله مسلمّ است ایشان خواسته اند بگویند و رد شوند) کان ابي مجاوراً هاهنا (یعنی در مکه، چه وقتی حضرت صادق علیه السلام ساکن مکه بودند که مجاور صدق کنند؟) فخرج یتلقی بعض هؤلاء فلما رجع فبلغ ذات عرق (یکی از موافقت) أحرّم من ذات عرق بالحج ودخل وهو محرم بالحج، عروه فرموده: حیث أنّه (خبر) ربما یستفاد (ظهور دارد ربما نیست) منه جواز الإحرام بالحج من غیر مکه. آیا امام معصوم علیه السلام کار غیر جائز می کنند؟ ظاهر روایت جواز است و اگر ما بودیم و قطعی بودن اینکه احرام از مکه لازم نبود، طبق این روایت که حضرت احرام بستند برای حج تمتع از غیر مکه می گوئیم لازم نیست که از مکه باشد، مستحب است که از مکه باشد و از غیر مکه هم می شود بست، فقط از کجای

این درمی آید که این احرام حج تمتع است؟ از اول روایت که صاحب عروه ذکرش نکرده‌اند، یعنی حالا اگر کسی این تکه تنها را ببیند می‌گوید کجایش حج تمتع است؟ اول روایت را بخوانم: قال: سألت ابا الحسن عليه السلام عن التمتع يجيء فيقضي متعة (عمره تمتع) ثم تبدوا له الحاجة فيخرج إلى المدينة أو إلى ذات عرق أو إلى بعض المعادن، قال عليه السلام: يرجع إلى مكة بعمره إن كان في غير شهر الذي تمتع فيه لأن لكل شهر عمرة وهو مرتين بالحج، قلت: فإن دخل بالشهر الذي خرج فيه، قال عليه السلام: كان أبي مجاوراً هاهنا... تا آخر روایت که عروه بیان کردند. (وسائل، کتاب الحج، ابواب اقسام الحج، باب ۲۲ ح ۸). اگر ما بودیم و این روایت ظاهرش این بود که برای حج تمتع احرام از غیر مکه هم می‌شود بست. این اصل مطلب که ظاهراً گیری ندارد تا برسیم به فرمایش آقایان.

## جلسه ۷۷۲

۱۹ ربیع الأول ۱۴۳۶

روایاتی که عرض شد مستفیضه بلکه متواتر معناً دارد که احرام حج تمتع باید از مکه باشد. این روایت معتبره اسحاق بن عمار ظاهرش این بود که حضرت صادق علیه السلام احرام برای حج تمتع از خارج مکه بستند. چون مسأله قطعی است که باید احرام حج تمتع از مکه بسته شود این روایت از نظر سندی گیری ندارد و مسلماً بالتعبد حضرت صادق علیه السلام از خارج مکه بسته‌اند، آن وقت مسلماً بلا إشکال حضرت صادق علیه السلام اگر این حج تمتع بوده این احرام از خارج مکه برای حج تمتع نبوده و یک چیز دیگر بوده و ظاهرش این است که برای حج تمتع بوده ولی ما از این ظهور دست برمی‌داریم بخاطر قطعی بودن حکم و گرنه اگر قطعی بودن حکم نبود قاعده‌اش این بود که روایاتی که می‌گویند از مکه آن‌ها را حمل بر افضلیت کنیم یا بگوئیم تخییر است بین مکه و خارج مکه احرام بستن یا این‌ها را حمل بر افضل کنیم چون آن قابل حمل هست، اما عمل حضرت صادق علیه السلام اگر مسلم باشد که حج تمتع بوده قابل حمل بر غیر جواز نیست، جواز اقللاً دلالت می‌کند. پس اولاً



حکم قطعی است و گیری ندارد و ثانیاً اینکه اگر قطعی نبود قاعده‌اش این است که اخذ به روایت اسحاق بن عمار کنیم و آن روایات دیگر را حمل کنیم. اما چون قطعی است فقهاء خلفاً بعد السلف این روایت اسحاق بن عمار که می‌گوید حضرت صادق علیه السلام فرمودند: کان اُبی، باید این را حمل کنیم. آن وقت حمل‌های متعدد شده، صاحب جواهر در عین اینکه حمل‌های متعدد کرده که جایش را عرض می‌کنم آقایان اگر خواستند مراجعه کنند، حج ۱۸ ص ۴۴۳ در عین حال جواهر فرموده است: **لا صراحة فيه** (خبر اسحاق بن عمار) **مما ینافی ذلك**. اولاً صراحت ما نمی‌خواهیم، ظهور ملاک حجج است چون ظهور دارد و همان مقدار کافی است. ثانیاً اینکه حالا که معارض با قطعی است احتیاجی ندارد به بحث کردن. یک وجهی دارد چیست؟ نمی‌دانیم. لذا یک عده هم فرموده‌اند **ترد علمها إلى أهلها**.

هم حکم قطعی است که احرام باید از مکه باشد و از غیر مکه نمی‌شود و هم اینکه مخالفی در مسأله نیست و من ندیدم کسی نقل کرده باشد که برای حج تمتع احرام از غیر مکه بسته شود. فقط یک چیز هست که علی کل از باب اینکه **العصمة لله ولأهل العصمة**، علامه از شیخ طوسی نقل کرده که قائل به این قول شده. علامه در منتهی چاپ قدیم ج ۲ ص ۷۱۱، بعد از اینکه این روایت را علامه نقل کرده (روایت اسحاق بن عمار) فرموده: **هذا قول الشيخ واستدلالة**. شیخ این روایت را در کتب حدیثشان نقل کرده‌اند اما در کتب فتوی تصریح کرده‌اند مکرراً به اینکه باید از مکه باشد و شیخ طوسی در کتب حدیث یک ضمانی نداده‌اند که هر چه که من نقل می‌کنم فتاوی من است. حالا یک همچنین ضمانی در کافی در مقدمه‌اش وارد شده، یا مرحوم صدوق در من لا یحضره الفقیه این را فرموده اما شیخ طوسی نه در تهذیب و نه در

استبصار نفرموده که من هر چه نقل می‌کنم فتاوی من است. بلکه قول ایشان در کتب دیگرشان برخلاف این است بر طبق همان روایات متواتره معنأً که باید از مکه باشد. پس قائلی اصلاً ندارد و شبهه‌ای در مقام عمل نداریم. علی کل ما مشکلی در مقام فتوی نداریم. فقط بحث این است که آقایان اتعب أنفسهم که این روایتی که حضرت صادق علیه السلام فرمودند چیست؟ صاحب عروه یک کلمه فرموده و رد شده‌اند و خوب هر کرده چون بیش از این احتیاجی نیست. صاحب عروه فرموده: محمول علی محامل. باید تأویل کنیم چون خلاف قطعی است و این را تأویل کنیم. و بعد فرموده‌اند: أحسنها (حملها) أن المراد بالحج عمرته حيث أمّا أول أعماله. و اینکه بعضی فرموده‌اند که روایتش این است که حضرت عمره تمتع کرده بودند. روایتش این بود: قال سألت ابا الحسن علیه السلام عن المتمتع يجيء فيقضي متعة ثم تبدوا له الحاجة فيخرج إلى مدينة أو إلى ذات عرق أو إلى بعض المعادن، قال: يرجع إلى مكة بعمره إن كان في غير الشهر الذي تمتع فيه لأن لكل شهر عمرة وهو مرتين بالحج، قلت: فإن دخل في الشهر الذي خرج فيه قال: كان أبي مجاوراً هاهنا فخرج يتلقى بعض هؤلاء فلما رجع فبلغ ذات عرق أحرم من ذات عرق بالحج ودخل وهو محرم بالحج. (و منظور از بالحج، عمره تمتع است، این حمل در حد حمل بد نیست، چون ماه راهی دیگر نداریم).

یک مطلب هست که حالا اینجا چقدر منطبق می‌شود که خیلی از اینطور روایاتی که ما باید حملش کنیم بخاطر مناسبت حکم و موضوع خیلی جاها می‌شود که قضیه خارجی باشد نه قضیه حقیقیه که حکم همه باشد. یعنی این مورد یک خصوصیتی داشته. فرضاً کسی به شما گفت که مورثی از او فوت شده و این هم خمس‌بده بوده اما فلان اموال و زمینی که دارد نمی‌دانم که آیا

خمش را داده بوده یا نه؟ مقتضای اصل و قاعده این است که شما از او خمس نگیرید و بگوئیم مؤمن بوده و خمس داده، بنابر اصل صحت. اما اگر شما می‌دانید روی قرائنی که این شخص این مال خممش را نداده اما نمی‌خواهید همچین ادعائی برای او بکنید که در این مالش خمس است که بگوید از کجا می‌دانی که در مالش خمس هست، شما می‌گوئید خمس مال را بده، ولو از این حرف شما طرف برداشت می‌کند که کسی را که نمی‌دانیم که خمس داده یا نه و متدین بوده و عادتاً خمس می‌داده و نمی‌دانیم که این مالش را خمس داده یا نه؟ در این مالش بنابر اصل صحت خمس نیست و اصل صحت جاری نیست اما شما به عنوان قضیه خارجی می‌گوئید خمس بدهد. که این در روایات مکرر هست که این حمل را هم گاهی فقهاء فرموده‌اند که به نظر می‌رسد این هم یکی از محامل مناسبت حکم موضوعی است که در جاهای دیگر هست. بالتیجه ما در مقام عمل و فتوی به این روایت گیری نداریم که باید حج تمتع از مکه مکرمه باشد و از هیچ جای دیگری فایده ندارد.

بعد عروه فرموده اگر بخواید در مکه احرام ببندد از کجا احرام ببندد؟ نعم، **یکفی ای موضع منها کان ولو فی سکهها** (در خیابان‌ها و کوچه‌ها) دلیلش چیست؟ یک دلیلش همین روایاتی که گذشت اطلاقات، که از حضرت سؤال می‌شود که از کجا محرم شویم؟ فرمودند: **من مکة و ما بودیم و همین روایات** برایمان کافی بود. مسجد الحرام و کوچه‌ها و خیابان‌ها و همه جای مکه است. صاحب عروه اسم اطلاق را نیاورده‌اند که این خودش دلیل است که به آن تمسک می‌کنیم. اگر ما هیچ دلیلی نداشتیم غیر از این روایاتی که حضرت می‌فرمایند: **یهل بالحج من مکة همین یکی برای ما کافی بود چون اطلاق است.**

صاحب عروه دو دلیل دیگر ذکر کرده‌اند که فرموده‌اند: نعم، أي موضع منها كان ولو في سببها، للإجماع و خبر عمر بن حريث. اولاً اجماعی است که همه جای مکه می‌شود از آن احرام بست که بعد می‌آید و بحث اجماع همان بحثی است که مکرر شده و آقایان هم که اشکال می‌کنند مکرر اشاره می‌کنند که اگر اجماع در موردش دلیلی بود، این اجماع اجماع تبعدی نیست، اجماع محتمل الاستناد یا مقطوع الاستناد است و یک دلیل جدای از روایت نیست و همان عرائضی که سابقاً شد.

و خبر عمر بن حريث هم صحیحه است و بقیه سند هم معتبر است. عن الصادق عليه السلام من أين أهل بالحج؟ فقال: إن شئت من رحلك (رحل یعنی منزل و آنجائی که القاء کرده‌ای و سائل سفرت را، راحله یعنی وسیله سفر، رحل یعنی محل اقامت) و إن شئت من مسجد و إن شئت من الطريق. (وسائل، ابواب اقسام الحج، باب ۲۱ ح ۲). در بعضی از شروح عروه گفته‌اند در کجای این روایت دارد که مکه است؟ گفته‌اند: ودالاتها علی خصوص مكة لا تخلو من خفاء. به حضرت عرض می‌کند من أين أهل بالحج؟ حضرت می‌فرماید: إن شئت من رحلك، حالا اگر منزلش بیرون مکه باشد چه؟ روایت دارد که چون مکروه است که انسان شب در مکه بخوابد و وجهش هم در روایت دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله در هجرت شبانه با چشم گریان از مکه بیرون آمدند و مکروه کرد میبیت در مکه را بخاطر اشک پیامبر صلی الله علیه و آله و خود پیامبر صلی الله علیه و آله در فتح مکه که به مکه تشریف آوردند، شب‌ها می‌رفتند در منی می‌خوابیدند با اینکه آن موقع کار مشکلی بوده و روایت دارد که أمير المؤمنين عليه السلام هر وقت که به حج می‌آمدند شب می‌رفتند خارج مکه می‌خوابیدند.

اولاً ظاهر این است که بمناسبت حکم و موضوع اقتضاء می‌کند که رحلی

که در مکه است و طریقی که در مکه است این ظهور هست و آقایان هم همین ظهور را فهمیده‌اند، گذشته از اینکه این روایت به دو طریق نقل شده: یکی کلینی اینطوری که من خواندم که صاحب عروه البته بین دو روایت تلفیق کرده‌اند که اسم مکه توی آن نیست و همین روایت را از همین عمرو بن حریث شیخ طوسی به یک سند دیگر نقل کرده‌اند که آن هم صحیح است، آن کلمه مکه دارد و آن این است که مثل اینکه بعضی از آقایان آن را ندیده‌اند در تهذیب ج ۵ ص ۴۷۷ قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام وهو بمكة من أين أهل بالحج، این وهو بمكة در نقلی که کلینی کرده نیست و افتاده، پس یعنی از رحلت به مکه و طریق مکه. خود همین که از اهلال به حج سؤال کرده و مسلماً حج باید از مکه باشد و گیری ندارد و حضرت که فرمودند مسجد با طریق یا رحل، رحل و طریق به مکه و روایات مکرر معنأ دارد و خصوصیت ندارد جاهای مکه و همین برای ما کافی است حتی اگر همین وهو بمكة نبود.

پس احرام باید از مکه باشد. بعد عروه فرموده: وأفضل مواضعها المسجد. در روایت کلینی اینطور بود که به حضرت عرض می‌کند: من أين أهل بالحج؟ فقال: إن شئت من رحلك وإن شئت من الكعبة وإن شئت من الطريق وهو بمكة در این روایت ندارد. در روایت شیخ طوسی که وهو بمكة دارد بجای وإن شئت من الكعبة دارد وإن شئت من المسجد. مرحوم صاحب عروه روایت را بدون وهو بمكة نقل کرده‌اند که من المسجد است نه من الكعبة که نسخه کلینی است.

بعد صاحب عروه فرموده‌اند: وأفضل مواضعها المسجد که یک بحثی هست که مسجد الحرام زمان معصومین عليهم السلام خیلی کوچک‌تر از حالا بوده که بحث عامی است که در همه جا می‌آید که اینکه دارد که در مکه مستحب

است نماز را کامل بخواند آیا مکه قدیمه یا جدیده؟ یا احکامی که در مسجد الحرام دارد که مستحب است که انسان در مسجد الحرام یک قرآن ختم کند آیا مسجد قدیم یا مسجد جدید با توسعه؟

**وافضل مواضعه (مسجد) المقام أو الحجر، وقد يقال: أو تحت الميزاب،** اینکه مقام ابراهیم و حج أفضل است روایات دارد، اما میزاب ظاهراً گفته‌اند روایت ندارد و ظاهراً ندیده‌ام که روایت داشته باشد و روایت مقام و حجر روایات زیاد دارد که یکی‌اش این است.

موثقه ابو بصیر که مفصل است که تکه شاهدش را می‌خوانم: ... **إذا أردت أن تحرم يوم التروية ... ثم أتت مسجد الحرام وتقول: ... اللهم إني أريد الحج أحرم لك شعري وبشري ولحمي ودمي** (وسائل، ابواب الإحرام، باب ۵۲ ح ۱). و اما مستحب است در مقام ابراهیم یا حجر که افضل است روایات دارد:

صحيحه معاوية بن عمار حضرت فرمودند: **وادخل المسجد ثم صل ركعتين عند مقام إبراهيم أو في الحجر ثم أحرم بالحج،** و این ظهور دارد که افضل است و امر بالخصوص به آن شده.

و اما تحت الميزاب گفته‌اند در روایات وارد نشده اما یک عده از فقهاء مثل ابو الصلاح در کافی، سلار در مراسم، نقل شده از علامه و شهید که فرموده‌اند: **تحت الميزاب.** تحت الميزاب بالخصوص مقابل حج دلیلی ندارد غیر از فتوای بعضی از آقایان، اگر کسی گفت در قاعده تسامح فتوای فقهاء حجت است، من بلغه، بلغه حتی حدساً، چون فتوای فقیه حدس است و برای مقلدینش حجت است، اما آیا شمای فقیه دیگر می‌توانید اعتماد کنید و بنویسید در رساله‌تان که مستحب است که احرام تحت میزاب باشد چون فقیه فتوی داده؟ یک بحثی است که از قدیم مطرح است که محل خلاف هم هست

و صاحب جواهر گاهی به آن ملتزم شده و مرحوم شیخ گاهی ملتزم شده‌اند و عمل بسیاری از متأخرین ایضاً کشف از همین می‌کند که فتوای فقیه کافی است. و از اول تا آخر عروه را که شما مستحبات را که می‌بینید مکرر در مکرر نه یکی و ده تا مواردی هست که بعنوان مستحب ذکر کرده‌اند دلیل خاص هم ندارد مگر اینکه فلان فقیه و عمل فلان فقیه بوده مثل عمل ورام بن اُبی فراس که جد مادری سید بن طاووس بوده که بعنوان مستحب فرموده عقیق زیر زبانم بگذارید وقتیکه می‌خواهید مرا دفن کنید. بحث اینجاست که آیا قاعده تسامح حدسیات را هم می‌گیرد؟ عمل بسیاری از فقهاء بر این است، گذشته از اینکه بعضی‌ها تصریح کرده‌اند که عمل حدسی را هم می‌گیرد و اگر گفتیم بلوغ و عمل حدسی را هم می‌گیرد پس میزاب هم می‌شود مستحب و افضل که مستحب است در مسجد الحرام احرام ببندد و افضل مواضع مسجد الحرام یا مقام ابراهیم و یا حجر اسماعیل است و کدام افضل است؟ نمی‌دانیم که در روایات گفت این دو جا، اما اگر خواست در حج احرام ببندند بنا بر اینکه قاعده تسامح بلوغ حدسی را هم شامل می‌شود آن وقت می‌گوئیم افضل مواقع حجر تحت میزاب است.

## جلسه ۷۷۳

۲۰ ربیع الأول ۱۴۳۶

تابع عرائض دیروز، احرام حج تمتع باید از مکه باشد و مستحب است که از مسجد الحرام باشد و در مسجد الحرام مستحب است که یا از مقام ابراهیم علیه السلام باشد و یا در حجر اسماعیل. یک تکه از حجر اسماعیل زیر میزاب است، آیا بالخصوص مستحب است که زیر میزاب باشد یا فرقی ندارد هر جای حجر اسماعیل از باب اینکه اطلاق حجر برایش می‌شود. حجر و مقام ابراهیم علیه السلام هر دو روایت دارد، اما میزاب نقل نشده که در روایات آمده باشد، بعضی مثل محقق اردبیلی فرموده‌اند لا دلیل له. پس بالخصوص مستحب نیست در حجر اسماعیل هر جایش که شد، چه تحت میزاب باشد و یا نباشد یکسان است و تحت المیزاب اولویت ندارد، لکن چیزی که هست مجموعه‌ای از علماء و بزرگان و اعیان فقهاء مرتب گفته‌اند میزاب بالخصوص و آیا در مقام تسامح در ادله سنن همین مقدار کافی است؟ یک بحثی هست که آیا من بلغه ثواب علی عمل، بلوغ حدسی را می‌گیرد یا نه؟ که بعضی تصریح کرده‌اند که نمی‌گیرد و بلوغ ظهور دارد در بلوغ حسّی و نقل حسّی، نقل حدسی که



فتوای فقیه باشد، یعنی اهل خبره ثقه، بلغ صدق نمی‌کند، اگر هم شک کردیم قدر متیقنش همان حسّی است. اگر کسی بگوید بلوغ اعم از بلوغ حدسی است که فرموده‌اند یک عده‌ای. این بحث را اگر خواستید مفصل ببینید یکی از جاهائی که مفصل بحث کرده کتاب تبیان الأصول است که از شاگردان شریف العلماء و هم‌دوره‌های شیخ است مرحوم سید نظام الدین حسینی استرآبادی، اما خطی است و مثل اینکه چاپ نشده. ولی آن چیزی که مفصل است و چاپ شده مفاتیح الأصول سید مجاهد است. چند عبارت می‌خوانم تا بالنتیجه ببینیم آیا می‌توانیم مقتنع شویم یا نه؟

مرحوم وحید بهبهانی یک عده رساله دارند بنام الرسائل الفقهیه که چاپ شده و سابقاً این‌ها جزء کتاب‌های دیگر ایشان چاپ می‌شد و حالا جمع شده و جدا شده. وحید بهبهانی استاد الأعظم است و استاد فقهاء العظام هستند مثل صاحب جواهر و کاشف الغطاء و میرزای قمی و سید بحر العلوم و نراقیین.

در رسائل الفقهیه ص ۱۷۷ یک تکه عبارت ایشان این است: عادة فقهاءنا المسامحة في المستحبات والمكروهات كما هو معلوم عند كل من له اطلاع بل ربما يكتفون بفتوى فقيه من دون وجدان خبر أصلاً مثل ما صدر منهم في الحكم بکراهة الصلاة إلى الباب المفتوح وغير ذلك مما هو كثير كما يخفى ايضاً على المطلع بل مما هو كثير بل ربما يكتفون في المقام المذكور (در مستحبات و مکروهات) بما هو اضعف من فتوى فقيه ايضاً.

یک نمونه مسأله عقیق گذاشتن در دهان میت است که نه روایتی برایش نقل شده و قبل از سید بن طاووس و جدّ امّی ایشان ورام بن ابی فراس نقل نشده از کسی، اما ورام بن ابی فراس نگفته مستحب است، در وصیت نامه‌اش نوشته که وصیت کرده که یک عقیقی که اسماء معصومین علیهم‌السلام روی آن حک

شده را زیر زبان من بگذارید قبل از اینکه بند کفن را ببندید. این اضعف از فتوای فقیه است فتوی هم نیست، شاید بقصد رجاء بوده و توسل و تبرک بوده، آن وقت فقهاء بعد آمده و گفته‌اند مستحب است.

در عروه کتاب طهاره، فصل في المستحبات قبل الدفن وحينه وبعده، ایشان یک مشت مستحبات نقل می‌کند، در آنجا فرموده‌اند: السادس والعشرون: أن يُجعل في فمه (میت) فُص عقیق مکتوب علیه لا إله إلا الله ربی محمد نبی علی والحسن والحسین إلى آخر الأئمة... أئمتي. غیر از چند تا از آقایان حاشیه نکرده‌اند و نگفته‌اند دلیلی ندارد، روایتش کجاست؟ با اینکه سر نخش فتوای فقیه هم نبوده و در متقدمین نقل نشده حتی یک مرسله هم نقل نشده. معظم فقهای که مشارب فقهی و رجالی‌شان مختلف بوده که حاشیه عروه دارند اینجا را حاشیه نکرده‌اند و بعنوان مستحب پذیرفته‌اند با اینکه عمده دلیل این سر نخ چیست؟ اینکه من از شیخ انصاری نقل می‌کنم کتاب طهارت چاپ قدیم ج ۲ ص ۳۰۷ می‌فرمایند: عن فلاح السائل (کتاب سید بن طاووس که سبط ورام بن اَبی فراس است) وکان جدی ورام بن اَبی فراس قدس سره وکان ممن یقتدی بفعله أوصی أن یجعل فی فمه بعد وفاته فُص عقیق علیه أسماء ائمه عليهم السلام و نگفته که روایت دارد و نگفته که مستحب است. از نظر علم و تقوی ورام بن اَبی فراس در حدی بوده که اقتداء به فعلش می‌شود. وقتیکه شیخ انصاری این را از فلاح السائل نقل کرده‌اند خودشان فرموده‌اند و من جمیع هذا مضافاً إلى اشتها ذلك بین الشيعة (اشتها مدرکی است که تازه بین فقهاء هم نیست بین عامه شیعه است) یعلم عدم وجه ظاهر تردد اول الشهدین وثاني المحققین فی ذلك. (چرا شهید اول و محقق ثانی تردد شده‌اند در استحباب این عمل، شیخ انصاری می‌فرمایند اصلاً تردد هم جائی ندارد در عملی که نه روایت است،

فتوی است از فقیهی قبل از ورام بن ابی فراس که وحید بهبهانی فرمود به  
اضعف ذلک اعتماد می کنند.

مسأله ای که وحید بهبهانی مثل ما صدر منه فی الحکم بکراهة الصلاة إلى  
الباب المفتوح، کراهت نماز به باب مفتوح کمی بازش کنم، البته حرف بیش از  
این هاست که خودتان مراجعه کنید. محقق حلی که واقعاً از محققین ماست و  
از فقهاء درجه یک ماست. ایشان در معتبر فرموده: ج ۲ ص ۱۱۶، مسأله: وقیل  
تکره الصلاة إلى باب مفتوح أو إنسان مواجه (کسی جلوی انسان نشسته، انسان  
روبرویش نماز بخواند) ذکر ذلک ابو الصلاح حلی (ابو الصلاح از معاصرین  
شیخ طوسی و متقدم بر شیخ طوسی است و ۱۰ - ۲۰ سال قبل از شیخ طوسی  
فوت شده است) وهو أحد الأعیان ولا بأس باتباع فتواه. محقق با این تقوی و  
دقت چون ابو الصلاح گفته مکروه است او هم گفته پس مکروه است، نه آیه  
و نه روایت دارد. بله یک فقیهی مثل ابو الصلاح اینطور نیست که از هوای  
نفس بگوید، ولی چه کنیم که نمی دانیم که چیست؟ یعنی همین مقدار را  
محقق می فرمایند: لا بأس باتباع فتواه. شهید اول علی دقته توی چهار کتاب  
همه جا بعنوان مکروه ذکر کرده. ایشان در کتاب الفیه و نغلیه یک روایت دارد  
که للصلاة أربعة آلاف حد و خدا می داند چند سال زحمت کشیده پای کتاب  
به این کوچکی، ایشان در الفیه با مقدمات و شروط و موانع و قواطع، هزار  
واجب و حرام برای نماز ذکر کرده که اسمش را گذاشته الألفیه و یکی بعنوان  
النغلیه که ۳۰۰۰ مستحب و مکروه را ذکر کرده از شروع مقدمات نماز و لباس  
و مکان مصلی که بشود ۴۰۰۰ که در نغلیه نماز در مقابل باب مفتوح را ذکر  
کرده. همین شهیدی که در مسأله فصّ عقیقی تردد پیدا کرده. در بیان ص ۶۵،  
در دروس ج ۱ ص ۱۵۵، در ذکری ج ۳ ص ۹۳ در تمام این چهار کتابشان

ایشان بعنوان مکروه که حکم شرعی است و مدرک و دلیل می خواهد ذکر کرده اند که از مکروهات است.

در عروه کتاب الصلاة، فصل في الأمكنة المكروهة، وهي مواضع: الثالث والعشرون: إذا كان مقابله باب مفتوح، دلیل باب مفتوح چیست؟ ابو الصلاح گفته، نه آیه و نه روایت دارد و معظم هم حاشیه نکرده اند و کسانی که قاعده تسامح را قبول دارند حد تسامح را به اینجا کشیده اند. ابن زهره در غنیه، محقق هم در مختصر النافع و هم معتبر و هم شرائع، علامه و شهید این را ذکر کرده اند.

خلاصه اینکه استحباب أن يكون الإحرام تحت الميزاب، محقق فرموده اند لا دلیل له، بله اگر مراد آیه باشد که نداریم، اگر روایت خاصه باشد که آن هم روایت خاصه نقل شده، روایت دارد الحجر و یک تکه از حجر تحت میزاب است، اما میزاب را که مرحوم بهبهانی فرموده فقهاء عادة به روایت ضعیف عمل می کنند در باب مستحبات و مکروهات، بلکه به اضعف من ذلك عمل می کنند. آن وقت مسأله ای که یک عده همینطور فرموده اند. محقق نسبت به استحباب اینکه احرام یا عند مقام ابراهیم و یا تحت المیزاب یعنی عدل مقام ابراهیم، هم در مختصر النافع و هم معتبر و هم شرائع این را ذکر کرده. آیا این مقدار کافی نیست در تسامح، تسامحی که با یک فص عقیق درست می شود، حالا نمی خواهم عرض کنم تا آنجا، یعنی بالنتیجه فقهاء اهل خبره اند و متدین هستند و نمی خواهند کاری کنند که درست نیست و می دانند که استحباب و کراهت حکم شرعی است و کل عمرشان را توی همین چیزها گذاشته اند و استنباط احکام. آیا این مقدار کافی هست یا نیست در مثل تحت میزاب بودن، که چه گیری دارد که انسان بگوید.

مرحوم صاحب جواهر در ج ۱۸ ص ۱۸ فرموده: **واقصر فی محکی الإرشاد والتلخیص والتبصرة علی فضل ما تحت المیزاب ولم يذكر المقام**، علامه در ارشاد تبصره فرموده مستحب است برای احرام حج برود در مسجد و تحت المیزاب احرام ببندد و اسم مقام ابراهیم را هم نیاورده است. صاحب جواهر می‌فرمایند: **ولم نعر له علی شاهد یقتضی فضله علی المقام**. آیا افضل است تحت المیزاب از اینکه توی مقام ابراهیم علیه السلام احرام ببندد؟ ظاهر اینکه علامه در تبصره و ارشاد فقط تحت میزاب را گفته‌اند و اسم مقام ابراهیم علیه السلام را نیاورده‌اند اگر ظاهرش این باشد که این افضل است، دلیل افضلیت چیست؟ گذشته از اینکه معلوم نیست که دلیل بر افضلیت باشد، بعنوان یک مصداق شاید ایشان ذکر کرده باشند، یعنی تحت المیزاب این قدری است که مثل علامه فقط تحت المیزاب را ذکر کرده‌اند. نه اسم مطلقاً حج را آورده‌اند و نه اسم مقام ابراهیم را.

علامه در تبصره ص ۹۹ فرموده: **ویستحب أن یکون (احرام حج) یوم الترویة عند الزوال من تحت المیزاب** و اسم مقام ابراهیم را هم نیاورده. در ارشاد ج ۱ ص ۳۲۸ همینطور فرموده.

من می‌خواهم یک چیزی در رابطه با تحت المیزاب عرض کنم و آن این است که دو چیز هست که فقه عادهً مبتنی بر آن است، یکی خبر ثقه و یکی ظواهر که در شرع اینطور است و در همه جا اینطور است و در سیره عقلاء هم همینطور است. چرا ظواهر حجت است؟ لبناء عقلاء، منجز و معذر می‌دانند، چرا خبر ثقه حجت است؟ لبناء عقلاء، مگر جائی را که شارع توسعه و تضییق نموده باشد. توسعه مثل خبر عدل که اگر بگوئیم بینش و بین خبر ثقه عموم من وجه است و تضییق هم مثل قیاس و رأی و استحسان که عقلاء اعتماد می‌کنند، اما شارع آن را کنار زده و تضییق فرموده و الابداء عقلاء متبع

است، آیا اگر یک پزشک خودش مریض شد و سرماخوردگی پیدا کرد هر چه فکر کرد به نتیجه نرسیده، به یک پزشک دیگر مراجعه کرد او هم گفت به نظر من سرماخوردگی شما فلان قسم است که دارویش فلان چیز است، اگر این پزشک مریض عمل کرد به نظر پزشک دیگر آیا به نظر عقلاء کار بدی کرده یا درست؟ یک وقت فقیه می داند که فرمایش آن فقیه دیگر تام نیست، یک وقت وجه حجیتش را نمی داند. اگر وجه حجیتش را نداشت چه اشکالی دارد؟ آن قدر ظواهر از اول تا آخر فقه داریم که استظهار می کنند فقهاء، آیا همه اینها تقریر معصوم علیه السلام در آن شده، حالا بگوئید خبر ثقه تقریر معصوم شده نسبت به آن، این قدر استظهار و تبادل، بناء عقلاست آیا بناء عقلاء در ما نحن فیه نیست.

ما می خواهیم ببینیم دلیل چه داریم، در باب واجبات و محرمات نمی خواهیم ملتزم شویم. شما مفاتیح الأصول و تبیان الأصول را ببینید حتی در واجبات و محرمات می فرمایند. من خودم بیش از پنجاه سال است از یکی از اعظام مراجع معروف یک سؤالی کردم راجع به یکی از مستحبات و مکروهات که یادم نیست که موردش چه بود، ایشان کتاب نجاه العباد را درآورد ورق زده و انگشت گذاشته. آیا این کار عقلانی نبود؟ چرا. چه اشکالی دارد. کبری را بررسی کنید. آیا در سیره عقلاء همچنین چیزی هست؟ اگر هست ما نحن فیه حالا قاعده تسامح را هم نگوئیم، اشکال هم بکنیم در قاعده تسامح و بگوئیم بلوغ بلوغ حسّی است و یا شک می کنیم که بلوغ حسّی یا حدسی است، دوران بین اقل و اکثر است، قدر متیقنش بلوغ حسّی است پس بلوغ حدسی را نمی گیرد. خلاصه تأمل کنید و ببینید آیا تام است که خیلی جاها حل می شود.

## جلسه ۷۷۴

### ۲۱ ربیع الأول ۱۴۳۶

اینجا در بعضی از شروح عروه چند تا فرع ذکر فرموده‌اند که نقلش مناسب است: ۱- اینکه مستحب است که احرام ببندد در مسجد الحرام و یا عند مقام ابراهیم علیه السلام و یا در حجر و یا تحت المیزاب، اگر مستحب مزاحم شد با حضور قلب، چون وقت احرام یک دعاهائی دارد که انسان بخواند. فرض کنید چون اینجا شلوغ و سر و صدا هست اگر بخواهد دعا بخواند حضور قلب ندارد ولی اگر در خانه‌اش و جای خلوتی دیگر احرام ببندد در مکه مکرمه حضور قلب دارد، عند التزاحم کدام مقدم است؟ فرموده‌اند حضور قلب مقدم است.

مسأله تزاحم هم در الزامیات و اقتضائیات و هم در لا اقتضائیات هست که انسان نمی‌تواند بین آنها را جمع کند. وقتیکه با خدای تبارک و تعالی صحبت می‌کند و دعا می‌کند، این حضور قلب رکن در آن است و لاهی قرار نمی‌دهد آن وقت این مستحب است نه واجب. اما اگر این شخص قادر بر جمع بینهما نیست. کسانی هستند که در شلوغی حواسشان پرت می‌شود. دعا

می خواند اما لقلقه زبان است و حضور قلب ندارد. کدام مقدم است؟ تصریح کرده اند که حضور قلب مقدم است و اهم است. چون خود اهمیت را باید از ادله استفاده کرد. فرموده اند از مختلف ادله استفاده می شود که حضور قلب رکن در دعاست. آن وقت این مقدم است بر اینکه تعیین شده بالخصوص در مسجد الحرام و یا مقام و یا حجر و یا تحت المیزاب انجام دهد. این از کجا آمده؟ برداشت از مختلف مواردی است که راجع به آن در مورد حضور قلب صحبت شده، یکی اش در باب نماز است که روایات معنأً ظاهر متواتر دارد که آدمی که نماز می خواند آن قدری از نماز برایش نوشته می شود که حضور قلب دارد و آن قدری که توجه ندارد اصلاً نوشته نمی شود که گفته اند نماز خصوصیت ندارد، نماز از باب این است که سخن با خدای تبارک و تعالی است، آدمی که صحبت می کند لقلقه زبان روح و واقعیتش نیست، واقعیت این است که الفاظ با توجه ادا شود. یکی از روایاتش که ظاهراً معنی هست: صحیحه محمد بن مسلم عن ابي عبد الله عليه السلام: **من صَلَّى فاقبل على صلاته** (در نماز توجه داشت) ... **اقبل الله عليه ما أقبل** (چقدر در نماز توجه به خدا دارد، خدا هم همانقدر اقبال می فرماید) **فربما رفع نصفها، أو رُبعا أو ثلثها أو خمسها** و در بعضی روایات دارد عشرها. یعنی آن مقداری که در نماز توجه ندارد کالعدم است. فقط یک مسأله اینجا هست که صاحب عروه هم متعرض هستند و از روایات هم خوب برداشت می شود که شیطان سوء استفاده از همه جور چیز با انسان می کند و یکی اش این است که انسان را به وسوسه می اندازد. یعنی شخص می خواهد بهتر انجام دهد او را به وسوسه می اندازد، بخاطر اینکه توجه داشته باشد او را از نماز جماعت محروم می کند. یک آقائی را دیدم که متدین و متقی بود از اهل علم و علماء و فضلاء بود، یک وقت دیدم دارد در



مدرسه نماز می خواند، گفتم چرا در مدرسه نماز می خوانی؟ گفت هستند ائمه جماعتی که به آنها معتقدم به عدالتشان، اما حواسم جمع نیست، یعنی نباید وسوسه باشد چون گاهی شیطان از همینجا انسان را به وسوسه می اندازد او را محروم از جماعت می کند و از چیزهای دیگر.

مطلب دیگر مطلب الزامی است که در جاهای متعدد هست در مختلف ابواب فقه هست و در اینجا بالخصوص که احرام از مکه مکرمه باشد. مرحوم کاشف الغطاء مطرح کرده اند در کشف الغطاء و دیگران هم مطرح فرموده اند و خود صاحب عروه مطرح فرموده اند که احرام باید از مکه ببندد، حالا آیا از مکه قدیمه یا جدیده؟ دو عبارت می خوانم یکی از عروه و یکی از کشف الغطاء، کاشف الغطاء در کشف الغطاء چاپ قدیم ج ۲ ص ۴۳۰ فرموده: **ومنها الإحرام بالحج من مكة في بطن لبناء القديم أو مطلقاً (توسعه هائی که شده و الثانی اقوی، هر چقدر که مکه توسعه پیدا کند مکه مکه است. در ادله گفته شده که احرام را در مکه ببندد، یعنی شهر مکه هر چقدر هم که توسعه پیدا کند.**

صاحب عروه به عکس این در آخر حج عروه مسأله ۲۱ فرموده: **المعتمر عمرة التمتع** (کسی که احرام را می بندد تلبیه را ادامه می دهد حتی شاهد بیوت مکه، آیا مکه قدیم یا جدید؟ مکه قدیم شاید از حدود مسجد الحرام امروز کمتر نبوده یک شهر کوچک بوده و در روایت دارد که اهل مدینه ده هزار نفر بودند) **يقطع التلبية عند مشاهدة بيوت مكة في الزمن القديم**، ایشان به عکس کاشف الغطاء فرموده اند. همین مسأله در اماکن تخییر می آید. کسی که مسافر است و قصد عشره نکرده باید قصد عشره کند مگر در چهار موضع: **مسجد الحرام، مسجد النبي ﷺ، مسجد کوفه و حائر الحسين علیهما السلام**. خوب روایاتش

مختلف است و فتاوی فقهاء هم مختلف است که بعضی مثل صاحب عروه فرموده‌اند کل این شهرها نه فقط مسجد الحرام، کل مکة، شهر مدینه و شهر کوفه و شهر کربلاء. آیا شهر مکه مکه قدیم یا جدید، بنابر نظر صاحب عروه و قبل و بعد از صاحب عروه ملاک این چهار شهر است، یعنی کربلای سابق آنچه که من یادم هست، پشت خیمه‌گاه دیگر هیچ نبود غیر از باغ و شهر همانجا تمام می‌شد، الآن اینجا اول کربلاست نه وسط کربلا. شهرهای دیگر هم همینطور بوده. ملاک در روایات وقتیکه اسم شهر برده شده، بنابر اینکه ملاک شهر مکه باشد مخیر است بین نماز قصر و تمام، در خانه‌اش هم آیا مخیر است ولو در مکه جدید باشد؟

عروه در کتاب صلاة، فصل فی أحكام صلاة المسافر مسأله ۱۱ فرموده: الأتوی کون المسافر مخيراً بین القصر والتمام فی الأماكن الأربعة، اول ایشان ذکر کرده‌اند: مسجد الحرام، مسجد النبی، مسجد کوفه و حائر الحسین علیه السلام که باز خلاف است که حائر حدودش چقدر است که یک عده تصریح کرده‌اند که یکی از روایات تا ۲۵ ذراع که ۱۲ متر تقریباً می‌شود از اطراف قبر مطهر حضرت، بعد که قدری صحبت می‌کنند می‌فرمایند: ولا یبعد (فتوی است) کون المدار در تخیر شرعی علی البلدان الأربعة، وهي: مکة والمدینة والکوفة وکربلاء که معظم هم اینجا را حاشیه نکرده‌اند که فرموده‌اند: بلدان الأربعة فقط میرزای نائینی و یکی دو نفر دیگر حاشیه کرده‌اند.

والحاصل این است که آقایان یک فرمایشی دارند که در فقه هم غالباً بنا می‌کنند و در اصول هم مطرح می‌کنند که قضایائی که گفته می‌شود، علی نحو القضية الخارجیة است یا علی نحو القضية الحقیقیة است؟ یعنی کلاً تحقق الموضوع فی الخارج، تحقق الحكم. مثلاً شارع فرموده الخمر حرام، زمانی که آیه

شریفه وارد شده بر حرمت خمر و معصومین علیهم السلام فرموده‌اند آن زمان مثلاً از برگ درختان خمر نمی‌گرفته‌اند و از چوب، حالا اگر از برگ درختان و یا چوب خمر گرفتند و فرضاً خمر هم هست و تمام آثار خمر را هم داراست، آیا حرام نیست؟ چرا؟ چه دلیلش است؟ چون گفته‌اند الخمر و این هم اسمش خمر است.

یک وقت شک در مراد است و یک وقت شک در ظهور است. اگر شک در مراد شد، نه ما راهی برای کشف مراد نداریم إلاّ اطلاقات و عمومات. اگر شک در ظهور شد بله اصل عدم ظهور است، بنای فقه و فقهاء یک وقت تتبع کنید که خیلی جاها بدردتان می‌خورد و گرنه مثل بعضی از فقهاء گرفتار این می‌شوید که در یک جا مکه را بگویند مکه جدید و یک جا تصریح کند مکه قدیمه نه جدید. مکه مکه است، در موطن تخییر گفته شده مکه، در احرام بستن برای حج تمتع گفته شده مکه، در قطع تلبیه گفته شده عند مشاهده بیوت مکه، گفته شده کربلاء، نجف، احکامی که بر این‌ها مرتب است، این موضوع جدید را آیا شامل می‌شود یا نه؟ خوب است آقایان مطالعه بکنند ولو اینجا صاحب عروه مطرح نکرده‌اند و بعضی از شروح مطرح کرده‌اند که بد نیست که انسان بیشتر مطالعه کند که باید این طرف و یا آن طرف نظر دهد و بعضی هم تفصیل قائل شده‌اند که عرض می‌کنم.

## جلسه ۷۷۵

### ۲۲ ربیع الأول ۱۴۳۶

مسأله در اینکه مراد از مکه، مکه زمان صدور روایات است یا مراد این شهر است هر چقدر که توسعه و تضییق در آن حاصل شود. سابقاً مثل حالا شهرها کم کم بزرگ می شده‌اند و وقتیکه جنگ می شده شهرها کوچک می شده چون در جنگ‌ها اطراف شهرها بیشتر آسیب می دیده، لهذا مردم اطراف می آمدند داخل و آن خانه‌ها خراب می شده و کوچک می شده. یکی هم مکه مکرمه است. گذشته از اینکه جمعیت دنیا هر چقدر که پیشرفت می کند هر روز هر ده و شهر و قریه‌ای در سعه و ضیق اثر می گذارد. مکه مکرمه یک مجموعه احکام واجبی و محرمه و مستحبه و مکروهه نسبت به آن هست مسأله مسأله تبادل و ظهور عقلانی است. اگر در جایی تبادل باشد مراد همان است. وقتیکه شارع یک چیز خاص نفرموده باشد مراد همان متبادر است، یکی اش هم احرام از مکه مکرمه برای حج تمتع، آن وقت مکه مکه قدیمه یا جدیده است هر چقدر که توسعه پیدا کرد. یک مثال عرض می کنم برای تقریب به ذهن اگر زید گفت هر کس که وارد خانه‌ام شود او را اکرام می کنم

و هدیه به او می‌دهم. این را وقتی زید گفت که در خانه ۲۰ - ۳۰ متری نشسته بود. بعد اطرافش را خرید و بنا کرد و خانه‌اش ۱۰۰ متر و ۳۰۰ متر شد، روی حرفش هم باقی مانده، متبادر عرفی که تبادر علامه حقیقت است این است که وقتیکه گفت هر کس که به خانه من وارد می‌شود من به او هدیه می‌دهم و در خانه ۲۰ - ۳۰ متری نشسته بود معنایش این است که در همان خانه ۲۰ - ۳۰ متری؟ یا گفت خانه‌ام و هر جا که اسمش خانه زید است مشمول آن حکم می‌شود. متبادر عند العقلاء چیست؟ و هکذا (اگر کسی مغازه‌ای دارد، این دکانش کوچک است ولی بعد بزرگ می‌شود و یک احکامی نسبت به آن دکان و اینکه ارشش چقدر می‌شود یا هر چیزی دیگر. آیا وقتیکه دکانش پنج متر مربع بود و حالا شده ده متر، اگر صحبتی شده وقتیکه دکانش ده متر بود، آیا معنایش همان پنج متر است و قضیه خارجیه است؟ زید که گفت اگر کسی به خانه من بیاید وقتی که گفته مراد همان خانه ۲۰ - ۳۰ متری است یا هر چه که اسمش خانه زید است ولو بشود ۵۰۰ متر؟ ظاهراً متبادر قضیه حقیقیه است که جاهای دیگر هم آقایان همین را می‌فرمایند. اصل عقلائی یعنی تبادر، یعنی منسب به ذهن از الفاظ در موضوعات، الموضوع علی نحو الحقیقة الخارجیة نه علی نحو الموضوع الخارجی فعلاً. بالنسبة به مکه مکرمه اگر کسی در شب‌هائی که باید مبیّت در منی داشته باشد می‌تواند در مکه بماند مشتغلاً بالعبادة، این کافی است و جائز است و کفاره هم ندارد. چون کسی که شب یازدهم و دوازدهم برای بعضی‌ها شب سیزدهم ایضاً باید در منی شب تا صبح بماند، اگر عمداً نماند هم کار حرام کرده و هم کفاره دارد که چند مورد استثناء شده و یکی کسی است که در این شب‌ها در مکه مکرمه باشد مشتغلاً بالعبادة، حالا یا مسجد الحرام یا مکه مطلقاً كما هو الأظهر، آیا کل شب باید

مشغول به عبادت باشد و یا همینطور که در مبیت در منی نصف شب کافی است، آنجا هم کافی است با مباحثی که دارد. آیا باید در مکه قدیمه مبیت کند بنابر اینکه مکه باشد نه خصوص مسجد الحرام، مکه زمان صدور روایات که شاید مکه زمان صدور روایات تمامش الآن در مسجد الحرام خلاصه شود و شاید مکه در زمان صدور روایات آنچه که من از مکه بعد از سالها دیدم که چهار چوبه و سه در ورودی به مسجد الحرام می شد (باب بنی شیبیه) ۱۰ تا ۱۲ متر تا کعبه بود و شاید مکه زمان پیامبر ﷺ کوچکتر از مسجد الحرام فعلی باشد. آن وقت اینکه در روایات گفته شده این یک مسأله ای محل ابتلاء است و خیلی ها هم از این مسأله استفاده می کنند و در منی شب نمی ماند و می آید در مکه مکروه منشغلاً بالعباده. حالا اگر می خواهد در خانه اش منشغل به عبادت باشد آیا در مکه قدیمه یا جدیده هم کافی است؟ یا اینکه روایت دارد که شب ماندن در مکه مکروه است، آیا در مکه قدیمه یا جدیده؟ یا روایت دارد که مستحب است که وقتی که حج تمام شد در مکه نماند و به شهرش برگردد و مکروه است که بعد از اتمام اعمال در مکه بماند. روز ۱۲ از منی آمد و کارهایش را هم کرده مستحب است که یک ساعت هم نماند مگر ضرورتی باشد. آیا در مکه قدیمه مکروه است که بماند یا هر جا که اسمش مکه است؟

در روایات دارد که نماز در حمام خواندن مکروه است، حالا زمان حضرت صادق علیه السلام که این را فرموده اند یک حمامی بوده ۵۰ متر و بعد همان حمام را توسعه دادند و شد ۲۰۰ متر، آیا در همان ۵۰ متر مکروه است نماز خواندن (زمان صدور روایت)؟ این موضوعاتی که احکام بر آنها مرتب است چه اسمش مسجد الحرام یا مکه یا کربلاء و کوفه یا حمام باشد که در فقه پر است. آیا قضیه حقیقه است. یعنی کما صدق انه حمام ولو آن وقت کوچک

بوده و بعد بزرگ شده، یا قضیه خارجیه است؟ این‌ها را باید بررسی کرد چون حکم تابع موضوع است و موضوع هم تابع تبادر است. اگر تبادر شد تبادر علامت حقیقت است مگر شارع بالخصوص یک جائی چیزی فرموده باشد که یک استثناء دارد که عرض می‌کنم. این‌ها را که انسان بررسی کند شاید لا شک در اینکه این هم مثل جاهای دیگر علی نحو القضیه الحقیقیه است، یعنی در این جهت شک و تردد پیدا نمی‌کند. بله انسان یک مسأله را ملاحظه کند و ببیند آقایان یکی اینطور و یکی طور دیگر فرموده ولی یکی و دو تا نیست، شما اگر مسائل حج را ملاحظه کنید می‌بینید مسائل زیادی هست. منی، عرفات و مشعر محدودند و قابل بزرگ و کوچک شدن نیست و خود شارع برایش حدّ قرار داده است و احکام مربوط به منی و مشعر و عرفات تابع همان حد است، اما مکه را که تعیین نکرده‌اند که حدش چیست، مدینه که حدش تعیین نشده و کربلا و کوفه تعیین نشده.

در باب صلاه در سفر طبق فرمایش شاید مشهور ولی بسیاری از فقهاء که این هشت فرسخ یا چهار فرسخ که برود و برگردد که مجموعاً بشود هشت فرسخ از آخر این شهر حساب است تا اول آن شهر و برگردد بعضی گفته‌اند در شهرهای بزرگ از آخر محله حساب است، خوب وقتیکه محله بزرگ می‌شود چه؟ وقتیکه شهر بزرگ می‌شود چه؟ سابقاً شهر یک کیلومتر در یک کیلومتر بود و هنوز پیرمردهایی هستند که می‌گویند طول و عرض قم یک کیلومتر بیشتر نبوده، خوب اگر کسی می‌خواهد از قم سفر کند برود به فلان شهر، ملاک آخر شهر آن روز بود، اگر هشت فرسخ می‌شد تا فلان جا نمازش قصر بود، حالا قم از این طرف چند کیلومتر بزرگ شده و آن شهر هم چند کیلومتر نزدیک‌تر به قم شده، این هشت فرسخ شده شش فرسخ، ملاک

چیست؟ آیا کسی احتمال می‌دهد که منظور شهر قدیم قم است که در روایات اسم شهرها آمده و نیز کوفه و بغداد و واسط و بصره. شهر کوفه که بعد از اسلام تأسیس شده یک ده بوده، صاحب جواهر می‌فرماید کوفه رسید به پنج فرسخ در پنج فرسخ یعنی تقریباً ۳۰ کیلومتر در ۳۰ کیلومتر. مسجد سهله جزء مساجد کوفه بوده و تا ما عراق بودیم مسجد سهله در صحرا بود و حالا توسعه پیدا کرده. ملاک در همه جا قضایای حقیقیه است مگر اینکه در جائی قرینه خاص داشته باشد که قضیه خارجی است. مکه هم همینطور است، یک وقت یک کیلومتر است و یک وقت ۱۰ کیلومتر در ۱۰ کیلومتر.

علی کل این یک مسأله سیاله است که همه جا هست و یکی از آن‌ها مسأله احرام در مکه است، جاهای دیگر چکار می‌کنیم اینجا هم همان کار را بکنیم. بعضی از آقایان در شروح عروه تفصیل قائل شده‌اند به این که فرق می‌کند مسجد الحرام با مکه. در مسجد الحرام و مسجد النبی و مسجد الکوفه معنایش آن چیزی است که فعلاً اسمش مسجد است اما در شهر مثل مکه حکم رفته روی موضوعی که مکه است و مکه ظهور دارد در ما یصدق علیه هذا العنوان که وقتیکه مکه بزرگ شد به آن مکه می‌گویند، اما وقتیکه مسجد الحرام گفته شد، وقتیکه حضرت فرمودند عند صدور الروایه عن المعصوم علیه السلام معنایش مسجد الحرام هر قدر اسمش صدق کند نیست. مراد عنوان نیست مراد هذا الذی فعلاً یقال له مسجد. این حرف از کجا؟ اگر آیه و روایت بود عیبی نداشت و حالا اگر کسی به عکس بگوید، بگوید مسجد متبادر این است که آن چیزی که یصدق علیه مسجد الحرام که هر چه که بزرگ شد مسجد الحرام است اما مکه که گفته شده یعنی ما هو مکة فعلاً، این فعلاً و ما یصدق علیه از کجا آمده؟ قاعده می‌خواهند ادعای تبادر کنند ولو کلمه تبادر را



نفرموده‌اند. وقتیکه این چیزها شد مربوط می‌شود به سوق العقلاء و عرف و اینکه برداشت عرفی و متبادر چیست؟ صدق حمل و عدم صحه السلب چیست؟ آن‌هائی که علامت حقیقت است. ظاهراً تمام این الفاظ مثل جاهای دیگر.

یک استثناء در اینجا هست و آن مسأله قطع تلبیه است که یک جزئی است که در آن عموم ذکر نشده، حضرت فرمودند مستحب است و وقتیکه احرام می‌بندد تلبیه را تکرار کند و تا یشاهد بیوت مکه بعد فرمودند الآن که مکه توسعه پیدا کرده (در زمان حضرت صادق علیه السلام) فرمودند: ملاک بیوت مکه قدیمه است. خوب آیا دلالت می‌کند که اسمش مکه نیست و این جزئی الغاء خصوصیت از آن فهمیده می‌شود که همه جا همین را بگوئیم؟ یا نه چون این خلاف قاعده است حصرش می‌کنیم به این مورد. اصلاً این مورد مکه زمان پیامبر صلی الله علیه و آله شاید تمامش به اندازه مسجد الحرام امروزی بوده، پس موضوع تساقط است در این تکه‌اش چه برسد که بخوانیم تعدی کنیم و بعضی تعدی کرده‌اند از این موضوع که فهم عدم خصوصیت است، انصافاً فهم عدم خصوصیت نیست، آن وقت تمام احکام مکه در مکروهات و مستحبات و واجبات همین را بگوئیم.

روایت این است: صحیح معاویه بن عمار قال أبا عبد الله عليه السلام: إذا دخلت بيوت مكة وأنت متمتع فنظرت إلى بيوت مكة فاقطع التلبية وحدّ بيوت مكة (آیا حضرت می‌خواهند بفرمایند هر جا که مکه گفته شد حدّش این است یا در این مسأله حدّش این است؟) التي كانت قبل اليوم (می‌خواهند بفرمایند حتی ملاک مکه امروز نیست) عقبه المدنيين (یعنی عقبه المدنیین، آن خانه‌ها اول بیوت مکه قدیم است) فإنّ الناس قد احدثوا بمكة ما لم يكن، فاقطع التلبية. ما از این تعدی بدهیم و بگوئیم حد بیوت مکه، تمام احکام؟ ظهور ندارد انصافاً. و

بگوئیم فهم عدم خصوصیت کنیم عیبی ندارد، اما آیا می‌توانیم تمام مکروهات و مستحبات را بر آن بار کنیم. باید گفت این مورد خاص است و از این بخواهیم استفاده عموم کنیم یک اداه عموم که ندارد مگر فرمایش حضرت که فرمودند حد بیوت مکه. آیا این حد برای همه جاست یا حد برای مکه است و یا حد برای این حکم فقط است؟ (وسائل، کتاب الحج، ابواب الإحرام، باب ۴۳ ح ۱).

خلاصه ما هستیم و این مسأله تبادر که الفاظ ظهور دارند علی المعنی الحقیقی نه معنی الخارجی، مگر جائیکه دلیل خاص داشته باشد که اشکالی ندارد. پس در ما نحن فیه در مسأله‌ای که در عروه خوانده شد. شخص باید برای احرام بستن حج تمتع احرامش را در مکه ببندد نه مکه قدیمه، بلکه هر جا که به آن مکه می‌گویند. آیا اینکه وقتیکه احرام بست نمی‌تواند زیر سقف برود مگر اینکه به منزل برسد، خوب در زمان پیامبر ﷺ مکه حدودش چقدر بوده؟ کوچک بوده، خوب حالا وقتی که وارد شهر مکه شد نمی‌تواند زیر سقف برود و در مکه قدیمه است که حق دارد که زیر سقف برود، آیا می‌شود ملتزم شد و کسی تمام این‌ها را ملتزم شده و آیا خلاف قاعده نیست؟ چرا. خوب کجاست این همه تخصیص؟ بخاطر یک روایت قطع تلبیه که باید در همان هم تأمل شود و لا اقل انسان در موردش قائل به آن شود. بالتیجه باید ملتزم شد یا به این تفصیل که لا وجه له ظاهراً که بگوئیم فرق می‌کند بین شهر و مسجد الحرام، مسجد الحرام مسجد الحرام سابق، حالا اگر مسجد الحرام را توسعه دادند، آیا در آن مقدار توسعه‌اش خانمی که حائض است اشکالی ندارد که برود؟ آیا می‌شود به تمام این احکام ملتزم شد؟ یا نه مسجد الحرام است هر چقدر که توسعه پیدا کند.

## جلسه ۷۷۶

### ۲۵ ربیع الأول ۱۴۳۶

احرام حج تمتع را باید از مکه ببندند. در عروه بعد از این فرموده: ولو تعذر الإحرام من مکه أحرم مما يتمکن ولو أحرم من غیرها اختیاراً متعمداً بطل إحرامه ولو لم یتدارکه بطل حجّه. حالا اگر احرام از مکه بست در حج تمتع از روی نسیان یا جهل که هم روایات دارد و هم فتاوی و هم عملاً بالروایات که باید برگردد به مکه و احرام ببندد اگر می‌تواند و اگر نمی‌تواند همانجا در عرفات احرام ببندد. اما اگر نمی‌تواند به مکه برگردد هر چقدر که می‌تواند بسوی مکه بیاید از وسط راه احرام ببندد باید بیاید و از آنجا احرام ببندد. اما اگر این احرام نبستن از مکه روی جهل و نسیان نبود و عمداً از مکه احرام بست احرامش باطل است و باید بیاید مکه و احرام ببندد و اگر برنگشت به مکه و از عرفات احرام بست حجش باطل است و اگر مستطیع بوده باید سال دیگر به حج برود. این مقتضای اطلاقات روایات متواتره معناً عن رسول الله ﷺ که وقت برای هر چیزی جائی را و احرام حج تمتع را از مکه مکرمه قرار داده‌اند. این تکه گیری ندارد و بحثی هم ندارد فقط یک بحث مفصل و از

یک طرف چند نفر کم از اعظم مناقشه کرده و فتوی داده‌اند این تکه آخری که از عروه خواندم که اگر عمداً از مکه احرام نبست و رفت به عرفات و اگر بنخواهد به مکه برگردد به عرفات نمی‌رسد، از همانجا در عرفات احرام بست، مقتضای اطلاقات این است که حجش باطل است، اما یک روایت صحیحهُ السند دارد که مقتضای اطلاقی این است که این شخصی که عمداً احرام نبسته همان عرفات احرام ببندد اشکالی ندارد. گرچه مشهور اعتناء نکرده‌اند به این فرمایش ولی این روایت صحیحه است که اطلاق هم دارد. روایت را می‌خوانم که صحیحه است و اشکالی در سندش نیست.

صحیحه حلبی قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل ترك الإحرام حتى دخل الحرم (این در احرام عمره است و در احرام حج نیست که باید در مکه احرام ببندد، مال کسی است که آمده عمره تمتع کند و احرام از میقات نبسته و آمده و وارد حرم شده، البته فقهاء فرموده‌اند و خلاف و اشکالی هم نیست که اینکه احرام مال عمره تمتع بوده این جهت خصوصیت ندارد، یعنی احرام حج هم همین است، یعنی موردش ترک احرام عمره است نه اینکه موضوع این است و ظاهر روایت این است که از آن جایی که بنا بوده احرام ببندد احرام نبسته که می‌گیرد حتی اگر ترک احرام حج را کرد از مکه مکرمه. این مورد بحث نیست گرچه ممکن است کسی اینجا هم مناقشه کند که بگویند این در عمره است در حج به چه مناسبت بگوئیم، اما کسی مناقشه نکرده و احرام حج هم همین است. چرا؟ چون ظاهر این است که سؤال از این شده که ترک احرام کرده و از جایی که بنا بوده احرام ببندد در عمره جایش میقات بوده و احرام نبسته و وارد حرم شده، در حج تمتع جایش مکه مکرمه است و احرام نبسته و رفته به عرفات، در نسیان و جهلش در حج تمتع که رفت به عرفات

آن هم روایت دارد بحث سر عمد است که آیا این روایت شامل عمد هم می‌شود یا نه؟ عن رجل ترک الإحرام حتی دخل الحرم، ترک اطلاق دارد جهل یا نسیان یا عمد باشد، آیا عمد اسمش ترک نیست؟ بلکه بعضی در شروح عروه فرموده‌اند اصلاً نسبت فعل به شخص ظهور دارد در عمد. اگر گفتند فلان کس نرفت به مسجد یعنی عمداً نرفت و گفته‌اند نهایتش نگوئیم عمد لا اقل اطلاقش می‌گیرد. کل حرف‌ها و بحث‌ها و خلافتی که آقایان چقدر وقت صرفش کرده‌اند که آیا ظهور دارد یا ندارد مثل کاشف اللثام و صاحب مستند فتوی داده‌اند و بعضی دیگر هم فتوی داده‌اند. عن رجل ترک الإحرام حتی دخل الحرم (مشهور گفته‌اند این غیر عامد است چون مسلمانی که آمده حج کند مسأله را بلد است که باید در مکه احرام بسته به عرفات برود و نسیان هم نیست، چرا احرام را ترک کند و برود؟ بله ممکن است که از باب عدم مبالات ترک کند و امکان عقلی دارد، اما گفته‌اند روایت سائل که دارد سؤال می‌کند از حضرت در مقام کسی است که می‌خواهد اعمال انجام دهد، لذا مشهور گفته‌اند که این شامل عالم عامد نمی‌شود عمده‌اش به لحاظ انصراف است) فقال **الکلیة**: یرجع إلى میقات اهل بلاده الذین یحرمون منه فیحرم وإن خشی أن یفوتہ الحج فلیحرم من مکانه فإن استطاع أن ینخرج من الحرم فلیخرج (وسائل، ابواب میقات، باب ۱۴ ح ۷) صاحب وسائل این روایت را چند جا ذکر کرده‌اند.

در بعضی از شروح عروه فرموده‌اند: ظاهر (این صحیح و این ترک الإحرام) فی الترمذی (چون نسبت فعل به شخص که فلان کار را کرد و یا نکرد، ظاهرش این است که با التفات و توجه و عدم جهل و نسیان عمداً این کار را کرده و یا نکرده و اینکه فرموده‌اند ظاهر فی الترمذی، این

کبری سر جایش درست است فقط بمناسبت حکم و موضوع در ما نحن فیه که شخص آمده که حج کند و اعمال حج انجام دهد ولو ممکن است که شخصی باشد که از روی لا مبالاات یک عملی را انجام ندهد، اما آقایان گفته‌اند انصراف دارد) **ولو لا اقل من الإطلاق** (و لا اقل خاص به ناسی و جاهل نیست. اطلاق دارد کسی که احرام نکرد حالا یا چون بلد نبود مسأله را یا یادش رفته بود و یا از رو لا مبالااتی، این عمده مسأله است. خوب با این روایت چکار کنیم؟ هم صحیحه است و سندش گیری ندارد و کسی هم در آن شبهه نکرده، مرحوم صاحب جواهر در کتاب حج چند جا این روایت را آورده و یک جاهائی فرموده خبر و یک جاهائی تصریح کرده‌اند که صحیحه است. در اینجا ایشان خبر تعبیر کرده و در جواهر ج ۱۸ ص ۲۳ تعبیر کرده: بل أطلق فی خبر الحلبي و همین روایت را باز در ص ۱۳۱ تعبیر کرده به صحیح. گیر سندی ندارد و محل خلاف هم نیست و مسلم است که صحیحه است و اگر گیر سندی داشت کسی شبهه‌ای مطرح می‌کرد. سندش هم این است: شیخ طوسی باسناده عن موسى بن القاسم عن ابن أبي عمير عن حماد عن حلبي که سندش ظاهراً صحیح است و اشکالی در سند نیست فقط بحث دلالی است. صاحب جواهر فرموده: **بل أطلق فی خبر الحلبي علی وجه يشمل العالم العامد** (یعنی اطلاق دارد، رجل ترک الإحرام حتی دخل الحرم) **وإن لم نجد به قائلًا هنا** (در احرام حج) **بل صرح غیر واحد بوفوات نسکه** (حجش باطل است) **حينئذ كما هو مقتضى القواعد** (چون پیامبر ﷺ فرمودند: حج آن است که احرام حج تمتع از مکه باشد و اگر احرام نکرد حج نیست مثل اینکه کسی عمدتاً رکوع نکند در نماز که نمازش باطل است) و بعد ایشان صحیح حلبي را ذکر کرده‌اند.

صاحب جواهر در ج ۱۸ ص ۱۳۲ بعد از اینکه این روایت را نقل فرموده، فرموده: **ودعوی تنزیل اطلاق الشرطية** (روایات می گوید شرط صحت حج تمتع این است که احرام از مکه بسته شود و این شرطیت اطلاق دارد و این روایات را مثل کاشف اللثام و صاحب مستند خواسته اند طوری دیگر معنی کنند. صاحب جواهر می خواهند بگویند نه) **على غير صورة التعذر** (یعنی بگوئیم روایاتی که می گوید شرط صحت حج تمتع، که اگر این شرط نبود حج صحیح نیست. شرط صحت این است که احرامش از مکه باشد. بگوئیم مراد این است که اگر تعذر شد شرط نیست ولو عمداً باشد. یعنی اگر عمداً ترک احرام در مکه کرد و رفت به عرفات دیگر نمی تواند برگردد به مکه که احرام ببندد، روایاتی که می گوید که شرط است در صحت حج تمتع احرام ببندد این مورد را نمی گیرد که حجش صحیح باشد) **ليس بأولى من تنزیل اطلاق صحیح الحلبي علی غیر الفرض**. ایشان می گویند اولی این نیست اولی این است که صحیح حلبی که گفت من ترک الإحرام یعنی ترک الإحرام لا عن عمد، عن جهل یا نسیان بود) **بل هو** (این صحیح حلبی) **أولى من وجوه** (این وجوه چیست؟ ۱- انصراف است که حرف خوبی است. ولو کبری تام است که نسبت فعل به شخص ظهور در اختیار و عمد دارد و یا لا اقل من الإطلاق اما منصرف و متبادر است که معنای حقیقی می شود. یعنی وقتی که خود ما هم بدون سبق ذهنمان به این اشکالها "عمد و سهو و نسیان" دیدیم از حضرت پرسیده ترک الإحرام حتی دخل الحرم، می بینیم این مال عمد نیست و به ذهنمان عمد نمی آید نه بعنوان ظهور و نه اطلاق، اگر این انصراف تام باشد که به نظر می رسد که عمده مسأله انصراف است که ظاهراً در اینجا هست ولی جای این است که بگوئیم انصراف روشن نیست، چون لفظ که مطلق است،

ترک الإحرام ترک الإحرام است که یکی روی جهل ترک و یکی روی نسیان و یکی روی عمد ترک، حالا نادر هم هست که باشد. ندرت خارجیه مشکل درست نمی‌کند برای ظهور. به نظر می‌رسد که عمده این است که به ذهن می‌آید که انصراف فی محله است.

۲- وجه دوم که مشهور قولاً و عملاً قبولش دارند و فقهاً مسلماً، اما محل نقاش است تا به امروز اعراض المشهور از این دلالت است. ترک الإحرام اطلاقش می‌گیرد ترک عمدی را که از آن اعراض شده دلالت دارد، اما وقتیکه مشهور فقهاء قدیماً و حدیثاً به این روایت در عمد عمل نکرده‌اند و گفته‌اند اگر عمداً ترک الإحرام حجت باطل است، اگر توانست برگردد که احرام ببندد که حجت درست است و اگر نتوانست برگردد ولو تعذر باشد و نتواند به مکه برگردد حجت باطل است. بله کسی که اعراض مشهور را می‌گوید کاسر نیست و اشکالی ندارد، این وجه برای او تام نیست و وجه مبنائی است.

۳- وجه سوم که بحث و گیر و دار دارد که یک مقداری مبنائی است عمدۀ و یک قدرش مبنائی است و بحث مفیدی است. گرچه کسی که انصراف را گفت دیگر احتیاج به اینطور چیزها ندارد، اما ذکر کرده‌اند مکرر در شروح عروه، اصل صحت است که آیا اصل صحت اینجا را می‌گیرد؟ در بعضی از شروح عروه صریحاً فرموده‌اند این هم یک وجه است. اگر کسی آن انصراف را قبول نداشت و اعراض را هم گفت مبنائاً قبول نداریم که اعراض دلالتی کاسر باشد، تمسک به اصل صحت کرده‌اند و بعضی در اصل صحت شدیداً اشکال کرده‌اند و آن همین بحث معروفی است که مکرر هم به آن اشاره شده و خیلی از فروع مبتنی بر آن است و آن این است که در اصل صحت عمل و فعل لازم داریم یا نه؟ یعنی در جائیکه شما می‌دانید که زید نماز خوانده و



روزه گرفته، نمی‌دانید که صحیح یا باطل بوده؟ اصل صحت می‌گوید بگو صحیح است، چه زید ملتزم و چه زید فاسق، اصل صحت در عمل مسلم هم آقایان می‌گویند و مؤمن کم تعبیر کرده‌اند. زید آدم متدینی نبوده مسأله‌دان هم نبوده، حج تعییناً کرده و مرده، پسرش آدم متدینی است، اگر حج به گردن میت باشد از اصل مال برداشته می‌شود. پسر متدین آمده پیش مرجع تقلید سؤال می‌کند که پدرم مسلمان و مؤمن بوده ولی نه متدین و نه مسأله‌دان بود و محل هم نمی‌داد، گفتند مستطعی رفت به حج و بعد از حج که برگشت مرد و نمی‌دانم که حج را چگونه انجام داده، آقا می‌گوید بگو حجتش صحیح بوده، این گیری ندارد و تسالم هم بر آن هست مگر پسر یقین داشته باشد حجتش باطل است که باید قبل از اینکه ارث را تقسیم کنند از اصل مال بردارد و برایش حج بدهد. اما اگر پدر مستطیع بوده و پسر در شهر دیگر بوده، حالا پدر مرده و نمی‌داند که آیا حج کرد یا نه؟ آیا اصل صحت اینجا را می‌گیرد یا باید حج بدهد؟ یا پسر نمی‌داند که آیا پدر دیونش را داده یا نه؟ آیا پسر باید برود و تتبع کند که پدرش دیونش را داده یا نه؟ این مسأله معرکه آراست اصل صحت، و در خود عروه در بیش از ده جا مطرح است، خود صاحب عروه هم مختلف نظر داده‌اند با اینکه مسأله دلیل خاص ندارد و مسأله مسأله اصل صحت است که در اصول در توابع اصل استصحاب مرحوم شیخ و صاحب کفایه مطرح کرده‌اند که حدود اصل صحت چیست؟ آن وقت در شروح عروه متعدد استناد به اصل صحت شده است. این مسأله‌ای سیاله که در همه جا مطرح شده، حالا ببینید که اگر انصراف روشن نشد و یا شک در انصراف کردیم و اعراض را هم کسی نپذیرفت که به نظرم هر دو تام است هم اعراض کاسر است و هم انصراف در اینجا ظاهراً هست و اگر این‌ها نشد آیا به اصل

صحت می توانیم تمسک کنیم یا نه؟ اگر نه، مثل کاشف اللثام و صاحب مستند و بعضی دیگر صریحاً فتوی داده اند که اگر عمداً هم ترک احرام کرد عالمناً عامداً رفت به عرفات و مسأله دان هم بود، در عرفات احرام بست حجتش درست است.

## جلسه ۷۷۷

۲۶ ربیع الأول ۱۴۳۶

عرض شد اینجا استدلال به اصل صحت ایضاً شده برای استدلال به صحیح حلبی که به حضرت عرض کرد: **رجل ترک الإحرام حتی دخل الحرم، گفته‌اند این ترک الإحرام، ترک عمدی خلاف اصل صحت در فعل مسلم است، مسلمان یک عملی و عبادتی را که می‌خواهد انجام دهد اصل این است که این عمل را صحیح انجام دهد و عدم صحت احراز می‌خواهد. حجت احراز نمی‌خواهد و مقتضای اصل است. پس اینکه حلبی به حضرت صادق علیه السلام عرض می‌کند: **رجل ترک الإحرام حتی دخل الحرم،** دارد به حضرت عرض می‌کند که ترک احرام کرده علی وجه صحیح و ترک عمدی، علی وجه صحیح نیست، پس اطلاق یا ظهورش که بعضی فرموده‌اند مورد ترک عمدی را نمی‌گیرد، نه مراد ترک عمدی است و نه اطلاقش می‌گیرد بخاطر اصل صحت. پس این روایت مخالف نیست با روایاتی که می‌گویند احرام باید از میقات باشد و میقات حج تمتع مکه مکرمه است.**

اشکال کرده‌اند همان اشکال مبنوی که در اصل صحت است که تا به

امروز محل بحث است بین آقایان که این اصل صحت، یعنی حمل آدم مسلمان و کسی که در مقام این است که عمل صحیح انجام دهد، نمی‌خواهیم بگوئیم در این مقام است دارد عملی را انجام می‌دهد اصل این است که بگوئیم صحیح است. اشکال مبنوی این است که مکرر گذشت که گفته‌اند باید یک فعلی باشد و ما شک کنیم که آیا این فعل صحیحاً صدر أم غیر صحیح؟ حمل بر صحت جایش آنجاست و اینجا فعلی نیست و مسأله سؤال حلبی است از حضرت صادق علیه السلام. حمل سؤال بر صحت یعنی چه؟ گفته‌اند اینجا جای حمل بر صحت نیست، چون نماز خوانده، روزه گرفته و حج کرده نمی‌داند که صحیح بوده یا باطل، رکوع و سجود رفته نمی‌دانیم صحیح بوده یا باطل که حمل بر صحت می‌کنیم. اما حلبی دارد از حضرت صادق علیه السلام مسأله می‌پرسد و این سؤالش را حمل بر صحت کنیم، معنی ندارد. دو قرینه هم ذکر کرده‌اند: ۱- از معصوم علیه السلام گاهی سؤال از محرّمات قطعی می‌شود به حضرت عرض می‌کند که کسی شرب خمر کرده تکلیفش چیست؟ حالا وقتیکه سؤال می‌کند بگوئیم مرادش از شرب خمر یعنی خمری که حرام نیست و مجازاً گفته چون اصل صحت است؟ نه. ۲- گاهی از معصوم علیه السلام سؤال می‌شود از امری که واقع نیست فرضاً اگر کسی فلان کار را کرد، آیا حمل بر صحت می‌شود؟ نه. گفته‌اند با این دو قرینه، اصل صحت باید فعل باشد. حمل سؤال بر صحت یعنی چه؟

عرض شد که یک اشکال مبنوی هست که مکرر عرض شد، در رسائل هم و صوم شیخ مکرراً متعرض شده‌اند و در فقه مکرر بحث شده که آیا اصل صحت مقید است به اینکه باید یک عملی باشد تا ما در آن شک کنیم یا اصطلاح علماست و فقهاست که از کلمه خود صحت برداشت می‌شود که

گاهی ممکن است عمل صحیح بوده یا باطل بوده. در مواردی که عملی باشد اصل صحت جاری است، اما آیا اصل صحت خاص به آن است که بعضی تصریح کرده‌اند حتی معاصرین و من تقدمهم و قبل از شیخ، علی کل این بحث مبنوی است.

پس بنابر اینکه اصل صحت باید یک عملی باشد و ما شک کنیم که این عمل صحیح است یا نه، سؤال عمل که نیست، از حضرت سؤال می‌کند کسی که احرام نبست و دخل الحرم، این احرام نبستن حمل بر صحت شود، نبستن که عمل نیست عدم العمل است و جای اصل صحت نیست. این اشکال مبنوی است که سابقاً هم گفته شد و حالا هم اشاره می‌کنم بر اینکه انسان فقه را که مراجعه کند، گذشته از روایات قید به اینکه باید یک عملی باشد و گرنه جای اصل صحت نیست و جای حمل بر صحت نیست، ینافیه فقہائی که مختلفند علی اختلاف مبانی فقہی‌شان و اصولیشان و در غیر این استعمال می‌کنند. چند مثال ذکر می‌کنم:

عروه در ختام مسائل زکات مسأله ۵: إذا علم أنّ مورثه كان مکلفاً بإخراج الزکاة وشک فی أنّه أذاها أم لا؟ ففي وجوب إخراجها من التركة أو عدم وجوبه وجهان، أوجهها الثاني. آیا این عملی است که شک در آن شده؟ آیا مورث کاری کرده که نمی‌داند که صحیح است یا باطل؟ زکات به ذمه‌اش آمده نمی‌دانیم داده یا نه؟ شک در اصل عمل است نه اینکه یک عملی است که شک در وصفه به صحت و عدم صحت است. البته مسأله خلافی است و یک عده هم این را قبول ندارند در اینجا، اما اعظامی اینجا را حاشیه نکرده و قبول کرده‌اند من جمله مرحوم میرزای نائینی و آقا ضیاء و شیخ عبد الکریم حائری، آسید عبد الهادی و عده‌ای دیگر از اعظام قبول کرده‌اند با اینکه هیچ عملی

نیست. آن‌هائی که می‌گویند عمل است می‌گویند باید عملی باشد ندانیم که این عمل صحیح است یا نه؟ فرضاً مورث بداند که میت در زمان حیاتش زکات را داده فقط حالا نمی‌داند که آیا کامل داده یا نه؟ زکات را داده اما نمی‌داند که آیا به مورد داده یا نه؟ که اگر به مورد نداده باشد در این مال زکات هست که باید بدهد، این اصل صحت عمل است درست، اما اگر نمی‌داند که زکات داده یا نه؟ آیا عملی از او صادر شده یا نه؟ صاحب عروه و اعظام تصریح کرده‌اند که حمل بر این می‌شود که زکات داده، دلیلش چیست؟ یکی دیگر در حج عروه که سابقاً گذشت در وصیت به حج مسأله ۱: فان ظاهر حال المسلم الإتيان بما وجب عليه. دلیل اصل صحت را ظاهر حال المسلم می‌گویند که لازم نیست که عمل باشد و اگر ظاهر حال المسلم باشد که یک عده‌ای از اعظام هم موافقت کرده‌اند و در اینجا اشکال نکرده‌اند ظاهر حال مسلم این است که اگر ترک احرام کرد و بدون احرام آمد وارد حرم شد عصیاناً و عمداً بوده، پس روایت معارض نیست با روایاتی که بگوئیم اخص مطلق است و عمل کنیم و بگوئیم حتی اگر عمداً ترک احرام کرده حجش باطل نیست گیری ندارد همانجا احرام می‌بندد و حج می‌کند.

چند کلمه از ظاهر حال المسلم که فقهاء مختلف در مختلف مسائل استناد به اصل صحت کرده‌اند به این جمله که قدیماً و حدیثاً مورد ذکر بوده من جمله علامه در تحریر ج ۴ ص ۴۴۹، بناءً على الظاهر من حال المسلم. تذكرة ج ۲ ص ۲۱۸، لأن الظاهر من حال المسلم انه لا يتصرف إلا على وجه جائز، ولو لا يتصرف عمل است، اما دلیلش اعم از عمل است که ظاهر حال مسلم باشد. مرحوم شهید در دروس ج ۱ ص ۳۲۰، در یک مسأله‌ای فرموده: اقربہ القبول لظاهر حال المسلم. ذکری ج ۲ ص ۴۰۳، فرموده: عملاً بظاهر حال المسلم، یعنی

استدلال به چیزی کرده‌اند که اعم از عمل است. جامع المقاصد ج ۵ ص ۱۱۹، بناءً علی ظاهر حال المسلم، پس این اشکال که اصل صحت باید یک عملی باشد و گرنه جاری نمی‌شود یک مبنائی است اشکالی ندارد، اما الکلام فی أصل هذا المبنى و اینکه این مبنی مورد عمل و قبول اعظام زیادی از متقدمین و متأخرین نیست، اگر نگوئیم اکثر.

۲- می‌شود چیزی دیگر گفت که گاهی و بسیاری از موارد هست، در مسأله ظهور این است که ترک الإحرام حتی دخل الحرم، این ترک عمدی دارد و عسیانی و سهو و نسیان و غفلت و عذر دارد، آیا این خاص به ترک عمدی است یا لا اقل همانطور که بعضی فرمودند شامل ترک عمدی هم می‌شود؟ گاهی و خیلی جاها ظهور از مناسبت حکم و موضوع بدست می‌آید یعنی اگر چیزی منسب به ذهن شد از لفظ و متبادر بود این حجیت دارد، در مثل همچنین مسأله‌ای، حلبی به حضرت عرض می‌کند کسی است که آمده حج کند، چرا آمده؟ آمده که انجام وظیفه کند، آمدن بسوی حج عمل و فعل است، ظهور حال مسلم این است که آمده که انجام وظیفه کند، در همچنین موردی که آمده به حضرت می‌گوید آمده به حج و از میقات بدون احرام گذشته و وارد حرم شده مناسبت حکم و موضوع موجب می‌شود (لعله یقال) که متبادر به ذهن باشد که عن عصیان ترک نکرده باشد، آمده انجام وظیفه کند، چرا عن عصیان ترک کرده باشد و این ظهور می‌شود، این را ندیدم در اینجا گفته باشند ولی بزرگان در جاهای دیگر گفته‌اند که برداشت می‌کنیم. این هم یک جواب است که غیر اصل صحت است. پس این‌هائی که استناد به اصل صحت کرده‌اند برای اینکه سؤال از غیر عمد است و اشکال کرده‌اند که جای اصل صحت نیست، خیلی این حرف دور نیست روی اجمالی که عرض کردم.

و اما اینکه فرمودند که نسبت فعل به شخصی ظهور در اختیار دارد این ربطی به ما نحن فیه ندارد. اگر گفتند فلان کس غذا خورد، یعنی خودش خورد نه اینکه مجبورش کردند. فلان کس به سفر رفت ظهور دارد که به اختیارش رفته، یقیناً این کسی که بی احرام آمده وارد حرم شده، با اختیار بی احرام آمده، اما بحث سر این است که این عملی که با اختیار انجام داده روی نادانی و جهل بوده و نسیان یا روی عمد بود؟ بحث از اختیار و عدم اختیار نیست تا بگویند ظاهر اینکه نسبت فعل به شخص ظهور در اختیار دارد. این معلوم است که با اختیار بدون احرام آمده وارد حرم شده، اما بحث این است که این بی احرام آمدن را آیا می دانسته که حرام است و این کار را کرده یا جاهل بوده؟ بحث از وصف این بی احرام آمدن است نه اینکه این بی احرام آمدنش بی اختیاری یا با اختیاری بوده است و این اشکال ربطی به اینجا ندارد. در محل خودش درست است که هر فعلی را که کسی انجام داده باشد ظهور در اختیار دارد، اما آیا ظهور دارد که مسأله دان بوده یا نه؟ نه، ظهور دارد که عن نسیان و یا عن عمد بوده؟ نه. شاید یادش رفته بوده که احرام ببندد و یادش رفت، نفی اختیار نیست.

لهذا والحاصل این است که به نظر می رسد که این هر سه وجهی که صاحب جواهر فرمود من وجوه یا لوجوه، خود ایشان بیان وجوه را نکرده اند و در شروح عروه بعضی هایش بیان کرده بودند، هر سه وجهی که بیان شد یکی مسأله انصراف و یکی اعراض و یکی اصل صحت، به نظر می رسد که بد نیست و اگر هر کدامش یک اشکالی داشته باشد من حیث المجموع بد نیست. پس روایت مخالف نیست تا ما بگوئیم این روایت وقتیکه مخالف شد، چون مخصص است آنها را تخصیص می زند.



## جلسه ۷۷۸

### ۲۷ ربیع الأول ۱۴۳۶

مرحوم نراقی در مستند قول غیر مشهور را اختیار کرده‌اند و تمسک به اطلاق صحیح حلبی فرموده‌اند و نسبت به یک عده‌ای داده‌اند مطلب را که چند جای مناقشه در آن هست. ایشان در مستند ج ۱۱ ص ۱۹۹ فرموده‌اند: **و کذا تارک الإحرام عمداً عصیاناً فإنه کمن ذکر** (مثل ناسی و جاهل می‌ماند که بحث ناسی و جاهل می‌آید که اگر کسی از میقات ناسیاً یا جاهلاً احرام نسبت و دیگر نمی‌تواند برگردد به مکه مکرمه که احرام ببندد هر جا که یادش آمد و هر جا که جهلش مرتفع شد و مسأله را فهمید همانجا باید احرام ببندد و صحیح است حجش) فی جمیع الأحکام که یکی این است که هر جا که شد احرام می‌بندد این عامد عاصی، گناه کرده که عمداً احرام نبسته اما حجش باطل نیست اگر بعداً احرام بست. بعد هم ایشان نقل فرموده‌اند **وفاقاً لمحکمی عن المبسوط** (که نقل شده که شیخ طوسی هم در مبسوط) **والمصباح ومختصره** (فرموده‌اند اگر عمداً ترک احرام کرد و بعد هر جا که توانست و احرام بست حجش باطل است) وگرنه طلاقات شامله (می‌خواهند بیان وجه علمی کنند

می فرمایند اینجا ما دو چیز بیشتر نداریم: یکی اطلاقات ادله‌ای که می گوید که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این مواقیت را تعیین کردند و فرمودند از این‌ها باید احرام بسته شود و یکی صحیح حلبی که می گوید اگر احرام نسبت حتی دخل الحرم و دیگر نتوانست برگردد به میقات و احرام ببندد اشکالی ندارد که از همانجا احرام ببندد، ایشان می فرمایند ادله‌ای که می گوید پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ توقیت فرمودند مواقیت را، یعنی باید احرام حج از مکه بسته شود، نه قبل و نه بعد از مکه، احرام عمره مفرده و تمتع باید از میقات بسته شود نه قبل و نه بعدش، ایشان می فرمایند ادله مواقیت می گوید از این مکان‌ها احرام باید بسته شود نه قبل و نه بعد، صحیح حلبی می گوید اگر بعد بسته شد اشکالی ندارد، آن وقت می شود اخص مطلق و همیشه ما عام را به اخص مطلق تخصیص می زنیم و تقیید می کنیم مطلق را به مقید. پس یک روایاتی داریم که می گوید احرام باید از میقات باشد، اطلاقش می گوید نه قبل و نه بعد از میقات، این صحیح حلبی می گوید اگر بعد از میقات احرام بست اشکالی ندارد ولو بعد از میقات رد شده و احرام نبسته) **لما قبل الميقات فتكون أعم مطلقاً فيجب تخصيصها بما مر** (به صحیح حلبی، قطعاً).

اینجا چند تا مورد تأمل و مناقشه است: ۱- خود ایشان فرمودند من ندیدم کتاب مبسوط و مصباح و مختصر را، محکی فرمودند که برایشان نقل شده، من نگاه کردم اتفاقاً شیخ طوسی در مبسوط صریحاً می گوید حج باطل است. من احتمال دادم که شیخ طوسی یک تعبیری مثل خود روایت فرموده باشند و از آن انتزاع اطلاق شده که صاحب جواهر هم مثل اینکه خودشان مبسوط را ندیده‌اند و اینجا چه کسی نقل کرده و اشتباه کرده که مرحوم صاحب جواهر هم همینکه به ذهن من آمد مثل اینکه به ذهن ایشان آمده که کلام شیخ طوسی

هم مثل خود صحیحه حلبی یک عبارت اطلاق داری بوده که از آن انتزاع شده که شیخ طوسی می‌گویند حتی در صورتی که عمداً از میقات احرام نبست و رفت و بعد نتوانست که برگردد به میقات، از هر جا که احرام ببندد حجش صحیح است، اما عبارت شیخ طوسی این است: مبسوط ج ۱ ص ۳۱۲، ومن آخر إحراره عن الميقات متعمداً أو ناسياً وجب عليه أن يرجع فيحرم منه إن أمكنه وإن لم يمكن الرجوع لضيق الوقت وكان تركه عامداً فلا حج له. این صریح در این است که عامد حجش صحیح نیست. حالا چه کسی ناقل بوده و چه نقل کرده که مرحوم نراقی نسبت داده‌اند به شیخ طوسی در مبسوط که فرمایش شیخ طوسی این است که حجش صحیح است و این صریح در این است که عامد فرق می‌کند با ناسی، ایشان ابتداء عامد و ناسی را ذکر کردند، اما بعد فرمودند که اگر نتوانست برگردد و عمداً ترک کرده بود احرام را، فلا حج له.

مبسوط کتاب فقهی علمی مفصل شیخ طوسی است. یک کتاب یک جلدی دارند بنام النهایه که رساله عملیه شیخ طوسی است و در آنجا هم ایشان فرموده‌اند حج باطل است. در نهایه ص ۲۱۰ این عبارتشان است: فإن آخر إحراره عن الميقات فإن لم يمكن الرجوع إلى الميقات وكان قد ترك الإحرام متعمداً فلا حج له. بله آن قدری که رسیدم بررسی کردم، اولین کسی که از نظر تاریخی فتوی داده که حج صحیح است مرحوم کاشف اللثام است و تا زمان محقق اردبیلی ندیدم کسی قائل شده باشد به صحت حج در صورت ترک عمدی. کاشف اللثام اینطور فرموده: ج ۵ ص ۲۳۷: ولو تعمد التأخر لم يصح إحراره واحتمل صحة الإحرام من حيث يمكنه كالمعذور (نسیاناً جهلاً) وهو قوی (که احرامش صحیح است اگر عمداً ترک کرده) و یؤیده عموم صحیح الحلبی المتقدم ويحتمله اطلاق المبسوط. وتبع كاشف اللثام را صاحب

مدارک و ذخیره و صاحب حدائق و صاحب مستند. اینها فرموده‌اند صحیح است.

الجواب: در متقدمین ما غیر از شیخ طوسی نداریم که نسبت به او داده باشند که این هم عبادات شیخ طوسی هم در نهایتاً و هم مبسوط که صریحاً فتوی داده که لا حج، پس می‌ماند چند نفر از بزرگان متأخرین مثل کاشف اللثام و صاحب مدارک و اینها. از نظر عدد اینها ۴ - ۵ نفر هستند که قائل شده‌اند مقابل صدها فقیه دیگر که ما داریم که بالتیجه اینها متبوع و دقیق بوده‌اند و اگر غیر از اینها کسی بود نقل می‌شد و آن قدری هم که رسیدیم و نگاه کردم غیر از اینها پیدا نکردم.

پس بالتیجه کسی که احرام بست در میقات و عمداً تأخیر انداخت از میقات و بعد برگشت در میقات و احرام بست و رفت، اشکالی ندارد، اما اگر نتوانست به میقات بیاید که احرام ببندد چه از همانجا احرام ببندد و چه نبندد حجش صحیح نیست و اگر هم احرام بست، احرام نیست و محرمات احرام بر او حرام نیست و اگر اعمال حج هم کرد فایده‌ای ندارد. دلیلش ادله‌ای است که می‌گوید که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: احرام از اینجاست والمشروط عدم عند عدم شرطه و این احرام صحیح نیست و مشهور هم به همین اطلاق عمل کرده‌اند. پس دلیلش صحیح حلی است و معمول بها هم هست و این روایت همانطور که عرض شد دو تا اشکال اقتضائی دارد و یک مانع دارد. یکی از اشکالهای اقتضائی این است که منصرف است و ما هم انصرافش به ذهنمان می‌آید و دوم این است که اصل صحت بنا بر توجیهی که شد علی المبنی، اصل صحت هم مقتضایش این است که این ترک الإحرام، ترک الإحرام عمداً نباشد و یک اشکال مانعی هم اعراض است. بر فرض که دلالت

داشته باشد و انصراف نباشد و مقتضای اصل صحت این نباشد، اعراض دلالی از آن شده و بنابر اینکه اعراض دلالی از حجیت می‌اندازد دلیل را آن وقت حجت نیست. این اجمال صحبت‌های راجع به اینکه عمداً احرام را تأخیر بیاورد از میقات.

صاحب عروه بعدش فرموده‌اند: **ولا یکفیه العود الیها (مکه) بدون التجدید.** عمداً احرام نسبت از مکه و رفت به عرفات، در عرفات به او گفتند این حج باطل است گفت همینجا احرام می‌بندم و همانجا احرام بست، گفتند اینجا فایده ندارد، برگشت به مکه باید تجدید احرام کند و اگر بیرون احرام بسته و آمد مکه با احرامی که باطل است، اگر هم در عرفات احرام بست مع ذلک آمد که میقات است، این احرامش در عرفات که احرام نیست چون در جایش نبوده، لهذا مکه که می‌آید باید تجدید احرام کند نیت کند و لبیک بگوید و احرام را از اینجا شروع کند) **بل یجب أن یجدده (احرام را) لأنّ إحرامه من غیرها کالعدم.**

جواهر در ج ۱۸ ص ۲۱ فرموده محقق حلّی در شرائع یک کلمه‌ای گفته‌اند که از آن کلمه استشعار شده که مسأله در فقهاء شیعه خلافی است. در عامه، قول دارد بعضی از عامه گفته‌اند اگر عمداً از مکه رفت بیرون بطرف عرفات بدون احرام و نمی‌تواند به مکه برگردد و در عرفات احرام بست احرامش صحیح است و اگر در عرفات احرام بست و توانست به مکه مکرمه برگردد برگشت به مکه، همین که به مکه رسید می‌شود احرام و تجدید لازم ندارد. اما در شیعه قائل ندارد این مطلب. صاحب جواهر می‌فرمایند محقق در شرائع یک کلمه‌ای گفته که در شیعه هم قائل هست به صحت احرام بدون تجدید، همان احرامی که در عرفات بسته که احرام نیست اگر وارد مکه شد با

آن احرام دیگر بنا نیست در مکه لبیک بگویند. جواهر فرموده: وربما اشعرت عبارة المتن (شرائع) بوجود خلاف فيه بيننا. شرائع اینطور گفته که بعضی خیال کرده اند که محقق یک مخالفی در شیعه دیده، فلو أحرم بحج التمتع من غير مكة لم يجزئه ولو دخل مكة باحرامه على الأشبهه (محقق گفته علی الأشبهه، چرا گفته علی الأشبهه؟ احتمال دارد که مخالفی در شیعه در مسأله هست، صاحب جواهر فرموده اند از این علی الأشبهه ربما أشعرت به اینکه بین شیعه خلاف است و قائلی به این است که حجش صحیح است) جواهر فرموده: لكن عن شارح ترددات الكتاب (فاضل آبی یکی از هم دوره ای های علامه حلّی است و از شاگردهای محقق حلّی است و شرح نوشته بر المختصر النافع که مختصر شرائع است، اسمش هم کشف الرموز است. جواهر فرموده: لكن عن شارح ترددات الكتاب انكار ذلك. گفته در شیعه مخالف ندارد و مسأله اجماعی است که حج باطل است) بل نقل عن شيخه (قاعده خود محقق حلّی است) عن المصنّف (محقق حلّی) قد يشير في كتابه بذلك إلى خلاف الجمهور أو إلى ما يختاره من غير أن يكون خلافه مذهباً لأحد من الأصحاب فيظن أن فيه خلافاً (ایشان که شاگرد محقق بوده از محقق نقل کرده که گاهی محقق علی الأشبهه که می گویند از باب اینکه این قول در عامه هست، یعنی می خواهند بگویند این قول درست نیست و اشبه این است که اینطور است چون در عامه مخالف هست یا نه، علی الأشبه فتوای خودش را خواسته بگویند، آن وقت بعضی خیال کرده اند که چون مخالفی محقق دیده علی الأشبهه فرموده، وگرنه علی الأشبهه قرینه نیست بر اینکه در شیعه مخالف هست. پس مسأله از این جهت اجماعی است و گیری در آن نیست که عامد اگر احرام نبست در مکه احرام حج تمتع را و رفت به عرفات و در عرفات احرام بست فایده ای ندارد، چه

بتواند برگردد به مکه و از مکه احرام ببندد و برنگردد به مکه و چه نتواند و اگر هم برگشت به مکه و تجدید احرام نکرد باز هم فایده‌ای ندارد یعنی با احرام باطل اگر آمد در میقات که مکه مکرمه است و برگشت و در مکه نیت احرام و تلبیه نگفت عمداً باز هم باطل است و مخالفی هم در مسأله نیست و فرمایش محقق در شرائع که علی‌الأشبهه فرموده اشاره نیست به اینکه در شیعه مخالف هست، بلکه عرض کردم در عامه مخالف هست در مسأله که بعضی از عامه گفته‌اند اگر بیرون احرام بست و نتوانست برگردد به مکه احرامش صحیح است و اگر توانست به مکه برگردد و برگشت با احرام باطلی که در عرفات بسته همین قدر که با احرام وارد مکه شد دیگر تجدید نمی‌خواهد، اما این ظاهراً در شیعه قائلی ندارد. این‌ها نسبت به عامد.

اما غیر عامد عروه فرموده: **ولو أحرَم من غیرها جهلاً أو نسیاناً وجب العود إليها والتجدید مع الإمكان**، یادش رفت که در مکه احرام ببندد رفت به عرفات آنجا فهمید که یادش رفته که احرام ببندد یا مسأله‌دان نبود و عامی بود و نفهمید که باید احرام ببندد و با مردم آمد به عرفات، گفته چرا احرام نبستی؟ گفت بلد نیستم، اگر می‌تواند به مکه برگردد و از مکه احرام ببندد، جاهل و ناسی و اگر نمی‌تواند احرام ببندد، همانجا در عرفات احرام می‌بندد و حجش صحیح است تا برسیم به ادله‌اش.

## جلسه ۷۷۹

### ۲۸ ربیع الأول ۱۴۳۶

می فرمایند: **ولو أحرم من غيرها جهلاً أو نسياناً** (صحبت قبل این که اصلاً احرام نبست و از مکه مکرمه بدون احرام رفت به عرفات، صحبت امروز این است که احرام بست اما از غیر مکه، روی جهل و نسیان و رفت به عرفات) **وجب العود اليها والتجدید مع الإمكان**، صاحب عروه فرمودند: اگر وقت دارد و می تواند باید برگردد به مکه و دوباره احرام ببندد.

این مسأله را بعینها با تفصیل بیشتر صاحب عروه تکرار کرده اند که بعد در ابواب مواقیت به ذهن آقایان باشد در مسأله ۸ از احکام مواقیت که مفصل تکرار کرده اند و ایشان صحبتش می شود که آنجا احتیاج به اعاده نیست. این مسأله محل خلاف است. اگر ممکن نیست که به مکه برگردد و وقت ندارد و عرفات است و اگر برگردد که دوباره احرام ببندد به موقف عرفات نمی رسد که هیچ همانجا احرام می بندد و گیری ندارد اما اگر احرام بسته اما از غیر مکه که باطل است، حالا رفته به عرفات، در عرفات متوجه شد و یادش آمد که بی جا احرام بسته و حالا نمی تواند برگردد به مکه که احرام ببندد و وقت



ندارد، اینجا چکار کند؟ اما اینکه اگر می‌تواند برگردد به مکه و احرام ببندد چون آن احرام باطل است و شرط صحت احرام حج تمتع به این است که از مکه باشد و از غیر مکه احرامش کلاً احرام است. پس اگر وقت دارد باید به مکه برگردد برای تجدید احرام و قدرت هم که از شرائط عامه است و اگر نمی‌تواند و مهم‌تر را از دست می‌دهد در این تزامم، یعنی عرفات که رکن است را از دست می‌دهد اینجا به مکه بر نمی‌گردد. خوب این تکه روشن است، تکه دوم مورد بحث است.

عروه فرموده: **ومع عدمه** (اگر نمی‌تواند به مکه برگردد) **جدده فی مکانه** (احرام بست در غیر مکه و رفت به عرفات جاهلاً یا نسیاناً، صاحب عروه فرموده و نسبت به شهرت هم داده شده که غالباً همین را فرموده‌اند و غالب معلقین هم اینجا را حاشیه نفرموده‌اند و پذیرفته‌اند، گفته‌اند همانجا در عرفات احرام ببندد یا مشعر یا منی. این قول مشهور است و اینکه حجش باطل نیست اجماع است و روایت دارد. اما اجماع، ظاهراً مسلم است که حجش باطل نیست، و اما روایت مستفیضه و متعدده دارد که یکی صحیحه حلبی بود که سابقاً خوانده شد که شاهدش این است، **عن رجل ترک الإحرام حتی دخل الحرم**، حضرت فرمودند: **فإن خشي أن يفوته الحج فليحرم من مكانه**، با فهم عدم خصوصیت که سابقاً گذشت که به نظر می‌آید فهم عدم خصوصیت و فقهاء هم همین را فهمیده‌اند که فرقی نمی‌کند در عمره و حج، اگر احرام نبسته بود از میقات برای عمره تمتع و یا احرام نبسته بود از مکه برای حج تمتع، و دیگر اینکه فرقی نمی‌کند که احرام نبسته و یا احرام از غیر محلش بسته، چون احرام از غیر محل مثل عدم احرام است و اثری ندارد و هكذا اینکه صاحب عروه فرمودند: **ومع عدمه** (امکان) یک وقت عدم امکان عقلی است و یک وقت

شرعی است. عدم امکان شرعی هم بالادله الشرعی و بالتعبد الشرعی همان عدم امکان است اگر برایش حرجی است و یا ضرری بود که بخواهد بیاید به مکه و تجدید احرام کند و لا ضرر تخصیص می‌زند همه احکام را إلا آن‌هایی که اخص مطلق از لا ضرر باشد و هكذا لا حرج، مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ، این یکی از احکام دین است که وقتیکه در غیر مکه احرام بست و رفت فایده‌ای ندارد و باید برگردد به مکه تا احرام ببندد، اگر این رفتن به مکه حرجی بود نه ضرری، لا ضرر و لا حرج تمام احکام را تخصیص می‌زند یکی هم این. دلیل گفت باید برگردد به مکه و اگر این برگشتن حرجی شد مرتفع است. اگر ضرری شد باز هم مرتفع است و نسبت ضرر و حرج روی ارتکاز متشرعه بالنسبه به احکام فرق می‌کند. یعنی چقدر از ضرر حج را مرتفع می‌کند و چقدر از ضرر حضور را مرتفع می‌کند؟ مثلاً اگر وضوء بگیرد بعداً پنج دقیقه می‌لرزد خوب بلرزد، این مقدار از لرزیدن وضوء را تبدیل به تیمم نمی‌کند و این مسأله‌ای است که در جمیع احکام هست. حالا اینکه عروه فرمودند ومع عدمه، یعنی مع عدم امکان العود به مکه، این عدم لازم نیست که امکان عقلی باشد یعنی اصلاً نمی‌تواند. نه، حتی اگر می‌تواند اما حرجی است، لا حرج حکم نمی‌تواند بکنند، می‌تواند اما ضرری است، لا ضرر حکم نمی‌تواند برایش قرار می‌دهد. چون نمی‌تواند عدم امکان تعبدی شرعی است و اگر این نسیان یا جهل تقصیری بود، آیا آن هم همین حکم را دارد؟ ادله مطلق است. این مسأله قصور و تقصیر یک مسأله مشکلی است در فقه و در همین ما نحن فیه هم نسیان روایت دارد و هم جهل. آیا این منصرف به نسیان و جهل قصوری است یا نه اطلاق دارد و نسیان و جهل تقصیری را هم می‌گیرد، خارجاً همه مردم که عدول و اتقیاء نیستند. چرا یادش رفته؟ چون

بی محلی کرده. نسیان فعلیت داشته، اما سبب این نسیان تقصیر بوده. لفظ مطلق است. لهذا در جاهای مختلف می بینید فقهاء یک عده بین قاصر و مقصر فرق گذاشته اند و یک جائی فرق نگذاشته اند. کسی که عمداً نماز صبح را به اخفات خواند نمازش باطل است. اما اگر جاهل بود و نماز ظهر را به جهر و صبح را به اخفات خواند، اگر قاصر است گیری ندارد اما اگر مقصر است و بخاطر لا مبالا و بی محلی به مسائل شرعیه است، دلیل دارد که برای جاهل اشکالی ندارد و نماز باطل نیست و بنا نیست که نمازهایش را قضاء کند، آیا مقصر را می گیرد یا منصرف است، که خودش بحثی است و لفظ مطلق است. مقصر عقلاً معذور نیست، چون نتیجه تابع اخص مقدمات است، اما ممکن است که شارع لعل فرموده و به آنکه معذور است خواسته او را در زحمت نیاندازد. آیا این وقتیکه گفته شده ظهور دارد در جهل مطلقاً حتی المقصر؟ این یک بحثی است که یک یک موارد محل کلام و اشکال است. لهذا شما می بینید مسأله قصور و تقصیر در همین عروه که شاید ربع فقه بیشتر نباشد دهها مورد ایشان می فرمایند اگر مقصر نباشد و یک عده ای حاشیه کرده اند حتی اگر مقصر باشد. عمدۀش تابع انصراف است. یک جاهائی از قرائن استفاده می شود مثل در باب لا تعاد خیلی فرموده اند لا تعاد حتی مقصر را شامل می شود. در جهر و اخفات تصریح کرده اند که حتی مقصر را هم شامل می شود، اما یک عده هم اشکال کرده اند.

خلاصه شارع فرموده: ما جعل علیکم فی الدین من ضرر، احکامی که در این دین هست خداوند تبارک و تعالی حرجی اش را قرار نداده. حتی اگر تقصیر در مقدمات کرده باشد؟ ضرر قرار نداده، حتی اگر تقصیر در مقدمات کرده باشد؟

روایت دارد که حضرت می‌فرمایند اگر احرام نبست عن جهل یا عن تقصیر هر جا که شد احرام ببندد و حجش هم صحیح است، حالا این جهل ولو تقصیری باشد؟ قصورش اشکالی ندارد چون قاصر معذور است، مقصر قطعاً معذور نیست بلا إشکال عقلاً و شرعاً، اما لفظ مطلق است، این هم بالنتیجه جاهل است. علی کل این بحثی است که فقهاء را در زحمت بسیار می‌اندازد و طوری هم نیست که یک جایی بشود حلش کرد، بالنتیجه استظهار است و فهم است.

علی کل اینکه عرض شد که صاحب عروه فرمودند: ومع عدمه (عدم امکان العود إلى مكة) لازم نیست که عدم امکان عقلی باشد، حتی عدم امکان الشرعی یعنی آمدنش به مکه ضرری و حرجی باشد، یا ضرر مطلقاً که بعضی در جاهای دیگر فرموده‌اند و بحث هم شده گاهی، ضرر مجحف یا فرق می‌کند حتی اگر باید ضرر مجحف را هم تحمل کند که در عروه گذشت که اگر کسی مستطیع حج شد و عمداً به حج نرفت سال دیگر باید برود ولی نمی‌تواند برود چون پول‌هایش را خرج کرده و ندارد اگر بخواهد قرض کند برایش آبروریزی است یا باید خانه‌اش را بفروشد، آیا واجب است بفروشد؟ صاحب عروه فرمودند بآی نحو أمکن و یک عده هم فرموده‌اند همین است. چرا نرفت به حج و واجب را انجام نداد، چون عمداً نرفته به حج، لا ضرر ولا حرج اینجا را نمی‌گیرد و بعضی‌ها هم در عروه حاشیه کرده‌اند که این کار بد کرده و استحقاق عقاب هم دارد اما ضرری است برایش و چرا لا ضرر آن را رفع نکنند؟ لا ضرر اطلاق دارد. چرا لا حرج این را رفع نکنند؟ لهذا مسأله‌ای است مشکل از نظر استنباط و اجتهاد و یکی از گره‌های سخت بر فقهاء اینطور استظهارهاست که خیلی وقت می‌گیرد و آخرش یک فقیهی یک طور می‌گوید

و بعد از چند سال یک طور دیگر می گوید و اینکه می بینید فقهاء فتاوایشان عوض می شود حقشان است، خوب چکار کند؟ یک وقت اینطور و یک وقت طور دیگر برداشت می کند. مسأله سر راست و صاف نیست و اهل خبره هم که باشند باز هم گیر می کنند، دو طرفش هم مشکل است، نه می تواند فتوای آنچه که نمی فهمد بدهد و نمی تواند آن را که می فهمد فتوی به آن ندهد. خلاصه لا إشکال که اگر لا ضرر ولا حرج جائی بود، چه این و چه آن عدم امکان تعبدی و شرعی است و هر جا که گفته شد عدم الإمكان، معنایش عدم امکان عقلی فقط نیست، عدم امکان تعبدی که حرجی یا ضرری باشد، آن هم همین حکم را دارد.

حالا مسأله‌ای که محل خلاف است و اعاظم در آن خلاف کرده‌اند این است که این احرام از غیر مکه بسته، احرامش باطل است و حالا فهمید در عرفات که بنا بوده از مکه احرام ببندد، حالا هم نمی تواند به مکه بیاید، مستفاد از روایات این است که از جائی که احرام نبسته فرمودند در همان عرفات احرام ببندد ولی این احرام بسته و تلبیه گفته و نیت کرده و قصد قربت داشته ولی بی جا بوده، اگر در عرفات ببندد مگر عرفات میقات حج تمتع است؟ آن هم میقات نیست، جماعتی مثل صاحب عروه و معظم معلقین که حاشیه کرده‌اند، گفته‌اند باید دوباره احرام ببندد، چون احرام اول در غیر میقات بوده، کلاً احرام است و جماعتی هم فرموده‌اند نه عرفات غیر میقات است و جای دیگر هم غیر میقات است و تجدید نمی خواهد. تجدید برای کسی است که احرام نبسته، اما اگر در غیر میقات احرام بسته، عرفات هم غیر میقات است.

## جلسه ۷۸۰

۲۹ ربیع الأول ۱۴۳۶

این مثال را عرض می‌کنم برای مسأله ما نحن فیه که دیروز قدری صحبت شد، مثال این است که انسان نماز ظهر و عصر را باید بعد از زوال بخواند و قبل از زوال امر ندارد، اگر اشتباه کرد و جاهل و ناسی بود، نماز ظهر و عصر را دو ساعت قبل از ظهر به خیال اینکه ظهر شده، این نماز نیست. آن وقت اگر به هر دلیلی نماز نخواند، شب باید قضاء کند. شب که وقت نماز ظهر و عصر نیست، این هم که قبلاً در غیر وقت خوانده حالا دیگر قضاء نخواهد، چون خوانده. این حرف چرا تام نیست؟ چون آنکه قبل از ظهر خوانده مأمور بها نبوده اصلاً، اما آنکه بعد از مغرب نماز ظهر و عصر را می‌خواهد بخواند، این مأمور بهاست برای کسی که بعد از وقت نماز نخوانده و کفایت غیر مأمور به از مأمور به دلیل می‌خواهد. احرام هم همینطور است. شارع فرموده احرام حج تمتع را از مکه ببندند اگر از مکه احرام نبست نسیاناً و جهلاً و رفت عرفات و مشعر و منی و جهلش مرتفع شد و نسیانش مرتفع شد، عوضی که از مکه احرام نبسته آنجا در عرفات یا مشعر یا منی احرام

ببندد، مثل قضاء که بعد از وقت باید قضاء کند. امر است به این احرام برای کسی که در مکه جهلاً یا نسیاناً در عرفات یا مشعر یا منی، مأمور به است. اما آن احرامی که قبل از مکه جهلاً و یا نسیاناً بسته مأمور به نبوده. اینکه بعضی فرموده‌اند چون این قبل از مکه احرام بسته در غیر میقات، چون مکه میقات است برای حج تمتع پس دوباره تجدید احرام لازم نیست، چون ای حال عرفات میقات حج تمتع نیست، قبل از مکه هم نیست. اینکه در مکه میقات نبست جهلاً یا نسیاناً، چه فرقی می‌کند که قبل از مکه بسته باشد آنجا هم میقات نبوده. قبل از مکه مأمور به نبوده احرام، پس وقتیکه در عرفات احرام می‌بندد مثل کسی است که نماز را در وقت نخواند، بعد از وقت بعنوان قضاء مأمور به شده نماز، اما اگر همین نماز را وقت مأمور به نبود بعد از وقت برای کسی که در وقت نخوانده مأمور به است، احرام هم همینطور است. کفایت غیر مأمور به از مأمور به دلیل می‌خواهد. اینکه بعضی از اعظام فرموده‌اند در شروح عروه که مقتضای اصل این است که تجدید نمی‌خواهد چون ما شک می‌کنیم که آیا این کسی که قبل از مکه احرام بسته روی نسیان یا جهل، بعد در مکه که میقات حج تمتع است احرام نبست چون جاهل بود و ناسی، حالا در عرفات آیا تجدید واجب است؟ اصل عدم وجوب است. هر جا که ما شک در یک وجوب جدید بکنیم اصل عدمش است. بقول آقایان اگر شک در اشتغال باشد اصل عدم اشتغال است، آیا ذمه کسی که در مکه مکرمه احرام نبسته و قبل احرام بسته نسیاناً یا جهلاً، آیا ذمه‌اش مشغول هست به اینکه دوباره در منی و عرفات احرام ببندد؟ اگر شک کردیم اصل عدم است. اما شک در اشتغال نیست، شک در امتثال است و آن این است که مأمور به بوده که در مکه احرام نبندد و نبسته و قبل از مکه احرام بسته که مأمور به نبوده و

دلیل گفته کسی که در مکه احرام نبسته باید در منی و عرفات هر جا که شده احرام ببندد. این دلیلی که می گوید در منی و عرفات هر جا که شد احرام ببندد و اگر نمی تواند برگردد به مکه، آیا این دلیل کفایت می کند برای کسی که قبلاً بی امر احرام بسته بوده، این شک در امثال است نه اشتغال، ولو ابتداءً به نظر می رسد که شک در اشتغال باشد، هل يجب تجديد الإحرام؟ اصل عدمش است، اما چرا شک می کند که آیا واجب است تجدید احرام؟ این مسبب است از شک در کفایت آن احرام قبل از مکه، کفایت؟ اصل عدم کفایت است.

مرحوم صاحب عروه همینجا فرمودند که تجدید احرام می خواهد، چون احرام قبل از میقات کلا احرام بوده و المشروط عدم عند عدم شرطه و شاید اکثر اعظم اینجا ساکت شده اند و فرمایش صاحب عروه را پذیرفته اند و اگر هم حج تمام شد و رفت به شهرش و بعد یادش آمد دلیل خاص دارد که اشکال ندارد. یعنی حجش بی احرام بوده چون احرامش در میقات نبوده و آن احرامی هم که قبل بسته که احرام نبوده و مأمور به و عبادت است و امر می خواهد اما دلیل خاص گفت که خدا پذیرفته و اعاده و قضاء نمی خواهد.

نقل شده از شیخ طوسی در خلاف و علامه در تذکره و کاشف اللثام فرموده اند تجدید احرام لازم نیست و نادری از محشین عروه و معلقین از فقهاء آنها هم گفته اند تجدید لازم نیست. چرا؟ لمساواة ما فعله ما قبل الميقات لما يصنعه الآن. کجا مساوات است، آن مأمور به نبود و این مأمور به است. بله مساوات هست که هر دو در غیر میقات اصلی است، اما کسی که در میقات اصلی در مکه احرام نبست، میقات فرعی و لمن لم يحرم بمكة شارع تعیین کرد که هر جا که شد احرام ببندد و اینکه اگر جهلاً و ناسیاً احرام بسته بوده کافی باشد از احرام، آن دلیل می خواهد.



بعضی در شروح عروه تفصیل قائل شده‌اند که به نظر می‌رسد که این تفصیل شبیه به استحسان است، فرموده‌اند: وقتیکه احرام اول را بست در غیر مکه همان وقت آیا وقت نداشت بیاید به مکه و احرام ببندد، اینجا دیگر احرام ثانی احتیاج ندارد چون مأمور به احرام در مکه نبوده، اما اگر آن وقتیکه احرام بست قبل از مکه مجال بوده که بیاید در مکه احرام ببندد، اما چون ناسی و یا جاهل بوده احرام نبسته، حالا در عرفات و منی لازم نیست احرام ببندد چون در جائیکه نمی‌توانسته بیاید در مکه و احرام ببندد، الآن لازم نیست که احرام ببندد چون مأمور به احرام در مکه نبوده، اما اگر می‌توانسته بیاید در مکه و احرام ببندد ولی چون جاهل بود نیامد در مکه احرام ببندد، بله باید تجدید احرام کند. این یک استحسان جمیل است اما فاقد دلیل است آنجائی که نمی‌توانسته بیاید در مکه احرام ببندد دلیل می‌گوید احرام حج تمتع مکه است و دلیل می‌گوید کسی که در مکه احرام بست هر جا که یادش آمد باید احرام ببندد و این اعم است از اینکه می‌توانسته یا نمی‌توانسته.

پس این مسأله که اگر شخص احرام در مکه مکرمه برای حج تمتع بست نسیاناً یا جهلاً اگر بعد هر جا که یادش آمد باید احرام ببندد، چه اصلاً احرام نبسته و چه قبل از میقات در مکه در جائی دیگر احرام بسته.

بعد از این مرحوم صاحب عروه چهار تا شرط که ذکر کرده‌اند برای حج تمتع، ایشان فرموده‌اند: **الخامس: ربا یقال** (اینکه ایشان الآن می‌خواهند بفرمایند منقول از بعضی از عامه است و در شیعه نقل شده که قائل ندارد إلا در این اواخر که عرض می‌کنم و آن این است که ادله گفت عمره تمتع و حج تمتع حکم عمل واحد را دارند. یعنی کسی که مستطیع و نائی است باید حج تمتع کند باید عمره تمتع و حج تمتع را در یک سال انجام دهد. حالا اگر

می خواهند برای میتی حج تمتع بدهند، آیا می شود عمره اش را به یک نفر و حج را به یک نفر بدهند؟ یا آن هم باید یک نفر پشت سر هم انجام دهد؟ یک فرع دیگر این است که شما برای دو نفر یک عمره تمتع و یک حج تمتع انجام می دهید، آیا صحیح است یا نه؟ بعضی از عامه گفته اند نه، باید حج تمتع همانطور که کسی برای خودش انجام می دهد نمی شود در نیابت دو نفر از یک نفر عمره و حج کنند و نمی شود یک نفر از دو نفر عمره و حج کند. صاحب عروه فرموده: ربما یقال که یکی از شروط حج تمتع است که: یشرط فیه (در حج تمتع، آن یکون مجموع عمرته و حجّه من واحد (یعنی صادراً من واحد) و نمی شود دو نفر یکی عمره و یکی حج را بجا آورد) وعن واحد (نمی شود یک نفر عمره را از زید و حج را از عمرو بجا آورد. پس باید یک نفر هم عمره و هم حج را از یک نفر انجام دهد و از دو نفر برای یک نفر می توانند عمره و حج را انجام دهند.

**فلو استؤجر اثنان لحج التمتع عن میت احدهما لعمرته والاخر لحجّه، لم یجز عنّه** (اگر دو برادر یکی عمره از طرف پدرش انجام دهد و یک نفر حج تمتع از طرف پدرش انجام دهد، این از طرف پدر کافی نیست چون عمره و تمتع یک عمل واحد است) **وکذا لو حجّ شخص وجعل عمرته عن شخص وحجّه عن آخر لم یصح.** زید می رود عمره تمتع به نیابت از پدرش انجام می دهد، حج تمتع را به نیت از مادرش انجام می دهد، این هم فایده ندارد) **لکنه محل تأمل** که این شرط باشد. چه اشکالی دارد؟ اگر شک کردیم، اصل عدم است و شرط دلیل می خواهد. چون شک در کفایت مسبب است از شک در اشتغال و همیشه اگر شک در اشتغال اگر شد جای براءت است. بله اگر اشتغال به شیء ای مسلم بود و شک شد که با اینطور عمل امثال شده یا نه، اینجا جای

احتیاط است و اگر شک کردیم جای برائت است و بحثی نیست، پیداست که شک در شرطیت اصل عدم شرطیت است، اما یک روایت در مسأله هست که مورد تأمل شده، روایت را می‌خوانم ببینید چه به ذهن می‌آید؟ چندین وجه برای این روایت ذکر کرده‌اند که بعضی گفته‌اند روایت مجمل است. من ابتداءً عرض کنم آنچه که به ذهنم می‌آید و فکر می‌کنم که روایت ظاهر است. کسی که برای خودش حج تمتع می‌کند، عمره تمتع را که کرد محل می‌شود می‌رود ملذّات را انجام می‌دهد، طیب، نساء، لباس مخیط و هر چه که هست، غیر از محرّمات حرم و بعد دوباره احرام برای حج می‌بندد، پس این تمتع برای حج خودش، اما وقتیکه حج تمتع از میت می‌کند میت که تلذذ نمی‌برد، نائب عمره تمتع را خلاص کرد برای پدرش که میت است، پسرش تلذذ می‌کند حج مال پدر است ولی تلذذ مال پسر است. من به ذهنم می‌آید تبعاً عده‌ای مثل صدوق و والد مجلسی که عرض می‌کنم، آن‌ها هم از روایات همین به ذهنشان آمده، اما یک عده از آقایان چیزهای دیگر فرموده‌اند. حالا روایت را می‌خوانم که حضرت می‌فرمایند تلذذ مال پسر است و حج مال میت پدر، عروه فرموده: **لکنّه محل تأمل، بل ربّما یظهر من خبر محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام صحّة الثانی** (آن دو فرعی که صاحب عروه فرمود محل تأمل است، ثانی اینک یک عمره از طرف یکی باشد و حج برای دیگری باشد) **حيث قال: سألته عن رجل یحجّ عن أبيه أیتمتع؟** (یعنی حج که از طرف پدرش است، بابا که صاحب حج است که حق تمتع ندارد) **قال عليه السلام: نعم، المتعة له والحج عن أبيه.** حج مال پدر است نه یعنی حج تنها بدون عمره، بعضی گفته‌اند معنایش این است یعنی عمره تمتع برای خودش می‌کند و حج تمتع تنهای بدون عمره را از طرف پدرش می‌کند، گفته‌اند ظاهرش این است. به نظر می‌رسد که او دارد سؤال

می کند که همینطوری که کسی که برای خودش حج تمتع می کند و بین عمره تمتع و حج تمتع یتلذذ و یتمتع، برای پدرش هم اگر حج تمتع کند آیا همین است؟ حضرت می فرمایند: بله، المتعۀ له ولی حج مال پدرش است. (وسائل، ابواب اقسام الحج، باب ۴ ح ۱۱).

مرحوم صدوق در من لا یحضره الفقیه اینطور فرموده: ج ۲ ص ۴۴۷ صدوق هم دیده که ظاهر همین معناست. قال: باب التمتع عن أبيه و این روایت را ایشان ذکر کرده. اگر معنای روایت این باشد که نصف عمره تمتع مال پسر و حج تمتع مال پدر، نمی گفت باب التمتع عن أبيه، قاعده اش این بود که صدوق بفرماید: باب التمتع بحج التمتع عن أبيه وبعمره التمتع لنفسه، پس معلوم می شود که اینجا کل حج تمتع مال پدر است.

اوضح از این مرحوم مجلسی اب فرموده در روضۀ المتقین شرح بر من لا یحضره الفقیه ج ۵ ص ۶۵ گفته: مع أنه لا فائدة للأب بالتمتع لأنه لا يمكن له التمتع بالنساء والطيب والخياط، الذي هو فائدة حج التمتع، قال العلامة: نعم المتعة والتمتع بالأشياء المذكورة له والحج عن أبيه. این ها اینطور برداشت کرده اند کأنه ظاهر همین است، اما مرحوم صاحب وسائل استفاده کرده که المتعۀ له، یعنی عمره اش مال پسر است والحج عن أبيه و عنوان باب را اینطور گذاشته: باب جواز نية الإنسان عمرة التمتع عن نفسه وحج التمتع عن أبيه.

به نظر می رسد که فرمودند: المتعۀ له والحج عن أبيه یعنی تمتع را این می کند و حج مال پدرش است، پس ربطی به ما نحن فيه ندارد که عمره اش مال یکی و حجش مال دیگری باشد.

## جلسه ۷۸۱

### ۳ ربیع الثانی ۱۴۳۶

شخصی عمره تمتع می‌کند از کسی و حج تمتع از دیگری، یعنی می‌رود به حج عمره تمتع را به نیابت از یک نفر و حج تمتع را به نیابت از دیگری، مرحوم صاحب عروه صحیحه محمد بن مسلم را ذکر کرده‌اند که شبهه دلالت بر این مطلب داشت و کمابیش صحبتش شد، یک روایت دیگر در مسأله هست که مرحوم صاحب عروه ذکرش فرموده‌اند و بعضی فرموده‌اند این روایت دلالتش اقوی است بر این مسأله که می‌شود عمره و حج تمتع را یکی را از یک نفر و دیگری را از نفر دوم انجام داد و آن روایت حارث بن مغیره یا حارث بن مغیره ولی ظاهراً حارث درست است و گاهی حرث می‌نویسند به اعتبار اینکه اینطور کلمات را در رسم الخط بدون الف می‌نویسند.

روایت این است: **عن أبي عبد الله عليه السلام: في رجل تمتع عن أمه وأهل بحجة عن أبيه** (گفته‌اند تمتع یعنی عمره تمتع، حج هم که معلوم نیست حج تمتع، یعنی کسی رفته یک عمره تمتع از طرف مادرش انجام داده و یک حج تمتع به نیابت از پدرش انجام داده) **قال عليه السلام: إن ذبح فهو خيرٌ له وإن لم يذبح فليس عليه**

شیء، (اگر در منی ذبح کند که برایش خوب است و اگر ذبح نکند ملزم نیست چون در حج تمتع هدی یکی از اجزاء حج تمتع است و یکی از واجبات حج تمتع است، بله اگر ندارد روزه می گیرد، اینجا حضرت فرمودند اگر ذبح کرد این برایش بهتر است) **لأنه إنما تمتع عن أمه وأهل بحجة عن أبيه**، چون عمره تمتعش از مادرش بوده و حجش از طرف پدرش بوده، حضرت تقریر فرمودند که اشکالی ندارد، روی این مبنی که تمتع بمعنای عمره تمتع باشد و حج هم یعنی حج تمتع. (وسائل، ابواب ذبح، باب ۴ ح ۵).

در این روایت چند مناقشه است که باید تمام این مناقشات جواب داده شود که اگر یکی اش بماند حجت نیست و نمی شود از آن استفاده کرد، اولاً: سند این روایت است، این روایت در طریقش صالح بن عقبه است، صالح بن عقبه توثیق ندارد مگر یکی از چند راه که هر کدام مبنائی و محل اشکال است، یکی اینکه صالح بن عقبه از شیوخ مع واسطه ابن قولویه است و علی بن ابراهیم در تفسیر، اگر کسی این مبنی را قبول داشت فبها که غالباً این را نپذیرفته اند که بحث خاصی برای خودش دارد. اگر این مبنی را کسی پذیرفت روایت می شود صحیح و بقیه سند گیر ندارد.

ثانیاً نقل شده از رجالی معروف ابو علی که ایشان نسبت به جدش داده که او صالح بن عقبه را توثیق کرده. این هم چیزی است که نمی شود خیلی روی آن بنا کرد حتی اگر توثیقات متأخرین را ما قبول داشته باشیم که قبول داریم اگر معارض نداشته باشد، اما اینکه ابو علی از جدش نقل فرموده، جدش چه کسی بوده؟ لا اقل من نمی دانم خیلی.

ثالثاً: مرحوم حاجی نوری در خاتمه مستدرک یک مجموعه قرائنی نقل فرموده که فرموده از مجموعه این قرائن بدست می آید که من حیث المجموع

صالح بن عقبه ثقه است و عدل، امامی ضابط. این هم خیلی روشن نیست یعنی واقعاً برگشتش به این است که انسان بعنوان یک شخص آیا راستی مطمئن می‌شویم به این‌ها با اینکه توثیق صریح ندارد؟ بله، اینجا ابن غضائری ایشان را تضعیف کرده و علامه هم تبعه و ابن داود هم همینطور، هر دو این‌ها معاصر و از شاگردان محقق حلی هستند. تضعیفات ابن غضائری نمی‌تواند در حد تضعیف باشد با صحبت مفصلی که شده در بحث مبانی رجال و علامه هم مستقلاً تضعیف نفرموده، خلاصه نه تضعیف درستی دارد که بشود به آن اعتماد کرد و نه توثیق درست. بله انسان گاهی روی ظنی که ماند آن ظنی که در حد حدس اهل خبره باشد که شاید معتبر باشد اما همین مقدار اطمینان‌آور نیست. بالتیجه انسان یک جاهائی اطمینان پیدا می‌کند از یک قرینه، چون قرینه قوی است و گاهی از ده تا قرینه اطمینان پیدا نمی‌کند. این‌ها حرف‌های سندی‌اش است که محل کلام است کمابیش. این یک مناقشه که اگر مناقشه سندی جواب داده شد آن وقت از حیث سند نحن نعتقد به اینکه حضرت صادق علیه السلام همچنین تقریری فرموده‌اند.

یک مناقشه دیگر در دلالتش است از کجا روشن است که تمتع عنهم، یعنی عمره تمتع نه عمره مفرده؟ باید ظهور باشد تا حجت باشد روایت این است: حارث بن مغیره به حضرت عرض کرد **فی رجل تمتع عن أمه وأهل بحجة عن أبيه**، حضرت تقریر فرمودند و نفرمودند درست نیست. از کجای این روایت استفاده می‌شود که تمتع یعنی عمره را برای مادرش بجا آورد و حج تمتع را برای پدرش. شاید یک عمره مفرده و یک حج مفرده بوده. چون تمتع در روایت به هر دو اطلاق شده یعنی یک عمره مفرده کرده برای مادرش و یک حج افراد هم برای پدرش کرده. تمتع اینطور نیست که ظهور داشته باشد

در عمره تمتع تا بگوئیم حج تمتع قابل تقسیم است که عمره تمتع را به نیابت از کسی بجا آورد و حج تمتع را به نیابت از دیگری. حالا یک موردش را ذکر می‌کنم که موارد زیادی دارد که تمتع گفته شده در روایات در مورد عمره مفرده و یک قرینه خاصی هم ندارد:

**صحيح سعيد الأعرج قال: قال أبا عبد الله عليه السلام: من تمتع في أشهر الحج**

(یعنی عمره تمتع) چون بعد می‌فرمایند اگر ماند تا وقت حج، حج را انجام دهد) **ومن تمتع في غير أشهر الحج** (عمره تمتع که در غیر أشهر حج نیست، این تمتع یعنی عمره مفرده) **ثم جاور حتى يحضر الحج فليس عليه دم، إنما هي حجة مفردة.** تمتع در روایات به عمره مفرده گفته شده و به عمره تمتع هم گفته شده، از کجا مراد اینجا از تمتع عمره تمتع باشد نه عمره مفرده؟ چون در غیر أشهر حج عمره تمتع نداریم.

پس اینکه در این روایت بعضی فرموده‌اند که ظهور دارد در اینکه تمتع عن أمه یعنی عمره تمتع، به چه دلیل؟ یا ظهور ندارد که از این جهت مجمل است پس می‌شود گفت عمره تمتع از یکی و حج تمتع از دیگری بجا آورد یا مجمل است و یا ظهور برخلاف اصلاً دارد. بخاطر اینکه حضرت فرمودند می‌تواند گوسفند بکشد یا نکشد. با اینکه حج تمتع قطعاً در آن گوسفند هست. اگر عمره تمتع از مادرش کرده و حج تمتع از پدرش، چطور این حج تمتع گوسفند ندارد؟

پس اگر ما باشیم و سند این روایت هم تام باشد نمی‌شود استناد کرد که بگوئیم حج تمتع را که دو قسم است: عمره تمتع و حج، می‌شود عمره‌اش را به نیابت از کسی انجام داد و حجش را به نیابت از دیگری بخاطر این روایت. پس خبر حارث لا اقل مجمل است و صاحب عروه علی تحقیقه اصلاً این را



نقل نکرده بنخاطر اینکه دیده روایت اجنبی است از مسأله ولو بعضی فرموده‌اند این روایت اوضح ظهوراً است و در بعضی از شروح عروه گفته‌اند این است که مسأله است نه آن روایت محمد بن مسلم.

مناقشه سوم این است که اگر سند تام بود و دلالت هم ظهور داشت در عمره تمتع و حج تمتع، روایت در تهذیب شیخ طوسی است و کتب اربعه در متناول فقهاء بوده و خلفاً بعد سلف هیچکدام همچین حرفی نزده و طبخش فتوی نداده. حالا اگر روایت در خصال و عیون بود و یا کتابی بود که می‌گفتیم در متناول فقهاء قدیم نبوده و ندیده‌اند، ولی تهذیب و کتب اربعه در متناول همه فقهاء بوده متقدمین و متأخرین و قبل از صاحب وسائل احدی را ندیدم که فتوی طبخش داده باشند. رابعاً: خلاف ارتکاز متشرعه است. وقتیکه مرتب به متشرعه تکرار شد هم توی روایات و هم در نقل فقهاء و مرتکز اذهان متشرعه این است که عمره و حج تمتع یک عمل است ولهذا بعضی مثال زده‌اند به چهار رکعت نماز ظهر که نمی‌شود یکی را به نیابت از کسی و دو رکعت را به نیابت از دیگری بجا آورد، گرچه در مثال مناقشه است.

بالتیجه این چهار مناقشه اگر جواب داده شد و دلالت و سند تام بود و اعراض نبود و ارتکاز برخلافش نبود باز هم می‌شد و با این چهار تا حرف چطور می‌شود به این روایت استناد کرد؟

بعضی اینجا تفصیل قائل شده‌اند، گفته‌اند روایت برخلاف قاعده است ما در موردش به روایت عمل می‌کنیم و می‌گوئیم نمی‌شود که کسی عمره تمتع از شخصی انجام دهد به نیابتش و حج تمتعش را از شخص دیگری انجام دهد إلا در پدر و مادر و آن هم به اینکه عمره را از طرف مادرش و حج را از طرف پدر نه به عکس، چون نص روایت و سؤال سائل این است و

معصوم علیه السلام تقریر فرمودند این است که عمره تمتع را از طرف مادرش انجام دهد و حج تمتع را از طرف پدرش، گذشته از اینکه ما باید آن چهار مناقشه را از آن جواب دهیم تا بخواهیم به این تفصیل عمل کنیم.

این فرمایشی را که بعضی فرموده‌اند خلاف ظاهر است چون ظواهر حجت است و یک ارتکاب خلاف ظاهر است اینجا، ظاهر اینکه در روایات، آب، أم، أخ، رجل، امرأة، طامث گفته می‌شود ظهور دارد در عدم خصوصیت مگر اینکه قرینه‌ای بر خصوصیت باشد. یعنی شما در صلاة و صوم و وضوء و غسل و در معظم روایات مرتب گفته شده مردی یا زنی این کار را کرده، از طرف مادرش فلان عمل را انجام داده، آیا مادرش خصوصیت دارد؟ از طرف پدرش، آیا پدر خصوصیت دارد؟ ظاهر فهم عدم خصوصیت از کلمه أم یا آب است. یا شاهد از شواهد زیاد بخوانم برای دفع استبعاد.

روایت عمرو بن ایاس در کتاب حج، باب نیابت، قال ابي لأبي عبد الله عليه السلام إن إبنی هذا ضرورة وقد ماتت أمه فأحب أن يجعل حجته لها أفيجوز ذلك له؟ فقال أبا عبد الله عليه السلام: يكتب ذلك له ولها ويكتب له أجر البرّ (به والدین) (وسائل، ابواب نیابت، باب ۲۵ ح ۲) حالا اینکه می‌گوید وقد ماتت أمه فأحب أن يجعل حجته لها أفيجوز ذلك له، از این روایت آیا استفاده می‌شود چون راوی گفت دلم می‌خواهد که این پسر از طرف مادرش این حج را قرار دهد می‌گوئیم شاید مادر خصوصیت دارد و اگر پدر مرده بود نمی‌شد از طرف پدرش انجام دهد چون ضروره است و اگر بخواهد از طرف عمه و خاله و عمو انجام دهد نمی‌شد، آیا به ذهن می‌آید یا ظاهر خلافتش است؟ ظاهر این است که أمه خصوصیت ندارد. أم مورد سؤال است نه موضوع سؤال در همه جا همین است، پس چرا اینجا بخواهیم خلاف قاعده عمل کنیم؟ اصل اصل

است عند عدم الدلیل، اگر روایت حجت است دلیل است و اصل را کنار می‌زند. اگر جائی دلیلی بر موضوع بودن نداریم، اصل عقلائی چیست؟ آیا موضوع بودن است یا مورد است نه موضوع؟ عرض من این است که اصل عقلائی این است که مورد است نه موضوع و گرنه خیلی جاها باید اقامه قرینه کنیم در روایت و آیا اصلاً به ذهن می‌آمد اینکه به حضرت عرض کرد که شخصی رفته به حج و می‌خواهد حج تمتع کند و عمره‌اش را از طرف مادرش و حجش را از طرف پدرش؟ حضرت فرمودند: اشکالی ندارد. آیا به ذهن می‌رسد که پدر و مادر خصوصیت دارد که اگر عکس می‌کرد نبود یا می‌گوئیم این مورد است؟ جاهای دیگر که فهم عدم خصوصیت در مثال‌ها و سؤال‌ها عن رجل یا امرأة گفته شده آیا خصوصیت دارد؟ آیا اگر از احرام طامث سؤال شد یعنی نفساء این حکم را ندارد؟ اصلاً به ذهن نمی‌آید که الفاظ خصوصیت داشته باشد و تمام موضوع مسأله باشد؟ نه اصلاً به ذهن نمی‌آید.

علی کل اگر این سؤالات حل شود می‌شود به این روایت عمل کرد، ولی کجا حل می‌شود؟ لهذا قاعده‌اش این است که انسان بگوید در حج تمتع نمی‌شود تبعیض کرد، همانطوری که نمی‌شود دو نفر برای یک نفر حج و عمره کنند یعنی زید عمره تمتع و عمرو حج تمتع را برای میت بجا آورد، همینطور نمی‌شود یک نفر عمره و حج تمتع را یکی را برای دیگری، چه پدر یا مادر باشند یا غیرشان. ما می‌دانیم که باید عمره تمتع و حج تمتع را شخص که انجام می‌دهد برای خود، هر دو را برای خودش انجام دهد و در یک سال انجام دهد، اما اگر می‌خواهد برای دیگری انجام دهد اگر شک کردیم و نوبت به اصل عملی رسید آیا یکی از شروط این است که باید برای یک نفر باشد یا برای دو نفر هم می‌شود؟ اصل این است که برای دو نفر نمی‌شود. اما این

اصل مسبب است در شک در شرطیت و اگر شک در شرطیت گفتیم عدم اشتراط، یعنی این شرط نیست، آن وقت آن سبب است و اگر براثت در سبب جاری شد موضوع اصل در آن سبب برداشته می شود.

## جلسه ۷۸۲

۴ ربیع الثانی ۱۴۳۶

مسأله ۲: المشهور أنه لا يجوز الخروج من مكة بعد الإهلال من عمرة التمتع قبل أن يأتي بالحج (ایشان فرموده‌اند مشهور، اما معلوم نیست که مشهور باشد. ثانیاً خود کسانی که قائل به این شهرت شده‌اند بعضی‌هایشان در یک کتاب قائل به حرمت شده‌اند مثل محقق صاحب شرائع و در یک کتاب دیگر قائل به کراهت شده‌اند، آن وقت شهرت معلوم نیست اگر معدوم العدم نباشد) و أنه إذا أراد ذلك (اگر بعد از عمره تمتع خواست از مکه بیرون برود) علیه أن يحرم بالحج (که هر وقت برگشت از همانجا برود به عرفات) فيخرج محرماً به وإن خرج مُحلاً (وقتی که عمره تمتع تمام شد و محل شد با حالت احلال بدون اینکه احرام حج ببندد رفت بیرون و رجوع بعد شهر (که صحبتش بعد می‌آید که مراد بعد از یک ماه در غیر آن ماه باشد مثلاً ۲۹ ماه شوال اگر رفت بیرون و اول ذی‌قعدة آمد آیا اسمش اول شهر است یا نه، بعد الشهر یعنی ۳۰ روز؟) فعليه أن يحرم بالعمرة وذلك لجملة من الأخبار الناهية للخروج والدالة على أنه مرتين ومحتبس بالحج والدالة على أنه لو أراد الخروج خرج ملبياً بالحج، یعنی احرام حج

را بسته و نیت حج را بکند و تلبیه را بگوید و بعد برود بیرون که وقتیکه چه در مکه آمد و چه نیامد با همین احرام به عرفات برود) والدالة أنه لو خرج مُحَلًّا فَإِنْ رَجَعَ فِي شَهْرِهِ دَخَلَ مُحَلًّا وَإِنْ رَجَعَ فِي غَيْرِ شَهْرِهِ دَخَلَ مُحْرَمًا. این مطالب را ایشان نسبت به مشهور می دهند و بعد می فرمایند: والاقوى عدم حرمة الخروج وجوازه مُحَلًّا (بدون احرام برود، چرا؟) حملاً للأخبار عن الكراهة.

اینجا چند تا مطلب ابتداءً عرض کنم: ۱- اینکه ایشان فرمودند لجملة من الأخبار، این روایات ظاهراً مجموعه‌ای است و کم هم نیست و بعید نیست که بشود ادعای تواتر معنوی در آنها کرد و یا لااقل تواتر اجمالی. روایات زیاد است که آقایان می توانند به وسائل رجوع کنند که از هر کدامی یکی را ذکر می کنم. یک طائفه‌ای از روایات مانع است که بیرون نرود و محتبس و مرتهن است و عمره را که تمام کرد در مکه بماند. یک طائفه دیگر از روایات هست که اینها مقید است که می گوید نرود بیرون چون ممکن است که به حج نرسد و اگر رفت بیرون دیگر سخت بوده که به مکه بتواند برگردد. پس اگر می تواند برود بیرون و برگردد، نهی نیست.

۱- صحیح زراره و لیس لک أن تخرج من مكة حتى تحج. این روایت مطلق است و اگر ما بودیم و این را روایت می گفتیم یک تعبد است و باید از مکه بیرون نرود و اگر اول شوال آمده و عمره تمتع را انجام داده بماند تا وقت حج و بیرون نرود. (وسائل، ابواب اقسام الحج، باب ۲۲ ح ۱).

طائفه ثانیه می گوید از مکه بیرون نرود بخاطر اینکه شاید نرسد به حج، اگر رفت بیرون که این نرفتن بیرون به این جهت است، اما اگر به حج می رسد همچنین منعی نیست. صحیح حلی، سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل يتمتع بالعمرة بالحج يريده الخروج إلى الطائف قال عليه السلام: يُجَلُّ بالحج من مكة وما أحب

(معلوم می‌شود که الزامی نیست) أن ینخرج من مكة إلا محرماً ولا یتجاوز الطائف  
 انما مترتبة من مكة. پس این روایت نص در عدم حرمت است و احتمال دیگر  
 عقلانی ندارد مگر اینکه بگوئیم به این روایت عمل نکنیم. اما آن روایاتی که  
 می‌گفت: لیس لک، این ظهور است نه نص. ظهور است که جائز نیست، اگر  
 یک نص داشتیم حمل ظاهر بر نص می‌کنیم و بخاطر نص دست برمی‌داریم از  
 ظهور ظاهر اما نمی‌شود بخاطر ظهور ظاهر دست از نص برداشت آن وقت  
 باید نص را ساقط کنیم. لیس له أن ینخرج من مكة حتی تحج، اگر گفتیم حرام  
 نیست، راه دارد، مکروه است و در مکروه هم که می‌شود و گیری ندارد. اما  
 اگر گفتیم که حرام است که از مکه بیرون آمدن، باید أحب را ساقط کنیم و  
 به آن عمل نکنیم و آخرش حضرت فرمودند: وما أحب أن ینخرج من مكة إلا  
 محرماً ولا یتجاوز الطائف، خیلی از مکه دور نشود که احتمال دارد موانعی  
 برایش پیش آید که به حج نرسد. (همان باب ۲۲ ح ۷).

در بعضی از شروح عروه چیزی گفته شده که از اول تا آخر فقه بنای  
 فقهاء این است. بعضی گفته‌اند که لا أحب ولو ظهور دارد در عدم الزام اما  
 سبب نمی‌شود که آن نهی را که ظهور در حرمت دارد صرف کند از حرمت.  
 چرا؟ اگر هر دو در ظهور متساویند می‌شود تعارض و تساقط می‌کنند. پس آن  
 بر ظهورش نمی‌ماند، اگر هم این اظهر است که حمل نهی بر کراهت می‌کنیم  
 و به اظهر و یا به نص عمل می‌کنیم اگر نص است. اینکه این ظهور سبب  
 نمی‌شود که صرف شود ظهور نهی از حرمت، چرا سبب نمی‌شود؟ اولاً در  
 نظائرش آقایان چکار می‌کنند؟ نظائرش همین است که حمل ظاهر بر اظهر  
 می‌کنند و حمل ظاهر بر نص، مکاسب مرحوم شیخ انصاری المسألة الثالثة: یحرم  
 بیع العنب ممن یعمله خمرأً بقصد أن یعمله، اما لو لم یقصد ذلك فالأكثر علی عدم

التحریم ویشهد لعدم الحرمة رواية الحلبي عن بيع العصير ممن يصنعه خمراً، قال عليه السلام: بيعه ممن يطبخه أو يصنعه خلاً أحب إليّ. بخاطر این أحب، ادله ناهیه را حمل بر کراهت می کنند. اگر حرام باشد حضرت باید بفرمایند: نه. می فرمایند اگر انگورش را بفروشد به کسی که می رود غذا می پزد و شراب نمی کند یا انگور را سرکه می کند برای من محبوب تر است. پس أحب یا نص در جواز است و یا أظهر در نهی در حرمت، آن وقت حمل ظاهر بر أظهر یا نص می کنیم. (وسائل، کتاب البیع، ابواب ما یکتسب به، باب ۵۹ ح ۸).

پس اینکه این أحب ظهور در عدم الزام دارد سبب نشود که نواهی که ظهور در حرمت دارد را حمل بر عدم حرمت کنیم، چرا سبب نمی شود؟ اگر متکافی هستند که آن را هم از کار می اندازد و اگر این اظهر و یا نص است که آن را به تنهایی از کار می اندازد و مدرک خودش دلیل می تواند باشد.

مطلب دیگر که اشاره شد و در روایت دیگر هم هست، خود روایات ناهیه که می گوید از مکه بیرون نرود، در آن قرائن هست که این نهی نهی تبعیدی نیست بلکه نهی شرطی است، بخاطر اینکه به حج برسد این علت است نه حکمت. در خود همان روایت هم قرائن هست، غیر از اینکه صحیحه حلبی لا أحب می گفت و مقتضای جمع دلالی این است که آن نهی را حمل بر غیر الزام کنیم.

صحیحة حفص بن البختری عن أبي عبد الله عليه السلام في رجل قضى متعته وعرضت له حاجة أراد أن يمضى إليها؟ قال: فقال عليه السلام: فليغتسل للإحرام وليهل بالإحرام بالحج وليمض في حاجته فإن لم يقدر على الرجوع إلى مكة مضى إلى عرفات. بدون احرام بیرون نرود. چرا؟ ظهور در تعلیل دارد که اگر نتوانست به مکه برگردد که احرام ببندد و بعد به عرفات برود نمی رسد. حضرت



می‌فرمایند احرام ببندد و برود به شهری که کار دارد و انجام دهد و از همانجا به عرفات برود. (همان باب ۲۲ ح ۴).

یکی دیگر اینکه همین آقایانی که قائل به حرمت شده‌اند که یکی هم محقق در شرائع است در کتاب النافع که مختصر شرائع است که در اینجا فتوی به کراهت داده‌اند. همان‌هایی که فتوی به حرمت داده‌اند را نمی‌شود بنحو مطلق گفت قائل به حرمتند، چون در کتاب دیگرشان قائل به کراهت شده‌اند.

این نواهی بخاطر ما أحب حمل بر حرمت نمی‌شود و می‌گوئیم حرام نیست و گرنه ما أحب معنی ندارد. آن وقت حمل بر کراهت شده که یکی هم صاحب عروه و معظم فقهاء بعد از ایشان که حاشیه نکرده‌اند، گفته‌اند اصلاً معلوم نیست که مکروه باشد. اگر از مکه می‌رود به بیرون و به حج می‌رسد اصلاً مکروه نیست. یعنی این نهی وضعی است نه تکلیفی که اگر حرمت نشد پس کراهت است و مبعوضیت ندارد خصوصاً در این ایام که وسائل راحت و سریع شده، اول شوال عمره تمتع را انجام داده و برمی‌گردد به ایران و عراق و اطراف دنیا می‌رود کارهایش را انجام می‌دهد و می‌داند و می‌تواند و می‌خواهد به که حج برگردد، آیا کار مکروه کرده؟ صاحب عروه فرموده: ربما گفته شود که کار مکروهی نکرده، چون نهی، نهی شرطی است نه تکلیفی که عبارت عروه را بعد می‌خوانیم که فرموده: فیمكن دعوی عدم الکراهة أيضاً مع علمه بعدم فوات الحج منه. چون ادله گفته نرود بیرون که به حج برسد، پس این نرود بیرون یک حکم تبعیدی نیست و یک حکم شرطی است. یعنی برای اینکه کسی که عمره تمتع را کرد مرتهن و محتبس بالحج و عمره تمتع مشروط است که بعدش حج انجام شود و اگر می‌داند که می‌رود و بعدش

می تواند حج انجام دهد این علم طریقی است در اینجا مثل معظم جاهای دیگر. پس کراهت ندارد.

بله ربما یقال که ما کراهت را ملتزم می شویم حتی اگر بدانند که به حج می رسد، بخاطر یکی از دو وجه: ۱- اگر راستی مشهور فرموده اند که نرود و حرام است که برود بیرون، بخاطر فتوای مشهور ما از دلالت دست برمی داریم و کسر دلالی می کنیم. یعنی اینکه فرموده اند نرود بیرون مشهور گفته اند حرام است، یعنی یک تعبد است برای نرفتن بیرون، خوب حرمت را نتوانستیم ملتزم شویم بخاطر جمع دلالی بین ادله، کراهت اقلش است که ملتزم شویم، بخاطر اعراض مشهور و بخاطر کسر دلالی که ولو دلالت دارد بر اینکه حرام است و بخاطر فتوای مشهور قائل به کراهت می شویم و دیگری هم بخاطر قاعده تسامح بنا بر مشهور که ظاهراً مشهور هم هست قدیماً و حدیثاً و قاعده تسامح را قبول دارند خصوصاً اگر فتوای جمعیتی از فقهاء شد خصوصاً اگر این نسبت دادن مشهور بود و روی مبنای خود صاحب عروه لا یمکن و کراهت را ملتزم می شویم بخاطر یکی از این دو وجه.

## جلسه ۷۸۳

### ۵ ربیع الثانی ۱۴۳۶

در عروه فرمودند روایات ناهیه از خروج کسی که عمره تمتع را انجام داده قبل از حج خروجش از مکه مکرمه را حمل بر کراهت می‌کنند. فرموده‌اند: کما عن ابن ادریس وجماعه آخری، که این‌ها هم قائل به کراهت شده‌اند مثل شیخ طوسی در مجموعه‌ای از کتبشان، مبسوط، نهایه، تهذیب، هکذا محقق در نافع نه در شرائع، علامه در مجموعه‌ای از کتب، عرض کردم که کسانی که به آن‌ها نسبت داده شده حرمت خروج از مکه بین عمره تمتع و حج تمتع خود همین‌ها در جائی دیگر کراهت فرموده و ینبغی فرموده‌اند و امثال این‌ها یک جا لا یجوز و یک جا ینبغی گفته‌اند، یعنی خود آن‌هایی که مرحوم صاحب عروه نسبت به مشهور داده‌اند و عرض شد که معلوم نیست که مشهور باشد اگر معلوم العدم نباشد، خود بعضی از آن‌ها که فرموده‌اند خروج از مکه حرام است بین عمره و حج تمتع، در یک کتابی دیگر و یا در همان کتاب در جائی دیگرش تعبیری کرده‌اند که ظهور در کراهت دارد که چند مورد را عرض می‌کنم:

ابن ادریس در سرائر ج ۱ ص ۶۳۳ (ایشان از کسانی است که فرموده اگر عمره تمتع را انجام داد مکروه است تا حج تمتع را انجام نداده به بیرون از مکه برود. فرموده: *وإذا دخلها بنية التمتع فينبغي له أن لا يجعلها مفردة* (عمره تمتع را که انجام داد و به نیت تمتع وارد مکه شد مفرده اش نکند) *وأن لا يخرج من مكة، وقال شيخنا أبو جعفر الطوسي في نهايته لم يجوز له أن يجعلها مفردة وأن يخرج من مكة وقد رجع شيخنا عما في نهايته في مبسوطه وقال بما اخترناه*. شیخ طوسی در نهایتاً فرموده: لا يجوز، اما در مبسوط گفته ینبغی نه لا يجوز. یعنی یک جا فرموده: لا يجوز و یک جا رجوع کرده از حرف قبلش.

محقق در سرائر ج ۱ ص ۱۷۴، فرموده: *ولا يجوز للمتمتع الخروج من مكة حتى يأتي بالحج* و همین محقق در تلخیص این سرائر در المختصر النافع ص ۹۹ فرموده: *وإذا دخل مكة متمتعاً كره له الخروج*. پس شهرت معلوم نیست. صاحب عروه فرموده‌اند چرا گفته‌اند مکروه است؟ که ایشان چند روایت ذکر می‌کنند که چون این روایات ظهور در جواز دارد، لهذا روایات سابقه که ظاهرش حرمت خارج شدن از مکه باشد را حمل بر کراهت می‌کنیم. این عبارت عروه است: *بقريئة التعبير بلا أحبُّ في بعض تلك الأخبار* که لا أحب افعال التفضيل است، افعال التفضيل معنایش این است که هر دو این صفت هست در این یکی قوی‌تر است، اگر گفتند زید اعلم از عمرو است معنایش این نیست که زید عالم است بلکه معنایش این است که هم زید عالم است و هم عمرو عالم است اما این علمش بیشتر است. نه بمعنای اصل فضیلت است و اگر هم در قرآن کریم و روایات شریفه آمده به معنای اصل فضیلت این مجاز است ولی اکثر المجاز. هم در قرآن کریم مجازاتش بالمعنی الأعم، استخدام و کنایه، بیش از معانی حقیقیه‌اش است اصلاً در لغت عرب بسیار

زیاد است. چون جمال تعبیر و بلاغت و فصاحت در کنایات بیشتر می‌آید لذا گفته‌اند الکنایه أبلغ من التصريح. تصریح همگانی است و همه خوب می‌فهمند، کنایه یک نوع خفاء و دقتی دارد که قدری شخص باید دقیق‌تر باشد تا متوجه نشود، لهذا بلیغ‌تر است. رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ، نه اینکه ما يدعونني محبوب است و سجن محبوبیتش بیشتر است، نه یعنی تنها سجن برای من محبوب است که این مجاز است و خلاف معنای متبادر از صیغه افعال و أحب است و دلیلش هم تبادر است. روایات مکرر در باب مستحبات وارد شده درباره نمازهای مستحبی و اعمال مستحبی که این احب از آن است، این‌ها معنایش همین است و متبادر همین است، بله یک قرینه‌ای قوی‌تر می‌خواهد تا اینکه بمعنای اصل محبوبیت باشد) بقرينة التعبير (عروه فرموده) بلا أحبّ في بعض تلك الأخبار که همان صحیحه حلبی باشد که سابقاً گذشت.

بعد عروه فرموده: وقوله عليه السلام في مرسله الصدوق، قال الصادق عليه السلام (صدوق در فقیه غالباً سند را ذکر کرده، موارد متعددی شاید صدها مورد ایشان مرسل ذکر کرده و آن‌هایی را که مرسل ذکر کرده دو قسم است، گاهی فرموده: روي عن رسول الله صلى الله عليه وآله، روي عن أبي عبد الله عليه السلام و گاهی گفته: قال رسول الله صلى الله عليه وآله، قال الصادق عليه السلام، و یک بحث مبنائی است که یک وقت هم با شواهد گذشت که روی که گفته صدوق مرسل است، صدوق ارسالش دلیل نیست که حجت است، صدوق ابن ابی عمیر و صفوان نیست که دلیلی باشد که لا یرسل إلا عن ثقة. اما وقتیکه گفت قال در فقیه بالخصوص، اگر در کتاب‌های دیگرش گفت قال رسول الله صلى الله عليه وآله مرسل است بحثی نیست، اما چون شیخ صدوق در من لا یحضره الفقیه در مقدمه‌اش گفته من این کتاب را نوشته‌ام که آن چیزهایی که

حجت است بین من و خدا، آن را آورده‌ام نه فقط چیزهایی که نقل شده و روایات آورده‌ام، آن روایاتی را آورده‌ام که بین خود و خدا حجت می‌دانم، لهذا ایشان در من لا يحضره الفقيه یک زیارت از زیارات امام حسین علیه السلام را نقل فرموده و فرموده این زیارت را انتخاب کرده‌ام **لأنه أصحها رواية** (از نظر سند) و یک بحثی است که اگر صدوق به جزم نسبت به معصوم علیه السلام داد و نفرمود: **رُوي** (یعنی نقل شده) فرمود: **قال الصادق علیه السلام، قال رسول الله صلى الله عليه وآله،** آیا حجت است یا نه؟ اگر شک کردیم که اصل اولی عدم است و اگر کسی از حرف شیخ صدوق نفرموده این **قال الصادق علیه السلام** که من گفتم سند همه ثقات هستند تا بگوئیم توثیق سند کرده، ایشان فرموده آنکه بین من و خدا حجت است، آن وقت این حجت برای مقلدینش بدرد می‌خورد اما یک فقیه دیگر بعد از فوت شیخ صدوق این شهادت حسی است یا حدسی است؟ اگر شک کردیم اصل این است که حسّ نباشد، چون حسّ احراز می‌خواهد و آن است که حجیت دارد و حدس بنابر معروف بین فقهاء، حدس یک فقیه برای فقیهی دیگر حجیت ندارد که محل خلاف است که یک مرتبه هم عرض کردم. آیا فقیهی که قدرت استنباط دارد یجوز له العمل برأیه یا یجب علیه؟ و یحرم علیه التقليد همانطور که در بعضی از اجازه‌های اجتهاد نوشته، بلغ رتبة الاجتهاد و حرم علیه التقليد. یک وقت عرض کردم اگر کسی بخواهد مفصل ببیند هم در تبیان الأصول که یکی از شاگردان شریف العلماء است که خطی است و شاید اوسع کتاب اصولی است که من دیده‌ام و یک کتاب چاپی مرحوم سید مجاهد (مفاتیح الأصول) است که نقل می‌کند که عده‌ای از فقهاء هستند که می‌گویند فقیه اگر استنباط کرد واجب است که به رأیش عمل کند اما تا استنباط نکرده واجب نیست که استنباط کند و باز هم مخیر است.

اینجا دو مطلب است وقتیکه شیخ صدوق در خصوص کتاب من لا یحضره الفقیه فقط نه کتاب‌های دیگر صدوق، وقتیکه به جزم نسبت به معصوم می‌دهد جماعتی گفته‌اند حجت است، بنخاطر چه؟ بنخاطر اینکه یا از باب اینکه حدس مثل شیخ صدوق در این کتاب بالخصوص حجت است و یا بنخاطر این است که اطمینان عقلائی پیدا می‌شود که شیخ صدوق با این دقتش که این کتاب را حجت قرار داده بین خودش و خدا و زحمت کشیده و هر چه که دستش رسیده را نقل نکرده مثل کتاب‌های دیگر، مع ذلک خیلی جاها مثل ده‌ها مورد گفته رُوی و نگفته قال و نسبت به معصوم علیه السلام نداده و آن جاهائی که نسبت داده، این‌ها از نظر عقلائی می‌تواند منجز و معذر باشد و یجوز اتباعه. این یک بحثی است که اگر کسی مطمئن شد که مطمئن شده‌اند، آن وقت این روایت می‌شود حجت (مرسل صدوق) ولو مرحوم صاحب عروه تکه اولش را نقل نکرده‌اند که معلوم شود قال است یا رُوی، اما هم در وسائل نقل کرده و هم در خود من لا یحضر، از قسم قال است. عروه فرموده: **وقوله علیه السلام فی مرسله الصدوق إذا أراد، و نگفته از کدام معصوم نقل شده، اما در فقیه فرموده: قال الصادق علیه السلام. و از قسمی است که به جزم نسبت به معصوم علیه السلام داده شده. روایت این است: إذا أراد الممتع الخروج من مكة إلى بعض المواضع فليس له ذلك، اگر ما بودیم و فقط لیس ظهور دارد که لا یجوز. بعد حضرت فرمودند: لأنه مرتبط بالحج حتى یقتضیه (انجام دهد) إلا أن یعلم أنه لا یفوته الحج (و می‌تواند به حج برگردد) بقیه روایت این است: وإن علم وخرج وعاد فی الشهر الذي خرج فيه دخل مكة محلاً وإن دخلها فی غیر ذلك الشهر دخلها محرماً، چون شاهد صاحب عروه این تکه نبوده بقیه را نقل نفرموده و بقیه روایت همین مسأله معروف است که کسی که از مکه بیرون رفت بعد از**

مُحَل شدن از احرام عمره تمتع تا یک ماه نشده اگر برگشت لازم نیست که دوباره احرام ببندد و عمره کند و اگر از یک ماه بیشتر شد که خود صاحب عروه هم می گویند که مراد از ماه دو ماه بودن است حتی اگر یک روز بیش از فاصله شود یا اینکه مراد سی روز است که در مسأله سه قول است که بعد ایشان متعرض می شوند. (وسائل، کتاب الحج، أبواب اقسام الحج، باب ۲۲ ح ۱۰).

عروه بعد فرموده: **ونحوه الرضوي** (فقه الرضا عليه السلام) (در مستدرک الوسائل، ابواب اقسام الحج، باب ۱۸ ح ۱) **بل وقوله في مرسل أبان** (که هم قبل از أبان عن رجل دارد و هم بین أبان و بین حضرت باز مجهول است) **ولا يتجاوز إلا على قدر ما لا يفوته عرفة إذ هو (مرسل أبان) وإن كان بعد فيخرج مُحَرَّمًا إِلَّا أَنَّهُ يُمْكِنُ أَنْ يَسْتَفَادَ مِنْهُ أَنَّ الْمَدَارَ فَوْتَ الْحَجِّ وَعَدَمَهُ**. روایت أبان اینطور است: **عن أبي عبد الله عليه السلام قال المتمتع محتبس لا يخرج من مكة حتى يخرج إلى الحج إلا أن يابق غلامه أو تضل راحلته فيخرج مُحَرَّمًا ولا يجاوز إلا على قدر ما تفوته عرفة** (وسائل، ابواب اقسام الحج، باب ۲۲ ح ۹) صاحب عروه فرموده اند بنخاطر این تعبیرها در این روایات حمل می شود روایاتی که بنحو مطلق نهی کرده از اینکه عمره تمتع انجام داد دیگر از مکه بیرون نرود، حمل بر کراهت می شود. این مسأله امروز در این زمان خیلی محل ابتلاء هر ساله هزاران نفر است. عمره تمتع کرده و ضرورتی هم ندارد ولی چند روزی وقت دارد برای تجارت و گردش و دیدن کسی است که می خواهد برود طائف و جدّه و مدینه منوره، آیا این کار حرام است یا مکروه؟ صاحب عروه فرموده اند مکروه است، ملاک این است که بتواند به حج برسد، اگر می رسد تا هر جا که می خواهد حتی دور برود.



بعد صاحب عروه می‌فرمایند اگر ملاک این است که برسد به عرفات و حج از دستش نرود، اصلاً کراهت شرعیه معلوم نیست و معلوم می‌شود که نهی شرطی است. بل یمكن أن یقال أن المنساق (متبادر و ظهور) عن جمیع الأخبار المانعة أن ذلك للتحفظ عن عدم إدراك الحج وفوته لكون الخروج في معرض ذلك (که نتواند برسد به عرفات) وعلى هذا فیمكن دعوی عدم الکراهة أيضاً مع علمه بعدم فوت الحج عنه. صاحب عروه اینجا دو تا کلمه فرموده‌اند: نعم لا یجوز الخروج لابنية العود (می‌خواهد برود و برگردد، حالاً نیت کرد که برود و برگردد، وقتیکه رفت دوباره برگشت به عرفات آیا کار حرامی کرده؟ خیر تجری کرده، پس لا یجوز عقلاً است نه شرعاً، چون تجری حرام عقلی است بنابر مشهور و حرمت شرعیه ندارد. بله اگر رفت و برگشت کار حرامی کرده است) أو مع العلم بوفات الحج منه إذا خرج. این دو فرمایش ایشان برای تجری خوب است اما بعنوان نهی تحریمی نه که دیروز عرض کردم که بخاطر تسامح و کسب دلالی ما قائل به کراهت می‌شویم، ولو از این روایات برداشت نشود، اما بخاطر فهم ولو جماعتی نه مشهور.

## جلسه ۷۸۴

### ۶ ربيع الثاني ۱۴۳۶

مرحوم صاحب عروه اینجا یک مطلبی فرموده‌اند که مجموعه‌ای از اعظم به ایشان اشکال کرده‌اند. عروه اینطور فرموده: **ثُمَّ الظاهر** (اول استظهار فرموده‌اند گرچه بعد از این عدول فرموده‌اند) **أَنَّ الأَمْرَ بِالْإِحْرَامِ إِذَا كَانَ رَجُوعَهُ بَعْدَ شَهْرٍ إِنَّمَا هُوَ مِنْ جِهَةِ أَنْ لِكُلِّ شَهْرٍ عَمْرَةٌ لَا أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ تَعْبُدًا أَوْ لِفَسَادِ عَمْرَةٍ سَابِقَةٍ أَوْ لِأَجْلِ وَجُوبِ الْإِحْرَامِ عَلَى مَنْ دَخَلَ مَكَّةَ.** (شخص آمد عمره تمتع انجام داد بعد قبل از اینکه حج تمتع را انجام دهد رفت خارج مکه حالا که می‌خواهد برگردد مکه که احرام حج تمتع ببندد و برود به عرفات در روایات داشت که اگر همان ماه برگشت دیگر لازم نیست یک عمره دیگر بکند، بدون احرام وارد مکه مکرمه شده و آنجا برای حج تمتع احرام می‌بندد و می‌رود به عرفات و اما اگر در ماه دیگر و بعد از یک ماه وارد مکه خواست بشود احرام جدید می‌بندد و دوباره عمره را انجام می‌دهد که حالا می‌آید که صاحب عروه می‌فرمایند آیا ملاک ماه است یا سی روز است که بحث و خلاف در آن است. یکی دیگر اینکه اگر سی روزه است از وقت خروجش از مکه ملاک است تا

سی روز یا از وقتیکه عمره قبل را انجام داده که می‌آید و ایشان متعرض هستند. شاهد این است که اینجا فرموده‌اند: اینکه در روایات دارد که اگر عمره تمتع انجام داد و بعد رفت به خارج مکه قبل از اینکه حج تمتع بکند و بعد از ماه برگشت باید احرام ببندد و یک عمره دیگر انجام دهد، ایشان می‌فرمایند این احرام مستحب است نه برای اینکه یک واجب تعبدی است و نه برای این است که اگر یک ماه گذشت عمره قبلش فاسد شده پس باید یک عمره جدید انجام دهد و نه برای این است که چون هر کس می‌خواهد وارد مکه شود باید با احرام وارد شود فقط استثناء شده کسی که قبلاً احرام بسته و عمره انجام داده و رفته بیرون و حالا یک ماه نگذشته می‌خواهد برگردد، آن استثناء است و می‌فرمایند برای هیچکدام از این سه وجه نیست تا بگوئیم این احرامی که می‌بندد چون بعد از یک ماه است واجب است این احرام و واجب است عمره‌ای دیگر، بلکه این احرام استحبابی است و می‌تواند احرام نبندد و عمره نکند حتی اگر بعد از یک ماه وارد شد. چرا این احرام استحبابی است؟ برای آن عموماتی است که می‌گوید لکل شهر عمره، الآن این احرام و عمره کردن برای هر یک از ما مستحب است که در هر ماه یک عمره انجام دهیم و اینکه این روایاتی که کسی که عمره تمتع کرد و باید حج تمتع هم انجام دهد مع ذلک از مکه بیرون رفت برای عمره تمتع، اگر برگشت مستحب است که احرام جدید بسته و عمره‌ای دیگر انجام دهد.

صاحب عروه برای فرمایش خودشان فرموده‌اند: بل هو صریح خبر إسحاق بن عمار (که هیچ این مطلب از روایت اسحاق بن عمار در نمی‌آید، نه صریح نیست ظهور هم نیست) قال: سألت أبا الحسن عليه السلام (حضرت کاظم عليه السلام) عن التمتع يجيء فيقضي متعته ثم تبدو له حاجته فيخرج إلى المدينة أو إلى ذات

عرق أو إلى بعض المنازل؟ قال عليه السلام: يرجع إلى مكة بعمره إن كان في غير الشهر الذي تمتع فيه (این تکه‌اش محل خلاف ظاهر روایاتی است که مسأله‌اش می‌آید که آیا منظور شهر هلالی است یا سی روز و این سی روز از وقتی است که از مکه خارج شده یا از وقتی است که عمره قبل را انجام داده) **لأن لكل شهر عمرة** (صاحب عروه از این تعلیل خواسته‌اند برداشت کنند که این يرجع إلى مكة استحبابی است، چون عمره هر ماه استحبابی است، اما حضرت پشت سرش فرموده‌اند) **وهو مُرْتَهَنٌ بِالْحَجِّ** (وقتیکه باید حج انجام دهد پس باید وارد مکه شود و هر کس که می‌خواهد وارد مکه شود واجب است احرام ببندد نه مستحب، مگر کسی که قبل از یک ماه عمره انجام داده است، لکل شهر عمره یعنی واجب نیست وارد شود بلکه مستحب است. در ما نحن فيه حضرت می‌فرمایند واجب است که حج انجام دهد. صاحب عروه که استحباب را برداشت کرده‌اند حضرت تعلیل کرده‌اند که **لأن لكل شهر عمرة**، یعنی حضرت می‌خواهند بفرمایند فایده‌ای ندارد عمره قبل را که انجام داده چون یک ماه گذشته، آن عمره قبل احرام حالا را ساقط نمی‌کند. برداشت من این است که اینکه حضرت فرمودند وهو مرتهن بالحج دارد وجوب را بیان می‌کند و اینکه حضرت فرمودند می‌خواهند بفرمایند که عمره قبل مال قبل بود و اثرش تمام شد و اثر ندارد که انسان بدون احرام وارد حج شود پس حالا که واجب است که وارد مکه شود واجب است که احرام ببندد. من و شما که مستحب است که عمره کنیم چون واجب نیست که وارد مکه شویم، اما اگر به دلیلی واجب شد ورود به مکه جائز نیست که بدون احرام وارد مکه شویم و یک استثناء دارد و آن اینکه کسی یک ماه از عمره قبلش نگذشته. صاحب عروه از این لکل شهر عمره استفاده صراحت کرده‌اند که چون حضرت فرموده‌اند لکل

شهر عمره، این هم که مستحب است نه واجب پس اینکه اینجا فرموده‌اند  
یرجع إلى مكة بعمره این مستحب است نه واجب.

پس اگر کسی بگوید این خبر إسحاق بن عمار صریح است در اینکه  
واجب است روشن تر است از اینکه بگوید صریح در استحباب است. صاحب  
عروه از این دون لکل شهر عمره خواسته‌اند بفرمایند از باب این است که هر  
ماه یک عمره مستحب است، پس عمره مستحب است که انجام دهد.

وحيثئذ (خود شما بعد تأمل کنید، مرحوم میرزای نائینی و عده‌ای اینجا را  
حاشیه کرده‌اند که فرموده‌اند: استحباب العمرة لكل شهر عمره جا دارد و  
می‌خواهد بگوید نمی‌شود روی عمره قبل حساب کرد و اگر یک ماه گذشت  
یک عمره دیگر می‌خواهد) حرمة دخول مكة في غير أشهر الخروج عنها إلا  
بالإحرام. صاحب عروه بر اساس همین برداشت خودشان فرموده‌اند: فحيثئذ  
فيكون الحكم بالإحرام إذا رجع بعد شهر على وجه الاستحباب لا الوجوب،  
چون ادله می‌گوید اگر یک ماه گذشت و وارد مکه شد باید با احرام وارد شود  
نه بدون احرام، چطور ممکن است که این احرام مستحب باشد؟ چون واجب  
است که وارد مکه شود تا حج را انجام دهد. لهذا فرموده‌اند: استحباب العمرة  
لكل شهر درست است اما اجنبی است از اینکه کسی که می‌خواهد وارد مکه  
شود و بعد از یک ماه از عمره قبل واجب است که احرام ببندد، این دو مطلب  
است. یک مطلب عمومات است مثل نماز شب که مستحب است و یک  
مطلب اینکه واجب است بر کسی که وارد مکه مکرمه شود و چون یک ماه از  
عمره قبل گذشته واجب است که عمره انجام دهد پس باید احرام ببندد. پس  
حضرت که فرمودند: یرجع إلى مكة بعمره این وجوب است نه استحباب،  
صاحب عروه فرمودند: صریح این خبر این است که استحباب است. چرا؟

چون حضرت فرمودند: لكل شهر عمرة، لأنّ لكلّ شهر عمرة که بین مرتین بالحج شده و بعد از این فرمایش شان که یرجع إلى مکة، حضرت می خواهند بفرمایند آن عمره قبل ولو به نیت تمتع بوده، اما چون بیرون رفته و یک ماه بیشتر گذشته، آن عمره تمتع نیست، چون یک ماه گذشته این عمره برای آن است.

## جلسه ۷۸۵

### ۷ ربیع الثانی ۱۴۳۶

مرحوم صاحب عروه بعد از اینکه اختیار فرمودند که این عمره‌ای که بعد از یک ماه وارد مکه می‌خواهد بشود، بعد از اینکه عمره تمتع کرده و از مکه خارج شده حالا می‌خواهد وارد شود، استظهار فرموده‌اند که الظاهر این است که این عمره مستحب است و عمره‌ای است که لکل شهر عمره واجب نیست. بعد از این ایشان عدول می‌کنند از این فرمایش و می‌فرمایند نمی‌شود که ملتزم به استحباب این عمره شد. چرا؟ بخاطر روایاتی که ظهور در وجوب دارد. فرموده‌اند: **لکن فی جملة من الأخبار کون المدار علی الدخول فی شهر الخروج أو بعده** (یعنی مدار در وجوب و استحباب بر این است که این شخص آمد در مکه و عمره تمتع انجام داد، بعد از تمام عمره تمتع قبل از اینکه حج انجام دهد رفت بیرون، حالا که می‌خواهد برگردد آیا قبل از یک ماه است یا کمتر از یک ماه؟ اگر کمتر از یک ماه است که مستحب است که عمره بجا آورد و اگر بیشتر از یک ماه است که واجب است که عمره بجا آورد. می‌فرمایند از جمله‌ای از اخبار استفاده می‌شود که مدار در استحباب و وجوب بر دخول فی

شهر الخروج او بعده است و اسم چهار روایت را ایشان می آورند. کصیححتی حمّاد و حفص بن البختری و مرسله الصدوق والرضوی که این چهار تا که قبلاً اشاره فرمودند، می فرمایند: **وظاهرها الوجوب**، اگر بعد از یک ماه دوباره باید بیاید مکه و احرام ببندد برای حج تمتع که از مکه احرام ببندد برای حج تمتع و برود به عرفات، برگشتنش به مکه مکرمه اگر بعد از یک ماه بود ظاهر این روایات این است که واجب است که احرام جدید ببندد و عمره دیگری انجام دهد.

اینجا دو تا اشاره مختصر هست: ۱- اینکه ایشان که فرمودند: صحیححتی حمّاد و حفص نسبت به حمّاد صحیحه است و گیری ندارد اما نسبت به حفص، تا حفص و أبان سند معتبر است اما هر دو اینها گفته اند عن رجل عن أبي عبد الله عليه السلام، اصطلاحاً به این نمی گویند صحیحه، بلکه یک عده ای مثل صاحب حدائق و بعضی دیگر قبل و بعد از ایشان تعبیر کرده اند صحیح حفص و أبان عن رجل، نه اینکه روایت صحیحه است. تا أبان و حفص صحیح است، اصطلاحاً وقتیکه صحیحه گفته می شود، یعنی سند تا معصوم عليه السلام هم معلوم است که کیست و هم عدل امامی ضابط است و وقتیکه حفص و أبان عن رجل عن أبي عبد الله عليه السلام نقل می کنند، اصطلاحاً به این روایت نمی گویند صحیحه، تا أبان صحیحه است و نتیجه تابع اخص مقدمات است. یک نفر در سند چه اول یا وسط و یا آخر سند مجهول باشد دیگر از نظر سندی اعتبار ندارد.

۲- دیگر این است که در بعضی از شروح عروه اشکال کرده اند به اینکه گفته اند سهو شده در قلم مرحوم صاحب عروه که فرموده: صحیححتی حمّاد و حفص و گفته اند در عبارت حفص اصلاً اسم شهر نیست. چون بحث این



است که اگر عمره تمتع کرد و بیرون رفت از مکه اگر هنوز یک ماه نشده، نمی‌خواهد احرام ببندد و اگر یک ماه گذشته بفرمایش صاحب عروه واجب است که احرام ببندد. در بعضی از شروح عروه گفته‌اند این اشتباه شده و سهو القلم از طرف صاحب عروه است، چون در صحیح حفص اسم شهر نیست. اینجا مثل اینکه سهو شده در این نسبت سهو به صاحب عروه. دو روایت است و در وسائل هم دو جا ذکر فرموده روایت را، آنکه در ما نحن فیه است اسم شهر توی آن دارد، آن دیگری ندارد و مثل اینکه این دو روایت با هم اشتباه شده. یک روایت حفص است که در وسائل، ابواب اقسام الحج، باب ۲۲ ح ۴. در این روایت کلمه شهر ندارد و مثل اینکه خیال شده که مراد صاحب عروه از صحیح حفص این است و آن این است که: فی رجل قضی متعته و عرضت له حاجة أراد أن یمضی إليها، فقال الطیالسی: فلیغتسل للإحرام ولیهل للحج ولیمض فی حاجته (با احرام حج از مکه بیرون برود) فإن لم یقدر علی الرجوع إلى مكة مضی إلى عرفات. در این روایت کلمه شهر ندارد و حضرت فرمودند احرام ببندد و برود بیرون و اگر احرام بست و رفت بیرون دیگر بحث شهر ندارد. بحث شهر مال آن جائی است که بدون احرام نرفته، چه موقع می‌تواند بدون احرام برود و چه موقع باید با احرام برگردد. اما روایتی که مرحوم صاحب عروه به آن اشاره فرمودند این است: (ابواب احرام، باب ۵۱ ح ۴) فی الرجل ینخرج فی الحاجة من الحرم، قال الطیالسی: إن رجع فی الشهر الذی خرج فیه دخل بغير الإحرام فإن دخل فی غیره دخل بإحرام. این هم یک ملاحظه است اینجا.

پس صاحب عروه اینجا بعد از اینکه اختیار فرمودند و استظهار فرمودند: الظاهر که این عمره دوم که می‌خواهد انجام دهد عمره لکل شهر عمره است و

عمره استحبابی است بعد فرمودند اما از جمله‌ای از روایات پیدا می‌شود که ملاک دخول به مکه در همان ماه یا ماه بعدش است و ظاهرها الوجوب. بعد ایشان خواسته‌اند یک توجیهی بکنند و گفته‌اند این توجیه بعید است **إلا أن تحمل** (این روایات اربع را که ایشان ذکر کرده‌اند) **على الغالب من كون الخروج بعد العمرة بلا فصل** (غالباً کسی که کار دارد بعد از عمره و بیرون از مکه می‌رود بعد از اتمام عمره بیرون می‌رود. بعد ایشان فرموده‌اند: **ولكنه بعید** (این حمل). **أولاً:** همه که یک طور نیستند و همیشه اینطور نیست که از اولی که آمده در مکه و می‌خواهد عمره تمتع انجام دهد قصد دارد عمره که تمام شد برود که تا عمره تمام شد برود نه، یک وقت می‌بینید اول شوال آمده عمره تمتع کرده و می‌خواهد در مکه بماند و عبادت و یا تجارت کند و بعد از مدتی برایش کاری پیش آمد که به زیارت مدینه منوره و یا جائی دیگر برود. کجا اینطور است که غالباً کسی که بعد از عمره تمتع می‌خواهد از مکه بیرون برود غالباً تا عمره تمام شد می‌رود؟ نه، یکی اینطور و یکی طور دیگر است و معلوم نیست که کدام غالب است. لهذا ایشان آخر کار فرموده‌اند: **فلا یترک الاحتیاط بالإحرام إذا كان الدخول فی غیر شهر الخروج**. (احتیاط وجوبی کرده‌اند که احرام ببندد اگر وقتیکه از مکه بیرون رفت در ماه دیگر خواست برگردد به مکه).

اینجا یک ملاحظه‌ای هست که بد نیست که عرض کنم که شاید مسلّم باشد که تمام این حرف‌ها که شخصی که احرام عمره تمتعش تام شد، بعد از مکه رفت به بیرون وقتیکه می‌خواهد برگردد آیا در همان ماه برمی‌گردد که واجب نیست که احرام ببندد ماه بعد می‌آید احرام ببندد، این برای کسی است که وقتیکه از مکه بیرون می‌رود احرام نبسته اما اگر وقتیکه خواست از مکه

بیرون برود احرام حج را بست، این بعد از یک ماه بیشتر یا کمتر که برگشت با احرام است و احتمال احرام ندارد و غریب است که بعضی از محشین عروه از گذشته‌ها تصریح کرده‌اند که چه احرام بسته از مکه و چه از مکه احرام بسته برود علی‌ای حال اگر ماه بعد آمد باید احرام ببندد اینکه محرم است احرام چه ببندد؟ باید حمل کرد که معصوم که نبوده‌اند و ممکن است اشتباه کرده باشد.

در عروه چاپ قدیم که حواشی بعضی از اعظم را دارد فرموده‌اند: **الظاهر وجوب الإحرام إذا كان رجوعه في غير الشهر الذي خرج فيه مُحْرماً كان أو غير محرم عصياناً** (اینکه خودش محرم است احرام بستنش چه معنی دارد؟ در تمام این‌ها ولو تصریح نکرده‌اند ولو مسلم است و عروه نفرموده، تمام این حرف‌ها که وقتی که برمی‌گردد به مکه آیا احرام ببندد یا بدون احرام بیاید اگر در همان ماه بود بدون احرام و بعد از ماه احرام ببندد علی‌نحو الاستحباب یا وجوب مال کسی است که از مکه بدون احرام رفته بیرون، اما اگر با احرام رفته بیرون خودش در احرام است و وقتی که برگشت محرمماً وارد مکه می‌شود لهذا حضرت فرمودند اگر نرسید که به مکه بیاید از همانجا به عرفات برود چون مُحْرَم است.

بعد صاحب عروه وارد مطلبی می‌شوند که بعد خودشان مفصل در مسائل بعد بحث می‌کنند که به مناسبت واردش شده‌اند و مسأله‌ای است محل خلاف و محل بحث و آن این است که عمره تمتع را انجام داد و بدون احرام رفت بیرون از مکه، بعد از یک ماه که وارد می‌شود که بخواهد احرام حج ببندد این احرام از چه موقع شروع می‌شود؟ آیا از وقتی است که احرام عمره تمتع را بسته؟ از وقتی که محل شده از عمره تمتع؟ آیا از وقتی است که از مکه خارج

شده؟ چون اینها خیلی فرق می‌کند. یک وقت این شخص اول شوال احرام عمره تمتع را بست و آمد و عمره تمتع را انجام داد چون أشهر حج است و عمره‌اش را تمام کرد. بعد از یک ماه در ماه ذی‌قعدة از مکه رفت بیرون، اگر ملاک یک ماه از احرام عمره باشد یک ماهش تمام شده و اگر همان ساعت هم برمی‌گردد باید احرام ببندد. یا ملاک تمام شدن عمره تمتع است چون گاهی فاصله می‌شود، احرام عمره تمتع را اول شوال بست و آمد مکه و مریض شد و یک ماه با حال احرام مریض بود و بعد از یک ماه اعمال عمره تمتع را کرد و تمام کرد. آیا ملاک نهایت عمره تمتع است؟ سوم این است که ملاک این است که چه موقع از مکه خارج می‌شود؟ این سه تا ضربدر دو می‌شود که آیا مراد از ماه دوازده ماه است که اگر روز آخر ماه شوال آمد عمره تمتع کرد و همان روز هم بیرون رفت، اول ذی‌قعدة که ماه تمام شده می‌خواهد برگردد، ماه تمام شده باید احرام ببندد یا مراد از ماه سی روزه است؟ که در مسأله شش احتمال هست. بحث مفصلی است که صاحب عروه مستقلاً در آینده بحث کرده‌اند، ولی اینجا مطرح کرده‌اند.

ایشان می‌فرمایند عمومات می‌گوید هر کس که می‌خواهد وارد مکه شود باید مُحَرَّمًا وارد شود، متیقن از آن که لازم نیست که احرام ببندد، کسی است که عمره تمتع کرده یا هر عمره‌ای دیگر از مکه بیرون رفته و می‌خواهد بدون احرام وارد مکه شود، یک ماه از اول آن احرام گذشته باشد، چون اگر بگوئیم از بعد از عمره یک ماه بیشتر می‌شود، اگر بگوئیم از وقت خروج از مکه یک مقداری بیشتر می‌شود، قدر متیقنی که می‌تواند بدون احرام وارد مکه شود کسی است که یک ماه نگذشته باشد از اول احرام اولی. می‌فرمایند: **بل القدر المتیقن** (البته این بل روشن نیست چون اضراب از حرف‌های قبل نیست و یک

مطلب جدید است و اگر "واو" عاطفه بود اولی بود) من جواز الدخول محلاً  
 صورة كونه (دخول) قبل مضي شهر من حيث الإهلال، أي الشروع في إحرام  
 العمرة لا الإهلال منها ومن حين الخروج (لطيف اين است كه اين عروهائی كه  
 در دسترس است يك عبارت را غالباً غلط نوشته اند و عروهها سنگی چاپ  
 قديم صحيح نوشته. آنها نوشته أي الشروع في إحرام العمرة والاهلال منها ومن  
 حيث الخروج، نه لا الإهلال منها. اين فرمايش ايشان درست است اگر شك  
 كنيم عموماً می گوید کسی حق ندارد بدون احرام وارد مكه شود و دليل  
 مخصص گفت اگر قبلاً عمره كرد تا يك ماه حق دارد بدون احرام وارد مكه  
 شود و اگر شك كرديم كه تا يك ماه از وقت احرام اول يا از وقت تمام شدن  
 عمره و يا از وقت خروج از مكه؟ قدر متيقنش آن مقدار است و اگر شك در  
 مخصص در سعه و ضيقش كرديم، عام گرفته قدر متيقنش ضيق مخصص  
 است، اگر شك كرديم) اذ الاحتمالات في الشهر ثلاثة، ثلاثون يوماً من حين  
 الإهلال، وثلاثون من حين الإهلال بمقتضى خبر إسحاق بن عمار وثلاثون من  
 حين الخروج بمقتضى هذه الأخبار. يك احتمال دارد كه سى روز من حين  
 الإهلال، چون قدر متيقن است اگر شك شد. اول شوال عمره كرد و بعد از  
 يك ماه، اول ذيقعه از مكه بدون احرام بيرون آمد اگر دو ساعت بعدش  
 می خواهد برگردد يك ماه گذشته، بايد احرام ببندد. اين در صورت است و  
 ثلاثون من حين الإهلال، فرمودند بمقتضى خبر إسحاق بن عمار، ظاهر خبر  
 إسحاق بن عمار كه خوانده شد اين است كه از يك ماه از حين مُحل شدن از  
 احرام كه اين بود خبر إسحاق بن عمار كه: سألت أبا الحسن عليه السلام عن المتمتع  
 يجيء فيقضي متعته ثم تبدو له حاجة فيخرج إلى المدينة أو إلى ذات عرق أو إلى  
 بعض المنازل؟ قال عليه السلام: يرجع إلى مكة بعمرة إن كان في غير شهر الذي تمتع فيه.

چه موقع تمتع را تمتع می‌گویند؟ وقتیکه عمره تمتع تمام شده باشد. اگر اول احرامش است که تمتع تحقق پیدا نکرده، اگر وسط عمره تمتع است در وسط طواف یا سعی که تمتع نیست، پس چه موقع می‌گویند تمتع؟ وقتیکه عمره تمتع تمام شده باشد. پس روایت اسحاق بن عمار از حضرت کاظم علیه السلام ظاهرش این است که وقتیکه عمره تمتع تمام شد تا یک ماه بعدش اگر رفت بیرون و خواست برگردد بدون احرام می‌آید.

خلاصه صاحب عروه می‌فرمایند ظاهر خبر اسحاق بن عمار این است که من حين إهلال و بعد فرمودند وثلاثون من حين الخروج بمقتضى هذه الأخبار که ظاهراً این چهار روایت که یکی‌اش این بود و به بقیه روایات هم رجوع کنید که از بعضی از روایات دیگر هم چه فی نفسها معتبر باشد و چه سنداً معتبر نباشد سنداً مثل رضوی، یک عبارتش این است: وخرج وعاد في الشهر الذي خرج فيه دخل مكة محلاً وإن دخل في غير ذلك الشهر دخلها محرماً. صاحب عروه می‌فرمایند قدر متیقن اهلال است و شروع در عمره است. ظاهر مقتضای روایت اسحاق بن عمار نهایت عمره است، یک ماه از تمام شدن عمره، ظاهر این روایات این است از وقت خارج شدنش از مکه، یعنی اول شوال عمره تمتع را کرد پنجم ذیقعده از مکه بیرون آمد تا پنج ذیحجه که می‌خواهد برگردد می‌تواند بدون احرام برگردد، بعد فرموده‌اند این سه تا ضربدر دو می‌شود که ماه شهر اثنی عشر است یا سی روز مراد است. بل من حيث احتمال کون المراد من الشهر للأخبار هنا والأخبار الدالة ان لكل شهر عمرة الأشهر الإثنی عشر المعروفة (رجب و شعبان مثلاً) که اگر در آخر ماه رفتن بیرون و فردا که ماه جدید است چون ماه دیگر است آیا این مراد است) لا بمعنی ثلاثین يوماً، و لازم ذلك انه إذا كانت عمرته في آخر شهر من هذه الشهور فخرج ودخل في شهر

آخر آن یکنون علیه عمره. ایشان فرموده‌اند: بل، من حیث این احتمال ... الأولى  
 اخبر است یا مبتدای مؤخر است و آن خبر مقدم) مراعاة الاحتیاط من هذه  
 الجهة أيضاً. بالنتیجه شش تا می‌شود. ملاک اینکه یک ماه گفته شده، اول ماه را  
 از اول شروع احرام بگیریم یا از اول تمام شدن عمره بگیریم یا از اول خروج  
 از مکه و مراد از ماه در این سه صورت چه اهلل و چه نهایت عمره و چه  
 خروج از مکه، مراد از ماه اشهر اثنی عشر است یا سی روز است؟ ایشان  
 می‌فرمایند: اولی مراعات احتیاط از این جهت است که ماه را اشهر معروفه  
 بگیریم نه سی روز، چرا؟ چون متیقن از تخصیص عمومات این است.

این مسأله‌ای است اجتهادی که محل خلاف هم هست و خود مرحوم  
 صاحب عروه مردد شده‌اند و غالباً آقایان حاشیه نکرده و مردد مانده‌اند که  
 عمومات می‌گوید هر کس که می‌خواهد وارد مکه شود باید احرام بسته و وارد  
 مکه شود و تخصیص قدر متیقنش را می‌گیریم و تخصیصش این است که هم  
 بگوئیم اشهر و سی روز را نگوئیم که اگر ۲۵ ماه عمره کرده و بعد از ۶۶ روز،  
 اول ماه بخواهد بیاید دوباره احرام ببندد و اگر اول ماه بوده تا اول ماه  
 دیگر و یک وقت یک روز و یک وقت ۲۸ یا ۲۹ روز دیگر می‌شود.

## جلسه ۷۸۶

### || ربيع الثاني ۱۴۳۶ ||

در عروه فرموده‌اند: وظهر مما ذكرنا ان الاحتمالات ستة: كون المدار على الإهلال أو الإحلال أو الخروج وعلى التقادير الشهر بمعنى ثلاثين يوماً أو أحد الأشهر المعروفة. شخصی آمد در أشهر حج عمره تمتع انجام داد مثلاً در ماه شوال بعد رفت خارج مکه مکرمه و بعد از بیش از یک ماه برگشت روایات فرمودند که دوباره باید عمره کند و در بعضی از روایات داشت که دومی عمره تمتع است و دومی است که به حج تمتع وصل می‌شود. ایشان می‌فرمایند احتمالات شش تا است. یک ماه اولش از کجا حساب می‌شود؟ از اهلال شروع به عمره اول، روز اول شوال احرام کرده و پنج روز بعد عمره را بجا آورد، روز ششم از عمره درآمد و توی ذیقعه از مکه مکرمه بیرون رفت، آیا اگر خواست بعد از یک ماه برگردد به مکه مکرمه باید عمره جدیداً کند، اول یک ماه از اول شوال حساب می‌شود که احرام عمره اول را بسته بود یا از وقتیکه عمره تمام شد و تقصیر کرد، از آن وقت شروع کند یک ماه حساب کند یا از وقتیکه از مکه بیرون رفت؟ مسأله دوم این است که علی التقادیر سه گانه،



حالا آیا یک ماه یعنی سی روز یا یعنی ماه به ماه (شوال و ذیقعدہ و ...) که اگر گفتیم بنابر این است که وقت خروج از مکه مکرمه حساب شود. اگر روز اول شوال از مکه مکرمه خارج شد، فردایش که اول ذیقعدہ است می‌خواهد وارد شود، آیا شد یک ماه دیگر یا اگر اول شوال اهلل حج کرد و روز سوم شوال فرضاً رفته بود بیرون و خواست برگردد، ملاک از ماه سی روز است که اگر آخر شوال شروع ماه شد تا سی روزه اگر ذیقعدہ ۲۹ روز باشد نه، تا روز اول ذیحجه که اگر قبلش خواست بیاید بنا نیست که عمره کند. از این روایات کدام برمی‌آید که اعظم در مسأله اختلاف کرده‌اند یکی مبدأ شهر اهلل است یا احلال یا خروج و یکی آیا مراد از شهر أشهر معروفه است یا سی روز؟

اجمالاً عرض کنم تبعاً و یا وفاقاً لبعضی که ملاک در مسأله اولی خروج است نه اهلل و نه احلال. یعنی اگر اول شوال عمره کرد و ماند در مکه و نیمه ذیقعدہ در مکه درآمد ملاک از نیمه ذیقعدہ است که درمی‌آید که یک ماه و نیم از عمره‌اش گذشته. ملاک خروج است. چرا؟ للجمع بین الأدلّه نه اهلل و نه احلال. ما در روایات دو تعبیر داریم: یک تعبیر داریم در صحیحہ حمّاد: إن رجع فی شهره که ظاهرش این است که مدار بر شروع عمره اول است و یا محل شدن از آن، یک روایت دیگر صحیحہ أبان و حمّاد دارد: إن رجع فی الشهر الذی خرج فیه و روایت مرسل صدوق هم که عرض شد گفته: عاد فی الشهر الذی خرج فیه. در موثقه اسحاق بن عمار که اگر اشکال سندی شود، موثقه اسحاق بن عمار اشکال سندی ندارد. در آن داشت: یرجع إلى مكة بعمره إن كان في غير شهر الذي تمتع فيه. آن روایت گفت: إن رجع في شهره، ظاهر في شهره این است که ماهی که در آن عمره کرد نه وقتیکه خارج شد، این روایات می‌گفت: في غير شهر الذي خرج فيه که ملاک خارج شدن است که مثبتین

هستند. اگر ما بودیم و فقط روایاتی که می‌گفت إن رجع فی شهره ظاهرش این بود که ملاک یا اهلل و یا احلال باشد. روایاتی که می‌گوید خرج فی الشهر الذي خرج فيه، ظاهرش این است که ملاک اول ماه از وقت خارج شدن از مکه است که هر دو معتبر است و بخواهیم به هر دو عمل کنیم، حمل می‌کنیم آنکه اقل است و تضييق دارد بر استحباب و می‌گوئیم اگر از اول ماهی که اهلل عمره کرد و یا اهلل از عمره پیدا کرد تا وقتیکه می‌خواهد برگردد اگر یک ماه شده که مستحب است که احرام ببندد، اگر از وقت خروجش از مکه یک ماه نشده، اما در جائی واجب است احرام دوباره ببندد برای عمره تمتع که یک ماه از خارج شدنش از مکه گذشته باشد و گرنه ما باید به این روایت عمل نکنیم. مقتضای جمع بین روایات که مثبتین هستند و هیچکدام عقد السلب ندارند مگر اینکه بخواهیم مفهوم لقب را قائل شویم که روایتی که می‌گوید فی الشهر الذي في شهره، یعنی لا في الخروج من مكة که این لقب است و لقب مفهوم ندارد. پس ما هستیم و دو نوع تعبیر در روایات و هر دو معتبرند و از هیچکدام هم اعراض نشده و هر دو هم قائل دارد و سنداً معتبر است و ظاهرش هم این است و مثبتین هستند و مثل جاهای دیگر با مثبتین چکار می‌کنیم، درباره کفاره صوم که دارد مُد و مُدین، مدین حمل بر افضلیت می‌شود و مُد به معنای الزام گفته می‌شود. یک مد واجب است و دو مُد مستحب است. اگر مدین را بگوئیم واجب است پس معنایش این است که یک مد کافی نیست در حالیکه روایت یک مد معتبر است به چه مناسبت حذفش می‌کنیم؟ قابل تعویض نیست، اما اگر گفتیم یک مد کافی است روایت دو مُد قابل تأویل است که مستحب و افضل است.

پس ما هستیم و این تعبیرها، یکی: عاد فی شهره که ظاهرش این است که

شهر عمره التمتع در ماهش، یعنی در ماهی که عمره تمتع کرد که یا اهلل ملاک است و یا احلال که اگر باز هم شک شد که اهلل و یا احلال آن هم اقل و اکثر است بالتلیجه که باید احلال را بگیریم چون اهلل ضیق ولا یعلمون است. آن دیگری می گوید رجوع فی الشهر الذی خرج فیه، ماهی که در آن ماه بیرون رفت که اول ماه از اول بیرون رفتن حساب می شود. این نسبت به این مسأله که آیا اهلل یا احلال و یا خروج است. مقتضای جمع بین ادله این است که بگوئیم خروج ملاک است.

و اما موثقه إسحاق بن عمّار را که خواندم حضرت فرمودند یرجع إلی مکه بعمره إن کان فی غیر شهر الذی تمتع فیه، این تمتع ظاهرش این است که اهلل یا احلال نه خرج، یعنی ماهی که در آن عمره تمتع انجام داد و عقد السلب هم ندارد و منافات با خرج هم ندارد. آن یک دلیل معتبر و این هم یک دلیل معتبر، یعنی این هم مثل شهره می ماند و اگر بخواهیم به هر دو عمل کنیم به این روایت موثقه اسحاق بن عمار که می گوید تمتع فیه، باید آن را حمل بر افضلیت کنیم و بگوئیم اگر یک ماه گذشت از شروع عمره که احرام عمره باشد و یا احلال از عمره که تقصیر باشد اگر از این احلال گذشت مستحب است که احرام ببندد که هنوز یک ماه از خارج شدنش نگذشته، اما اگر از خارج شدنش یک ماه گذشت واجب است که احرام ببندد.

و اما مسأله شهر است که آیا مراد سی روز است یا یک ماه است؟ تصریح شده مکرر در شروع عروه که ماه یعنی رجب و شعبان و رمضان، ماه یعنی بین الحدین نه سی روز چون روایت دارد عمره رجب، عمره شهر رمضان حالا اول رجب تا آخر رجب، وسط رمضان یا آخر رمضان. پس متبادر از شهر تبادر علامت حقیقت است اشهر اثنی عشر است. صاحب عروه فرمود: الشهر

بمعنی ثلاثین يوماً أو أحد الأشهر المعروفة. پس اگر این‌ها شد مراد سی روز نیست. پس اگر روز آخر شوال از مکه خارج شد، روز اول ذیقعه می‌خواهد برگردد و بیش از یک روز نگذشته واجب است که عمره کند، چون فی غیر شهر الذي تمتع فيه یا فی غیر شهر الذي خرج فيه است. در چه روزی خارج شد، آخر شوال و در چه روز می‌خواهد وارد شود؟ اول ذیقعه، پس باید دید متبادر از شهر (که اینجا بحث عرفی به میدان می‌آید که شارع فرموده شهر و خودش معنی نکرده که سی روز یا اشهر معروفه که باید دید که متبادر چیست که تبادر هم ظهور است که گفته‌اند متبادر این است) چیست؟ به نظر متبادر اعم است. به هر دو شهر گفته می‌شود. یک عده مؤیدات را به ذهن بیاوریم، یک ماه را می‌گویند این ماه و آن ماه (شوال و ذیقعه) سی روز نشده را هم می‌گویند ماه نشده، قرآن می‌فرماید: **وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذُرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا**، این چهار ماه اثنی عشر است؟ یعنی اگر زوج آخر شوال مرد، آیا شوال یک ماه حساب می‌شود ولو یک روزش مانده باشد و ذیقعه ماه دوم و ذیحجه ماه سوم و محرم ماه چهارم و ده روز از صفر که گذشت، حد عده وفات تمام می‌شود یا چهار ماه و ده روز یعنی چهار تا سی روز؟ تصریح کرده‌اند که این مجاز است و چهار ماه یعنی ۴ اشهر و گفته‌اند ما اینجا قرینه خارجی داریم که غالباً افراد در اثناء ماه می‌میرند و کم کسی است که روز اول ماه مرده باشد تا بشود چهار ماه حساب کرد، لذا گفته‌اند قرینه خارجی از آن حساب می‌شود که ولو متبادر از شهر چهار ماه از ماه‌های اثنی عشر است، اما در اینجا مراد چهار ماه سی روزه است و چهار ماه نیست، آیا این متبادر هست؟ آیا این به ذهن می‌آید که هذا مجاز؟ بله قرآن کریم پر است از مجاز، مجاز بلاغت است و اشکالی ندارد. اما تبادر، صحت

حمل، عدم صحه السلب علامت حقیقت است. اینجا آیا عدم صحت سلب هست؟ تبادر هست؟ به نظر می‌رسد وقتیکه گفته می‌شود اربعه اشهر متبادر نیست که چهار ماه اشهر معروفه باشد، پس چون همچنین قرینه‌ای هست که خارجاً مردم وقتی که می‌میرند کم کسی است که اول ماه بمیرد و در اثناء ماه می‌میرد، پس اربعه اشهر گفته نمی‌شود. یا متبادر هر دوست؟ و هکذا در ماه نسبت به مسائل خانم‌ها، آیا می‌گویند مراد از ماه اشهر معروفه است یا نه مراد سه ماه است؟ در خود عده طلاق که نسبت به کسی در بعضی از موارد که سه ماه گفته شده، در عده متعه که دو ماه و یک ماه گفته شده و هکذا مسائل دیگر. به نظر می‌رسد که متبادر از کلمه شهر خاص به اشهر معروفه نیست، به اشهر معروفه گفته می‌شود به سی روز هم گفته می‌شود. وقتیکه هر دو متبادر شد اگر جایی هم شک کردیم در باب شک اقل و اکثر است که سی روز حساب می‌شود.

پس در این مسأله دوم که مراد از ماه اشهر معروفه است یا سی روز به نظر می‌رسد همانطور که بعضی فرموده‌اند سی روز ملاک است، یعنی چه بگوئیم اهلل یا احلال و چه خروج، تا سی روزه ملاک است نه ماه، یعنی اگر دوم شوال آمد از مکه بیرون تا سی روز ملاکش است یا دوم یا سوم ذیقعده، اگر ماه ۲۹ روزه باشد. به چه دلیل؟ للتبادر، اینجا مسأله عرفی است و اینجا موضوع حکم شرعی است. شارع ملاک را فرموده و عرف از شهر چه می‌فهمد، متبادر چیست؟ پس باید این را اینطور بررسی کنیم که آیا آنطور که بعضی ادعاء فرموده‌اند از شهر متبادر اشهر معروفه است و استعمالش در سی روز مجاز است که اینجا هم بگوئیم اشهر معروفه.

اینجا اشاره کنم به مسأله‌ای که عرض کردم مسأله‌ای سیاله است و از اول

تا آخر فقه خیلی زیاد است و جاهای متعدد تصریح فرموده‌اند اینجا متعرض نشده‌اند، این است که آیا مراد ماه دقی است، یعنی  $۳۰ \times ۲۴$  ساعت که اگر یکی اش ۲۳ ساعت و نیم شد اسمش سی روز نیست، یا اگر گفتیم مراد آشهر معروفه است اگر نیم ساعت قبل از مکه بیرون آمده بود و شد یک ماه إلا نیم ساعت، آیا دقی است؟ یک جاهائی را فقهاء تصریح کرده‌اند که دقی است. خلاصه این مسأله این است که مسامحات عرفیه است اسمش یا حقائق عرفیه است و عند الدقه العقلیه مسامحه است. در باب کُر تصریح فرموده‌اند و ندیدم کسی خلافش را فرموده باشد که اگر آن مقداری که کُر باید باشد اگر یک مثقال هم کمتر باشد، قلیل است و در باب وضوء و غسل تصریح کرده‌اند که اگر یک سر سوزن آب نرسید به ظواهر که باید شسته شود غسل باطل است، فقط صاحب جواهر و عده‌ای دیگر استثناء کرده‌اند از باب لو کان لبان بدلیل خاص، استثناء کرده‌اند آن کسانی که کارگر و نقاش و بنا هستند که به بدنشان ذره‌های گچ و رنگ که مانع از وصول ابتلاء است، اگر در اطراف ناخن‌هایشان را خوب شستند و آخرش مقداری ماند که ظاهر هست و آب به آن‌ها نرسیده یک عده‌ای فرموده‌اند وضوء و غسل صحیح است و این متعارف است و اینطور نیست که إلا دقه باید ۳۰ تا ۲۴ ساعت باشد. بعضی تصریح کرده‌اند که در باب ۱۰ روز در مکانی بودن باید ۱۰ تا ۲۴ ساعت بماند نه إلا نیم ساعت. سؤال این است که آیا عرف می‌گوید ۱۰ روز إلا نیم ساعت یا دقت عقلی می‌گوید؟ اگر ملاک دقت عقلی است که خود فقهاء در موارد مختلف از شیخ طوسی تا به امروز مکرر می‌گویند عرفاً عرفاً و اصلاً ظاهراً خطاب به عرف شده عرف همانطور که مرجع در مصداق است، مرجع در مفهوم هم هست نه به اعتبار اینکه عرف مسامحه می‌کند، للدقه العقلیه مسامحه است و در عرف

حقیقت باشد. یعنی اگر ده روز إلا نیم ساعت می ماند در یک جائی نمازهایش را شکسته بخواند و روزه‌هایش را بخورد یا نه، عرفاً ده روز صدق می کند و مسامحه عرفی هم نیست و عرف می فهمد که این ده روز نیست، اما اگر به طرف بگویند که اگر در روایات گفته شده اگر قصد عشره کرد نمازش را تمام بخواند و روزه‌اش را بگیرد، اینکه قصد عشره نکرده، عرف خنده‌اش می گیرد، که این ده روز مانده همین را فقهاء در مورد کسی می گویند که ده روز قصد کرده ولی بنا دارد که در طول ده روز از شهر خارج شود ۲ - ۳ ساعت و میرزای نائینی فرموده حتی اگر یک شب بماند اشکالی ندارد. چه فرقی دارد اول، وسط یا آخر؟ آیا از نظر عرفی فرق می کند؟ همه این‌ها بخاطر استظهارات عرفی است. اینجا هم الکلام الکلام است جاهای دیگر نسبت به سی روز چه می گوئید، دقی یا عرفی؟ الکلام الکلام.

## جلسه ۷۸۷

۱۴ ربیع الثانی ۱۴۳۶

در عروه فرموده‌اند: **وعلى أي حال إذا ترك الإحرام مع الدخول في شهر آخر ولو قلنا بحرمة، لا يكون موجبا لبطلان عمرته السابقة، فيصح حجه بعدها.** مسأله‌ای است محل خلاف شدید تا به امروز، فقهاء معاصرین و شراح عروه در غیر این مسأله مهم هم هست که بعضی گفته‌اند حج باطل است و بعضی گفته‌اند حج صحیح است که تأمل می‌خواهد که آدم جزم به یک طرف پیدا کند و مسأله این است که صاحب عروه مطرح کرده‌اند، تابع کسی که آمد در أشهر حج به مکه مکرمه و عمره تمتع انجام داد و بعد از مکه مکرمه بیرون رفت و بعد از یک ماه از اهلل و احلال از خروج از مکه بعد از یک ماه برگشت به مکه مکرمه بدون احرام و عمره انجام نداد. حالا این تکلیفش چیست؟ آیا حج تمتع بکند؟ بعضی تصریح کرده‌اند که حجش باطل است و عمره تمتع ندارد. عمره اولی با بیرون رفتن و بیش از یک ماه ماندن باطل شد و بعد از یک ماه که بدون احرام برگشت، حتی بعضی از شراح و محشین عروه گفته‌اند اگر حج واجب بوده فایده‌ای ندارد و حج افراد هم که تکلیفش



نیست پس حجش باطل است و سال دیگر باید دوباره حج کند. بعضی فرموده‌اند صحیح است. کسی که مثل صاحب عروه و جماعتی از محشین که حاشیه نکرده‌اند که مسأله‌اش گذشت که فرمودند قبل و بعد از یک ماه فرقی نمی‌کند، همه‌اش مستحب است و استناد کردند به روایتی که در آن داشت که ان لکل شهر عمره که این عمره مستحب است اگر کسی بعد از یک ماه هم وارد مکه شود. آمد مکه و عمره تمتع کرد و قبل از حج از مکه بیرون رفت و بعد از بیش از یک ماه برگشت به مکه واجب نیست که احرام ببندد و یک عمره دیگر انجام دهد. بدون احرام وارد شود بخاطر روایتی که حضرت فرمودند: اگر بعد از یک ماه وارد شد احرام ببندد لأن لکل شهر عمره که گفتند این تعلیل معنایش این است که احرام ببندد احرامی است که انسان مستحب است هر یک ماه یک عمره انجام دهد و این عمره مستحب است نه واجب و این تخصیص می‌زند ادله عامه را این تعلیل که تخصیص می‌زند که فرمودند نمی‌شود بدون احرام وارد مکه شد، همینطوری که دلیلی که می‌گفت هنوز یک ماه نگذشته وارد مکه شود می‌گفت بدون احرام وارد شود، آنجا احرام جائز نبود؟ چرا. مستحب است که احرام ببندد. اگر انسان آمد مکه عمره کرد و همان روز درآمد و فردا بخواهد بیاید که یک ماه نشده مستحب است که عمره انجام دهد، بنابر اینکه فصل بین عمرتین یک ماه و ده روز لزومی ندارد که خیلی‌ها فرمودند کسی که مثل صاحب عروه و فقهاء بعد از ایشان و یا قبل از ایشان هستند و اینجا را حاشیه نکرده‌اند که مسأله‌اش گذشت که استدلال کرده‌اند که ان لکل شهر عمره و این را منحصص گرفته‌اند برای عموماتی که می‌گوید نمی‌شود بدون احرام وارد مکه شد مثل اینکه اگر قبل از یک ماه وارد می‌شد منحصص بود برای عموماتی که می‌گفت بدون احرام نمی‌شود وارد مکه

شد بخاطر این تعلیل که صاحب عروه و بقیه راحتند چون این رفع ربطی به ایشان ندارد. این فرع مال کسانی است که می گویند اگر وارد مکه شد عمره تمتع انجام داد و رفت بیرون و بعد از یک ماه آمد به مکه و قبل از موسم حج است، کسانی که گفته اند که واجب است که احرام ببندد و یک عمره تمتع دیگر انجام دهد، بنابر این قول که حرام است که بدون احرام وارد مکه شود اگر یک ماه گذشته بود، حالا اگر این حرام را مرتکب شد و بدون احرام وارد مکه شد تکلیفش چیست؟

**وعلى أي حال إذا ترك الإحرام مع الدخول في شهر آخر ولو قلنا بحرمة**  
 (صاحب عروه قائل نبودند، اما می گویند اگر گفتیم که حرام است این ورود به مکه بعد از یک ماه بی احرام، اگر این حرام را انجام داد لا یكون موجباً لبطلان عمرته السابقة فیصح حجه بعدها. پس حج تمتع صحیح است و عمره اش هم همان عمره ای بوده که اول شوال انجام داده بود. صاحب جواهر هم همین را گفته بودند و بعضی شروح عروه به عکس گفته اند عمره سابق باطل می شود. باید دید دلیل این در طرف چیست؟ در جواهر فرموده من همچنین چیزی را در کلمات فقهاء که گفته اند اگر بعد از یک ماه وارد شد باید احرام ببندد. حالا آیا این احرام واجب است یا مستحب، بنابر اینکه واجب است، متعرض نشده اند که اگر بدون احرام وارد شد و این معصیت را کرد چیست؟ جواهر در ج ۱۸ ص ۲۹ فرموده: لیس فی کلامهم تعرض لما لو رجع حلالاً بعد الشهر ولو آثماً، فهل له الإحرام بالحج ثانياً علی عمرته الأولى أو أئها بطلت بالخروج شهراً ولكن الذي يقوي في النظر الأول، که عمره اول فاسد نمی شود. یک کار حرامی کرده که بعد از یک ماه که وارد مکه مکرمه شده دوباره احرام نبسته و این کار حرام را مرتکب شده، چرا عمره اول باطل

نمی‌شود؟ لعدم الدلیل علی فسادها. تمام فرمایش آقایانی که می‌گویند باطل نیست همین است که فساد دلیل می‌خواهد. عمره اول صحیح تحقق پیدا کرد، دلیلی هم که می‌گوید اگر بیش از یک ماه بیرون ماند اگر برگشت باید یک عمره دیگر انجام دهد، گفت این کار واجب است، اما آیا لازمه عرفی‌اش ظهور دارد که عمره اولی‌اش باطل شد؟ نه، پس وقتی که دلیل بر فساد نداریم حالا فرمایش بعضی از شراح عروه را نقل می‌کنم که قائل به فساد شده‌اند. فرموده‌اند: **لكن الأقوی عدم قابلية تلك العمرة للاتصال بالحج**. عمره و حج تمتع باید به هم چسبیده باشد یعنی قبل از حج تمتع عمره تمتع باشد، وقتی که عمره را انجام داد و رفت بیرون و بیشتر از یک ماه ماند این عمره قابلیت این را ندارد که متصل به حج باشد. چرا؟ **لا من جهة بطلانها لعدم الدلیل علی البطلان** (و صاحب جواهر هم فرمودند دلیلی بر بطلانش نیست) **ولا من جهة انقلابها مفردة ليرتب عليه فروع العمرة المفردة من طواف النساء ونحوه**، چون عمره مفرده که نیت نکرده بوده، عمره تمتع نیت کرده بوده، پس برای چه؟ گفته‌اند برای روایاتی که می‌گوید کسی که عمره تمتع کرد و بعد از مکه بیرون رفت و بعد از بیش از یک ماه برگشت به مکه، باید عمره دوباره انجام دهد. به حضرت عرض می‌کند کدام یک از این دو عمره تمتع است که وصل به حج است، حضرت فرمودند: **الثانية** که معنایش این است که عمره اول صحیح است و فاسد نیست و تمتع هم هست و مفرده هم نشده اما قابلیت اتصالش به حج تمتع از بین رفته، چون حضرت فرمودند: **دومی نه اولی**) **بل من جهة أنّ النص دلّ علی أنّ الثانية تمتعه** که روایتش این است: صحیح حمّاد بن عیسی عن أبي عبد الله عليه السلام: ... **وإن دخل في غير الشهر دخل محرماً**، (عمره تمتع کرد از مکه بیرون رفت و یک ماه گذشت بعد دوباره وارد مکه شد که هنوز وقت

حج نشده حضرت فرمودند باید با احرام وارد شود) قلت: فأبي الإحرامين والمتعتين متعته، الأولى أو الأخيرة؟ قال **الشيخ**: الأخيرة هي عمرته. (اینکه فرمودند: اخیره، پس اولی وصل به حج نمی شود و صلاحیت ندارد که وصل به حج شود و دومی را هم که انجام نداده) وهي المحتبس بها التي وصلت بحجته (وسائل، ابواب اقسام الحج، باب ۲۹ ح ۶) یک مؤید هم آورده اند و گفته اند اوامر و نواهی در عبادات و معاملات، ظهور در وضع دارد نه فقط در حکم تکلیفی. اگر فرمودند در نماز رکوع کند، حالا اگر در نماز واجب عمداً رکوع نکرد این معنایش نیست که فقط حرام کرده نماز باطل است. وقتیکه حضرت می فرمایند عمره ای که به حج چسبیده این عمره دوم است، معنایش حکم وضعی است نه فقط اینکه یک حرامی را مرتکب شده و فقط استغفار کند اما حجش صحیح است، نه ظهور در وضع دارد. یعنی بدون عمره دوم حج تمتع می شود بدون عمره.

به نظر می رسد که فرمایش صاحب جواهر اقرب باشد. چرا؟ چون اصلاً این مطلب مطرح نشده و حضرت دارند یک مسأله ای دیگر را جواب می دهند و آن مسأله این است که کسی وارد مکه مکرمه شده اول شوال مثلاً، عمره تمتع را انجام داد و برایش کاری پیش آمد و رفت به مدینه منوره و بیش از یک ماه ماند و بعد آمد به حج. به حضرت گفت چکار کند؟ حضرت فرمودند: یک عمره دیگر بکند. عمره دوم را بجا آورد، به حضرت گفت کدام یک عمره تمتع است؟ فرمودند: عمره دوم. سؤال و جواب نسبت به جائی است که دو تا عمره کرده می گویند عمره دوم عمره تمتعش است، اما اگر دو تا بجا نیاورد و عمره اول صلاحیت ندارد در صورتی که دو تا عمره کرده عمره دوم عمره تمتعش است، این را حضرت جواب دادند نه بیش از این. اما اگر این عمره

دوم را بجا نیاورد، آیا عمره اول از صلاحیت می‌افتد حتی اگر عمره دوم را نکرد؟ این از کجا درمی‌آید؟ اگر از روایت درآید که عیبی ندارد و بگوئیم افاده وضع هم می‌کند اما در صورتی که دو عمره بکند.

حالا مرحوم صاحب عروه می‌خواهند فرعی مطرح کنند و آن این است که اینکه بنا است که یک عمره دیگر بجا آورد و از مکه حق ندارد بدون احرام خارج شود این در جائی است که اختیار باشد و ضرورت نباشد، اما اگر ضرورت یا حاجت بود هیچ اشکالی ندارد و عمره اول همان عمره‌اش است و گیری ندارد.

## جلسه ۷۸۸

### ۱۳ ربیع الثانی ۱۴۳۶

در عروه فرموده: ثم ان عدم جواز الخروج على القول به إنما هو في غير حال الضرورة بل مطلق الحاجة. بنابر اینکه بعد از عمره تمتع و قبل از حج تمتع حرام باشد خارج شدن از مکه که خود صاحب عروه این قول را نپذیرفتند و بسیاری قبل و بعد از ایشان نپذیرفتند، ایشان می‌خواهند بفرمایند بنابر این مبنی، دو فرع را ذکر می‌کنند اگر گفته شد که خود صاحب عروه ملتزم شده‌اند که بعد از عمره تمتع بیرون رفتن از مکه اشکالی ندارد، دیگر بحثی نیست و این دو فرعی که امروز مطرح می‌کنند جائی ندارد. جائز است که از مکه برود بیرون حالا چه با احرام برود بیرون و چه بدون احرام همان حرف‌هایی که گذشت. اما حالا می‌خواهند متفرع بر قولی که صاحب عروه نپذیرفته‌اند، دو فرع نقل می‌کنند و موضوع بحث امروز این است که بنابر اینکه بعد از عمره تمتع قبل از اینکه حج را انجام دهد از مکه جائز نیست که بیرون برود و حرام است، بنابر این دو فرع مطرح می‌کنند: ۱- این حرمت در جائی است که ضرورت نباشد برای بیرون رفتن از مکه، اگر ضرورت بود حرمت رفع

می‌شود و اشکالی ندارد، بخاطر دلیل لا حرج همه حرام‌ها و واجب‌های دیگر را لا حرج دفع می‌کند مگر آن جائیکه دلیل اخص از لا حرج باشد حالا به هر جهتی، یا اخصیت بخاطر ظاهر دلیل و یا ارتکاز متشرعه باشد وگرنه لا حرج همینطوری که حرام‌های دیگر را رفع می‌کند، غیبت حرام است اما لا حرج رفعش می‌کند. دروغ گفتن حرام است ولی لا حرج رفعش می‌کند. بین عمره تمتع و حج تمتع بیرون رفتن از مکه حرام است اما اگر این بیرون رفتن حرجی شد که اگر در مکه بماند او را حبس می‌کنند. ایشان فرموده‌اند: ثم ان عدم جواز الخروج على القول به إنما هو في غير حال الضرورة، تا اینجا گیری و بحثی ندارد. بعد فرموده‌اند: بل مطلق الحاجة (حالا ضرورتی نیست که بیرون برود، ولی احتیاج دارد که بیرون از مکه برود و که دوستانش را زیارت کند. دلیل این هم روایات خاصه است که می‌خوانم) وأما مع الضرورة أو الحاجة مع كون الإحرام بالحج غير ممكن أو حرجاً عليه، یعنی یک وقت می‌خواهد از مکه بیرون برود بعد از عمره ولی با احرام می‌رود بیرون. اول شوال آمده عمره کرده حالا می‌خواهد از مکه برود بیرون، احرام حج را الآن می‌بندد و با احرام هم می‌ماند بیرون و محرمات احرام را هم انجام نمی‌دهد و هر وقت که برگشت احتیاج به احرام ندارد گیری ندارد اما نه، نمی‌تواند احرام ببندد تا با احرام از مکه برود بیرون، مع كون الإحرام بالحج، غير ممكن (مثل اینکه حکومت منع کرده که با احرام بیرون برود) أو حرجاً عليه فلا إشكال فيه (که بدون احرام بیرون برود).

ایشان اینجا دو تا فرع مطرح کرده‌اند که یکی یکی را عرض می‌کنم. فرع اول این است که اگر بعنوان اولی بیرون رفتن از مکه حرام باشد بعد از عمره تمتع آیا جائز است که با احرام بیرون برود للضرورة یا با احرام بیرون برود

للحاجة؟ یعنی احرامی می‌بندد و از مکه بیرون می‌رود چون چاره‌ای ندارد و مسأله دوم این است که حرجی نیست للحاجة می‌رود بیرون، اما للحاجة می‌رود هر دو این‌ها اشکالی ندارد و دلیلش روایات خاصه است. غالباً هم آقایان اشکال نکرده‌اند در این دو حالت. دلیلش چیست؟ دو تا صحیحه داشتیم که سابقاً هم گذشت که تکه شاهدش را می‌خوانم: یکی صحیحه حفص و یکی هم صحیحه حماد. در صحیحه حفص اینطور بود: فی رجل قضی متعته عرضت له حاجة أراد أن یمضی إليها، فقال الکلبی: فلیغتسل للإحرام ولیهل بالحج (احرام حج را ببندد) ولیمض فی حاجته.

صحیحه دوم صحیحه حماد: من دخل مكة متمتعاً فی أشهر الحج لم یکن له أن یُخرج حتی یقضی الحج، فإن عرضت له حاجة إلى عُسفان أو إلى الطائف أو إلى ذات عرق خرج مُحرماً. (وسائل، ابواب اقسام الحج، باب ۲۲ ح ۴ و ۶).

این فرع ظاهراً اشکالی ندارد و اگر اشکالی باشد نادر است که من برخورد نکردم و دلیلش هم این دو روایت است. در ضرورت دلیلش لا حرج است و اولویت از این حاجت.

عمده که محل خلاف و بحث شده دلیل دوم است و آن اینکه می‌خواهد برود بیرون بدون احرام، اگر ضرورت است که اشکالی ندارد چون لا حرج او را می‌گیرد و آن گیری ندارد. عمده بحث این است که حرجی نیست و بنابر اینکه بیرون رفتن حرام باشد، این می‌خواهد بدون احرام بیرون برود و حرج و ضرر هم نیست ولی حاجت دارد، از حالا حوصله ندارد که از حالا در احرام بماند تا وقت حج، می‌خواهد بیرون مکه برود و ضرورتی هم نیست و بیرون رفتن هم برایش حرجی نیست، آیا جائز است یا نه؟ ظاهر عبارت عروه این است که اگر ضرورتی نیست جائز نیست. ثم ان عدم جواز الخروج علی القول



به، انما هو في غير حال الضرورة بل مطلق الحاجة، واما مع الضرورة أو الحاجة مع كون الإحرام بالحج غير ممكن أو حرجاً عليه فلا إشكال فيه، اما اگر احرام به حج ممکن باشد می تواند با احرام بیرون برود. صاحب عروه فرمودند با این قید اشکالی ندارد که با احرام بیرون برود اشکالی ندارد اما اگر نمی خواهد با احرام برود بیرون اگر حرجی نیست فقط صرف یک کاری دارد و برای حاجتی است، صاحب عروه تقيید کردند که در جایی بدون احرام می تواند بیرون برود که یا ممکن نباشد که با احرام برود و یا حرجی باشد، یعنی اگر للحاجة بود نه. معظم فقهای که بر عروه حاشیه دارند و من دیدم اینجا را حاشیه نکرده اند و پذیرفته اند. بعضی در حرج هم اشکال کرده اند. یعنی شخص عمره تمتع را کرد و هنوز حج تمتع را بجا نیاورده می خواهد برود بیرون برایش حرجی هم هست اگر بخواهد با احرام برود ضرورت هم دارد که بیرون برود. گفته اند چون حرجی است اشکالی ندارد. گفته اند لا حرج رفع تکلیف می کند نه رفع وضع. این حکم وضعی است. نرفتن از مکه بیرون این صرف تکلیف نیست، یک حکم وضعی است و یکی از شرائط حج این است نه اینکه صرف نهی تحریمی است. الجواب: ۱- از اول تا آخر فقه را اگر کسی تتبع کند می بیند که فقهاء علی اختلاف مشاربهم از شیخ مفید و شیخ طوسی گرفته تا به امروز در موارد متعدد برای رفع حکم وضعی تمسک به لا حرج کرده اند. این برای دفع استبعاد است. ۲- جواب حلی اش این است که حکم وضعی مگر حکم شرعی نیست؟ جزئیت یک حکم شرعی است قبل از اینکه امر یک حکم شرعی است، یک وقت شارع می فرماید سوره کامله در نماز فریضه واجب می شود حکم تکلیفی، یک وقت می گوید: السورة جزء من الصلاة که می شود حکم وضعی، هر دو حکم است. مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ، چه کسی جزئیت

را جعل کرده؟ گفته‌اند جزئیت انتزاع عقلی است خوب باشد، شارع جعلش کرده به جعل منشأ انتزاعش، وقتیکه شارع گفت صلاة این است که **مفتاحها التكبير وختامها التسليم**، یعنی این‌ها اجزاء هستند، چه کسی می‌گوید یعنی این‌ها اجزاء هستند؟ شارع که نگفته جزء است، می‌گویند عقل انتزاع می‌کند که این‌ها اجزاء هستند، اشکالی ندارد. حاکم در جزئیت عقل است، اما منشأ انتزاعش چرا عقل انتزاع جزئیت کرده؟ چون شارع امر کرده، امر کرده بعنوان مرکب ارتباطی نه مرکب غیر ارتباطی. کسی نماز ظهر خواند ولی عصرش را نخواند نماز ظهرش باطل نیست. اما اگر عمداً در نماز ظهر حمد نخواند باطل است چون ارتباطی است. وقتیکه خود شارع گفت این‌ها ارتباطی هستند عقل انتزاع جزئیت می‌کند. حاکم در جزئیت و شرطیت و مانعیت و قاطعیت عقل است، گذشته از اینکه یک مواردی را خود شارع فرموده و تصریح به این‌ها کرده و می‌گویند آن را هم که شارع تصریح کرده ارشاد به حکم عقل است عیبی ندارد. اما منشأ انتزاع که خود شرع است بالنتیجه. پس اینکه لا ضرر ولا حرج رفع تکلیف می‌کند نه رفع وضع، اولاً موارد مختلفه را ببینید فقهاء مختلف استدلال به لا حرج ولا ضرر کرده‌اند برای رفع حکم وضعی، حالا بگوئید رفع منشأ انتزاع است عیبی ندارد بالنتیجه اینجا هم همینطور است در ما نحن فیه. بله یک مواردی داریم که حکم وضعی با لا حرج رفع نشده، آن موارد دلیل دارد که یا اجماع و یا ارتکاز و یا تسالم است آن‌ها دلیل دارد وگرنه شارع فرموده: **مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ**. دین یعنی چه؟ یعنی همین احکامی که فرموده‌اند که یکی اش وضعی و یکی هم تکلیفی است که حکم وضعی را بفرمائید این انتزاع و آن اصل است. نتیجه پس مانعی ندارد و یکی اش هم همین است که فقهاء گفته‌اند با اینکه حکم وضعی است ولی

اشکالی ندارد.

اما اینکه برای حاجت بنخواهد خارج شود (که ضرورت نباشد) از مکه بدون احرام گفته‌اند باید اینجا دلیل داشته باشیم که برای حاجت بدون احرام هم می‌تواند از مکه بیرون برود بنابر اینکه از مکه بیرون رفتن حرام باشد. غالباً گفته‌اند جائز نیست و بعضی گفته‌اند برای حاجت اشکالی ندارد که از مکه بیرون برود و استدلال کرده‌اند به یک روایت و بعضی در این روایت مناقشه کرده‌اند. روایت سندش گیری ندارد. ما باید ببینیم که آیا ظهور دارد در اینکه وقتیکه حرام است بیرون رفتن از مکه بدون احرام بعد از عمره تمتع، آیا از این روایت درمی‌آید که اگر حاجت است آن جائز می‌شود؟ روایتش این است: روایت إسحاق بن عمار است یا صحیحه و یا موثقه علی بحثی که قبلاً شد. سندش گیری ندارد. قال سألت أبا الحسن عليه السلام عن المتمتع يجيء ويقضى متعته ثم تبدو له حاجة فيخرج إلى المدينة أو إلى ذات عرق أو إلى بعض المنازل، قال عليه السلام: يرجع إلى مكة بعمره (از اینکه فرمودند بعمره یعنی بدون احرام رفته بیرون چون اگر با احرام رفته باشد که با احرام برمی‌گردد. حاجت هم که اطلاق دارد که چه ضرورت باشد یا نباشد (همان باب ۲۲ ح ۸). اینجا گفته‌اند ظاهرش این است که شخص بدون احرام از مکه بیرون رفته و برای حاجتی بیرون رفته، حضرت می‌فرمایند اشکالی ندارد. پس بنابر اینکه عمره بعد از تمتع جائز نیست که از مکه بیرون برود، به این روایت اسحاق بن عمار اگر حاجتی و جهتی دارد اشکالی ندارد.

در اینجا اشکال شده که این روایت دلالت ندارد. چرا؟ چون سائل از حضرت می‌پرسد که یک شخصی عمره تمتع کرده و بدون احرام رفته بیرون، حضرت می‌فرمایند وقتیکه برمی‌گردد عمره کند، سؤال نکرده که آیا جائز است

که بیرون برود یا نه؟ پس وقتیکه حضرت فرمودند وقتیکه برگشت عمره کند دلالت نمی‌کند که بیرون رفتنش جائز بوده یا نه؟

از این اشکال جواب داده‌اند: گرچه او سؤال نکرد که آیا این بیرون رفتن جائی است یا نه؟ اگر جائز نبود امام می‌فرمودند چرا رفته بیرون، چون بیان احکام بر معصوم علیه السلام واجب است. گفته‌اند این ظهور در تقریر دارد. بر اینکه بدون احرام بیرون رفتن اگر برای حاجت باشد. بحث سر این است که آیا ظهور دارد یا نه؟ به نظر می‌رسد که ظهور بد نیست همانطور که قبل از طرح کردن اشکال، انسان روایت را می‌بیند. اگر کسی دید ظهور ندارد یا شک کرد در ظهور اصل عدم ظهور است.

خلاصه این مسأله ظاهرش این است که صاحب عروه هم قبول ندارند بدون ضرورت و بدون حاجه بدون احرام بیرون برود. اگر حاجت است و ضرورت نیست باید با احرام بیرون برود که گیری ندارد، اما بدون احرام بخواهد بیرون برود اشکال دارد. ویؤید اینکه جائز باشد یک روایت دارد که آن ظهورش خوب است اما مرسله است و نمی‌شود گفت که مشهور به آن عمل کرده‌اند، چون معلوم نیست. مرسله این است، مرسل موسی بن القاسم که روایت مفصلی است که تکه شاهد نقل می‌شود: عن أبي جعفر علیه السلام: ... في عشر من شوال فقال إني أريد أن أفرد عمرة هذا الشهر، فقال علیه السلام له: أنت مرتهن بالحج (باید عمره تمتع انجام دهی) ... فقال له الرجل: فإن لي ضياعاً حول مكة واحتاج إلى الخروج إليه (ضرورت نیست) فقال علیه السلام: تخرج حلالاً وترجع حلالاً إلى الحج، احرام ببند، مُحلّ برو بیرون از مکه و بعد از اینکه برگشتی مُحلّ وارد مکه شو، آن وقتی که وارد مکه شدی احرام ببند برای حج. (همان باب ۲۲ ح ۳). روایت دلالتش ظاهر است، اما سند تامی ندارد.

پس بالتیجه این دو فرعی را که صاحب عروه نقل کردند: ۱- شخص عمره تمتع کرده بنا بر اینکه بعنوان اولی لا یجوز من مکه بعد عمره تمتع، اما اگر با احرام می‌رود برای ضرورت اشکالی ندارد. برای حاجت هم اشکالی ندارد بخاطر دو صحیحه حفص و حماد، اما اگر بدون احرام می‌خواهد برود، برای ضرورت اشکالی ندارد بخاطر لا حرج، برای حاجت غالباً اشکال کرده‌اند. اگر این روایت إسحاق بن عمار دلالت داشته باشد، اخص مطلق است که برای حاجت هم اشکالی ندارد و روایت موسی بن القاسم هم اگر کسی بتواند طوری سندش را درست کند خوب است. اگر دلالت روایت إسحاق بن عمار تام شد گیری ندارد.

## جلسه ۷۸۹

### ۱۴ ربیع الثانی ۱۴۳۶

عمره فرموده‌اند: **وأيضاً الظاهر اختصاص المنع على القول به بالخروج إلى المواضع البعيدة.** روی مبنای خود مرحوم صاحب عروه و جماعتی که بعد از عمره تمتع بیرون رفتن از مکه مکرمه هر جا که برود اشکالی ندارد مادامی که حج از او فوت نشود، نه مادامی که بداند که می‌رسد به حج، بداند این علم طریقت دارد که سابقاً اشاره شد، اگر حتی می‌داند وقتیکه از مکه مکرمه بیرون برود دیگر نمی‌تواند به حج برسد و عمداً رفت بیرون، اما بعد وسیله گیرش آمد و توانست برگردد و به حج رسید اشکالی ندارد فقط یک تجری کرده. ملاک این است که **دخلت العمرة في الحج** که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند، عمره تمتع که انجام شد، حج هم باید همان سال انجام شود. ملاک صاحب عروه و جماعتی این است. پس بیرون رفتن منع ندارد. حالا صاحب عروه چند تا فرع ذکر می‌فرمایند که یکی‌اش این است که بنا بر قول به اینکه حق ندارد بعد از عمره تمتع بیرون برود تا چقدر حق ندارد که بیرون برود. ایشان ابتداءً می‌فرمایند تا جاهای دور حق ندارد که برود اما جاهائی که نزدیک است

اشکال ندارد.

وأيضاً الظاهر اختصاص المنع على القول به (که ممنوع است که بعد از عمره تمتع از مکه بیرون برود نه معنایش این است که اطلاق دارد که اگر از شهر مکه بیرون رفت دو متر هم که شد کار حرامی کرده، نه مراد خروج از مکه این نیست که صدق کند که خرج من مکة، بلکه می‌فرمایند ظاهر این است آن کسی که می‌گوید نرود به بیرون به جاهای دور نرود. فلا بأس بالخروج إلى فرسخ أو فرسخين، بل يمكن أن يقال باختصاصه بالخروج إلى خارج الحرم (سابقاً عرض شد که حرم چهار فرسخ در چهار فرسخ است. مکه در کنار حرم قرار گرفته لهذا یک طرف مکه تا حرم کمتر است و یک طرف تا آخر حرم بیشتر است. آن وقت ایشان می‌فرمایند ممکن است که بگوئیم کسانی که می‌گویند ممنوع است که از مکه بیرون برود معنایش این است که به خارج حرم نرود و در حدود حرم عیبی ندارد) وإن كان الأحوط خلافه (احتیاط این است که تا حدود حرم دور نرود).

خود اصل مسأله چهار وجه دارد، بلکه در بعضی از شروح عروه نسبت داده‌اند که تمام این چهار وجه قول دارد که هر یک از فقهاء به یکی قائل شده‌اند که مختصراً عرض می‌کنم: ۱- اطلاق المنع عن الخروج که اصلاً نباید از مکه خارج شود مطلقاً چه یک فرسخ و دو فرسخ، چه از حرم خارج شود و چه خارج نشود، از حدود مکه خارج نشود. این وجه قول هم دارد که گذشت، عمده دلیلش اطلاقات منع است که روایات متعدد داشتیم که لا یخرج بنحو مطلق. صحیح زراره: لیس لک أن تخرج من مکة حتی تحج. اگر ما بودیم و این و ادله دیگر نبود تا این را حمل بر استحباب و مراتب فضیلت کند و نهی را حمل بر کراهت کند یا حتی اگر کراهت هم نباشد، حکم وضعی است،

اگر آنها نبود اطلاق داشت. سندش صحیح است و گیری ندارد و دلالتش هم می گوید حق ندارد. اگر یک تعبدی بود چه گیری دارد. (وسائل، ابواب اقسام الحج، باب ۲۲ ح ۱).

این قول علتش این است که بتواند حج بکند و العله تعمم و تخصص که از مکه بیرون نرود یک حکم تعبدی نیست، برای این است که به عرفات برسد و حج تمتعش از دست نرود. ظاهر علت است باضافه ادله‌های دیگری که عرض می‌شود. ظواهر که حجت است، تعلیل یعنی تعلیل یعنی علت این است، یعنی حکم در غیر این حالت نیست و اگر ما بودیم و صحیح زراره، حضرت فرمودند نرود بیرون و تعبد است، اما روایات دیگر این روایت را معنی کرده و این بیرون نرفتن برای این است که به عرفات برسد، پس نرفتن نهی نیست و حتی معلوم نیست که مکروه باشد. یکی دو تا از روایاتش این است که بخاطر آن تعلیل‌ها ما این اطلاق لا یخرج در صحیح زراره را تقیید می‌کنیم، بالتبینه ظواهر حجتند و تعلیل ظهور است، ظهوری است که ناظر به آن حکم است و می‌خواهد حدود حکم را بیان کند که اینکه گفته شده که از مکه بیرون نرود بخاطر این جهت است و در غیر این حال اشکالی ندارد. یکی مرسل اَبان بود: ولا یجاوز إلا قدر ما لا تفوته عرفه، که علم و جهل هم مدخلیتی ندارد. اگر نمی‌داند که به عرفات می‌رسد یا نه و رفت و رسید اشکال ندارد و اگر می‌داند که به عرفات می‌رسد و رفت و نرسید خلاف کرده، اما معذور است چون علم طریقت ذاتیه دارد.

روایت دوم روایت فقیه، قال الصادق علیه السلام: إلا أن يعلم أن لا يفوته الحج، که يعلم دارد و در اصول فرموده‌اند و در فقه به اینکه اصل در جاهائی که علم گفته شده این است که روی متفاهم عرفی و روی ظهور، این خلاف یک اصل



دیگر است که علم طریقت دارد، مگر جائی قرینه باشد بر موضوعیت که این خلاف لفظ اولیه است. هر لفظی را که متکلم حکیم می گوید ابتداءً ظهور دارد در اینکه خصوصیت دارد و قتیکه گفته شد علم، مثل اینکه آقایان استدلال می کنند در علم موضوعی به آیه شریفه: **فَاعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**، اینجا علم موضوعیت دارد. یعنی شخص باید علم داشته باشد به وحدانیت خدای تبارک و تعالی اما در غیر این گفته اند علم که در ادله احکام ذکر می شود ظهور در طریقت دارد، مگر اینکه یک قرینه اقوائی باشد که موضوعیت داشته باشد. پس اینجا هم **إِلَّا أَنْ يَعْلَمَ أَنْ لَا يَفُوتَهُ الْحَجَّ**، یعنی **إِلَّا أَنْ لَا يَفُوتَهُ الْحَجَّ** که این علم طریقت است که ملاک علم به عدم فوت حج نیست، حتی اگر علم دارد که یفوته الحج و رفت، اما لا یفوته الحج اشکالی ندارد که بحث تجری به میان می آید. این دو روایت در وسائل ابواب اقسام الحج، باب ۲۲ ح ۹ و ۱۰، این جواب می شود از این قول.

قول دوم که **لا یخلو من الغرابة**، فرمایش محقق نائینی است که من هر چه گشتم هم قبل و هم بعد از ایشان ظاهراً ایشان متفرد به این فرمایش هستند و مکرراً شاگردهای محقق نائینی در شروع عروه به استاد اشکال کرده اند که این حرف از کجا آمده. مرحوم محقق نائینی در حاشیه فرموده اند: بقدر مسافت از مکه بیرون نرود یعنی هشت فرسخ یا چهار فرسخ برود و چهار فرسخ بیاید. یعنی تا چهار فرسخ نرود بیرون، حالا از حرم بیرون برود یا نرود هر طور باشد. اما اگر چهار فرسخ شد که مسافت است آن جائز نیست. این حرف از کجا آمده و از کدام روایت و دلیل استفاده شده؟ مسافت در باب صلاة و صوم و قصر و تمام است، اما در باب حج ما کلمه مسافت نداریم. مرحوم میرزای نائینی می فرمایند: **الظاهر اختصاص الإشکال بصورة الخروج إلى المسافة لا ما**

دونها ویکون مقدار الحرم مختلفاً من جهاته و یختص الإشکال فی الخروج إلى خارجه بما کان بالغاً قدرها (مسافت) ولا یطرّد فی جمیع جوانبه (مکه یا بلد). یعنی ملاک حرم نیست، ملاک این است که قدر مسافت بیرون نرود. اگر کمتر از مسافت بیرون رفت ولو خارج حرم باشد اشکالی ندارد. اما حرف این است که این حرف از کجا آمده است. بعضی یک چیزی گفته‌اند در باب صوم و صلاه و قصر و تمام در بعضی از روایاتش وارد شده خرج و ماده خروج ذکر شده، توی اینجا هم خرج من مکه ذکر شده، پس شاید وجهی که میرزای نائینی فرموده‌اند مسافت بخاطر اینکه همان خرجی که در باب قصر و تمام ذکر شده و مراد مسافت است در مکه هم خرج من مکه ذکر شده، لهادست این حرف چیزی نیست که به مرحوم نائینی بخورد. گفته‌اند مثل صحیح زراره عن أحدهما **لَمَّا لَمْ يَصِلْ إِلَى الْمَسَافَةِ** (یعنی خرج حتی یخرج (یخرج یعنی إلى المسافه) قال یصلي أربع ركعات في سفره، چون چطور گفته شده حتی یخرج، یعنی یخرج إلى المسافه، پس در مکه هم گفته شده لا یخرج، پس شاید روی این جهت ایشان فرموده‌اند مسافت است که اگر این باشد تام نیست.

قول سوم تفصیل بین الخروج داخل الحرم فیجوز وخارج الحرم فلا یجوز. بنابر اینکه جائز است که بیرون برود اگر می‌داند که به عرفات می‌رسد که گیری ندارد اما بنابر اینکه جائز نیست که بیرون برود حدودش چیست؟ قول سوم این است که از حرم بیرون نرود، از مکه بیرون برود تا مادامی که از حرم بیرون نرفته اشکالی ندارد اما اگر از حرم بیرون رفت جائز نیست، این از کجا برداشت شده؟ از اینکه کسی که از حرم بیرون رفت بعد برای برگشتن به حرم احتیاج به احرام دارد، حالا بخاطر اینکه یک ماه گذشته یا مواردی که هست. انسان تا در حرم است که به احرام احتیاج ندارد اما اگر از حدود حرم بیرون

رفت و حالا یک ماه یا هر چه گذشت باید احرام ببندد. پس چون در داخل حرم احرام جدید نمی‌خواهد و خارج حرم اگر رفت احرام جدید می‌خواهد پس خروج از مکه تا حدود حرم اشکالی ندارد، از مکه بیرون برود بشرطی که از حرم بیرون نرود. الجواب: این نمی‌تواند مدرک باشد چون در ادله دارد که لا ینخرج من مکه نه لا ینخرج من حرم، حالا اگر از مکه بیرون شد می‌گویند خرج من مکه حالا چه در حدود مکه باشد یا نباشد. بین حرم و مکه یا عموم مطلق است و یا عموم من وجه است. یک جاهائی ممکن است عموم مطلق باشد. الآن می‌گویند از یک طرف مکه از حرم بیرون رفته و از طرف تنعیم شهر مکه بیش از حرم شده، خلاصه دلیل می‌گوید مکه، به حرج چه ربطی دارد؟ دلیل دیگر که می‌گوید اگر کسی از حرم بیرون رفت و بعد از یک ماه باید احرام ببندد، چه ربطی به این دارد؟ دو موضوعند و دو مسأله. پس این هم نمی‌تواند دلیل باشد.

قول چهارم تفصیلی است که خود مرحوم صاحب عروه نقل فرموده‌اند البته خودشان ملتزم نیستند. خود ایشان فرمودند: **اختصاص المنع علی القول به بالخروج إلى الموضع البعیدة**، این قول چهارم است که اگر جاهای دور می‌رود حق ندارد اما اگر جای دور نمی‌رود اشکالی ندارد. از چند تا روایت می‌شود این برداشت را کرد. یکی صحیحه حلبی است که گذشت که حضرت فرمودند: **وَأَنْ لَا یَتَجَاوَزَ الطَّائِفُ إِتْمَا قَرِیْبَةً مِنْ مَكَّةَ** (این آنها خودش تعلیل است ولو لام ندارد اما در حکم لائنهاست. حضرت فرمودند از طائف نگذرد چون طائف نزدیک مکه است. از این استفاده شده که بیرون رفتن از مکه به مناطقی که قریب مکه است اشکالی ندارد، اما اگر بعید است جائز نیست. این قول دو جواب دارد: ۱- در خود همین صحیحه حلبی اولش دارد که ما أحبّ که ظهور

در عدم الزام دارد همانطور که در جاهای دیگر هم فرمودند چون ما در روایات داریم که ماده حُب ذکر شده و الزام است بمعنای اصل محبوبیت است نه مرتبه محبوبیت و تفاضل باشد، اما خلاف ظاهر است، آنجاها ما قرینه می خواهیم. (وسائل، ابواب اقسام الحج، باب ۲۲ ح ۷) در اول همین روایت دارد: **وما أحبّ أن يخرج منها إلاّ محرماً.**

ثانیاً: بله این روایت اگر ما بودیم که قرینه من مکة تعلیل است و باید جاهای دور نرود، اما روایات دیگری که سابقاً گذشت که للضرورة وللحاجة برود، آن دلالت می کند که قریبه یا بعیده باشد و خود روایات قول صاحب عروه و جماعتی که اصلاً کل مطلب این است که به حج برسد، برای اینها چهارچوبه درست می کند که ملاک رسیدن به حج است، پس این اقوال و تفصیلات، هم آن قول مطلق که جائز نیست که بیرون برود و یا این سه تا تفصیل کند تا کجا بیرون برود، به نظر می رسد که تام نیست و وقتی که ما ده تا روایت یا کمتر یا بیشتر، مطلق و مقید، همیشه تقیید می کند و خاص تخصیص می زند. اگر مثبتین باشند که به هر دو عمل می شود و تابع آن اوسع است و قضیه حمل بر محامل می شود.

پس اینکه صاحب عروه فرمودند: **الظاهر اختصاص المنع**، این اختصاص منع به جائی است که به مکه نرسد نه موضع بعیده اشکالی دارد و نه خارج حرم اشکالی دارد و نه خارج مسافت اشکالی دارد طبق صحبت هائی که قبل شد.

## جلسه ۷۹۰

### ۱۷ ربیع الثانی ۱۴۳۶

در عروه یک فرع دیگر فرمودند: ثمّ الظاهر أنّه لا فرق للمسألة بين الحج الواجب والمستحب فلو نوى التمتع مستحباً ثم أتى بعمرته يكون مرتباً بالحج ويكون حاله في الخروج مُحَرَّمًا أو مُحَلًّا والدخول كذلك كالحج الواجب. می فرمایند این صحبت‌هایی که شد فرقی نمی‌کند که حج واجب باشد یا مستحب، حج واجب حجة الإسلام یا نذری یا افسادی باشد یا نیابی، یا مستحب است برای خودش یا دیگران یا به نیابت از میت اجیراً، می‌فرمایند در این صحبت‌هایی که گفته شد که شخص وارد مکه مکرمه که شد با عمره تمتع و بعد از مکه بیرون آمد و می‌خواهد برگردد برای حج تمتع، اگر در همان ماه برگشت دیگر نمی‌خواهد که یک عمره دیگر بجا آورد و همان عمره تمتع که کرده عمره‌اش است و برمی‌گردد به مکه مکرمه و احرام می‌بندد برای حج تمتع می‌رود به عرفات، چون اگر بعد از یک ماه بعید از مکه مکرمه شد باید احرام ببندد و عمره انجام دهد و عمره دوم می‌شود عمره تمتعش که به حج تمتع وصل می‌شود و اگر از مکه مکرمه بیرون رفت بعد از عمره تمتع بدون احرام و بعد

از بیش از یک ماه برگشت به مکه مکرمه، همان خلافتی که قبلاً صحبت شد که آیا با طول کشیدن بیرون مکه بیش از یک ماه عمره اول فاسد می‌شود که جماعتی فرموده بودند یا اینکه نه عمره اول فاسد نمی‌شود که اگر از مکه بیرون رفت و بیش از یک ماه ماند و بعد آمد وارد مکه شد و عمره دوم نکرد چون بیش از یک ماه شده، واجب بود عمره کند نکرد، عمره اولش می‌شود همان عمره اولش که به حج وصل می‌شود که مجموعه‌ای فرموده بودند. در تمام این حرف‌ها ایشان می‌فرمایند فرقی نمی‌کند که حج واجب بوده یا مستحب. هر واجبی و هر مستحبی. چرا؟ لاطلاق الادله. دلیل می‌گوید حج حکمش این است. اما این حج، امر به آن امر وجوبی بوده، وجوب لفسه بوده که حجة الإسلام باشد، حج نذر باشد، وجوب به عرف بوده که حج نذری باشد، وجوب لغیره بوده، البته این اصطلاح‌ها استعمالش فرق می‌کند در موارد مختلف، یعنی واجب شده چون اجیر شده و حج قبل را افساد کرده، حکم حج این است که وقتی که آمد در شهر حج عمره تمتع کرد و بیرون رفت اگر یک ماه نشده برگشت که لازم نیست که عمره کند و اگر بعد از یک ماه آمد که باید عمره کند و اگر عمره کرد عمره دوم متصل به حج تمتع می‌شود و اگر بدون عمره دیگر وارد شد عصیاناً یا جهلاً، عمره اول فاسد شده و الآن دیگر فایده‌ای ندارد که حج کند هر چند الآن زمان حج است، یا اینکه عمره اول فاسد نشده و همان وصل به حج می‌شود. ایشان می‌فرمایند در تمام این‌ها لا فرق. چرا؟ للإطلاق. اطلاقات ادله‌ای که گفته این حکم‌ها برای این حج تمتع هست، نگفته که حج واجب باشد یا مستحب، اینطور واجب یا آنطور مستحب باشد.

منافاتی بین اقسام حج نیست چون حج مستحب شروعش مستحب است

ولی ادامه‌اش واجب است. یعنی انسان می‌تواند حج مستحب را شروع نکند، اما اگر شروع کرد، **وَأَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ**، این اطلاقش می‌گیرد حتی حج مستحب را و نظائرش در فقه ما مکرر داریم مثل اعتکاف که مستحب است که انسان اعتکاف کند و روز اول و دوم می‌تواند به هم بزند اما اگر روز سوم شد باید ادامه دهد و حق بر هم زدن ندارد. ابتدائش مستحب است اما استدامه‌اش برای روز سوم واجب می‌شود. صوم قضاء، شخصی در ماه رمضان روزه خورده که باید قضاء کند. اگر وقت سعه دارد و ماه رجب است نسبت صوم قضاء می‌کند تا ظهر اگر بخواهد روزه را بکشند حرام نیست، اما ادامه‌اش در بعد از ظهر می‌شود واجب، نحن ابناء الدلیل، تابع این هستیم که دلیل چه بگوید. یک وقت دلیلی می‌گوید مسأله‌ای مستحب است ابتداءً و استدامه مثل نماز مستحب بنابر مشهور. یعنی نماز مستحب را آدم می‌تواند قبل از اینکه تشهد آخر را بگوید بهم بزند، روزه مستحب شروعش مستحب است و استدامه‌اش هم مستحب است قبل از مغرب عالماً عامداً بهم می‌زند. اما حج شروعش مستحب است، اما ادامه‌اش واجب است و حق ندارد که رها کند و همینطور قرض دادن مستحب است اما اگر قرض داد دیگر نمی‌تواند بهم بزند. دلیل می‌گوید حج مستحب شروعش مستحب است اما بمجردی که شروع کرد حق ندارد بهم بزند و باید اعمال را انجام دهد. صاحب عروه می‌فرماید در تمام این‌ها فرق نمی‌کند همه مسائلی که گفته شد در تمام اقسام حج واجب و تمتع می‌آید و در تمام اقسام حج تمتع مستحب هم می‌آید.

بعد مرحوم صاحب عروه یک فرع دیگر مطرح کرده‌اند که می‌خوانم شما تأمل کنید یک اشکالی در این فرع هست که اشکال وارد است. عروه فرموده: **ثم ان سقوط وجوب الإحرام عن خرج محلاً ودخل قبل شهر** (آمد عمره تمتع

انجام داد که بعدش حج تمتع انجام دهد. وقت داشت حالا جهت ضرورت یا حاجت از مکه رفت بیرون بعد از عمره تمتع و هنوز یک ماه نشده برگشت، دیگر بنا نیست که احرامی جدید ببندد و عمره بکند، این تساقط شدن وجوب احرام و یک عمره دیگر بجا آوردن) **مختص بما إذا أتى بعمره بقصد التمتع وأما من لم يكن سبق منه عمره فيلحقه حكم من دخل مكة في حرمة دخوله بغير الإحرام**، اما اگر کسی عمره نکرده بوده و از مکه بیرون رفت حالا که می خواهد برگردد مسأله یک ماه و بیشتر نیست. حتی اگر یک ساعت بعد از بیرون رفتن می خواهد برگردد باید احرام ببندد و اینکه اگر قبل از یک ماه برگشت دیگر احرام و عمره نمی خواهد مال کسی است که عمره بقصد تمتع انجام داده، صدر و ذیل فرمایش صاحب عروه با هم متنافی است اینجا فرموده: **أتى بعمره بقصد التمتع** و بعد فرموده: **وأما من لم يكن سبق منه عمره**، بنحو مطلق گفته اند. خود اصل این مطلب این است که کسی که اهل مکه است و اصلاً عمره هم نکرده از مکه بیرون رفت اگر خواست بعد از یک ساعت برگردد، آیا باید عمره کند یا نه یا نه چون یک ماه نگذشته عمره نمی خواهد؟ این یک ماه نشده مال کسی است که قبلاً عمره کرده نه مال کسی است که اصلاً عمره نکرده و این مسبوق به عمره بودن لازم نیست که عمره تمتع باشد، اگر عمره مفرده کرده بود. کسی در ماه رجب عمره مفرده کرده و بعد از مکه مکرمه بیرون رفت، هنوز یک ماه نشده می خواهد برگردد بنا نیست عمره کند و اگر یک ماه بیشتر شد باید عمره کند. شخصی آمد حج کرد (افراد یا تمتع) حالا از مکه بیرون رفت و می خواهد برگردد اگر تا قبل از یک ماه نشده برگشت لازم نیست که احرام بسته و عمره کند، از ادله اینطور برداشت می شود که کسی که قبل از اینکه از مکه بیرون برود عمره کرده چه تمتع و چه



افراد و یا حج کرده وقتیکه بیرون برود اگر یک ماه نشده برگشت باید احرام عمره ببندد و بجا آورد. صاحب عروه در اول فرمایششان می‌فرمایند مختص **بما إذا أتى بعمره بقصد التمتع**، چه خصوصیتی دارد. عمره مفرده هم همین است در ذیلش بنحو مطلق فرموده است.

وأما من لم يكن سبق منه عمره، نفرموده‌اند سبق منه عمره التمتع و درست همین دومی است. شاید اینجا سهو باشد وگرنه مسأله این است که ادله عامه ما داریم که هر کسی که می‌خواهد وارد مکه شود احتراماً باید احرام ببندد و بدون احرام حق ندارد وارد مکه نشود و این اطلاق دارد که فرقی نمی‌کند که اهل مکه بوده و دارد از مکه بیرون می‌رود، بی‌احرام نمی‌تواند وارد مکه شود ولو یک ساعت بعد از بیرون رفتن بخواند وارد مکه شود، اهل مکه نبوده از بیرون آمده بدون احرام حق ندارد وارد شود. اینکه گفته‌اند اگر یک ماه نگذشته حق دارد بدون احرام وارد شود خاص به کسی است که قبلاً یک عمره تمتع یا مفرده و یا حجی کرده باشد، نه خاص به عمره است چه مفرده و چه تمتع و نه خاص به عمره تمتع است. اینکه مرحوم صاحب عروه فرمودند: **ثم ان سقوط وجوب الإحرام عن من خرج محلاً ودخل قبل شهر مختصر بما إذا أتى بعمره بقصد التمتع**، این را نمی‌خواهد چه لزومی دارد، **إذا أتى بعمره مفرده و یا بحج باز هم همین است و بعدش اگر بناست که عمره تمتع شود سبق منه عمره**، این نکره معنی ندارد و با هم تنافی دارد و اگر مراد ایشان از عمره، عمره تمتع باشد و بقصد تمتع باشد بگویند: **العمره و "ال" بیاورند تا عهد باشد وگرنه عمره درست است.**

وأما من لم يكن سبق منه عمره فيلحقه حكم من دخل مكة في حرمة دخوله بغير الإحرام إلا مثل الخطاب والحشاش ونحوهما. ظاهراً همانطور که جماعتی

اشکال کرده‌اند اشکال فی محله است.

حالا اینجا یک حرفی مورد تأمل شده که حتی صاحب جواهر یک قدری عبارتشان متأرجح است و آن این است که الآن اشاره کردم چون مطلبی است جدا و آن این است که کل من یدخل مکه علیه الإحرام، این کبرای کلی است و دیگر شهر و غیر شهر و بیش از یک ماه ندارد و فرقی نمی‌کند آن کسی که از بیرون وارد مکه می‌شود فرقی ندارد که اهل مکه بوده و از مکه بیرون رفته و قبلاً احرام نبسته بوده و یا اهل مکه نبوده. چرا؟ لاطلاقات ادله. روایات متواتره معنویاً دارد که یکی را می‌خوانم که خدای تبارک و تعالی برای خانه خودش احترام قائل شده که هر کس که می‌خواهد واردش شود باید احرام ببندد. یکی از روایات این است که تبرکاً می‌خوانم و گرنه صاحب وسائل یک باب قرار داده و بیش از ده روایت در این باب ذکر کرده که حق ندارد کسی بدون احرام وارد مکه مکرمه شود.

**صحیح محمد بن مسلم قال: سألت أبا جعفر عليه السلام هل يدخل الرجل الحرم بغير الإحرام؟** (مکرراً گفته شده این رجل که گفته شده بعنوان رجل در مقابل مرأه نیست، مورد سؤال رجل است و گرنه مرد و زن فرقی نمی‌کند) **قال عليه السلام:** لا، إلا أن يكون مريضاً أو به بطن (وسائل، ابواب حرم، باب ۵۰ ح ۲). فرقی نمی‌کند که اهل مکه باشد یا غیر مکه. بله یک عده روایات مستفیضه هست که از آنها توهم می‌شود که این تا یک ماه نشده، شخصی از مکه بیرون رفت و تا بحال عمره انجام نداده، اطلاقات روایاتی که می‌گویند تا یک ماه نشده کسی که از مکه بیرون رفت اگر برگردد به مکه نمی‌خواهد احرام ببندد، توهم این شده (و قائلی هم نقل نکرده) اطلاق دارد این روایات. می‌گویند کسی که از مکه خارج شد و خواست برگردد اگر یک ماه نشده می‌تواند احرام برگردد و ندارد

بشرطی که قبلاً عمره بجا آورده باشد. چند تا از روایاتش را می‌خوانم:

۱- صحیح حفص ابن البختری و أبان بن عثمان عن رجل عن أبي عبد الله عليه السلام (البته مسأله روایت دیگری هم دارد و خاص به این نیست) في الرجل يخرج في الحجة من الحرم (نمی‌گوید قبلاً عمره تمتع یا مفرده و یا حج کرده و شامل اهل مکه هم می‌شود که عمره نکرده و حالا از مکه بیرون آمده) قال: إن رجع في الشهر الذي خرج فيه دخل بغير احرام وإن دخل في غيره دخل بإحرام.

۲- موثق ابن بکیر (که سندش خوب است) عن غير واحد من أصحابنا (تشکیک شده که این افراد شاید دو نفر باشند و هر دو ثقه نباشند، اولاً غیر واحد گرچه اقلش دو نفر است عادتاً به یک گروه گفته می‌شود و منصرف است ظهورش که یک گروه باشند، آن وقت یک گروه از اصحابنا یک نفرش هم که ثقه نباشد مستبعد است، استبعادی است که شاید بنای عقلاء بر آن باشد که معتبر است، لهذا عادةً فقهاء معامله خبر معتبر می‌کنند با روایتی که سندش صحیح است فقط اشکالش این است که عن غير واحد من أصحابنا گفته شده) عن أبي عبد الله عليه السلام أنه خرج إلى الربذة يشيع أبا جعفر عليه السلام ثم دخل مكة مُحلاً (تشییع برای زنده و مرده گفته می‌شود و مؤمن هم تشییعش مستحب است، گرچه در فارسی تشییع منصرف به مرده است و در مورد زنده می‌گویند مشایعت کرد که عیبی ندارد از همان ماده است. تشییع یعنی به احترام کسی رفتن چه مرده و چه زنده) ثم دخل مُحلاً، حضرت وقتی که به مکه برگشتند مُحلاً برگشتند، کنجایش دارد که حضرت عمره نکرده بودند. عمل است و عمل گنگ است و اطلاق دارد. قاعده عمره کرده بودند و اگر نکرده باشند این دلالت ندارد که حضرت عمره نکرده بیرون رفتند. (این دو روایت در همان باب ۵۱ ح ۵ و ...)

خلاصه این روایات که اطلاق دارد شامل کسی می شود که قبلاً عمره نکرده و اطلاق دارد و اگر ما بودیم و این اطلاق معنایش این است که یک ماه و بیش از یک ماه، مال همه است و خاص به کسی نیست که قبلاً احرام و یا حج کرده است و لکن چیزی که هست اعراض مسلّم از آن هست. اگر ما بودیم و این روایات اطلاقش خوب بود چون فی محله است، خود صاحب جواهر هم اینجا یک طور تعبیرهایی کرده اند که مقداری تعبیر صاحب جواهر مشوش است، ایشان می فرمایند اگر اجماعی نباشد این روایات متّبع است.

## جلسه ۷۹۱

### ۱۸ ربیع الثانی ۱۴۳۶

عمومات می‌گوید کسی که می‌خواهد وارد مکه شود باید با احرام وارد شود، از آن طرف ادله می‌گوید کسی که وارد مکه شد و احرام بست و عمره انجام داد همانطور که سابقاً عرض شد چه مفرده و چه تمتع و چه حج انجام داد، یعنی با احرام وارد شد، اینطور شخص اگر از مکه بیرون رفت هنوز یک ماه نشده برگشت دیگر احرام جدید لازم ندارد. این هم یک طائفه از روایات. یک طائفه از روایات مطلق بود که می‌گفت کسی که از مکه بیرون رفت و یک ماه نشده برمی‌گردد احرام لازم ندارد. فقهاء حمل کرده‌اند بر اینکه این مال کسی است که ولو روایات الفاظش مطلقه است و در این طائفه سوم از روایات ندارد که قبلاً احرام بسته و قبلاً عمره یا حج کرده، فرموده‌اند این مال کسی است که قبلاً احرام بسته و وارد مکه شده و عمره یا حج کرده حالا دوباره بیرون می‌رود و دوباره می‌خواهد برگردد. عرض شد که این روایات مجموعه‌ای است که فوق حد الاستفاضه است و بنحو مطلق گفته شده، قائلی من ندیدم داشته باشد و ادعای اجماع ولا خلاف هم مکرر شده که گرچه این

روایاتی که می‌گوید کسی که از مکه بیرون رفت و قبل از یک ماه برمی‌گردد احرام لازم ندارد، یک عده از این روایات مطلق است و اگر روی موازین علمی بخواهیم عمل کنیم روایاتی که تقیید می‌کند به اینکه عمره کرده باشد و بعد بیرون برود جمع دلالی دارد و حمل بر افضلیت می‌شود اما چیزی که هست به این مطلقات عمل نشده و نقل نشده که احدی به این روایات عمل کرده باشد. حتی بعضی از متأخرین از صاحب عروه که ملاحظه کرده‌اند این جمع دلالی را گفته‌اند قاعده‌اش این است که ما به این مطلقات عمل کنیم و بگوئیم حجّتند و معذر و منجز هستند که هر کس که از مکه بیرون می‌رود ولو قبلاً عمره نکرده و یا واجب برایش نبوده، توی مکه بدنیا آمده و بزرگ شده و تا بحال عمره نکرده است و نرفته بیرون که از میقات عمره ببندد و یا اینکه نه اهل بیرون است و عصیاناً وارد مکه شده، لهذا بعضی از متأخرین از عروه در شروح فرموده‌اند گرچه مقتضی این است **إن لم یکن مخالفاً للإجماع**، یعنی حتی آن کسی که دنبال این بوده که پیدا کند که یک قائل داشته باشد که بشود اطمینان پیدا کرد که اجماعی در مسأله نیست پیدا نکرده‌اند، یکی از آن‌ها صاحب جواهر است که قدری در شک و شبهه قرار گرفته، لهذا من یک تکه از جواهر را می‌خوانم و جایش را عرض می‌کنم خودتان مراجعه کنید و عبارت ایشان قدری مضطرب است و البته تکه‌ای که اضطراب دارد را نمی‌خوانم چون مقصود اشکال نیست، مقصود این است که اگر ما بودیم و این روایات می‌گفت کسی که از مکه بیرون می‌رود تا یک ماه نشده برمی‌گردد لازم نیست که احرام برود و با احرام داخل شود، مطلق است و نمی‌گوید بشرطی که قبلش عمره و یا حج کرده باشد، اما این معمول بها نیست و از آن اعراض شده. جواهر فرموده ج ۱۸ ص ۴۴۵، **بل ظاهر هذه النصوص عدم**

اعتبار تقدم احرام في الدخول مُحالاً لو رجع قبل شهر، کسی که از مکه بیرون رفت و رجع قبل شهر می تواند مُحالاً و بدون احرام وارد شود، ظاهر این نصوص و مقتضای اطلاقش این است که معتبر نیست در اینکه احرام نمی خواهد و قتیکه یک ماه نشده برمی گردد، مشروط به این باشد که قبلاً عمره کرده باشد. بعد ایشان مثال می زنند، فقاطنوا مکه (کسانی که ساکن مکه هستند) لو خرج منهم أحد إلى خارج الحرم وجب عليه الإحرام للدخول وإن عاد قبل مُضي شهر بل في يومه. کسی اهل مکه است و فرضاً تا بحال عمره نکرده حالا از مکه رفت بیرون و یک روزه دارد برمی گردد باید عمره انجام دهد و با احرام وارد شود ولو یک ماه شده، خوب این اطلاقات چرا عمل به آنها نشود؟ خود صاحب جواهر فرموده: ... يكفي الإعراض عنها في عدم العمل بها، یعنی اطلاقات بعنوان اطلاق از آنها اعراض شده، یعنی احدی از فقهاء فتوی نداده که کسی که قبلاً عمره تمتع یا عمره مفرده و یا حج نکرده و از مکه بیرون می رود و هنوز یک ماه نشده و برمی گردد می تواند بدون احرام وارد شود از آنها اعراض شده، با اینکه این روایات در کتب اربعه است و در کتب فقهی وارد شده و از شیخ مفید تا به امروز در متناول فقهاء بوده و بیش از ده تا روایت صاحب وسائل نقل می کنند و بالتیجه یک طائفه ای از روایات هستند، خوب این روایات در مدّ نظر فقهاء بوده و احدی طبّقش فتوی نداده، و قتیکه احدی طبّقش فتوی نداده اعراض است و اگر اعراض شد، اهل خبره اتقیاء و قتیکه اعراض کردند از حجیت و منجزیت آن را می اندازد. یعنی سبب می شود که بگوئیم این روایات ولو مطلق است اما مراد از آنها کسانی است که قبلاً عمره کرده اند و حج کرده اند، این ولو خلاف اصل است اما این خلاف اصل را مرتکب می شویم بخاطر اعراض، که اعراض مسقط از حجیت است

که اگر بخواهیم به اطلاقش تمسک کنیم. بعد صاحب جواهر می فرمایند: این روایات بنخاطر اعراض حجت نیست در اطلاق فیبقی عموم عدم جواز الدخول حلالاً بحاله، عموماتی که می گوید کسی که نمی تواند بی احرام وارد مکه شود سر جایش است و همه را می گیرد مگر کسی که قبلاً احرام بسته و عمره یا حج کرده حالا بیرون آمده و حالا یک ماه نشده دارد برمی گردد. حرف حرف خوبی است و فی محله است و جاهای دیگر هم اینطور نیست که اعراض مشهور باشد، اعراض ظاهراً کل است با اینکه عبارت جواهر را ملاحظه کنید. بیش از این است و از ایشان ظاهر می شود که میل دارد که به این اطلاق عمل شود اما می گوید راهی ندارد چون حجیت ندارد، ولو لفظ مطلق است که باید بگوئیم مراد از آن این است که خلاف اصل را مرتکب شویم للدلیل، چون الأصل اصیل حیث لا دلیل، ما دلیل داریم که اعراض از اطلاق است.

صاحب عروه بعد یک فرع دیگر مطلب فرموده اند، فرموده اند: **وأيضاً سقوطه إذا كان بعد العمرة (أو الحج) قبل شهر، إنما هو على وجه الرخصة بناءً على ما هو الأقوى من عدم اشتراط فصل شهر بين العمرتين.** یک مسأله ای هست که می آید و اشاره به آن هم قبلاً گذشت و آن این است که ما روایات داریم که بین دو عمره باید یک ماه فاصله شود. یعنی اگر کسی اول ماه ذیقعده عمره کرد دیگر حق ندارد که عمره کند و اگر رفت بیرون و برگشت باید بدون احرام وارد مکه شود و تا آخر ذیحجه نمی تواند عمره کند، بله یک ماه که گذشت اقل فصل بین عمرتین یک ماه است و بعضی روایات دارد که اقلش ده روز است و در بعضی از روایات استفاده شده که فصل لازم نیست و هر سه تایش قول دارد و بعضی از فقهاء قائل شده اند که جائز نیست دو عمره در یک ماه و بعضی طبق روایات ده روز قائل شده اند از دو عمره در کمتر از ده روز



جائز نیست، چون عبادت است و امر ندارد و حرام است و نهی دارد و جماعتی از فقهاء منهم صاحب عروه و بسیاری از متأخرین، شاید غالب متأخرین گفته‌اند که فصل بین عمرتین یک فضیلت است نه الزام، شما می‌توانید در یک روز دو عمره انجام دهید و گیری ندارد و اجر هم دارد. صاحب عروه می‌فرمایند بنابر این قول که فصل بین عمرتین لازم نیست که یک ماه بین دو عمره باشد، چون اگر گفتند لازم است جائز نیست که دو عمره در یک ماه بجا آورده شود، بنابر اینکه لازم نیست آن وقت اینکه در روایات دارد که قبل از یک ماه که می‌خواهد وارد شود، عمره یا حج کرده حالا رفته بیرون مکه و یک ماه نشده می‌خواهد برگردد، این روایاتی که می‌گوید عمره نمی‌خواهد یعنی رخصت است که شما عمره بجا نیاورید نه اینکه این عمره را اگر بجا آوردید بدعت و حرام است و این روایات رخصت است نه حرمت.

سقوطه (احرام) إذا كان بعد العمرة قبل شهر إنما هو على وجه الرخصة بناءً على ما هو الأقوى من عدم اشتراط فصل شهرين العمرتين فيجوز الدخول بإحرام قبل الشهر أيضا. دلیل اینکه دلیل شرعی رخصت است نه عزیمت دلیلش ظهور است، این ظهور از کجا آمده؟ از تقابل بین قبل از شهر وارد می‌شود که احرام بندد و بین بعد از یک ماه که واجب است که احرام ببندد، و قتیکه تقابل شد بین واجب و چیزی دیگر، این تقابل ظهور عقلائی درست می‌کند که آن دیگری واجب نیست نه جائز نیست. روایت می‌گوید اگر شما عمره کردید و یا حج بجا آوردید و از مکه مکرمه بیرون رفتید و بعد از یک ماه برگشتید، واجب است که احرام ببندید و اما اگر قبل از یک ماه برگشتید احرام نبندید، مقابل واجب عدم الوجوب است نه عدم الجواز و ظهور را هم فقهاء طبق فتوی داده‌اند بنابر اینکه فصل بین العمرتین لازم نیست. این حرف هم روشن

است و ندیدم که کسی حاشیه کرده و یا اشکال نموده باشد. هم ظهور فی محله است و هم از نظر فتوی ظاهراً تسالم هست بنابر این قول، تسالم به اصل مسأله نیست، کسی که می گوید در یک ماه نمی شود دو تا عمره کرد می گوید وقتیکه یک ماه نشده حق ندارید که یک عمره دیگر بکنید و کسی که می گوید در ده روز نمی توانید دو تا عمره کنید طبق بعضی از روایات، نمی تواند دو عمره در کمتر از ده روز کند، اما اگر این دو قول را نداشتیم و گفتیم فصل بین العمرتین الزامی نیست می تواند الآن که بیرون رفت و برگشت دوباره یک عمره دیگر بکند و اگر وقت دارد می تواند در یک روز چندین عمره بجا آورد. این هم ظاهراً گیری ندارد هم از نظر بحث علمی اش و ظهور و هم از نظر فتوی.

بعد صاحب عروه یک مطلب دیگر فرموده اند، همان مطلبی که سابقاً به آن اشاره شد. **ثم إذا دخل بإحرام** (این فرع مال عمره تمتع بالخصوص است، در أشهر حج آمد و عمره تمتع کرد و رفت بیرون، هنوز یک ماه نشده برگشت و می خواهد عمره کند، یک عمره دیگر کرد و یا بعد از یک ماه برگشت که واجب است که عمره کند و عمره کرد، آیا عمره تمتع اولی است یا دومی؟) **فهل عمرة التمتع هي العمرة الأولى أو الأخيرة؟ مقتضى حسنة حماد أمها الأخيرة المتصلة بالحج** (حسنه حماد صریح بود در اینکه دومی که متصل به حج است آن عمره تمتع است. چند تا صحبت هست که عرض می شود:

۱- اینکه صاحب عروه تعبیر کردند **حسنه حمادة**، یک بحثی است در جواهر، شیخ انصاری و از قبل و در عروه هم آمده که هر سندی که کل افرادش عدل امامی ضابط باشند و در بین سند ابراهیم بن هاشم (پدر علی بن ابراهیم باشد) آیا ابراهیم بن هاشم ثقة که روایت بشود صحیحه کما هو

الأقرب یا اینکه نه علی بن ابراهیم توثیق قدماء را ندارد پس روایت حسنه است خود شیخ و صاحب جواهر و صاحب عروه، گاهی روایتی که در آن ابراهیم بن هاشم است را صحیحه تعبیر کرده‌اند و گاهی حسنه تعبیر کرده‌اند. گره اینجاست که آیا ابراهیم بن هاشم ثقه یا ممدوح و آیا صحیحه یا حسنه؟ این یک بحث مفصلی است و عده‌ای منہم شیخ انصاری در یک رساله مستقله نوشته‌اند و منہم امیرزا ابو المعالی کلباسی رساله مستقله نوشته‌اند و خود من که دیدم شاید چندین رساله مستقله دیدم که خیلی‌هایش خطی بود راجع به ابراهیم بن هاشم که آیا ثقه یا نه؟ کشی، نجاشی، شیخ طوسی، صدوق، برقی، هیچکس توثیق صریح نکرده ابراهیم بن هاشم را، فقط چیزی که هست پسرش علی بن ابراهیم در تفسیرش توثیق کرده، رجال تفسیر را که قدر متیقن و اقلش این است که شیوخ خودش باشد یعنی آن افرادی که خود علی بن ابراهیم مباشره بدون واسطه از آن‌ها نقل کرده که یکی از آن‌ها پدرش باشد و این توثیق برای ما کافی است و این مقدار مسلم است و آنکه مورد اشکال و خلاف است اینکه آیا این توثیقی که علی بن ابراهیم در مقدمه تفسیر فرموده: توثیق کل رجالی است که در این تفسیر است و استادش حتی آن‌هایی که بالواسطه از آن‌ها نقل کرده تا امام معصوم علیه السلام یا نه؟ اما آنچه که مسلم و قدر متیقن است و توثیق کرده شیوخ مباشر است که یکی‌اش ابراهیم بن هاشم است، که همین برای ما کافی است و علی بن ابراهیم از متقدمین است.

دوم: سید بن طاووس که از متأخرین حساب می‌شود یا از متأخرین است و یا وسط بین متقدمین و متأخرین است صریحاً در رجال توثیق کرده ابراهیم بن هاشم را و فرموده نسبت به ابراهیم بن هاشم که اتفاق بر وثاقتش هست. اگر کسی توثیقات غیر متقدمین را معتبر بداند همین برای ما کافی است چون

تضعیفی اطلاقاً ندارد و علی بن ابراهیم هم که از متقدمین است و این توثیق عام است و گیری ندارد.

سوم: بعضی فرموده‌اند که حرف بدی نیست گفته‌اند ابراهیم بن هاشم آن قدر نزد روات زمان خودش و بعدش جلالت داشته که تعبیرهایی که شیخ طوسی، نجاشی و کشی در موردش می‌کند دلالت می‌کند بر اکثر من وثاقت، اما بله کلمه ثقه را نگفته‌اند. چرا توثیق نکرده‌اند؟ شاید خجالت می‌کشیده‌اند که بگویند این ثقه است، می‌گوید من چه کسی هستم که این شخص را توثیق کنم. عین همین حرف در شیخ صدوق هست، می‌گویند شیخ صدوق را احدی توثیق نکرده از متقدمین، لهذا مرحوم صاحب حدائق می‌گوید شیخ ما اشکال می‌کرده، که شیخ صدوق علی الرأس و العین ولی ما که در زمانش نبوده‌ایم که بدانیم کیست و متأخرین از شیخ صدوق مثل شیخ طوسی و نجاشی گفته‌اند من چه کسی هستم که بگویم شیخ صدوق ثقه است. علتش این بوده که وثاقتش بین بوده و همین حرف ممکن است که در مورد ابراهیم بن هاشم بگوئیم.

چهارم: گفته‌اند در کتب اربعه اسم ابراهیم بن هاشم بیشترین اسمی است که در روایات آمده و اسم احدی از روات این قدر نیامده و بیش از ۶۰۰۰ روایت در آن اسم ابراهیم بن هاشم آمده که یا مباشرةً از معصوم نقل کرده و یا بالواسطه، چون خودش لقی الرضا علیه السلام و از اصحاب حضرت جواد علیه السلام است و گاهی مباشرةً کم از معصومین علیهم السلام نقل می‌کند ولی از امامان مثل حضرت سجاد علیه السلام، حضرت باقر علیه السلام و صادق علیه السلام و کاظم علیه السلام بالواسطه نقل می‌کند و گفته‌اند هیچ راوی‌ای در بین روات شیعه نداریم که در کتب اربعه روایاتش بیش از این بوده باشد خوب حالا کسی که این قدر مورد

اعتماد روات بوده حالا یک کلمه ثقۀ در موردش گفته نشده این چه گره‌ای است؟ حالا چه شده؟ هر چه که شده بالنتیجه این مجموعه دلالت می‌کند که از ثقات است و از اجلاء ثقات است. این را نسبت به کلمه حسنه‌ای که صاحب عروه فرمودند عرض کردم.

مطلب دیگر این است که حسنه حمّاد را صاحب عروه فرمودند: مقتضی حسنة حمّاد أنّها الأخيرة المتصلة بالحج، مسأله این بود که بالنتیجه این شخص دو عمره کرد و وارد مکه شد و عمره تمتع کرد حالا رفت بیرون از مکه و یک ماه نشده بنا بر جواز دوباره عمره کرد و یا یک ماه بیشتر گذشت که واجب است با احرام وارد شد و عمره کرد، عمره مال حج کدام است چون یک اثراتی دارد؟ ایشان فرموده‌اند در حسنه حمّاد دارد از حضرت صادق علیه السلام که عمره دوم است. مورد روایت حسنه حمّاد من دخل بعد شهر است، حتی کسی که فی نفس الشهر آمده و عمره کرده آیا او هم همین حکم را دارد که صاحب عروه در ذیل اینکه دخل فی الشهر ذکر کرده‌اند، گرچه این فرع مستقل از آن است قاعده‌اش این است که بگوئیم آنکه دخل فی الشهر، همان حکم را دارد و این مورد است در روایت نه موضوع. روایت این است که حضرت صادق علیه السلام می‌فرمایند: وإن دخل في غير الشهر دخل مُحَرَّمًا. ظاهر فرمایش حضرت صادق علیه السلام این است که عمره دوم عمره‌اش است، چون آن است که چسبیده به حج، آن وقت آنکه بینش و بین حج چیزی نیست، عبارت این بود: الأخيرة هي عمرته وهي المحتبس بها التي وصلت بحجته (این التي وصلت بحجته ظهور در تعلیل دارد. یعنی چون که عمره دوم وصل به حج است پس آن عمره تمتع است و عمره اول تمتع نیست، پس ملاک عمره تمتع بودن وصل به حج بودن است، حالا می‌خواهد بعد از ماه آمده و عمره کرد و یا در

اثناء آمده و عمره کرده. پس می شود مورد آنکه بعد از ماه آمده. (وسائل، ابواب اقسام الحج، باب ۲۲ ح ۶).

صاحب عروه مطلب را دنبال کرده که وقتیکه عمره دوم عمره تمتع است طواف نساء لازم ندارد، چون عمره مفرده است که طواف نساء می خواهد، بنابر مشهور که مسأله اش می آید طواف نساء در عمره مفرده است نه تمتع، وقتیکه عمره تمتع کرد و حالا دارد یک عمره می کند حضرت فرمودند عمره تمتعش این دومی است عمره تمتع که ادله می گوید طواف نساء نمی خواهد این را می گیرد. فرموده اند: **وعليه لا يجب فيها طواف النساء**. بحث سر عمره اولی است که اگر عمره دوم شد عمره تمتع، پس عمره اول می شود مفرده، صاحب عروه می فرمایند آیا باید یک طواف نساء برای عمره اول بجا آورد تا مفرده حساب شود؟ ایشان می فرمایند باید طواف نساء کند و غالباً هم آقایان قبول کرده اند که مقداری حرف دارد.

## جلسه ۷۹۲

### ۱۹ ربیع الثانی ۱۴۳۶

شخصی در أشهر حج وارد مکه مکرمه شد با احرام عمره تمتع، عمره تمتع را هم انجام داد بعد بیرون رفت و بعد از یک ماه دوباره احرام بست و وارد مکه مکرمه شد، بعنوان عمره تمتع، از حضرت سؤال کرد عمره تمتعش که مال حج است کدام است؟ فرمودند آن دومی که وصل به حج است، پس فرمایش معصوم علیه السلام در روایتی که هم طریقهش معتبر است و هم ظاهرش همین است، این است که عمره دومش عمره تمتع است و عمره تمتع که طواف نساء ندارد پس عمره دوم طواف نساء نمی خواهد و علیه لا یجب فیها طواف النساء. چون عمره تمتعش دومی است و گیری و بحثی هم ندارد. خلافتی هم در آن نیست بحث در عمره اولی است. وقتیکه عمره دوم عمره تمتعش شد اولی را ولو نیت تمتع کرده ولی آن دیگر عمره تمتع امسال نیست، یک حج تمتع و دیگر هم که نیست در کار پس عمره اول چه می شود؟ فرموده اند عمره اول می شود مفرده، مفرد یعنی بدون حج یعنی غیر مرتبط بالحج، عروه فرموده: **وهل یجب حیثئذ فی الأول** (یعنی طواف النساء أو لا؟ عروه

فرموده: و جهان. بعضی قبل از عروه تعبیر کرده‌اند به قولان و من هر چه که گشتم قولی به وجوب طواف نساء ندیدم. خود صاحب عروه نمی‌فرمایند قولان، دو وجه است: یک وجه این است که طواف نساء می‌خواهد، خوب حالا طواف نساء بکند چرا؟ چون عمره اولی عمره تمتع نشد، وقتیکه نشد عمره مفرده است (صغری) کبرایش این است که هم عمره مفرده طواف نساء احتیاج دارد. نتیجه این است که پس در عمره اولی طواف نساء واجب است. عروه فرموده: اقواهما: نعم که طواف نساء می‌خواهد و معظم محشین اینجا را حاشیه نکرده‌اند. حتی اقوی را تبدیل به احتیاط کرده‌اند. وجهش هم همین است که من قبل از مسالک شهید ثانی ندیدم که به اصل این مسأله متعرض شده باشند که حالا که دو عمره کرد حضرت فرمودند عمره دومش تمتع است، عمره اولش را نه نیت تمتع انجام داده بوده و طواف نساء هم نکرده بوده، حالا منقلب می‌شود به مفرده و طواف نساء بر او واجب است و چون طواف نساء را بجا نیاورده بوده حالا طواف نساء کند؟ صاحب عروه می‌فرمایند: نعم و رد شده‌اند. دلیلشان هم همین است که ما دو قسم عمره بیشتر نداریم: ۱- عمره تمتع که متصل به حج است که شروطش گذشت که باید در یک سال باشد با حج تمتع، قبل از حج باید باشد و طواف نساء هم ندارد. ۲- عمره مفرده است، مفرده یعنی عمره‌ای که لا حج معها. می‌شود عمره را در یک سال و حج افراد را در یک سال بجا آورد، آن وقت اولی را حضرت فرمودند عمره مفرده، اما نتیجه عمره تمتع که نشد با صبر و تقسیم می‌شود عمره مفرده، عمره مفرده هم که عمومات می‌گوید طواف نساء دارد اینکه طواف نساء نکرد طواف نساء کند. بعضی فرموده‌اند عمره اول فاسد است، وقتیکه فاسد شد دیگر طواف نساء هم نمی‌خواهد. خوب عمره تمتع هم که



نیست چون یک حج بیش از دو عمره تمتع که ندارد پس عمره اولی فاسد است که از این جهت طواف نساء نمی‌خواهد. اما چیزی که هست قبل از صاحب عروه معظم اعظم که کتاب دارند گفته‌اند که طواف نساء نمی‌خواهد. یکی دو تا عبارت بخوانیم تا ببینیم از ادله چه درمی‌آید:

در جواهر ج ۱۸ ص ۲۷ فرموده: **والظاهر عدم طواف النساء علیه** (برای عمره اول) **وإن احتمله بعضهم لأنه أحلّ منها بالتقصير وربما أتى النساء قبل الخروج** (خوب حالا طواف نساء کند یعنی چه؟) **ومن البعيد جداً حرمتهن علیه بعده من غیر موجب** (بگوئیم این شخص عمره اولی را که کرد به نیت تمتع تقصیر که کرده مُحل شد و همه چیز حتی نساء بر او حلال شد. حالا چون از مکه بیرون رفت بدون احرام و بعد از یک ماه وارد شد و دلیل گفت باید با احرام وارد شود و با احرام عمره تمتع وارد شد، حضرت هم فرمودند تمتعش همین اولی است. آیا این نساء شد بر او حرام؟ یکی از چیزهائی که نساء را حرام می‌کند آیا این است که شخص عمره تمتع انجام دهد؟ آیا عمره تمتع که انجام دهد آیا حرام می‌کند بر این شخص نساء را نسبت به عمره اول بعد از اینکه حلال شد؟ ایشان می‌فرمایند خیلی بعید است و یک چیز بدون نظیر است، اول می‌گوئیم نساء بر او حلال شد و جائز شد و عملاً هم أتى النساء اما چون بیرون رفت و بیش از یک ماه برگشت و عمره تمتع کرد، نساء برای او شد حرام، کجاست موجب حرمت این نساء؟ صاحب جواهر بعد می‌فرمایند: **ومن البعيد جداً حرمتهنّ علیه بعده من غیر موجب**. چون حرمت نساء دلیل می‌خواهد. عمره تمتع که کرد آن عمره تمتع موجب نساء نشد که با طواف نساء بخواند حلال شود، چون عمره تمتع طواف نساء ندارد، تا در احرام است نساء بر او حرام است اما وقتیکه تقصیر کرد تمام شد. این کلام صاحب

جواهر تمام شد. من دنباله‌اش یک عرضی می‌کنم که اگر این شخص از اول نیتش این بود که عمره تمتع بکند و بعد از اینکه عمره‌اش تمام شد تقصیر بکند، از مکه مکرمه برود بیرون و بعد از یک ماه برگردد. این تقصیر که کرد نساء بر او حلال شد. حالا که تصمیم گرفت که برود خارج مکه مکرمه و بیش از یک ماه بماند و برگردد و می‌خواهد عمره کند، یقین هم دارد که بیش از یک ماه بیرون می‌ماند و بعد می‌آید و حضرت فرمودند عمره تمتعش دومی است، حالا آیا با این قصد نساء بر او حرام می‌شود که حلال شده بوده؟ این دلیل می‌خواهد.

چه گیری دارد که اینجا ما بگوئیم اطلاق مقامی دارد که طواف نساء نمی‌خواهد یعنی به حضرت می‌گوید در أشهر حج وارد مکه مکرمه شده و عمره تمتع انجام داده و رفته بیرون و یک ماه هم بیشتر شده و حالا برگشته، حضرت می‌فرمایند باید دوباره عمره کند. او هم عمره دوم را بجا آورد، به حضرت می‌گوید کدام یک عمره تمتع است؟ حضرت می‌فرمایند دومی که متصل به حج است سائل در مقام سؤال وظیفه‌اش است و حضرت هم در مقام بیان حکم هستند، حضرت فرمودند حالا که اینطور شد پس طواف نساء کند. این مقام آیا مقام اطلاق نیست و ظهور ندارد که بر او طواف نساء نیست و اگر بود بنا بود که حضرت ذکر کنند. یعنی بگوئیم اینجا اطلاق مقامی دارد که حضرت در مقام بیان وظیفه این شخص بودند. گفتند عمره اول عمره تمتع نیست و عمره دوم عمره تمتع است که به حج وصل است که معنایش این است که عمره اول عمره اولش نیست، وقتی که عمره اولش نبود مفرده است و مفرده طواف نساء می‌خواهد و غافلاً هم مردم غافلند و شاید تا زمان شهید اول فرق مطرح نشده بوده و اینجا اطلاق در مقام بیان حکم است. جاهای

دیگر که آقایان تمسک به اطلاق مقامی (این تعبیر متأخرین است کلمه "مقامی" که من قبل از میرزای بزرگ شیرازی و در تقریرات ایشان تعبیر اطلاق مقامی هست و یادم نیست در کلمات شیخ هم هست یا نیست ولی در کلمات قبلی‌ها ظاهراً نیست، یعنی وقتی که مقام مقام اطلاق شد می‌شود ظهور، اگر ظهور شد منجز و معذر است. خصوصاً روی مبنائی که سابقاً مکرر عرض شد و به آن اشاره شد که عملاً فقهاء در فقه به این مبنی عمل می‌کنند گرچه تصریح نشده و آن این است که در مقام اطلاق و حجیت لفظ مطلق ما لزومی نداریم که احراز کنیم که مولی در مقام بیان از این جهت بوده تا اطلاق این جهت را بگیرد، همین قدر که احراز نشود که مولی در مقام بیان من هذه الجهة نبوده *یکفی فی الحجیة اللفظ المطلق* که عملاً در فقه و جواهر را که نگاه کنید خیلی جاهایش از همین قبیل است. بنابراین اطلاق دارد نه اینکه اطلاق در مقام بیان باشد یعنی محرز باشد که در مقام بیان بوده، نه احراز اینکه در مقام بیان من هذه الجهة نبوده نیست، وقتی که نبود اطلاقش می‌گیرد. من از اینکه صاحب عروه این را فرموده و معظم هم اکثر حاشیه نکرده‌اند و بعضی حاشیه کرده‌اند این مطلب را بیان کردم.

مرحوم ریاض در ج ۷ ص ۱۹۴ فرموده: *وفي احتیاج العمرة الأولى حیث صارت مبطولة منقطعة (عمره مفردة) إلى طواف النساء وعدمه قولان (معلوم می‌شود که یک قول هم هست قبل از صاحب ریاض که واجب است طواف نساء مثل صاحب عروه) احوطها الأول (که طواف نساء بکند، اما این احتیاط استحبابی است چون فرموده) وإن كان الثاني (که طواف نساء نمی‌خواهد) بظاهر اطلاق النص والفتاوی أوفق (یعنی سائل در مقام سؤال وظیفه‌اش است، عمره تمتع کرده، رفته بیرون و بعد از یک ماه آمده عمره تمتع دیگری کرده،*

به حضرت می‌گوید عمره تمتعش کدام است؟ می‌فرمایند دومی است و بعد هم ساکت شدند و نفرمودند حالا که اولی شد مفرده، خوب مفرده که طواف نساء دارد و اینکه طواف نساء نکرده پس باید طواف نساء کند. ایشان اسمش را اطلاق گذاشته‌اند و شاید منظورشان اطلاق مقامی است چون مقام مقام اطلاق است. بعد هم ایشان نسبت به فتاوی داده‌اند که معلوم می‌شود که صاحب ریاض آن قدری که از فتاوی در دستشان بوده با لفظ جمع محلی به "ال" که ظهور در عموم دارد، اینکه معظم قائل به این بوده‌اند که طواف نساء نمی‌خواهد و **إن كان الثاني بظاهر اطلاق النص والفتاوی أوفق.**

مرحوم صاحب مدارک (این‌ها مدققین و اعظام هستند ج ۷ ص ۱۷۵ فرموده: **وهل تفتقر الأولى (عمره اولی) إلى استدراك طواف النساء؟ وجهان: من أن مقتضى أفرادها ذلك،** از جهت اینکه عمره اول شده مفرده و عمره مفرده هم که طواف نساء دارد پس این هم که طواف نساء نکرده باید طواف نساء کند و **من تحقق الخروج من افعال العمرة سابقاً،** تقصیر که کرد از عمره تمتع خارج شد **وهل للنساء منها بالتقصير (زن‌ها هم بر او حلال نشدند با تقصیر کردن) فلا يعود التحريم (چون عود دلیل می‌خواهد) بعد صاحب مدارک فرموده‌اند: ولعل الثاني أرجح.** حالا خود شما ببینید مسالک هم همین را فرموده و ذخیره و حدائق و کاشف اللثام هم همین را فرموده. مسالک ج ۲ ص ۲۰، ذخیره چاپ قدیم ص ۶۹۸، حدائق ج ۱۴ ص ۳۶۸، مستند ج ۱۱ ص ۲۵۳، کشف اللثام (مستمسک ج ۱۱ ص ۲۲۰ نقل کرده از کاشف اللثام). صاحب عروه فرموده‌اند اقوی این است که طواف نساء می‌خواهد.

من حیث المجموع ما باشیم، فقط یک مسأله در کار داریم که عمده است که این چقدر قوت دارد مقابل این اطلاق مثال و برداشت این اعظام و آن این

است که عمره مفرده بنابر مشهور که البته اجماعی هم نیست، عمره مفرده طواف نساء می‌خواهد این کبری درست، حضرت که فرمودند دومی تمتعش است، یعنی دومی عمره تمتعی است که وصل به حج شده، معنایش این است که اولی عمره تمتع نیست؟ پس مفرده است؟ شاید عمره تمتعی است که تمتع امسال این نیست و یا به فرمایش بعضی لاغیه است. چون عمره مفرده که نیست، مفرده هم که دلیل ندارد تا طواف نساء بخواند پس عمره لاغیه است. آن وقت آیا ظهور دارد در این چند احتمال که ظاهر اینکه حضرت فرمودند درست عمره تمتعش است که وصل به حجش است، پس ظاهرش این است که اولی مفرده است و مفرده‌ای است که حتی اینطور مفرده که قصد تمتع کرده بوده طواف نساء می‌خواهد با این احتمالاتی که در آن هست، اگر ظهور باشد خوب است و لا اقل من الشک. وقتیکه شک کردیم اصل براءت سر جایش است. رفع ما لا يعلمون، نمی‌دانیم که طواف نساء می‌خواهد یا نه اگر نگوئیم اطلاق مقامی، اگر گفتیم اطلاق مقامی که دلیل این است و نوبت به اصل نمی‌رسد.

علی کل حرف‌های مسأله این‌هاست، اگر کسی این استظهار را کرد مثل صاحب عروه که انصافاً مشکل است، آن وقت انسان فتوی دهد و لا اقل من الاحتیاط، اگر خیلی زور بزند احتیاط وجوبی کند وگرنه اصل براءت سر جایش است، رفع ما لا يعلمون، نمی‌دانیم، نه اینکه می‌دانیم است. این مسأله و این هم کمابیش حرف‌هایش.

بعد از این صاحب عروه فرمایشی می‌فرمایند که مشکل‌تر است، فرموده‌اند: **والاحوط** (حالا که خود ایشان فتوی دادند که اولی می‌شود عمره مفرده پس واجب است که بر این طواف نساء کند) **والاحوط الإتیان بطواف**

مردد بین کونه للأولی أو الثانية. واقعاً غریب است از محققى مدقق مثل صاحب عروه، فرموده خوب حالا که می خواهد یک طواف نساء کند نگوید طواف نساء برای عمره اولی، چون چرا حضرت فرمودند طواف نساء و نگوید طواف نساء برای عمره دوم؟ چون عمره دوم قطعاً عمره تمتع است چون حضرت فرمودند تمتع است، تمتع هم که طواف نساء ندارد. پس چکار کند؟ یک طواف نساء کند طواف نساء مردد، تردید در منوی اشکالی ندارد. در نیت تردید نیست اینطوری نیت کند که خدایا طواف نساء می کنم؟ یک طواف نسانی که احتمالاً بر ذمه ام هست چه برای عمره اولی باشد یا دومی، آن وقت محتملین باید هر دو در حد احتمال عقلائی باشد، احتمال عقلائی ندارد که طواف نساء برای دومی باشد. چون وقتیکه حضرت صریحاً می فرمایند عمره دوم عمره تمتعش است و عمره تمتع هم که طواف نساء دارد این احتمال و تردش از کجا آمد؟ حتی در مقام احتیاط استحبابی اینطور تعبیر کردن مشکل است بالتلیجه باید یک احتمال عقلائی باشد، احتمال اینکه طواف نساء برای عمره اولی باشد که در حد احتمال خوب است و گیری ندارد، اما عمره دوم که حضرت صریحاً می فرمایند متعه دومی است و عمره تمتع هم که طواف نساء ندارد پس یک طواف نساء کند مردد بین اولی یا دومی، این یک طوری است. حالا ایشان این را فرموده اند: **والاحوط الإتيان بطواف مردد بین کونه للأولی أو الثانية.**

بعد صاحب عروه مسأله ای را مطرح می کنند که غالباً آقایان حاشیه نکرده اند، اما حرف دارد که آقایان مطالعه کنند، ایشان از مسأله بیرون آمدن از مکه مکرمه بعد از عمره تمتع خارج شدند. حالا یک فرع دیگر مطرح می کنند و آن این است که قبل از اینکه عمره تمتعش خلاص شود می خواهد از مکه

بیرون برود. صاحب عروه فرموده‌اند: لا إشکال. عمره تمتع کرد بعد از عمره تمتع می‌خواهد بیرون برود اشکال دارد که بحث مفصلی دارد. اما چون ادله می‌گوید بعد از عمره تمتع بیرون نرو، آن‌هائی هم که گفته‌اند جائز نیست طبق این ادله، گفته‌اند عمره تمتع که خلاص شد و تقصیر کرد نرود بیرون، حالا در اثناء عمره تمتع می‌خواهد برود بیرون، فرموده‌اند: ثمّ الظاهر أنّه لا إشکال (که به نظر می‌رسد که جای اشکال عظیم هست اینجا که بحثش فردا) فی جواز الخروج فی اثناء عمره التمتع قبل الإحلال منها. (طواف را بجا آورده و نماز را خوانده و سعی نکرده می‌رود بیرون. حالا بحث این است که اگر بعد اشکال ندارد جای این است که ببینیم که در اثناء اشکال دارد یا نه، اما اگر بعدش محل خلاف عظیم است و روایات صریح می‌گوید نرود گرچه مفتی به صاحب عروه نبود. آن وقت انسان بگوید وسط کار اشکالی ندارد چون دلیل می‌گوید بعد نرود و نمی‌گوید وسط کار نرو.

## جلسه ۷۹۳

### ۲۴ ربیع الثانی ۱۴۳۶

صاحب عروه فرمودند: لا إشکال در اینکه کسی که عمره تمتع می‌کند در اثناء عمره تمتع می‌تواند از مکه خارج شود و بعد برگردد و عمره تمتع را انجام دهد. این لا إشکال فرمودند وجهش این است که روایاتی که داشت بعد از عمره تمتع مرتهن بالحج و نباید بیرون برود و بعد از عمره تمتع بیرون برود. نسبت به اثناء عمره تمتع دلیل منع نداشتیم نهی نبود وقتیکه نهی نباشد که نوبت به شک رسید اصل براءت است، آیا یکی از شروط صحت عمره تمتع این است که در اثناش از مکه مکرمه خارج نشود؟ دلیلی ندارد. آن روایاتی که بود می‌گفت بعد از عمره تمتع خارج نشود و ندارد که در اثناء خارج نشود. پس در اثناء دلیلی بر عدم جواز نیست و نوبت به شک می‌رسد، اصلی که جاری است اصل براءت است چون شک در شرطیت است آیا شرط صحت عمره تمتع این است که در اثناش بیرون نرود؟ نمی‌دانیم ما لا یعلمون است و لا بیان، براءت عقلی و شرعی می‌گوید که اشکالی ندارد. این وجه فرمایش صاحب عروه که معظم محشین همین را امضاء کرده و حاشیه نکرده‌اند.



اینجا بر فرمایش صاحب عروه دو اشکال شده: ۱- اولویت، اگر بنا شد بعد از عمره که عمره هم تمام شده و مُحَلِّ شده، از احرام درآمده جائز نباشد که از مکه بیرون برود، آن وقت در اثناء عمره می شود جائز؟ به طریق اولی و مفهوم اولوی که حجت و ظهور است که اگر صغرایش تام باشد وقتیکه بعد از تمام عمره حق ندارد که از مکه بیرون برود در اثنائش بطریق اولی حق ندارد که برود. البته جواب داده شده که ما چه می دانیم ملاکات احکام که دست ما نیست، دلیل گفت بعد از عمره بیرون نرود ما چه می دانیم که در اثناء عمره اشکال دارد یا ندارد؟

اشکال دوم این است که گفته اند روایاتی که می گفت بعد از عمره بیرون نرود همه اش نداشت بعد، بعضی ها داشت به مکه که وارد شد دیگر بیرون نرود که شامل اثناء عمره هم می شود. یکی از روایاتش این بود:

صحیحہ حماد، من دخل مكة متمعاً في أشهر الحج، لم يكن له أن يخرج حتى يقضى الحج ندارد که بعد از عمره نرود. حضرت حسب این روایت فرمودند کسی که داخل مکه شد بقصد حج تمتع و در اشهر حج بود حق ندارد که بیرون برود مگر اینکه حج تمام شود. دخل مكة متمعاً، فرمودند بعد از اینکه عمره تمتع تا تمام می شود که این شامل می شود هم جائی که بعد از عمره تمتع بنخواهد برود بیرون، دخل العمرة متمعاً است ولم يقض الحج، یا اینکه در اثناء عمره بنخواهد برود به بیرون. ونحوه صحیح الحلبي. این دو روایت در وسائل، ابواب اقسام الحج، باب ۲۲ ح ۶ و ۷. عبارت شرائع یک عبارتی است که شامل می شود در اثناء عمره و یا بعد از عمره. عبارت شرائع این است: ولا يجوز للمتمتع الخروج من مكة حتى يأتي بالحج، تمتع که وارد مکه شد حق ندارد بیرون برود چه بعد از عمره تمتع باشد و چه در اثناء عمره باشد. از این

هم جواب داده‌اند و گفته‌اند صحیحه حمّاد و حلبی ظهور دارد برای بعد از عمره و متبادر این است و اثناء عمره را نمی‌گیرد فقط می‌ماند اولویت اگر باشد. چون وقتیکه روایت می‌گوید: **من دخل مكة متمتعاً في أشهر الحج لم يكن له أن يخرج حتى يقضى الحج**، یعنی هر وقت که عمره‌اش تمام شد. این را گفته‌اند ولی انصافاً اطلاق دارد. کسی که دخل مکه متمتعاً یعنی ورود به مکه سبب می‌شود که حق ندارد که از مکه بیرون برود چه در اثناء عمره تمتع باشد و چه بعدش. این‌ها فرمایشاتی است که فرموده‌اند.

به نظر می‌رسد همانطور که گذشت دو قول بود نسبت به خروج بعد از عمره، یک وقت ما می‌گوئیم: **لا يجوز الخروج بعد عمرة التمتع**، بنابر این قول که هم روایات و هم قائل داشت، انصافاً قاعده‌اش این است که انسان بگوید در اثناء عمره هم ایضاً جائز نیست بالأولویه، اولویت هم که عرفی است و یکی هم خود همین روایت صحیح حلبی و حمّاد که می‌گفت من دخل مکه متمتعاً، یعنی ورود به مکه منع می‌شود از خروجش و شرعاً جائز نیست که بیرون برود حتی یقضى الحج. این روایات مطلق است چه در اثناء و چه بعد از اتمام. اما اگر گفتیم که غالباً یا خیلی‌ها فرموده‌اند که بحثش گذشت که بعد از عمره تمتع حق دارد که برود بیرون و این هم که روایات فرموده نرود بیرون در خود روایات فرموده چرا؟ فرموده: مرتهن بالحج که به حج و عرفات برسد، پس بیرون رفتن تعبداً اشکال ندارد. بیرون رفتن برای این است که نکند که به حج نرسد. اگر قائل شدیم که بعد نمی‌تواند برود بیرون آن وقت جای این هست که بگوئیم آیا در اثناء می‌تواند برود بیرون یا نه؟ آن وقت نوبت به شک می‌رسد و نوبت که به شک رسید، اگر همین صحیحه حمّاد و حلبی که من دخل مکه متمتعاً حق ندارد بیرون برود حتی یقضى الحج بگوئیم بخاطر این

است که به عرفات برسد و حج از دستش نرود، خوب آن وقتی است که مُجَل شد آن وقت آیا در اثناء عمره می‌تواند بیرون؟ موالاتش بهم می‌خورد و موالات آیا شرط هست یا نیست؟ اگر نوبت به این رسید آن وقت شک می‌کند که اصل برائت است.

پس اگر گفتیم که بعد از عمره حق ندارد بیرون برود ولو بعد به حج برسد این نهی تعبد است، در اثناء عمره هم اولویت ظهور عرفی است و هم این روایت حماد و حلبی مطلق است که اثناء را هم شامل می‌شود. اما اگر گفتیم این روایاتی که می‌گوید کسی که دخل مکه متمتعاً حق ندارد بیرون برود حتی یقزی الحج بخاطر این است که حج از دستش نرود پس جهتش این است، پس اگر حج از دستش نمی‌رود و می‌تواند به حج برسد بعد از عمره می‌تواند بیرون برود. بنابر این آیا در اثناء عمره هم می‌تواند بیرون برود؟ نمی‌دانیم و دلیل نداریم که نمی‌تواند. وقتیکه دلیل نداشتیم شک در شرطیت است که اصل عدمش است، شک در حرمت تکلیفی است اصل عدمش است. در شروح عروه تابع اینجا چند فرع ذکر کرده‌اند که عرض می‌کنم و بد نیست چون مسائل محل ابتلاء می‌شود:

۱- آمد عمره تمتع کرد و تمام شد حالا احرام بست، عمره تمتع که خلاص شد در ماه شوال، احرام برای حج تمتع بست، باید دو ماه اینجا بماند در حال احرام، می‌خواهد برود این طرف و آن طرف و از مکه بیرون برود، چه گیری دارد؟ این فقط باید به عرفات برسد، اما بیرون برود یا در خود مکه برود یا هر جای دیگر این می‌خواهد می‌تواند برود، هم بنابر اصل عملی و هم در روایات داشت که در بعضی‌هایش داشت که اگر می‌خواهد بیرون برود بعد از عمره تمتع، حضرت فرمودند احرام ببندد و برود به بیرون که اگر رسید

برگردد به مکه و از مکه به عرفات برود و اگر نرسید از همان بیرون برود به عرفات. در روایات این داشت اصل براءت هم می گوید اشکالی ندارد اگر نوبت به اصل رسید. الأصل اصیل حیث لا دلیل، اصل را که با دلیل ذکر می کنند، بلکه در جواهر و غیر جواهر مکرر اصل را قبل ذکر می کنند نه معنایش این است که اصل در ردیف دلیل است و یا مقدم بر دلیل است، نه برای این است که اگر در دلیل شبهه و یا اشکالی شد مقتضای اصل عملی هم همین است. پس اصل براءت هست و روایت هم که تصریح داشت:

۱- صحیح حفص بن البختری عن أبي عبد الله عليه السلام في رجل قضى متعته وعرضت له حاجة أراد أن يمضي إليها. قال: فقال عليه السلام: فليغتسل للإحرام وليهلهل بالحج وليمض في حاجته فإن لم يقدر على الرجوع إلى مكة مضى إلى عرفات.

ظاهر و مقتضای اطلاق روایات این است که موالات هم لازم نیست بین احرام حج تا بخواهد به عرفات برود یک ماه فاصله است خوب باشد. می خواهد برود بیمارستان بخوابد و بیمارستان هم در شهری دیگر است اشکالی ندارد. قبلاً گذشت که بی احرام هم می تواند برود بیرون اگر می داند که می تواند به مکه برگردد و احرام بسته و به عرفات برود.

فرع دیگری که ذکر فرموده اند: گفته اند فرقی ندارد حالا که احرام بست برای حج تمتع به مناطق قریبه یا بعیده برود که در بعد از عمره تمتع قبل از حج تمتع ذکر شد که اشکالی ندارد. فقط مثلاً اگر مرد باشد نباید زیر سقف برود چون احرامش در سرش است و اگر زن باشد نباید صورتش را بپوشاند چون احرام زن در صورتش است، در احرام باید بماند هر جائی که می رود. البته در راه نباید زیر سقف باشد ولی در منزلگاه اشکالی ندارد.

یک فرع دیگر که مطرح شده و روشن است این است که احکامی که

اینجا ذکر شده گفته‌اند تمامش واقعی است و ربطی به علم و جهل ندارد. اینکه حق دارد برود یا حق ندارد در اثناء عمره می‌تواند یا بعد از عمره می‌تواند از مکه مکرمه خارج شود. بعد از احرام حج حق دارد که خارج شود یا حق ندارد تمامش احکام واقعیه است چه عالم به حکم باشد و چه جاهل باشد و چه عالم به عدم جواز باشد روی جهل مرکب. چرا فرقی ندارد؟ مثل جاهای دیگر و احکام طهارت و صلاه و دیگر احکام که احکام وقتیکه گفته می‌شود که برای موضوع بما هو گفته می‌شود نه بما هو معلوم یا بما هو مجهول یا بالأعم من العلم والجهل، وقتیکه گفته می‌شود وقتیکه احرام حج را بست حق دارد که به خارج مکه برود فرقی نمی‌کند که بداند که حق دارد یا جاهل به این مسأله باشد یا ناسی باشد نه برای اینکه اعم بودن بخاطر این است که سابقاً مطرح بود که تقیید حکم به علم موجب دور می‌شود نه برای آن است چون آن حل شده و جوابش را هم داده‌اند فی محله که ممکن است که این دور را حل کرد به اینک عفو از جهل باشد نه برای آن جهت است. بلکه برای اینکه ظاهر هر حکمی برای هر موضوعی که گفته می‌شود این است که این موضوع تمام الموضوع للحکم است بدون ارتباطی به علم و جهل و التفات و نسیان.

بله اینجا یک حرف هست که صحبت نشده و کم هم مطرح شده کثیر الفائده هم هست و خیلی فروع هم بر آن مبتنی است که من هم نمی‌خواهم حالا این را مطرح کنم چون یک بحث مفصل می‌خواهد که یک وقتی باید مطرح شود که من اشاره می‌گویم و رد می‌شوم و آن این است که در غیر حج احکام برای موضوعات گفته شده بما هی، اما در باب حج بالخصوص از روایات عامه که اعم از حج است و روایات خاصه به حج و موارد مختلفه به

حج تصریح شده به اینکه جاهل معفو است و این حکمها برایش نیست. یعنی حکمهایی که گفته می‌شود مال عالم است نه برای عالم است از باب تقیید به علم تا دور لازم آید. چون باید حکم باشد که يتعلق العلم به و اگر بنا شد که حکم مقید به این علم باشد، پس باید باشد تا يتعلق العلم به نباشد و تا وقتیکه علم متعلق می‌شود حکم وجود پیدا کند تا دور لازم آید. نه از ادله استفاده می‌شود بنخاطر همین دور که کسی که جاهل یا ناسی است قدر متیقنش قاصر نه مقصر، این حکمها در موردش نیست، این عفو است مگر جائی که بالخصوص توی ادله حج وارد شده باشد اینجا گردش گوسفند است، آنجا اعاده طواف و آنجا به گردش فلان چیز است که هم روایاتی که اعم از حج است و در حج ذکر شده و هم روایات عامه در حج بالخصوص و قسم سوم روایات خاصه‌ای که در متعدد از اجزاء حج ذکر شده که برداشت از مجموعش این است که این جزئیات خصوصیت ندارد و يفهم منها عدم الخصوصية.

لا اقل بعنوان یک بحث علمی عرض می‌کنم نه مقام فتوی که از روایات عامه که اعم از حج است و روایات عامه در حج لکل اجزاء و شرائط و موانع و قواطع، و روایات خاصه در جزئیات مسائل حج می‌شود من حیث المجموع برداشت کرد که یک اصل عام و یک قاعده در خصوص حج هست که این احکامی که گفته می‌شود در حج مال عالم است، اگر جاهل قدر متیقن قاصر ناسی بود عن قصور غافل بود این احکام بر او نیست مگر جائی که بالخصوص گفته باشند که یکی را بعنوان نمونه اشاره می‌کنم روایتی که مرحوم شیخ و غیر ایشان و قبل و بعد ایشان در اصول در عموم برائت برای تمام موارد احکام که شک می‌شود استناد به آن کرده‌اند که موردش حج است

که وارد عموم دارد ولو مورد حج باشد و یک مسأله خاصه در حج، صحیحه عبد الصمد بن بشیر است که تکه شاهدش این بود: **أَيُّ رَجُلٍ (آن مرد خراسانی که آمده بود احرام بسته بود و مسأله بلد نبود و بدون احرام وارد مکه مکرمه شده بود در حرم و علماء عامه دورش را گرفته بودند، یکی گفت حجت باطل است و یکی گفت لباس را باید پاره کنی و از سرت بیرون نیاوری و یکی گفت شتر به گردنت است و او را گیج کرده بودند. از حضرت صادق عليه السلام سؤال شد ایشان فرمودند هیچکدام از این چیزهایی که به تو گفته‌اند بر تو نیست و بعد فرمودند: **أَيُّ رَجُلٍ رَكِبَ امْرَأً بِجَهَالَةٍ فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ.** موردش حج است و کسی است که جاهل بوده به مسأله‌ای که مرد نباید مخیط بپوشد، اما حضرت یک حکم عام فرمودند که فقهاء در اصول و فقه مکرر به آن استدلال می‌کنند در همه جای فقه و یکی هم رفع ما لا يعلمون است که از روایات عامه است و یک روایتی است که مضمونش این است که سالی که پیامبر صلی الله علیه و آله حج فرمودند اصحاب می‌آمدند و مرتب می‌گفتند ما این کار را قبل و یا بعد انجام دادیم و هر کدام سؤال می‌کردند که چه باید بکنیم؟ وما من شيء إلا قدّموا أو أخرّوا مورد سؤال این است که تقدیم و تأخیر کردند، وکان رسول الله صلی الله علیه و آله يقول: لا حرج لا حرج، عیبی ندارد ولا حرج هم نکرده در سیاق نفی است، یعنی هیچ چیزی بر شما نیست. ولو موردش تقدیم و تأخیر است نه اینکه بدون شروط انجام داد و یا فی غیر محله انجام داده باشد. از اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله نفرمودند اشکال ندارد فرمودند حرجی بر او نیست. و اگر جاهلین که هر کم و زیادی که می‌کنند بنا باشد که تدارک بکنند واقعاً بر خیلی‌ها حرج است. این لا حرج گفتن پیامبر صلی الله علیه و آله استفاد منه العلیّه در همچنین جائی و نفرمودند: اشکالی ندارد، فرمودند لا حرج، لا حرج که بحث مفصلی**

است و مدعی این است و مستوفی هم بحث نشده و این مطلب در ما نحن فیه هم می آید.

یک فرع دیگر که اینجا ذکر کرده اند این است که کسی که عمره تمتع کرده و در اثناء عمره رفت بیرون که بنا شد که اشکالی نداشته باشد، یک هفته یا یک ماه بعد آمد، آیا حالا که برمی گردد باید احرام ببندد؟ نه. خودش در احرام است چون وسط عمره رفته بیرون. مثل اینکه کسی که احرام حج را می بست و می رفت بیرون و برمی گشت به مکه بنا نبود که احرام ببندد، اینکه در ادله دارد که اگر یک ماه نشده احرام ببندد و اگر یک ماه شده احرام ببندد در جائی است که مُجَلِّ بیرون رفته باشد و گرنه آدمی که در احرام است احرام جدید معنی ندارد. یعنی لا إشکال که احرام دیگر نمی خواهد و اگر احرام دیگر بخواهد ببندد تشریح است و از نظر تکلیفی این احرام جائز نیست.



## جلسه ۷۹۴

### ۲۴ ربیع الثانی ۱۴۳۶

فرع دیگر این است که شخص در اثناء عمره تمتع رفت بیرون بدون اینکه سعی را انجام دهد و وقتی برگشت که دیگر به حج نمی‌رسد. مثلاً روز دهم برگشت که دیگر اضطراری مشعر را هم درک نمی‌کند که بین صبح عید تا ظهر عید باشد، حالا چکار باید بکند؟ اینجا یک بحث حکم تکلیفی هست و یک بحث حکم وضعی، اما بحث حکم تکلیفی این است که اگر عمداً این کار را کرده که عصیان کرده و یا جاهل بوده به جهل تقصیر یا ناسی بود به نسیان تقصیر، آن هم اصل در آن این است که يستحق العقاب، جهل قصوری است که خلاف عدل است عقابش. همیشه مقصر در همه جا مقصر غیر عامد است. این در اینجا عامد نیست ولی در حکم عامد است، هم عقل و هم عقلاء معامله عامد با این می‌کنند. کسی که عن تقصیر انجام داد که بی‌محلّی کرد و می‌دانست این بی‌محلّی یؤدی إلی مخالفة الواقع و راستی جاهل بود و نمی‌دانست اما جهلش تقصیری بود و یا راستی یادش رفت، اما چرا یادش رفت؟ نسیان تقصیری بود. این‌ها حکم عامد دارد و در فقه از اول تا آخر فقه

فقه‌های مختلف در موارد مختلف این را متعرض شده‌اند و ظاهراً تطابق عقل و فقهاء بر این هست که جاهل مقصر، ناسی مقصر و غافل مقصر یستحق العقاب. بله یک مواردی در فقه هست که بعضی‌هایش مسلم و یا متسالم علیه است و بعضی‌هایش هم محل خلاف است که از بعضی از اطلاقات استفاده شده که حکم از آن مرفوع است. مثل اینکه بسیاری از فقهاء در باب قصر و تمام و جهر و اخفات این را فرموده‌اند که استظهار از ادله که اگر بجای جهر اخفات خواند و بجای اخفات جهر خواند و بجای قصر تمام خواند عن جهل ولو عن تقصیر باطل نیست، اما استحقاق عقاب سر جایش هست و باز این مواردی که در فقه آقایان حکم قصور و تقصیر را آورده‌اند بخاطر اطلاقات لفظیه این استحقاق عقاب را از بین نمی‌برد و رفع نمی‌کند که باز استحقاق عقاب هست. یک مثال روشنش این است که شخصی خمس مدیون است، زکات و کفارات مدیون است و به بقال و عطار هم مدیون است و همه این‌ها را هم نوشته و می‌داند که اگر شک کند بین اقل و اکثر غیر ارتباطی قدر متیقن اقل است و در اکثر برائت جاری می‌کند، نوشته‌هایش را پاره می‌کند که نداند که چقدر نماز مدیون است و چقدر روزه مدیون است و نداند چقدر به بقال و عطار مدیون است و وجداناً هم نمی‌داند، اما این جهل روی تقصیر است. اینکه الآن شک دارد که پنج روز یا ده روز قضاء به گردنش است اگر پنج روز روزه گرفت و واقعاً ده روز به گردنش بود معذور نیست و جهلش عذر نیست. خلاصه جهل و نسیان و غفلت تقصیر در همه جا در حکم عمد است و یک آیه و روایتی شاید نداشته باشد، ممکن است از بعضی از آیات و روایات استفاده‌هایی شده باشد و من نفی مطلق نمی‌کنم، اما هم عقل حکم می‌کند که جاهل مقصر و ناسی و غافل مقصر در حکم عامد معذور نیست و

یستحق العقاب و هم بنای عقلاء ظاهراً بر این است و در ادله شرعیه یک نفی مطلق نشده که خدای تبارک و تعالی عفو می‌کند مطلقاً، گرچه اطلاقاتی داریم اما از آن‌ها استفاده نمی‌شود شک در بعضی از موارد که مسأله حکم وضعی است. پس کسی که رفت بیرون و برگشت که دیگر به حج تمتع نمی‌رسد چه عمداً جهلاً تقصیراً، غفلة تقصیراً یا ناسیاً تقصیراً، اثم دارد. اما حکم وضعی اش چیست؟ چکار باید بکند؟ خوب این چون محرم است باید عمره تمتع را تمام کند و مقتضای اطلاقات ادله‌ای که می‌گوید کسی که محرم است باید از احرام درآید، این اگر بعد از طوافش رفته بوده باید سعی را بکند و تقصیر کند اگر نیت عمره تمتع را کرده بوده که ظاهراً این گیری ندارد. چون محرم است و باید از احرام درآید و از احرام در عمره تمتع در نمی‌آید مگر اینکه تقصیر کند، آیا باید طواف نساء هم بکند یا نه؟ چون این عمره دیگر عمره تمتع نیست و نیت تمتع کرد ولی خارجاً عمره تمتع نیست. آیا این عمره باطل است؟ اگر باطل باشد که لازم نیست که عمره را تمام کند و این خلاف اطلاقاتی است که آدمی که محرم شد **وَأَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ**، این عمره نکرده و بطلان دلیل می‌خواهد که این عمره باطل است. کار حرام کرده که عمداً نیامده تا حج تمتع برسد، اما عمره را که باید تمام کند و از احرام درآید، فقط بحث در طواف نساء است که آیا باید طواف نساء کند یا نه؟

در بحث قبل چون اطلاق مقامی داشتیم، بحث این بود که طواف نساء بر او هست یا نیست که محل خلاف بود بین فقهاء، اما در اینجا که ما همچنین اطلاقی نداریم. قاعده‌اش این است که بگوئیم مسلماً بر او طواف نساء هست بنابراینکه در عمره مفرده طواف نساء لازم است. اما آیا این واقعاً عمره مفرده است، چون عمره تمتع آن عمره‌ای است که به حج وصل شود و این نشد و

نمی‌تواند هم حج انجام دهد و شارع هم از او حج را نمی‌خواهد پس بر او حج نیست، عمره تمتع آن است که دخلت بالحج و این نشد و بنابر حرفی که سابق گفته شد که به نظر می‌رسد که حرف بدی نباشد که عمره مفرده و عمره تمتع مثل قصر و تمام در نماز می‌ماند. در قصر و تمام در نماز خیلی فقهاء گفته‌اند، در باب حج کمتر فرموده‌اند و ظاهراً عمره تمتع و عمره مفرده یکی است، ولو احکامش فرق می‌کند یعنی حقیقتش یکی است مثل اینکه بعضی در نماز ظهر و جمعه همین را گفته‌اند. نیت قصر کرده و در وسط نماز نیت تمام می‌کند در موطن تخییر، نیت تمام کرده در رکعت دوم نمازش را به نیت قصر سلام می‌دهد. برداشت این است که عمره عمره است. تمتع آن است که به حج می‌چسبد و طواف نساء ندارد چون در حکم عمل واحد است، حج طواف نساء دارد و مفرده آن است که طواف نساء دارد. بله یک قولی هست که صاحب جواهر فرموده‌اند و قائلش معلوم نیست که کیست، حالا بنابر قولی که در عمره مفرده هم طواف نساء نیست بخاطر بعضی از روایات، بنابر آن قول طواف نساء نمی‌خواهد، اما بنابر قول مشهور که عمره مفرده طواف نساء می‌خواهد، این عمره ولو نیت تمتع کرد ولو تمتع نیست، چون تمتع آن است که پشت سرش حج باشد و این نمی‌تواند حج کند و عمره‌ای که حج ندارد و متصل به حج نیست طواف نساء دارد. پس قاعده اش این است که ادله‌ای که می‌گوید طواف نساء در عمره انجام دهد، آن عمومات اینجا را بگیرد و این باید طواف نساء انجام دهد.

مسأله ۳ از مسائلی است که در باب حج هم روایات مختلف دارد و هم اقوال متعدد در آن هست و اعظام گاهی نسبت به آن‌ها اقوال مختلف داده‌اند در رابطه با یک نفر خصوصاً علامه و ابن ادریس و آن مسأله این است که

کسی که وظیفه‌اش حج تمتع است باید حج تمتع انجام دهد و اختیاراً حق ندارد که حج افراد یا قران کند این خیلی بحثی ندارد. عروه فرموده: لا يجوز لمن وظيفته التمتع أن يعدل إلى غيره من القسمين الأخيرين اختیاراً. نه تکلیفاً جائز است که این کار را بکند که اگر حج افراد کرد بجای حج تمتع، این ترک حج تمتع حرام است اگر عمداً این کار را کرد و یا جهلاً و یا نسیاناً اگر تقصیری بود و وضعاً هم همینطور است که حج تمتع از گردنش برداشته نمی‌شود اما حج قران و افرادش باطل نیست بنابر همان حرف مشهوری که در اصول و فقه هم آمده و محل بحث و خلاف هم هست که امر بالشیء نهی عن ضده الخاص می‌کند یا نه؟ این وظیفه‌اش این بوده که چون مستطیع بوده و یا نذر کرده بوده حج تمتع انجام دهد ولی عمداً حج افراد انجام داده و قصد قربت هم کرد حج افرادش باطل نیست مگر یک جوری باشد که در اجاره که اجیر شده و وقتش را به مستأجر داده و یا در باب حج بگوئیم کسی که حجة الإسلام به گردنش است، این وقت صلاحیت چیزی دیگر را ندارد مثل در باب صوم که فقهاء استفاده فرموده‌اند در صوم شهر رمضان که این را فرموده‌اند که کسی که در شهرش است و ماه رمضان است و مریض هم نیست حالا اجیر می‌شود که برای دیگری روزه بگیرد این روزه باطل است نه فقط کار حرامی کرده که روزه ماه رمضان را نگرفته، چون استفاده شده از ادله که در ماه رمضان این زمان خاص به روزه ماه رمضان است و اگر روزه دیگر بگیرد درست نیست. در حد یک شبهه این حرف هست ولی غالباً این را فرموده‌اند و گذشت مسأله‌اش که اگر کسی وظیفه‌اش این است که یک حجی انجام دهد و حجی دیگر کرد، حج دیگر درست است فقط کار حرام کرده که چون مثلاً اجیر بوده که برای زید انجام دهد انجام نداده نه اینکه حج برای

عمرو باطل است، مگر اینکه اجاره طوری باشد که این زمان را فروخته که در این زمان حق ندارد که کاری دیگر کند آن وقت حج برای دیگری هم تام نیست.

لا يجوز لمن وظيفته التمتع أن يعدل إلى غيره من القسمين الأخيرين اختياراً. چرا؟ چون مأمور به با مأتی به تطابق شده مأمور به حج تمتع است و مأتی به حج افراد یا قران باشد باید چیزی مسقط تکلیف باشد که مأتی به با مأمور به مطابق باشد و این کار حرام کرده اگر حج افراد و قران کرد. حرام کرده که تمتع را انجام نداده نه اینکه افراد و قرانش باطل است و حج تمتع از گردنش ساقط نشده. وجهش چیست؟ یکی روایاتی است که ظاهراً اجماع قطعی هست. مکرراً آقایان نقل اجماع کرده‌اند و برداشتم این است که فی محلّه است که یکی اش صاحب جواهر است که در همین مسأله فرموده که کسی که وظیفه اش حج تمتع است اگر افراد یا قران انجام داد مجزی نیست فرموده: بلا خلاف أجدّه فيه بل الإجماع بقسميه عليه و دیگری هم روایات است که می‌گوید نائی مستطیع باید حج تمتع انجام دهد و یا آنکه اجیر شد برای حج تمتع باید حج تمتع انجام دهد. من جمله از روایات این است:

صحيح معاوية بن عمار عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لما فرغ رسول الله صلى الله عليه وآله من سعيه بين الصفا والمروة أتاه جبرائيل عند فراغه من السعي، فقال: إن الله يأمرك أن تأمر الناس أن يحلّوا إلا من ساق الهدى (که حجش حج افراد است و با همان احرام بدون اینکه محل شود با هدی اش باید بروند به عرفات که می‌گویند وظیفه این است که "یحلّوا" عمره تمتع انجام دهد و بعد حج تمتع (وسائل، ابواب اقسام الحج، باب ۳ ح ۱).

روایت صفوان جمال که اگر کسی سهل را معتبر بداند معتبره است چون

در طریق سهل است و بقیه سند تام است. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: من لم يكن معه هدي (یعنی حجش قران نباشد) وأفرد رغبة عن المتعة فقد رغب عن دين الله (این در جائی که وظیفه‌اش تمتع باشد، دین الله این است که کسی که نائی است باید حج تمتع انجام دهد. (همان باب ح ۱۵).

چیزی که هست اگر اضطرار پیدا کرد چه می‌شود؟ که مسأله‌ای است که روایاتش مختلف است و اعظام اختلاف در آن کرده‌اند. شخصی وظیفه‌اش حج تمتع است، احرام بست که عمره تمتع بجا آورد می‌بیند اگر بیاید در مکه و بخواهد عمره تمتع انجام دهد به عرفات و مشعر نمی‌رسد، اینجا دیگر اختیاری نیست و این حج تمتع مبدل به حج افراد می‌شود ولو نیت تمتع کرده بوده با همین احرامی که به نیت تمتع بسته این احرامش می‌شود احرام حج افراد و مکه نمی‌آید و رأساً می‌رود به عرفات و بعد از تمام حج عمره مفرده انجام می‌دهد.

نعم، لو ضاق وقته عن إتمام العمرة وإدراك الحج جاز له نقل النية إلى الأفراد (یک بحثی است که قبلاً شد و اینجا هم می‌شود که آیا خود نیت عوض می‌شود یا باید نیت را نقل کند؟ عامی و بی‌سواد است گفتند کجا می‌روی تو که به حج نمی‌رسی گفت چکار کنم؟ گفتند برو به عرفات این هم رفت حالا بحث این است که خود بخود نیت عوض می‌شود یا باید خودش نیتش را عوض کند. عروه می‌فرماید: جاز له نقل النية إلى الأفراد، جاز فرموده چون یک جاهائی إذا جاز وجب است) وأن يأتي بالعمرة بعد الحج بلا خلاف ولا إشكال که یکی از این‌ها صاحب جواهر در ج ۱۸ ص ۱۰، بعد از اینکه عبارت شرائع را نقل کرده که عبارت شرائع این است: فإن عدل هؤلاء إلى القران أو الأفراد في حجة الإسلام اختياراً لم يميز بلا خلاف أجده فيه بل الإجماع بقسميه عليه و بعد

فرموده که اگر نمی‌رسد به حج نیتش را تبدیل می‌کند.

حالا مسأله پر حرف و مطلب این است که: **وَأَمَّا الْكَلَامُ فِي حَدِّ الضِّيْقِ الْمَسْوُوعِ لَذَلِكَ** (چه وقتی وقت ضیق است که حج تمتعش را به افراد تبدیل می‌کند؟ هفت قول صاحب عروه نقل کرده‌اند که روایاتش هم مختلف است که طبق فرمایش ایشان نقل می‌کنم تا بعد اختیار ایشان و ادله اقوال) **وَاخْتَلَفُوا فِيهِ عَلَى أَقْوَالٍ أَحَدُهَا خَوْفُ فَوَاتِ الْأَخْتِيَارِيِّ مِنْ وَقُوفِ عَرَفَةَ**. (عرفات یک وقوف اختیاری دارد که از ظهر عرفه تا غروب است و یک وقوف اضطراری دارد که شب عید است که اگر به وقوف اختیاری نمی‌رسد وقوف اضطراری شب عید است. قول اول این است که اگر احرام تمتع را بست حالا می‌بیند که اگر بنخواهد عمره تمتع را انجام دهد و بعد احرام حج تمتع و بعد به عرفات برود شب عید به عرفات می‌رسد و اختیاری عرفه را درک نمی‌کند. قول اول گفته ولو اضطراری عرفه را درک کند باید نیتش را به افراد تبدیل کند. در بعضی از شروح عروه نوشته‌اند که ما قائلی برای این قول ندیدیم اما ظاهراً قائل دارد و صاحب عروه این را بعنوان قول اول فرمودند. ظاهر عبارت دروس همین است. ج ۱ ص ۳۳۵ فرموده‌اند: **وظاهر ابن ادریس امتداده ما لم يفت اضراي عرفة وفي صحيح زراره اشتراط اختيارها** (نه اضطراری عرفه) وهو قوی. یعنی ایشان می‌فرمایند صحیح زراره می‌گوید به اختیاری عرفه اگر نمی‌رسد تبدیل کند و اگر شب عید به عرفات می‌رسد فایده‌ای ندارد و گرنه الآن حجش را تبدیل به افراد کند و ظاهرش این است که شهید اول این قول را اختیار کرده است. صحیح زراره هم که ایشان فرموده ظاهرش این است، این است: **سألت أبا جعفر عليه السلام عن الرجل يكون في يوم عرفة وبين مكة ثلاثة أميال** (تقریباً یک فرسخ مانده که به مکه برسد و روز عرفه شد چکار کند؟)



وهو متمتع بالعمرة إلى الحج (احرام عمره بسته) فقال ~~الشيخ~~: يقطع التلبية، تلبية المتعة ويهل بالحج بالتلبية إذا صَلَّى الفجر ويمضي إلى عرفات (به مكه نمى آيد) فيقف مع الناس ويقضي جميع المناسك ويقيم بمكة حتى يعتمر عمرة المحرم ولا شيء عليه. مرحوم شهيد فرموده صحيح زرارہ ظاہرش این است کہ به اختیاری عرفه اگر نمى رسد (وسائل، ابواب اقسام الحج، باب ٢١ ح ٧). این قول اول. تا برسیم به بقیه اقوال.

## جلسه ۷۹۵

۲۵ ربیع الثانی ۱۴۳۶

عروه فرموده الثانی: فوات الرکن من الوقوف الاختیاری وهو المسمی منه. عمره تمتع نیت کرد احرام بست حالا می خواهد عمره تمتع انجام دهد و بعد احرام حج را ببندد و برود به عرفات تا چه موقع حق دارد اگر تأخیر افتاد عمره تمتع را تمام کند و برسد به عرفات؟ قول دوم این است که رکن از وقوف به عرفات را درک کند که حتی ولو چند دقیقه که به غروب مانده باشد برسد و اگر می تواند این رکن را درک کند حق ندارد احرامی که برای عمره تمتع بسته تبدیل به حج افراد کند.

در جواهر راجع به این قول فرموده ج ۱۸ ص ۲۹ فرموده: وفي القواعد وعن الحلبيين (ابن زهره و ابو الصلاح که شاگردان شریف مرتضی هستند و از علماء حلب هستند که یک مجموعه ای از علماء حلب در آن دوره و بعد از آن دوره جزء فقهاء شیعه بوده اند) وابن ادريس وسعيد يحصل التمتع بإدراك مناسك العمرة وتجديد إحرام الحج وإن كان بعد زوال الشمس يوم عرفة إذا علم ادراك الوقوف بها وحينئذ فحدّ الضيق خوف فوات اختیاری الرکن من وقوف

### بعرفة نه كل اختيارى عرفة.

عروه فرموده الثالث: فوات الاضطراري منه (وقتیکه احرام عمره تمتع را بست اگر تبدیل به افراد کند که به کل وقوف اختیاری عرفه می‌رسد اما اگر بیاید به مکه و عمره تمتع را انجام دهد و احرام حج تمتع ببندد و برود به عرفات بعد از غروب روز عرفه می‌رسد اما در نصف اول شب عید اگر برسد به عرفات که وقوف اضطراری عرفه است باز هم تبدیل به افراد نکند تمتعش را.

جواهر در همان ج ۱۸ ص ۲۹ فرموده: این قول را نقل کرده عن ظاهر ابن ادریس ومحتمل ابی الصلاح اینکه عرض کردم که بعضی از بزرگان گاهی دو یا سه تا از این اقوال به آنها نسبت داده شده که خواندم که جواهر فرموده بودند که ابن ادریس قائل به اینکه رکن اختیاری از عرفه را درک کند که قول دوم بود. در اینجا جواهر از ظاهر ابن ادریس نقل کرده قول سوم را که اضطراری عرفه را درک کند که شب عید باشد باز هم تبدیل نکند حج تمتع را به افراد و احتمال دارد که فرمایش ابو الصلاح هم باشد که قائل به قول سوم باشد.

عروه فرموده الرابع: زوال يوم التروية. اگر ظهر روز هشتم شد دیگر نمی‌تواند حج تمتع کند و اگر احرام عمره تمتع بست و می‌خواهد بیاید مکه شد ظهر روز هشتم از همانجا به عرفات برود و حج تمتعش را مبدل به حج افراد کند، احرام عمره تمتع می‌شود احرام حج و حج کند و بعد یک عمره مفرده کند.

جواهر در همان ج ۱۸ ص ۲۹ فرموده: وعن علي بن بابويه والمفيد أنّ حدّ

فوات المتعة زوال الشمس من يوم التروية.

الخامس: غروبه، غروب يوم التروية، اگر تا غروب روز هشتم عمره تمتع را تمام می‌کند و احرام حج را می‌بندد عمره تمتعش درست است و اگر غروب شد به عرفات برود. در دروس این قول را نقل کرده است از حلبی که این قول سوم حلبی می‌شود. ج ۱ ص ۳۳۵. در جواهر هم این قول پنجم را نقل کرده عن المقنعة والمقنعة.

السادس: زوال يوم عرفة، تا ظهر روز عرفة، ملاک این نیست که چقدر و یا به کجا می‌رسد؟ اگر ظهر روز عرفة نشده عمره تمتعش درست است و بیاید تمام کند عمره تمتع را و احرام حج تمتع ببندد و برود به عرفات، اما اگر ظهر روز عرفة شد باید احرام عمره تمتع را به حج افراد کند و نیت را عوض کند. جواهر نقل فرموده عن المبسوط والنهاية والوسيلة والمهذب.

در مستند مرحوم نراقی قول ششم را فرموده: واختاره فى المدارك وكشف اللثام.

السابع: التخيير بعد زوال يوم التروية بين العدول والاتمام إذا لم يخف الفوت، اگر تا ظهر روز هشتم نشده باید عمره تمتع را تمام کند و احرام حج تمتع بسته به عرفات برود. اما اگر ظهر روز هشتم به بعد شد مخیر است می‌خواهد بیاید عمره تمتع را انجام دهد و تمام کند و احرام حج را ببندد و برود به عرفات به هر جا که رسید یا مشعر درست است. یا این را انتخاب کند یا حج افرادش کند. این نیتی که در احرام جهت عمره تمتع کرده و مبدل به حج افراد می‌شود و با همین احرام به عرفات برود و دیگر احرام دوباره نبندد.

جواهر در ج ۱۸ ص ۳۵ فرموده: وربما ظهر عن بعض متأخر المتأخرين الجمع بين النصوص بالتخيير بين التمتع والافراد إذا مات زوال يوم التروية أو تمامه که یا زوال يوم التروية و یا اگر روز ترويه تمام شد یعنی غروب يوم التروية

رسید مخیر است.

بعد صاحب عروه می‌فرمایند این هفت قول چطور درست شده؟  
فرموده‌اند **وَالْمُنشَأُ اخْتِلافُ الْأَخْبَارِ فَإِنَّهَا مُخْتَلِفَةٌ أَشَدُّ الْاِخْتِلافِ**. حالا می‌خواهند  
خودشان انتخاب قول کنند.

قبل از اینکه بخواهم قول صاحب عروه را نقل کنم اختلاف اخبار خیلی  
هست و اینجا از جاهائی است که خیلی اختلاف است که فقهاء هم از اخبار  
مختلفه برداشت‌های مختلف کرده‌اند. این اختلاف اخبار اسبابی دارد حکم  
واقعی الهی که بیش از یکی نیست. معصوم علیه السلام هم حکم واقعی را اطلاع  
دارند و بیان می‌کنند. اما چون دنیا دنیاست و خدای تبارک و تعالی در قرآن  
می‌فرماید که ما هم به خوب‌ها و هم بد‌ها نیرو داده‌ایم که همه را امتحان کند،  
**كُلًّا نُمِدُّهُمُوهُؤَلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ** و دیگر آیات. از این معلوم می‌شود که  
معصوم علیه السلام گاهی تقیه دو گونه جواب مسأله را می‌دهند و گاهی سه جور  
جواب مسأله را می‌دهند. یا تقیه بر خودشان که حضرت فرمودند یک روز  
روژه ماه رمضان را قضاء کنم بهتر از این است که گردنم زده شود و گاهی هم  
تقیه بر شیعیان بوده، چون استبداد عجیبی بوده که با یک جواب مسأله دادن و  
نقل جواب از معصوم در معرض کشتن قرار می‌گرفته. گاهی هم تقیه نیست  
قرائن حالیه و مقالیه است که بدست ما نرسیده، یعنی از حضرت مسأله را  
سؤال کرده و حضرت جواب داده‌اند و یک قرائن حالیه‌ای بوده که از آن  
استفاده می‌شده که مثلاً این کار لازم نیست و یا مستحب است اما آن قرائن  
مجاز از این رفته و به دست ما نرسیده آن وقت ظاهرش الزام است و گاهی  
هم معصوم علیه السلام چند گونه‌ای خودشان می‌فرمایند چون قضایای خارجی  
است، یعنی از معصوم علیه السلام سؤال کرده و حضرت می‌دانند که این آدم

وسواسی است، قضیه خارجیّه خلاف اصل است اما سیره عقلاء بر آن هست و یکی دیده که حضرت اینطور فرموده‌اند خیال می‌کند که این یک تخصیصی است که اگر آب به گردن ترشح شد نجس نیست و مکرر در روایات هست که قرینه خارجیّه داشته، یعنی مسأله مال این بالخصوص بوده نه کبرای کلی و قضیه حقیقیّه بوده.

اختلاف برداشت فقهاء هم بخاطر این است که گاهی فقیه‌ی روایت حسنه را معتبر می‌داند و گاهی روایت حسنه را معتبر نمی‌داند. یکی توثیقات متأخرین را معتبر می‌داند و یکی نمی‌داند. یکی روایت موثقه را معتبر می‌داند و یکی نمی‌داند.

پس اینکه صاحب عروه فرموده منشأ این هفت قول اختلاف الأخبار است گاهی اینطور هست اما گاهی اینطور نیست و اختلاف نظر فقیه بخاطر این است که این روایت را به این سبک معتبر می‌داند و یکی نمی‌داند. به هر حال فقهاء اهل خبره هستند مثل اطباء که بعضی اوقات چند طبیب در مورد یک مریضی چندین نظر مختلف دارند.

حالا صاحب عروه می‌خواهند از این هفت قول انتخاب کنند می‌فرمایند **والاقوی أحد القولین الأولین لجملة مستفیضة من تلک الأخبار** (احرام عمره تمتع بست می‌خواهد بیاید مکه، اگر بیاید به مکه و عمره تمتع را انجام دهد و بعد احرام حج تمتع را انجام دهد و بعد برود به عرفات می‌رسد به کل اختیاری عرفه تبدیل نکند احرامش را به حج افراد و یا رکن اختیاری از عرفه را درک می‌کند. یعنی چند دقیقه قبل از غروب عرفه را درک می‌کند. اما اگر نه به رکن و کل عرفه می‌رسد فایده‌ای ندارد اگر شب عید به عرفات می‌رسد احرامش را به حج افراد تبدیل کند و عمره تمتع انجام ندهد).

مستفیض اصطلاحاً سه تا به بالاست یعنی سه تا سند، گاهی ده تا روایت است اما مشترکند در یک سند، ده سند دارد ولی آخرش به کلینی می‌خورد یا علی بن ابراهیم و زراره، این اسمش مستفیض نیست، اگر سه تا سند تا معصوم علیه السلام بود یا بیشتر مستفیض می‌گویند.

**فإنَّما يستفاد منها على اختلاف السنتها أنَّ المناطق في الإتمام عدم خوف فوت الوقوف بعرفة.**

یک مطلب اینجا هست که بد نیست عرض کنم و آن این است که اگر از این ادله‌ای که بعد متعرض می‌شوند یک فقیه یک برداشتی کرد و یکی از این اقوال را قائل شد که فبها دلیل خاص است، اما اگر فقیه با تمام این ادله متحیر شد و نتوانست برداشت کند یا دید روایات مجمل است یا دید تعارض است و قابل جمع عرفی نیست یا شک کرد و متحیر شد آن وقت نوبت به اصل عملی می‌رسد که همینجا بعضی تنقیح کرده‌اند که جواهر زیاد این کارها را فرموده که اول تنقیح اصل عملی می‌کنند که اگر فقیه از روایات برداشتی نکرد و متحیر ماند مقتضای قواعد عامه چیست در این مسأله که اسمش اصل عملی است که موضوعش شک در حکم شرعی است و همینجا بد نیست که عرض کنم که اگر از روایات چیزی برداشت شد و فقیه نظرش یک طرفی شد فبها فتوی می‌دهد مثل آقایانی که فتوی داده‌اند اما اگر به اصل عملی رسید مقتضای اصل عملی چیست؟ اعراض عمره تمتع بسته حجة الإسلام هم هست وظیفه‌اش حج تمتع است با اینکه نذر کرده بوده و یا اجیر شده احرام به نیت عمره تمتع بست که به مکه بیاید حالا اگر به اختیاری عرفه برسد که فبها اما اگر به رکن عرفه و یا به اضطراری عرفه می‌رسد و یا به اختیاری مشعر می‌رسد و یا به اضطراری مشعر می‌رسد، مقتضای قاعده چیست؟ اصل اولی

چه اقتضاء می‌کند؟ اصل اولی این است که عدول دلیل می‌خواهد. اینکه می‌خواهد از عمره تمتع عدول کند به حج افراد دلیل می‌خواهد. چون تبدل و تبدیل همینطور که در تکوینیات امر تکوینی احتیاج دارد تا تبدل پیدا کند در اعتباریات هم همینطور است، فقط فرقی با تکوین این است که تکوین مربوط به وعاء تکوین است و با مسامحه در تعبیر وعاء و اعتباریات مربوط به وعاء اعتبار است، چه کسی گفت که باید احرام بست برای حج تمتع به نیت تمتع، همان باید بفرمایند همچنین جائی عدول کن. وعاء اعتبار همانطور که تأسیس می‌کند همینطور تبدیل می‌کند و دلیل می‌خواهد. **الأصل عدم العدول مطلقاً، رفع ما لا يعلمون**، علم می‌خواهد به اینکه عدول صحیح و تمام است. جائی که دلیل نداشته باشیم اگر فقیه از روایات برداشتی نکرد و نوبت به اصل عملی رسید العدول خلاف الأصل. این مسلم است چون وعاء اعتباری مثل وعاء تکوینی است و همینطور که اصل اعتبار حجت می‌خواهد تبدل اعتبار یا تبدیلش حجت می‌خواهد چون عمره حج عبادت است و عبادت قوامش نیت است، این نیت کرده عمره تمتع و عمره تمتع غیر حج افراد است و اصلاً حج تمتع غیر حج افراد است یعنی حقیقت اعتباریه‌اش در حقیقت است و نمی‌شود از یک حقیقت منتقل به حقیقت دیگر شد مگر دلیل باشد. همان که بیده الاعتبار که خداوند تبارک و تعالی باشد و خداوند ادب نبیه بادبه وفوض إلیه دینه، معصومین علیهم‌السلام أوعیه مشیئة الهیه هستند و آن وقت این‌ها چیزی بفرمایند آن متبع است و اگر از فرمایشات این‌ها برداشت نشد اصل اولی این است که این نیت کرده عمره تمتع و این از عمره تمتع درآوردنش اگر از روایات استفاده نشد دلیل می‌خواهد که ندارد.

پس الأصل الأولى عدم صحة العدول حسب برداشت من تبعاً یا وفاقاً



لجمهره من الأعظم و این شخص تا به اضطراری مشعر می‌رسد حق تبدیل ندارد. یعنی اگر احرامی که برای عمره تمتع بست که بعد احرام حج ببندد در مکه مکرمه و بعد برود به عرفات به اختیاری عرفه نمی‌رسد، به رکن از اختیاری عرفه نمی‌رسد به اضطراری عرفه که نصف شب عید باشد نمی‌رسد به اختیاری مشعر که بین الطلوعین عید باشد نمی‌رسد اما به اضطراری مشعر که چند دقیقه به ظهر روز عید مانده می‌رسد مقتضای اصل این است که عمره‌اش را تمام کند احرام حج ببندد و رأساً برود به مشعر اگر می‌رسد ولو چند دقیقه به ظهر روز عید به مشعر این أدرك حج التمتع، چرا؟ بعد عرض می‌شود. اما اگر به اضطراری مشعر هم نمی‌رسد اگر برود احرام در مکه ببندد و عمره تمتع انجام دهد و بعد احرام حج ببندد بعد از ظهر عید به مشعر می‌تواند به مشعر برسد اینجا دیگر این حج تمتع نیست، خوب چکار کند. ۱- اینکه رها کند و برود و باطل است، چون افراد خلاف اصل است، در افراد هم باید به اضطراری مشعر هم برسد، پس نمی‌شود تبدیل به افراد کند. ۲- احتمال دیگر این است که این احرامی که به نیت عمره تمتع شده احرام عمره درست است، تمتع مبدل به افراد می‌شود که خودش دلیل می‌خواهد که مبدل می‌شود. پس مقتضای اصل اولی این است که اگر دستمان از ادله خالی شد و نتوانستیم روایات را جمع و جور کنیم و نتوانستیم یک ظهور عرفی عقلائی از مجموع روایات بدست آوریم که بتوانیم نسبت به معصوم علیه السلام دهیم که حکم اجتهادی این است و تعبدی این است این شخص اگر می‌رسد ولو به اضطراری مشعر بیاید عمره تمتع را انجام دهد احرام حج تمتع را ببندد و برود به اضطراری مشعر برسد حج و عمره‌اش درست است اما اگر به اضطراری مشعر هم نمی‌رسد جلوی دو احتمال است که می‌رسیم.

## جلسه ۷۹۶

### ۲۶ ربیع الثانی ۱۴۳۶

همینطوری که اشاره شد که راجع به اصل عملی در این مسأله که شخص احرام عمره تمتع را بسته و بخواهد عمره تمتع را تمام کند و احرام عمره حج را ببندد و نمی‌رسد به بعضی از اجزاء حج، چکار کند؟ همانطور که اشاره شد مرکبات ارتباطیه اعتباریه مثل مرکبات ارتباطیه تکوینیه می‌ماند. همانطور که اگر بدن انسان اگر بخواهد در آن حیات داشته باشد هزاران جزء دارد که این‌ها من حیث المجموع اگر همه خوب باشند انسان زنده است اما اگر هر یک خراب شود ولو بقیه سالم باشند فایده‌ای ندارد و تمامش از بین می‌رود. کسی که مغزش سالم است و قلب و کبد و گوارش و چشم و بینی و گوشش سالم است اما اگر کلیه‌اش از کار افتاد همه این‌ها از بین می‌رود این مرکب ارتباطی است در تکوین، در اعتبار هم همینطور است. یک نماز ظهر چهار رکعتی که اجزاء و شرائط و موانع و قواطع زیادی دارد که مرحوم شهید الزامیات واجبات و محرمات و مبطلات را هزار تا ذکر فرموده با مقدماتش، اگر یکی از این هزار تا از بین برود کل هزار تا از بین می‌رود و اگر ۹۹۹ تا

باشد فایده‌ای ندارد چون اعتبار اینطور شده در حج همینطور است. شارع حج را اعتبار داده با این اجزاء و موانع و قواطع، یکی اگر به هم خورد مقتضای اصل عملی این است که بقیه‌اش بدر نمی‌خورد و بقیه اسمش حج نیست، عمره نیست مگر اینکه دلیل خاص بیاید تخصیص بزند مثل در باب تکوین شخص اگر کلیه‌اش ایستاد اما وصلش کردند به دستگاهی که کار کلیه را بکند خوب حیاتش از بین نمی‌رود. در اعتباریات هم همینطور است، در مقام اصل اولی و عملی این است که اگر یک جزء و شرط از بین برود و یک مانع و یا قاطع وجود پیدا کند کل به هم می‌خورد مگر دلیلی بگوید اشکالی ندارد. در ما نحن فیه عمره و حج تمتع یعنی احرام عمره تمتع ببندد و بیاید مکه مکرمه و اعمال عمره تمتع را انجام بدهد و تقصیر کند و از احرام درآید و احرام حج تمتع را ببندد و برود به عرفات و ظهر در عرفات باشد، اگر ظهر به عرفات نمی‌رسد دو ساعت بعد از ظهر می‌رسد، اگر دلیل خاص نداشته باشیم قاعده‌اش این است که حج تمتعش باطل است و فایده‌ای ندارد چون حج تمتع یک جزئی از زمان شمس تا غرب در عرفات بودن است و اگر این تکه نبود ولی دو ساعت نبود، این آن نیست که به آن امر شده و آن جزء تحقق پیدا نکرده، بله اگر دلیلی گفت اشکالی ندارد. اگر به رکنی از عرفه برسد اشکالی ندارد، اگر به اضطراری عرفه برسد که شب عید است اشکالی ندارد. قدری که دلیل گفت اگر هر جا دلیل نگفت و یا اینکه دلیل در حکم نگفتند بود که روایتش را می‌خوانم در حدی که صاحب عروه فرموده و آقایان متعرض شده‌اند، بعضی از روایات برداشت کرده‌اند که این‌ها متعارضند، خیلی روایت دارد. وقتیکه متعارض شد، متعارض یعنی اشتباه حجت بلا حجت. وقتیکه نمی‌دانیم که این یا آن حجت است، این یا آن درست است و تکافؤ

هم بینشان هست تساقط می کنند بنابر اینکه تخییر نباشد که بنای غالب فقهاء بر این است، وقتیکه تساقط کرد ما می شویم کأنه روایت نداریم، لهذا اینکه عرض می کنم بالنتیجه برداشت حسب المبنى که به اینجا رسیدیم که اگر شخص حالا که احرام عمره بسته می داند اگر بیاید اعمال عمره تمتع را انجام دهد و محل شود و احرام حج تمتع ببندد در مکه مکرمه و برود نه به اختیاری عرفه می رسد و نه به رکن عرفه می رسد که شب عید باشد و نه به اختیاری مشعر می رسد که بین الطلوعین عید باشد و نه به اضطراری مشعر می رسد که از طلوع آفتاب روز عید تا ظهر باشد، این لا حج له و فایده ای ندارد طبق اصل. آنکه اسمش حج تمتع است نشده پس نیست. اما اگر یک قدری از اضطراری مشعر را درک کرد و می داند که اگر عمره اش را بجا آورد قدری از اضطراری مشعر را درک می کند، این باید عمره تمتعش را تمام کند، تقصیر نموده و احرام بسته و بیاید رأساً به مشعر و بین طلوع آفتاب و ظهر را در مشعر باشد این حجت درست است، چرا؟ الغاء خصوصیت از مورد دلیل می شود یکی اینکه خود روایات درک اضطراری مشعر گرچه محل خلاف بین فقهاست اما بعضی از روایات معتبره اش اطلاق دارد. روایت دارد که کسی که ادراک مشعر را کرد بین طلوع شمس و زوال الشمس، فقد أدرك الشمس و این اطلاق دارد و می گیرد جائی را که احرام بسته و می رسیده و مانعی در بین آمده که نشده که بیاید و یا اینکه از اول می داند که اگر احرام ببندد نمی رسد به اضطراری مشعر، یک روایتش این است:

صحیح جمیل عن أبي عبد الله عليه السلام قال: من أدرك المشعر الحرام يوم النحر من قبل زوال الشمس فقد أدرك الحج، این تخصیص می زند و می گوید اگر عرفات را درک نکرد اختیاری عیبی ندارد. اضطراری عرفات را درک نکرد اشکالی

ندارد. اختیاری شمس را بین الطلوعین روز عید درک نکرد اشکالی ندارد. قبل از زوال الشمس به چند دقیقه به ظهر مانده را درک کرد حجتش درست است. ولو موردش در جائی است که می‌رسیده و زود هم احرام بسته اما مشکل پیدا کرد و رفت به بیمارستان یا دشمن بود، این فرمایش معصوم مطلق است و اعتبار بعموم و اطلاق وارد است نه بخصوص و تقیّد المورد است. من أدرك المشعر الحرام يوم النحر من قبل زوال الشمس فقد أدرك الحج، ما باشیم و این روایت صحیحه هم هست و معرض عنها هم نشده، بخاطر بعضی از اعتبارات قائل نشده‌اند که یک مسأله علمی در مقام خودش است. (وسائل، ابواب الوقوف بمشعر باب ۲۳ ح ۹). این اطلاق دارد و می‌گیرد جائی را که شخص احرام عمره بسته و شرایط یک طوری است که می‌داند اگر بیاید و عمره تمتع انجام دهد و بعد احرام حج ببندد، اصلاً به عرفات نمی‌رسد چه اختیاری و چه اضطراری، به اختیاری مشعر هم نمی‌رسد، به اضطراری مشعر می‌رسد چه کند؟ مبدل کند احرام تمتعش را به افراد و یا به مکه نیاید و برود به عرفات اختیاریش را برسد یا اینکه نه تبدیل خلاف اصل است و دلیل می‌خواهد. اینجا دلیل می‌گوید اگر أدرك المشعر قبل الزوال أدرك الحج این را هم می‌گیرد.

اما اگر این نشد و گفتیم که این روایت خاص به جائی است که می‌رسیده و احرام بسته و نشد بیاید به هر جهتی یا اینکه به اضطراری مشعر هم نمی‌رسد یا بنابر قولی که اضطراری مشعر کافی نیست یا بنابر قولی که مطلقاً مشعر کافی نیست که در موردش بحثش می‌آید، چکار کند؟ مقتضای اصل اولی باطل است. چرا؟ چون بخواهد تبدیل کند نیتش را از تمتع به حج افراد این تبدیل خلاف اصل است. پس قاعده حج او باطل است و احرام باطل

است. احرام در جائی احرام است که بتواند انجام دهد و این نمی‌تواند انجام دهد، این احرام بستنش باطل است و مُحرم نیست و خیال می‌کرده مُحرم است، یا این و یا اینکه بگوئیم از ادله‌ای که می‌گوید تبدیل می‌شود حج از تمتع به افراد می‌گوئیم آن‌ها خصوصیت ندارد و اینجا را هم می‌گیرد، یکی از این دو تا را باید قائل شویم. بعضی فرموده‌اند تبدیل یا تبدل که حجتش مبدل می‌شود به حج افراد و بعضی گفته‌اند اصلاً باطل می‌شود و باید در آن مسأله ببینیم حسب ادله چیست که مسأله مفصلی است.

پس نتیجه مسأله به اینجا می‌رسد بین دو چیز: ۱- بطلان الحج که اصلاً حج ندارد. حجی که نه مشعر و نه عرفات دارد حج نیست، آن وقت چکار می‌کند؟ تبدیلیش می‌کند به عمره مفرده، از همان جائی که هست قبل از اینکه بیاید که به مکه برسد نیتش را مبدل می‌کند یا تبدل است به عمره مفرده، می‌آید طواف می‌کند و رکعتین طواف را انجام می‌دهد و سعی می‌کند بین صفا و مروه بعنوان عمره مفرده، تقصیر می‌کند و طواف نساء می‌کند با احکام عمره مفرده که فرق می‌کند با عمره تمتع، اگر بر او حج واجب بوده که سال دیگر باید بیاید و اگر اجیر بوده یا نذر بوده سال دیگر باید بیاید ولی این احرام قبلی که بسته بوده یا مبدل می‌شود به عمره مفرده و یا باطل می‌شود. جماعتی فرموده‌اند اصلاً باطل می‌شود چون تبدیل عمره تمتع به افراد دلیل می‌خواهد و اینجا در ادله نیست. اگر گفتیم که بعضی گفته‌اند و از مرحوم آقا ضیاء هم نقل شده که گاهی به نظر می‌رسد که بد حرفی نباشد و گاهی نه که عمره تمتع و عمره مفرده مثل قصر و تمام می‌ماند و یک چیز هستند ولو احکامشان فرق می‌کنند که اگر یکی را نیت کرد تا فوت مورد تبدیل نشده، می‌تواند با دیگری تبدیلیش کند و ملتزم به احکام دیگری شود. بنابراین تبدل پیدا می‌کند و یا

تبدیل می‌شود به عمره مفرده، اما اگر گفتیم که نه به عنوان عمره مفرده و عمره تمتع یکی هستند، دو تا موضوع هستند که شارع برایشان احکام قرار داده و قصر و تمام هم از ادله برداشت شده که یکی است. نماز ظهر قصر و نماز ظهر تمام یک نماز است. اگر نیت قصر کرد در مواضع تخییر و بعد تشهد هم خواند خواست سلام دهد دید حال و اقبال به نماز دارد شروع می‌کند به دو رکعت بقیه را خواندن و اشکالی ندارد ولو نیت قصر کرده بوده یا نیت تمام می‌کند و بلند می‌شود که دو رکعت بقیه را بخواند می‌بیند حوصله ندارد، همانجا نیتش را تبدیل به قصر می‌کند. در تمام و قصر فرموده‌اند ولی در عمره تمتع و مفرده ولو بعضی فرموده‌اند ولی به چه دلیل؟ ما دلیل خواهیم که این دو تا یک حقیقت هستند و اگر یکی را نیت کرد می‌تواند تبدیل به نیت دیگر کند. اگر این را گفتیم که چون دلیل نداریم و تبدیل دلیل می‌خواهد و دلیل ما نحن فیه را نمی‌گیرد آن وقت باید بگوئیم احرام عمره تمتعش باطل است که خودش یک مسأله اجتهادی است که فی محله باید بحث شود. این حرف‌ها مقتضای اصل اولی است و اگر نتوانستیم از روایاتی که خوانده می‌شود استظهار عرفی کنیم و نتوانستیم یک جمع عرفی برداشت کنیم و می‌بینیم که روایات متعارض است و می‌شود تساقط و کأنه روایتی نیست و برمی‌گردد به اصل عملی و اصل عملی هم همین‌هائی است که از دیروز عرض شد.

می‌آئیم سر روایات مسأله. صاحب عروه فرمودند: **والمنشأ اختلاف الأخبار فإنه مختلف أشد الاختلاف**. اگر در روایات سند تام بود ولو به اینکه بگوئیم که سند تمامیت رجالی نداشت اما معمول بها بود بنابر اینکه عمل جبر می‌کند و دلالتش تام بود من غیر اعراض عن الدلالة بنابر اینکه اعراض کاسر است و من غیر معارض که اینجا معارض هست و یک عده‌ای فرموده‌اند این روایات را

با هم که نگاه می‌کنیم سر در نمی‌آوریم و چیزی که بتوانیم گردن امام بگذاریم که امام فرموده‌اند بدست نمی‌آید و جمع بین روایات سردرگمی است و می‌رسد به اصل عملی که عرائضی بود که دیروز شد.

روایات را فرموده‌اند سه طائفه است که شاید ۴ - ۵ طائفه باشد که اجمالاً عرض می‌کنم تا بعد انشاء الله تفصیل مسأله را بررسی کنیم. سه طائفه روایات هست:

۱- روایاتی که می‌گویند کسی که احرام عمره تمتع بست و بعد از احرام دید اگر بخواهد عمره تمتع را انجام دهد و احرام برای حج تمتع در مکه مکرمه ببندد کجاست که تبدیل می‌شود به حج افراد؟ یک طائفه از روایات هست که ظاهرش این است که خوف فوت الموقوف فی عرفه، که کسی که احرام عمره تمتع بست به نیت عمره تمتع و خوف این را دارد که اگر بیاید عمره تمتع را انجام دهد، عرفه از او فوت شود یا رکن یا کل عرفه، این عمره تمتع می‌شود حج افراد و احرام حج می‌شود و بدون اینکه به مکه بیاید می‌رود به عرفات.

طائفه دوم روایاتی است که می‌گویند ملاک ادراک الناس فی منی لیلۃ عرفه است فإن لم یدرک عدل إلى الأفراد. احرام عمره تمتع بست اگر بخواهد بیاید مکه و عمره تمتع را تمام کند و احرام حج ببندد شب عرفه نمی‌تواند در منی باشد، یکی از مستحبات این است که روز هشتم احرام حج تمتع در مکه ببندد و بیاید شب عرفه را در منی بمانند و صبح عرفه کوچ کنند بطرف عرفات و از ظهر تا مغرب را در عرفات باشند. اگر احرام عمره تمتع را بست و بعد از احرام می‌بیند که اگر بخواهد عمره تمتع را انجام دهد نمی‌رسد که شب در منی باشد، احرام عمره تمتع مبدل می‌شود به احرام حج افراد و رأساً با همان



احرام می آید به عرفات به عنوان حج افراد و عمره اش را بعد از حج عمره مفرده انجام می دهد.

یک طائفه سوم از روایات هست که می گوید ملاک زوال الشمس من يوم الترویة أو غروبها، احرام عمره تمتع را از میقات بست حالا آمده می بیند اگر بنخواهد عمره تمتع را تمام کند و احرام برای حج تمتع ببندد زوال شمس روز هشتم یا غروب روز هشتم، اگر این است تا زوال شمس نشده با همان احرام بیاید بسوی منی نه مکه که شب عرفه را در منی باشد.

یک روایت از این سه طائفه که از نظر سند صحیح است بلا اشکال را من می خوانم شما ببینید همین روایت چقدر شلوغ است. صحیحة محمد بن إسماعیل بن بزيع قال سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام عن المرأة تدخل مكة متمتعة فتحيض قبل از نُحْل، متى تذهب تمتعها (عمره تمتعش) (که مبدل شود به حج افراد؟) قال عليه السلام: (از این روایت پیداست هم آثار تقيه و هم عناوین دیگر) كان جعفر يقول: زوال الشمس من يوم الترویة وكان موسى يقول: صلاة الصبح من يوم الترویة. فقلت: جعلت فداك عامة مواليك يدخلون يوم الترویة ويطوفون ويسعون ثم يرمون بالحج، فقال عليه السلام: زوال الشمس، با اینکه خودشان فرمودند که حضرت صادق عليه السلام و حضرت کاظم عليه السلام یکی فرمود زوال و یکی فرمود نماز صبح روز ترویة، حضرت می فرمایند زوال شمس) فذكرت له رواية عجلا بن أبي صالح که می گوید اشکالی ندارد. فقال عليه السلام: لا. إذا زالت الشمس ذهبت المتعة (مبدل به افراد می شود) فقلت فهي على إحرامها؟ أو تجدد إحرامها للحج؟ فقال: لا، هي على إحرامها، قلت: فعلیها هدی؟ قال: لا إلا أن تحب أن تطوع، ثم قال عليه السلام: أما نحن فإذا رأينا هلال ذي الحجة قبل أن نحرم فأتنا المتعة. صاحب جواهر فرموده: إنه كان ذلك لحكمة عدم ارادة معرفية الشيعة في ذلك

الوقت، شاید حضرت خواسته‌اند که قصه گم شود که شیعه‌ها معروف نشوند و یک چیز صاف به این نگفتند) بل يلوح من بعضها آثار ما ذكرنا خصوصاً خبر ابن بزيع عن الرضا عليه السلام. خوب از این روایت چطور می‌شود سر درآورد؟ پیداست که در مسأله گیری هست. از یک طرف می‌فرمایند: جعفر و موسی که دأب معصومین عليهم السلام این نبوده که اینطور از آباء و اجدادشان یاد کنند و از یک طرف به حضرت عرض می‌کند عامه موالیک اینطور می‌کنند یعنی این‌ها از شما گرفته‌اند، حضرت می‌فرمایند: لا اینطور نه، با اینکه عامه موالیک روایت دیگر دارد. خلاصه بحث این است که آیا این روایات را می‌شود با هم جمع کرد یا نه؟ مشهور جمع کرده‌اند در آن هفت قول و هر کسی یک چیزی گفته، اما اگر انسان به اینجا رسید که از این روایات انسان نمی‌تواند یک جمع عرفی بدست آورد اگر روایات را به عرف عرضه کنیم اینطور برداشت می‌کنند، اگر نتوانست بحث اصل عملی می‌آید و عرائضی که شد.

## جلسه ۷۹۷

### ۲۷ ربیع الثانی ۱۴۳۶

صحبت شد که مقتضای اصل عملی در این مسأله چیست و مقتضای اخبار چیست؟ مقتضای اصل عملی کم و بیش قدری صحبت شد. در اینجا قبل از بحث از مقتضای اخبار بعضی فرموده‌اند اینجا دو تا امر دیگر هست: یکی مقتضای اصول لفظیه و یکی مقتضای قاعده. اصول لفظیه یعنی عمومات و اطلاقات و مراد از قاعده بحث تزاحم است. فرموده‌اند اما مقتضای اصول لفظیه ایضاً همین است که شخصی که احرام بست برای عمره تمتع و حالا بخواهد عمره تمتع را تمام کند و احرام حج تمتع ببندد یک مقداری از حج از او فوت می‌شود یا کل عرفه و یا رکنی از عرفات را درک می‌کند. در اینجا گفته‌اند مقتضای اصول لفظیه و اطلاقات و عمومات این است که انسان باید حج را کامل انجام دهد و اگر نمی‌تواند کامل انجام دهد فایده‌ای ندارد یعنی این شخصی که دارد حج تمتع می‌کند یعنی عمره تمتع کامله و حج تمتع کامل، جزء حج تمتع کامل این است که از ظهر روز عرفه در عرفات باشد و اگر نمی‌رسد ظهر روز عرفه به عرفات این حجش حج نیست و مقتضای اینکه

عمومات و اطلاعات می‌گوید حج این است و اگر نتواند آن را انجام دهد می‌گوید این آن نیست که به آن امر شده و مأتی به غیر از مأمور به است. مأمور به این است که از اول زوال روز عرفه در عرفات باشد و فرمودند پس مقتضای اصول لفظیه با مقتضای اصل اشتغال ذمه یقینی که برائت یقینی می‌خواهد، ذمه این شخص یقیناً مشتغل شد به اینکه عمره تمتع کامله و حج تمتع کامل انجام دهد، و قتیکه نتواند کاملاً این حج را به انجام برساند ذمه‌اش مشتغل شده بوده یا به حجة الإسلام یا به نذر یا اجاره و الآن یک حج تمتع کامل را نمی‌تواند انجام دهد، پس اشتغال ذمه یقینی برائت یقینی می‌خواهد و با شک برائت ذمه یقینی حاصل نمی‌شود، شک است و یقین به برائت نیست. گفته‌اند تطابق پیدا کرده است در اینجا اصول لفظیه با اصل اشتغال. مورد تأمل در این فرمایش این است که مقتضای اصل لفظی همین است. درست است یعنی اینجا ظاهراً بحثی نیست. یعنی و قتیکه گفته شد حج تمتع و بعنوان حجة الإسلام و یا هر چیزی دیگر واجب شد باید کامل انجام دهد، اگر بنخواهد عمره تمتع را تمام کند کامل نمی‌تواند حج را انجام دهد و لو نتواند به عرفات از اول ظهر نرسد این آن حج کامل نیست، سابقاً صحبت شد خصوصاً متأخرین که تقریباً بر این تسالم دارند که در مرکبات ارتباطیه اقل و اکثر اگر به اشتغال رسید و به اصل عملی رسید اگر موضوع شک شد این مصداق اقل و اکثر است ارتباطیات مثل استقلالیات قدر متیقن از اشتغال واجب است امتثالش، شک در مقدار اشتغال است نه شک در امتثال است. اگر هم وجداناً شک در امتثال باشد که هست موضوع ندارد شرعاً این شک در امتثال چرا؟

**لسببیه الشک فی مقدار الاشتغال.** شخص ابتداءً باید از اول ظهر در عرفات باشد حالا اگر نشد که اینطور باشد آیا این هم واجب است که از اول ظهر در

عرفات باشد یا نه؟ شک در اشتغال است و مقتضای اشتغال در ما نحن فیه نیست، چون اگر ما حل کردیم که مرحوم شیخ انصاری و دیگران حل کرده‌اند که در ارتباطیات مثل غیر ارتباطیات و استقلالیات، دوران امر بین اقل و اکثر شد اقل مسلّم و محرز است، آن است که اشتغال یقینی به آن است و نسبت به اکثر در وقتی که موضوع شک باشد اشتغال یقینی به اکثر اصلاً نیست تا اینکه برائت یقینیه بخواهد. مقدار اشتغال یقینی آن است که برائت یقینی می‌خواهد. این شخص شک می‌کند که آیا حالا که به عرفات نمی‌رسد آیا حج را تبدیل کند به حج افراد و یا همین قدری که می‌رسد را انجام دهد؟ یعنی اگر نوبت رسید به اصل عملی، یعنی موضوع شک در وظیفه شد که این وظیفه‌اش الآن چیست؟ اینجا که نمی‌رسد به عرفات کامل آیا باز هم حج تمتع برای همچنین شخصی عرفات کامل است، پس حج تمتع نمی‌تواند بکند تا تبدیلهش کند به حج افراد یا نه در این حالی که نمی‌رسد به عرفات کامل، در اینجا آن قدری را که می‌رسد انجام دهد و قدر متیقن آن مقداری که می‌رسد را انجام دهد و شک در این است که در همچنین حالی عرفات کامل آیا واجب است یا نه؟ این بحث ارتباطیات است که در وضوء و غسل و صلاه و صوم و حج و همه جا هست که اگر ارتباطی شد آیا با استقلال فرقی می‌کند؟ اگر گفتیم در استقلالیات رفع ما لا یعملون اکثر را می‌گیرد و ارتباطیات هم مثل استقلالیات می‌مانند که فرموده‌اند و خود همین آقایان مکرر در ارتباطیات در شک در جزئیت، شرطیت و مانعیت و قاطعیت برائت قائل شده‌اند که این هم یکی‌اش است. پس مقتضای اصل لفظی این هست اما مقتضای قاعده اشتغال و اصل اشتغال در جائیکه شک موضوع حکم باشد اصل برائت است نه اشتغال.

امر دوم که اینجا فرموده‌اند گفته‌اند مقتضای قاعده این است که مطابقاً للأصول اللفظیة آن هم باید حج کامل انجام دهد و وقتیکه نمی‌تواند حج کامل انجام دهد مبدل به افراد می‌شود چون می‌تواند افراد کامل انجام دهد. وظیفه‌اش حج تمتع بوده اما حالا نمی‌تواند. اگر عمره را بخواهد کامل انجام دهد حج کامل نمی‌شود و یک تکه از حج سائبده می‌شود و قطع می‌شود آیا این سبب می‌شود که از الآن مبدل شود به حج افراد؟ فرموده‌اند مقتضای قاعده یعنی تزاحم هم همین است. تزاحم این است که دو تا وظیفه است، تعارض این است که یک چیز است که نمی‌دانیم این یا آن است. یک فرمایش معصوم علیه السلام فرموده‌اند که دو گونه نقل شده، یکی اش یقیناً خلاف واقع است و یکی اش یقیناً واقع است که نمی‌دانیم این یا آن، **اشتباه الحجة بلا حجة و اشتباه الصدق بالكذب، اشتباه الواقع بغير الواقع** که این تعارض است. تزاحم این است که دو تا چیز است که هر دو کامل لازم است، مکلف در شرائطی قرار گرفته که نمی‌تواند هر دو را انجام دهد، نمی‌تواند هم نماز را در وقت بخواند و هم ازاله نجاست از مسجد کند و هر دو هم واجب فوری است چون آخر وقت است، اگر می‌توانست هم نمازش را قبل از تمام وقت انجام دهد و هم ازاله نجاست کند هر دو واجب و فوری است اما نمی‌تواند کدام مقدم است؟ یا دو حرام است که مضطر به یکی است، یا یک واجب و یک حرام است، یا واجب را ترک کند و یا حرام را مرتکب شود که این‌ها را می‌گویند تزاحم. گفته‌اند در ما نحن فیه تزاحم است. چرا؟ چون این شخص احرام بست که عمره تمتع کند و وظیفه‌اش هم عمره و حج تمتع است، حالا که احرام بست به نیت عمره تمتع شرائط طوری شد که اگر بخواهد عمره تمتع را کامله انجام دهد، حج تمتع را نمی‌تواند کامل انجام دهد، اما اگر نیت عمره تمتع را تبدیل

کند به حج افراد و برود به عرفات هم حج افراد کامل می‌تواند انجام دهد و هم بعد از حج می‌تواند یک عمره مفرده کامله بجا آورد. یدور الأمر بین اینکه عمره تمتع را کامل انجام دهد و حج تمتع ناقص باشد و یا بین اینکه حج افراد و عمره مفرده را کاملاً انجام دهد، و قتیکه دوران بین این دو تا شد که تمتعش را ناقص انجام دهد و یا افراد را کامل گفته‌اند ولو وظیفه این تمتع بوده، اما الآن نمی‌تواند تمتع را کامل انجام دهد در همچنین حالی حج افراد کامل و بعدش عمره مفرده کامله یا اهم است در باب تزاحم و یا محتمل الاهیة است، پس مقتضای قاعده تقدیم اهم بر مهم یا تقدیم محتمل الاهیة بر غیر محتمل الاهیة این است که حج افراد کامل و عمره مفرده کامل انجام دهد، لازمه‌اش چیست؟ این است که نیتش را از تمتع مبدل کند به حج افراد کامل و بعد هم عمره مفرده.

در اینجا دو تا عرض هست: یک عرضی که بین آقایان متسالم علیه است و یک عرضی که مکرر سابقاً صحبت شد. اما عرضی که متسالم علیه بین آقایان است این است که در جایی که اهمیت باشد حج افراد کامل و عمره مفرده کامل را می‌تواند این انجام دهد اما لازمه‌اش تبدیل نیت است و نیت رکن در عبادت است، این تبدیل دلیل می‌خواهد، به چه دلیل این تبدیل برای این جائز است؟ هر جا که شارع گفت که تبدیل کن اشکالی ندارد چون در عبادات تبدیل خلاف اصل است. در باب صلاة شخصی نماز ظهر نخوانده خیال کرد خوانده و شروع کرد به نماز عصر خواندن در اثناء نماز عصر که نماز را به نیت عصر شروع کرد یادش آمد که نماز ظهر نخوانده، دلیل گفته ولو این تکه از نمازی که گذشت و خواندی به نیت عصر اما نیت را مبدل به ظهر کن و از لاحق به سابق تبدیل کن و به نیت ظهر تمام کن و ظهر حساب

می شود و بعد عصر را بخوان اما اگر برعکس بود دلیلی نداریم و فقهاء می گویند نه. شخص به خیالش نماز ظهر نخوانده به نیت نماز ظهر شروع کرد شروع که کرد یادش آمد که نماز ظهر را خوانده آیا نماز را به نماز عصر تبدیل کند؟ نه، یک تکه اش را به نیت نماز ظهر خوانده، به چه دلیل با تبدیل آن تکه ای که به نیت نماز ظهر خوانده می شود عصر؟ لهذا فرموده اند: نه، این خلاف قاعده است. تبدیل خودش یک دلیل خاص می خواهد. در تبدیل متأخر به سابق، چه اداء باشد سابق و چه قضاء دلیل داریم، اما در تبدیل سابق به لاحق چون دلیل نداریم و نیت رکن است خلاف اصل است. این نیت کرده که عمره تمتع انجام دهد احرام هم به نیت عمره تمتع بسته حالا بخواند آن را مبدل به حج افراد کند چون حج افراد کامل است و آن ناقص دلیل می خواهد. **إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ**. این تبدیل دلیل می خواهد و این فاقد دلیل است و این یک لازمه دارد که آن دلیل ندارد.

یکی دیگر اینکه خود آقایان ملتزم هستند که المقدم زماناً یکی از اسباب تقدیم در تزاحم است. یعنی اگر کسی نمی تواند در نماز ظهر و عصر هر دو را ایستاده بخواند یکی را باید نشسته بخواند، ماه رمضان یا باید روز اول یا روز دوم را روزه بگیرد آقایان گفته اند جائز نیست **والمقدم زماناً یجب تقدیمه** و اینکه نمی تواند دو نماز را ایستاده بخواند اولی که ظهر باشد را باید ایستاده بخواند. چرا؟ چون تکلیف فعلی الآن در او هست. چون تکلیف به نماز عصر ایستاده بعد از فراغ از اداء نماز ظهر است، پس نماز ظهر را ایستاده می خواند و قتیکه نوبت به نماز عصر رسید چون قدرت ندارد نشسته می خواند.

بنابراین این شخص که نیت عمره تمتع کرده است اگر قدرت دارد الآن بر عمره کامل چون احرام عمره تمتع را بسته و الآن هم می تواند عمره کامل را



انجام دهد، در تراحم خود همین را باید کامل انجام دهد، بعد که کامل انجام داد نمی‌تواند حج تمتع را کامل انجام دهد، هر چقدر که می‌تواند انجام بدهد بنابر اینکه المتقدم زماناً يجب تقدیمه، چون المتقدم زماناً است.

یکی دیگر مسأله محتمل الاهیة است که مکرر عرض شد که آقایان مکرر در بحث آورده‌اند و چون مرتب آقایان فرموده‌اند شاید برای انسان سخت می‌شود که در آن تأمل کند، اما ما الدلیل؟ محتمل الاهیة می‌گوید محتمل، اگر شارع امری فرموده که من قادر بر تمام آن امر نیستم بلکه قادر بر بعضی‌اش هستم، دو امر است که قادر بر هر دو نیستم و قادر بر یکی هستم، اگر این یقیناً از آن دیگری اهم است عند الشارع که این را باید مقدم بدارم، اما اگر من احتمال می‌دهم که این عند المولی اهم باشد، احتمال می‌دهم یعنی شک دارم یعنی لا اعلم، رفع ما لا يعلمون چرا اینجا را نگیرد، یعنی لم یصل لی بیان اهمیت که اگر اهمیت احراز نشود تخییر است و گیری ندارد. محتمل الاهیة یعنی ما احتمال اهمیة واقعاً عند الله، این را احتمال می‌دهد که از آن اهم باشد، اما احتمال نمی‌دهم که آن اهم باشد یا متساویند در اهمیت یا این اهم است، فرموده‌اند واجب است تقدیم این و بهتر است. احتمال یعنی لا يعلمون و رفع یعنی لا يعلمون و رفع ما لا يعلمون را که جاهای دیگر را می‌گیرد، چرا اینطور جا را نگیرد؟ من احتمال می‌دهم که حج افراد و عمره مفرده اهم باشد از عمره تمتع و حج تمتع ناقص، به چه دلیل این مقدم است؟ رفع ما لا يعلمون، اگر رفع ما لا يعلمون شد مخیر می‌شویم که همه جا همینطور است و از شیخ به بعد همین است و میرزای نائینی مطلب را روشن بیان کرده‌اند که چرا محتمل الاهیة مقدم است؟ ایشان فرموده‌اند: اگر این را انجام دهم یقیناً امثال شده و اگر دیگری را انجام دهم شک در امثال دارم، پس اینکه یقیناً

امثال با آن تحقق پیدا می‌کند يجب تقدیمه تا آنکه شک در امثالش دارم. الجواب: این همان مسأله‌ای است که از اول تا آخر فقه آقایان در ارتباطیات فرموده‌اند که یکی سبب و دیگری مسبب است. اگر دیگری را انجام دهم شک دارم در امثال، چون احتمال می‌دهم که این اهم باشد، وقتی که احتمال می‌دهم رفع ما لا یعلمون می‌گوید این اهم نیست چون نمی‌دانم که اهم است و لا یعلمون است پس اهم نیست. وقتیکه اصل برائت در اینجا جاری شد، دیگر وجداناً شک در امثال آن دارم ولی تعبداً شک در امثال ندارم مثل جاهای دیگر. اولاً این بنابر اینکه محتمل الاهمیة باشد، به چه دلیل؟ شاید حج تمتع محتمل الاهمیة باشد. فرموده‌اند اگر یک حج افراد کامل و یک عمره مفرده کامل انجام دهد یقیناً درست است احتیاج به تبدیل نیست دارد، از کجا یقیناً درست است؟ محتمل الاهمیة می‌گویند در جایی که احتمال اهمیت در این داده شود و نه در آن، اما در هر دو احتمال اهمیت داده شد باز برگشتش به تخییر است.

پس بالتیجه مقتضای اصل عملی همان تفصیلی بود که سابقاً صحبت شد و مقتضای اخبار هم که یک روایتش را خواندم که ما همین دو تا را داریم، اما یک چیز دیگر بنام اصل اشتغال و مقتضای اصول لفظیة، ولی ما نمی‌دانیم اینجا اصول لفظیة چیست؟ و مقتضای قاعده هم اشتغال باشد خلاف قاعده است و بالتیجه ارتباطی است و اقل و اکثر است و مقتضای قاعده برائت است نه اشتغال و اگر بحث تراحم آمد احتمال اهمیت در هر دو داده می‌شود، گذشته از اینکه تبدیل یک حکم شرعی است که عند الشارع یتبدل و یجب علی المکلف التبدیل که این دلیل می‌خواهد و اینجا فاقد است.

## جلسه ۷۹۸

۲۸ ربیع الثانی ۱۴۳۶

در این مسأله همانطور که صاحب عروه فرمودند روایات مختلف از معصومین علیهم السلام وارد شده، مرحوم صاحب وسائل در وسائل، در ابواب اقسام الحج، باب ۲۰ و ۲۱ بیش از بیست روایت نقل فرموده‌اند که این مسأله مکرر از متعدد از معصومین علیهم السلام سؤال شده و جواب‌های مختلف فرموده‌اند. من یک فهرست سریع را بیان می‌کنم آقایان خواستند مراجعه کنند. خیلی از این روایات یا اکثرش سنداً معتبر است. یکی را که بحث کرده‌اند بعد بحث سندیش را عرض می‌کنم. روایات را اجمالاً می‌خوانم:

۱- روایت میثمی از حضرت سؤال می‌کند همین که گذشت و روایتش خوانده شد، می‌پرسد که کسی احرام بسته و می‌خواهد عمره کند اگر عمره کند تا چه وقت حق دارد که عمره تمتع را انجام دهد؟ **ما لم یخف فوت الموقفین، عرفات و مشعر (مزدلفه)**. این یک روایت که تحدید کرده‌اند که فوت موقفین نشود که اگر بگوئیم فوت موقفین ظاهرش این است که هر دو موقوف که اگر مشعر را درک کند فوت موقفین نشده است. فوت موقفین یعنی نه

عرفات و نه مشعر.

۲- در مکاتبه محمد بن مسرور عن أبي الحسن الثالث عليه السلام همین سؤال را کرده که اگر بخواهد عمره تمتع را تمام کند تا چه موقع حق دارد که اگر آن حد نباشد باید نیتی که با عمره تمتع کرده، احرامش را مبدل کند به حج افراد. حضرت فرمودند: **ويحرم بحجته ويمضى إلى المواقف ويفيض مع الإمام**. موقف یعنی عرفات و ما باشیم و این روایت باید به عرفات برسد. اگر نمی‌رسد تبدیل کند عمره تمتع را به حج افراد. (همان باب ۲۰ ح ۱۶) در این روایت می‌گوید پنج دقیقه قبل از غروب هم که برسد مزی إلى الموقف صدق می‌کند و مغرب هم که شد راه می‌افتد بطرف مشعر.

۳- صحیحة ابن بزيع عن الرضا عليه السلام اینطور دارد: **زوال الشمس من يوم التروية**، اگر تا ظهر روز ترویه است که عمره‌اش را تمام کند (تمتع را) و بعد احرام حج تمتع ببندد و برود به عرفات، اما اگر ظهر روز ترویه شد، نه احرام عمره تمتع مبدل می‌شود به حج افراد، ببینید روایات چقدر مختلف است. (باب ۲۱ ح ۱۴).

۴- صحیحة أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام، راجع به خانمی سؤال کرده که مانع پیدا کرده چکار کند؟ حضرت فرمودند: **وتلحق الناس بمنى**، یعنی این خانم اگر پاک می‌شود و می‌تواند عمره تمتع را تمام کند و بعد احرام حج ببندد و برسد ولو اواخر شب به منی (شب عرفه) اینجاست که عمره تمتع را تمام کند، اما اگر شب عرفه به منی نمی‌رسد، نه عمره تمتع را مبدل به افراد کند. (همان باب ۲۰ ح ۳).

۵- صحیحة عبد الرحمن بن حجاج عن أبي عبد الله عليه السلام: **تنظر ما بينها وبين التروية فإن طهرت فلا يدخلن عليه التروية إلا وهي محرمة**. اگر روز هشتم شد و

هنوز پاک نشده آن وقت احرام عمره تمتعش را مبدل می کند به حج افراد یا عمره تمتع نمی کند و همانجا با همان احرام می رود به عرفات (همان احرامی که به نیت عمره تمتع کرده).

۶- صحیحہ علی بن یقطين از حضرت کاظم علیه السلام و روایت اسحاق از حضرت صادق علیه السلام که اینها این دو تعبیر دارد: **وحد المتعة إلى يوم العرفة** و آن دیگری دارد: **وإنما المتعة إلى يوم التروية**. می خواهم عرض کنم صاحب عروه فرمودند اخبار خیلی مختلف است در این مسأله، چطور تعبیرهای مختلفی دارد. (باب ۲ ح ۹ و ۱۱).

۷- صحیح عیسی بن القاسم عن أبي عبد الله علیه السلام عن المتمتع يقدم مكة يوم التروية صلاة العصر، تفوته المتعة؟ (آیا باید تمتعش را به حج افراد تبدیل کند؟) قال علیه السلام: لا، ما بينه وبين غروب الشمس (باب ۲۰ ح ۱۰).

۸- صحیح محمد بن مسلم عن أبي عبد الله علیه السلام إلى السحر من ليل العرفة یعنی اگر حتی شب عرفه رسید و هنوز سحر نشده می تواند طواف کند و رکعتین و سعی و تقصیر کند، عمره تمتع را انجام دهد و بعد هم نیت حج کند و احرام کرده برود به عرفات، اما اگر سحر شب عرفه شد، نه.

۹- صحیحة جميل بن درّاج عن أبي عبد الله علیه السلام، المتمتع له المتعة إلى زوال الشمس من يوم عرفة. (باب ۲۰ ح ۱۵).

یک مسأله است و این همه روایات مختلف که وقت ضیق چه موقع است که ۹ - ۱۰ قسم است که شاید بیش از این هم باشد. اگر تعرض شد یا باید قائل به تخییر شویم که مشهور قائل نیستند در تعارض به تخییر که با حرفهائی که مرحوم شیخ در آخر رسائل بحث کرده اند و یا اینکه قائل به تعارض شویم که تساقط می شود و ما می شویم کأنه از معصوم علیه السلام در این

مسأله چیزی نداریم، آن وقت همان مباحث اصل عملی می آید که ابتداءً صحبت شد.

این یک فهرستی از روایاتی که صاحب عروه فرمودند که اشدّ الاختلاف دارد. حالا خود صاحب عروه می خواهند یک قول را انتخاب کنند و جواب از این اختلافها را بدهند. حرف ایشان ظاهراً بد نیست، عبارت ایشان را می خوانم:

عروه فرمودند: **والاقوی احد القولین الأولین**، هفت تا قول صاحب عروه نقل کردند، قول اول این بود که درک کند کامل روز عرفه را، از اول زوال تا غروب روز عرفه، اگر اول ظهر به عرفات نمی رسد مبدل کند عمره تمتع را به حج افراد. قول دوم این بود که عرفات را درک کند ولو چند دقیقه به آخر روز. صاحب عروه می فرمایند اگر درک نمی کند عرفه را از زوال تا مغرب ولو بعد از زوال به دو ساعت درک کند فایده ای ندارد و حجتش را مبدل به حج افراد کند. قول سوم این است که اگر آخر روز عرفه را درک کند که رکن است از عرفات، آن هم عمره تمتع را تمام کند و برسد به عرفات ولو چند دقیقه قبل از غروب اینجا هم مبدل نکند به حج افراد. ایشان می فرمایند چرا یکی از این دو قول را می گوئیم؟ می خواهند بگویند تمام اقوال و روایات برگشتش به اینهاست. می خواهند جمع عرفی کنند).

**لجملة مستفیضة من تلك الأخبار، فإتّما يستفاد منها على اختلاف الستهم**  
(ایشان می خواهند بگویند والحاصل این روایات را که با هم نگاه کند که معظمش را خواندم) **إِنَّ الْمَنَاطَ فِي الْإِتْمَامِ** (عمره تمتع را تمام کند و احرام ببندد برای حج و برود به عرفات برای حج تمتع، نه اینکه تبدیل به حج افراد کند)  
**عدم خوف فوات الوقوف بعرفة**. ملاک این است که به عرفات برسد. یکی از

روایات را صاحب عروه ذکر کرده‌اند:

منها: قوله عليه السلام في رواية يعقوب بن شعيب الميثمي: لا بأس للتمتع إن لم يحرم من ليلة التروية متى ما تيسر له، کسی که نیت عمره تمتع کرده و احرام بسته در میقات برای عمره تمتع و آمده به مکه مکرمه اگر شب ترویه نرسید که احرام حج ببندد، یعنی روز هفتم ذیحجه عمره تمتعش تمام نشد حضرت فرمودند: هر وقت که شد یعنی سحر، صبح، عصر ترویه، شب عرفه سحر عرفه، روز عرفه) ما لم يخف فوت الموقفين. ملاک این است که به عرفات و مشعر برسد. این ما لم يخف ظهور در تعلیل دارد که ملاک اینکه عمره تمتعش را به هم نزنند و مبدل نکند به حج افراد این است که خوف فوت موقفین نباشد که اگر شد، آن وقت عمره تمتع را به هم بزنند و نیت حج افراد کند.

عروه فرموده وفي نسخة: لا بأس للتمتع أن يحرم ليلة عرفة. یعنی اگر روز ترویه هم شب شد و عمره تمتع نکرده بود هنوز و شب عرفه شد، شب عرفه عمره تمتع را تمام می‌کند، اگر می‌رسد شب عرفه که احرام حج تمتع کند لا بأس.

این روایت مکرر از صاحب مسالک شهید گرفته تا محقق اردبیلی تا صاحب مدارک و مجمع الفائده که سندش معتبر نیست، ما چطور این را ملاک قرار می‌دهیم برای همه روایات و ارجاع به این بکنیم چون شبه تعلیل است، ما لم يخف فوت الموقفين. افراد سند همه خوبند إلا یک نفر و آن اسماعیل ابن مَرَّار است. این توثیق صریح ندارد و تضعیف هم کسی او را نکرده با اینکه روایات بسیاری در فقه دارد و هیچکس نگفته که ضعیف است اما کسی هم نگفته ثقةً فقط یک توثیق دارد که مشهور آن را قبول ندارند و آن اینکه از رجال تفسیر علی بن ابراهیم است، اگر کسی آن را قبول دارد بله این خودش

توثیق است ولی غالباً این را قبول ندارند و می‌گویند علی بن ابراهیم ظاهر عبارتش در مقدمه این نیست که تمام اسناد در این کتاب معتبر هستند ظاهرش این است که شیوخش معتبرند و این روایت را ایشان از کسانی گرفته که آنها ثقه هستند که بالتیجه بحث مبنائی است.

یک مشت از آقایان متأخرین گفته‌اند اگر یک مشت قرائن را پیش هم بگذاریم کشف می‌شود که اسماعیل بن مرار آدم خوب و معتبری بوده. نیم خط از فرمایش شیخ انصاری را می‌خوانم و رد می‌شوم. در کتاب قضاء و شهادات بمناسبتی یک روایتی در مسأله‌ای نقل می‌کنند ص ۲۷۲، ایشان اسماعیل بن مرار را ذکر کرده‌اند و فرموده‌اند: **الذي حُكي عن التعليقه** (وحید بهبهانی، که استاد اساتید شیخ انصاری است) **غير واحدة من الإمارات علی وثاقته**. نتیجه اسماعیل بن مرار علی الظاهر معتبر است، خصوصاً عند المتأخرین، متقدمین هم که غالباً به روایاتش عمل کرده‌اند. این بحث سندش که اگر همین مقدار یکفوی فیها، تفسیر علی بن ابراهیم می‌تواند یک مؤید باشد اگر کسی قائل به آن نباشد، البته حرف بیش از این می‌خواهد.

یک اشکال دلالی در مسأله کرده‌اند که گفته‌اند این روایت ربطی به ما نحن فیه ندارد. در روایت از حضرت سؤال می‌کند که شخص احرام حج تمتع نبسته، احرام حج را تا چه موقعی می‌تواند ببندد؟ و نمی‌گوید در عمره است. اول سوال عمره کرده و مانده، از حضرت سؤال می‌کند که احرام حج تمتع آخرش چه موقع است؟ بحث عمره تمتع نیست که نهایتش چه موقع است؟ تکه شاهد را که صاحب عروه نقل کرده‌اند می‌خوانم: حضرت فرمودند: **لا بأس للمتمتع أن يحرم من ليلة التروية متى ما تيسر له**. از شب ترویه به بعد احرام حج را ببندد ما لم يخف فوت الموقفين. احرام حج است و ربطی به عمره ندارد.



پس روایت از ما نحن فيه اجنبی است.

اینجا دو جواب دارد که صاحب عروه و غیر ایشان که به روایت استناد کرده‌اند، این اشکال وارد نیست، اولاً: دارد از حضرت سؤال می‌کند که چه موقع می‌تواند احرام حج تمتع را ببندد؟ آن هم که در عمره تمتع است می‌خواهیم ببینیم اگر عمره تمتعش را تمام کرد و احرام حج خواست ببندد تا چه موقع وقت دارد. چه فرقی دارد؟ ولو مورد سؤال از حج تمتع است.

ثانیاً: این ما لم یخف فوت الموقفین ظهور در تعلیل دارد یعنی ظاهرش این است که ملاک این است که به موقفین برسد چه برای احرام حج باشد و چه برای احرام تمتع باشد. پس دلالتش هم اشکالی ندارد.

حالا صاحب عروه می‌خواهند بفرمایند این روایات مختلف پس چه هستند، حالا که ملاک این است که به موقفین برسد باید به عرفات برسد یا قول اول یا قول دوم. واما الأخبار المحدودة بزوال يوم الترویة أو بغروبه أو بلیلة عرفة أو سحرها فمحمولة علی صورة عدم إمكان الإدراک إلا قبل هذه الأوقات، فإِنَّه (درک موقفین) مختلف باختلاف الأوقاف والاحوال والاشخاص (که البته این‌ها خلاف اصل است و دلیل می‌خواهد. و یک احتمال دیگر هم دارد که برای تقیه باشد) ویمکن حملها علی التقیة إذا لم یخرجوا مع الناس يوم الترویة (مردم عادة خصوصاً عامه روز ترویة می‌روند بطرف عرفات و شب عرفه را هم در منی می‌مانند، اگر بنا شد که شیعه‌ها دیر بروند مشخص می‌شود که این‌ها شیعه هستند و اذیت می‌کرده‌اند. صاحب حدائق قویاً این فرمایش را تأیید کرده‌اند در همین مسأله که یکی دو خط از حدائق را می‌خوانم: ج ۱۴ ص ۳۶۰، در همین مسأله فرموده: والظاهر عندی فی اختلاف هذه الأخبار إنَّما هو الحمل علی التقیة من أنَّهم عليهم السلام كثيراً ما یلقون الاختلاف بین الشیعة فی الأحكام

بما یرونه من المصلحة وإن لم یکن شیء منها مذهباً للعامة. صاحب حدائق مبنایشان این است که در تقیه لازم نیست وقتیکه امام می گویند اینطوری انجام دهید و ما می گوئیم تقیه فرموده چون بعض عامه فتوایش اینطور است، صرف اینکه شیعه ها یک طور نباشند و یک رنگ نباشند تا بلا سرشان آید. البته خود مسأله تقیید خلاف اصل است که امر صادر شده نه برای حکم واقعی بلکه جهت صدور تقیه است، این یا باید یک قرینه حالیه داشته باشد و یا یک قرینه مقامیه، یعنی نمی شود حمل بر تقیه کرد که بنابراین نیست هر چند که مبنای صاحب حدائق این است که زود حمل بر تقیه می کنند که اول حدائق هم مفصل بیان کرده اند. اما بنابراین نیست، بنابراین است که هر حکمی که از معصوم علیه السلام صادر می شود ظاهرش بیان حکم واقعی است نه قضیه خارجی، نه چون خارجاً تقیه بوده اینطور فرموده اند. بله در دو صورت حمل بر تقیه می کنیم: ۱- جائی که قرینه حالیه باشد، یعنی مسأله یک مسأله ای باشد کثیره الابتلاء که اگر طبق حکم واقع شیعه عمل کنند و عامه یک حکم دیگری دادند زود معلوم می شود که این ها شیعه هستند مثل مسأله غروب و مغرب در افطار ماه مبارک رمضان. عامه با غروب افطار می کردند و هم نماز مغرب را می خواندند، اگر بنا شد که شیعه مقید شود که ربع ساعت کمتر یا بیشتر بعد از غروب افطار کند که آدم ها دارند افطار می کنند چرا این افطار نمی کند، یا ایستاده اند برای نماز مغرب ولی این نماز مغرب نمی خواهد پس زود مشخص می شده که شیعه است. این قرینه حالیه است که روایاتی که گفته است که غروب ملاک است، حمل بر تقیه می شود بخاطر این قرینه حالیه که زود کشف می شود. یا اینکه قرینه مقالیه باشد در کار مثل روایات جراب النوره، وگرنه اصل این است که حمل بر تقیه نکنیم. فرمایش صاحب عروه بد نیست

و آن این است که چون وقتیکه آن روایت اگر معتبر بود و نظائری هم داشت که می‌گوید ملاک درک موقوفین است، این روایات دیگر بخاطر قرینه حالیه که خارجاً رفتن به عرفات مختلف است، حمل بر این جهت می‌شود بخاطر قرینه حالیه، لهذا حرف صاحب عروه بد نیست گرچه یک شهرتی هم در کار نیست که انسان بخواهد بگوید از این اعراض شده و به آن عمل شده. همه این اقوال سبعه را هم عده‌ای از اعاضم قائل بودند.

پس بالنتیجه ملاک آنطور که صاحب عروه فرمودند و معلقین بر عروه غالباً این را پذیرفته‌اند همین است که ملاک این است که می‌خواهد عمره تمتع انجام دهد و احرام حج تمتع ببندد تا چه موقع حق دارد تا وقتیکه به موقوفین برسد.

## جلسه ۷۹۹

### ۲ جمادی الأول ۱۴۳۶

مرحوم شیخ طوسی در استبصار و تهذیب این دو صحیحہ را پشت سر ہم نقل فرموده صحیحہ عبد الله بن المغیرة و جمیل که ظاهر در این بود که حضرت فرمودند: إذا أدرك مزدلفة فوقف بها قبل أن تزول الشمس يوم النحر فقد أدرك الحج، اینکه می گوید اگر اضطراری دوم مشعر را درک کند (اضطراری اول مشعر شب عید است و اختیاری مشعر بین الطلوعین عید است، و اضطراری دوم مشعر بعد از طلوع شمس یا زوال شمس است. صحیحہ جمیل هم شبیه همین بود: من أدرك المشعر الحرام يوم النحر من قبل زوال الشمس فقد أدرك الحج. مرحوم شیخ طوسی این دو روایت را نقل کرده اند، ایشان اینطور فرموده اند که دیروز عرض شد بواسطه این دو صحیحہ می شود جمع دلالی درست کنیم بین این دو صحیحہ و بقیه روایات مختلفه و حمل این دو صحیحہ بر آن چیزی که یا نص است و یا أظهر که ادرك الحج یعنی حجة الإسلام درست است و آنهائی دیگر که می گوید يوم الترویة یا لیلة عرفة و زوال عرفه را حمل کنیم بر درجات فضیلت. مرحوم شیخ طوسی این

را نپسندیده‌اند و بعد از نقل این دو صحیحه فرموده‌اند در استبصار و تهذیب:  
 (استبصار ج ۲ ص ۳۰۴ و در تهذیب ج ۵ ص ۲۹۱) فهذان الخبران یحتملان شیئین احدهما أن من أدرك المزدلفة قبل زوال الشمس فقد أدرك فضل الحج وثوابه (یعنی حجش باطل است ولی ثواب حج را به او می‌دهند) دون أن يكون المراد بهما أن من أدركه (قبل زوال العيد مشعر را) فقد سقط عنه فضل حجة الإسلام (ایشان می‌خواهند بفرمایند فقد أدرك الحج، یعنی ثواب الحج نه اینکه حجة الإسلام حساب است، نه نیست). و یحتمل أيضاً أن يكون هذا الحكم مخصوصاً بمن أدرك العرفات ثم جاء إلى المشعر قبل الزوال، فقد أدرك الحج (یعنی این مال کسی است که اختیاراً عرفات را کاملاً درک کرده و به مشعر نرسیده مگر قبل از ظهر روز عید، ولی هیچ قرینه‌ای نه در این روایت و روایت قبل بر این مطلب نیست که این مال کسی است که أدرك العرفات) لأن من تكون هذه حاله (عرفات اختیاری را درک کرده، خوب احد الموقفین را درک کرده و گیری ندارد) فقد أدرك احد الموقفین في وقته فقد تم حجه. بعد مرحوم شیخ طوسی فرموده‌اند: يدلّ علی ذلك (یک روایت اینطوری دلالت می‌کند عموم را خراب نمی‌کند مگر آن روایت عقد السلب داشته باشد) ما رواه موسى بن القاسم عن الحسن بن محبوب عن علی بن رئاب عن الحسن العطار عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إذا أدرك الحاج عرفات قبل طلوع الفجر (یعنی به اضطراری عرفات رسید، یعنی آمد به عرفات در حالی که شب عید شده بود) فأقبل من عرفات ولم يدرك الناس بجمع (مشعر) ووجدهم قد أفاضوا فليقف قليلاً للمشعر الحرام وليلحق الناس بمنى ولا شيء عليه. این دو احتمالی که شیخ طوسی بیان کردند و یک روایت هم مؤید آوردند که مراد آن دو صحیح از من أدرك الحج مال کسی است که عرفات را درک کرده باشد. بله این روایت

می تواند مؤید باشد اگر اصل مطلب تام باشد. اما اگر اصل مطلب اطلاق دارد و عموم دارد و من موصوله است آن وقت با آن اطلاق و عمومی که دارد ما این روایت را دلیل برای تقیید نمی دانیم. البته تقیید یک عقد السلب لازم دارد و دو مثبت یکی دیگری را تقیید نمی کند. این احتمالها را مرحوم صاحب وسائل از شیخ طوسی نقل کرده اند و سه احتمال دیگر هم صاحب وسائل نقل کرده اند. کثرت روایات و اختلاف روایات در این مسأله سبب شده که اعظم فقهاء متحیر شده اند که چگونه بین اینها را جمع کنند آیا تعارض است که برگردیم به اصول عملیه و یا نه یک طوری می شود از نظر عرف جمعش کرد.

صاحب وسائل بعد از نقل این دو صحیح فرموده اند: **أقول: حملهما الشيخ علی إدراک ثواب الحج وإن لم یسقط فرضه** که احتمال اول شیخ طوسی بود و جوّز (شیخ طوسی) **کونه مخصوصاً بمن أدرك العرفات أيضاً وهو بعيد** (که مراد از این روایت همان است که در آن روایت است) **ویمکن حمل الأول وما فی معناه** (روایت عبد الله بن المغیره) **علی التقیة** (که یکی از احتمالاتی بود که مکرر فرموده بودند که تقیه بحث فی محلهاست که شیعه را اذیت می کردند و حتی به قتل هم می رسیده و برای عمل به یک فرع فقهی بنا نبوده که یک فرد مؤمن کشته شود. اما عرض شد که تقیه همانطور که شیخ در رسائل فرموده اند و بناء فقه و فقهاء هم بر آن است جائی است که جمع دلالتی نباشد و تعارض شود و اگر شد که جمع دلالتی شود که شیخ طوسی خواسته اند جمع دلالتی کنند آن وقت نوبت به تقیه نمی رسد. احتمال دوم صاحب وسائل این است: **وعلی فوت شیء من الموقفین عمداً** (عجیب است که مرحوم صاحب وسائل اشکال کرده اند بر شیخ طوسی و فرموده اند وهو بعيد که شیخ طوسی فرموده است که احتمال دارد که این درک عرفات را هم کرده، حالا خود ایشان

می‌فرمایند اینکه روایت دارد که آن روایاتی که می‌گویند تام نیست حجش که مقابل این روایات است حمل شود بر اینکه یکی از دو موقف را عمداً ترک کرد، یعنی می‌توانسته بیاید و نیامده چون یکی از اجزاء حج است یکی وقوف به عرفات و یکی مشعر مسأله و بحث در جائی است که نمی‌رسد به هر دو، صاحب وسائل می‌فرماید: **وعلى فوت شيء من الموقفين عمداً**. خوب اگر عمداً باشد معلوم است که باطل است و گیری ندارد. یعنی حمل آن روایاتی که می‌گویند درست نیست. سوم این است که دیروز هم اشاره شد در مختلف ابواب فقه در باب وضوء غسل و تیمم گرفته تا صلاه و صوم و مختلف مسائل حج، این احتمال اخیر صاحب وسائل متعارف است نزد فقهاء) **وعلى نفي الكمال واستحباب الاعادة كما يأتي** و این دو صحیحه می‌گویند ادرك الحج، حجش درست است. آن روایاتی که می‌گویند باید عرفات را درک کرده باشد و بقیه امور را حمل بر مراتب کمال که حمل بر مراتب کمال در مختلف ابواب صدها مورد هست و استظهاری است که غالب فقهاء در بسیاری از موارد اینطور برداشت کرده‌اند. ما چقدر لا صلاه له داریم که حمل شده بر اینکه ثواب نماز به او نمی‌دهند و روایات مستفیضه شاید داریم که معنی متواتر است که کسی که در نماز حواسش جائی دیگر باشد لا صلاه له با اینکه اجماعی است که نمازش صحیح است و باطل نیست ولی ثواب نماز را به او نمی‌دهند و در بعضی روایات دارد که به او ثواب نصف یا ربع یا عشر را می‌دهند. یعنی نماز کامله نیست در صوم و وضوء و غسل و تیمم هم هست که به نظر می‌رسد که اینجا هم همین حرف بد نیست که هم موارد زیادی فقهاء علی اختلاف مشاربهم همین را برداشت کرده‌اند در نظائرش و هم به نظر می‌رسد که جمع عرفی باشد که حتی در اذهان عرف نسبت به چیزهای

مختلف، فرض کنید کسی یک مهمانی داده و همه چیز مرتب بوده ولی نمک سر سفره نبوده که مستحب است سر سفره نمک باشد برای ابتداء و انتهاء، حالا اگر کسی بگوید اینکه مهمانی نبود، یعنی چه؟ یعنی مهمانی کامل نیست و تقصیر در آن است، یا کسی عملی انجام می دهد که کم و زیاد کمالی دارد که این نقص حساب می شود که متعارف هم هست. انصافاً به ذهن می رسد که آن سه تا روایات معصومین در احکام شرعیه و هکذا در غیر احکام شرعیه که ما چقدر داریم که "لا ایمان لمن ... " یعنی ایمان کامل نه اینکه مؤمن نیست و کافر است و به نظر می آید که نفی کمال اقرب است چون نظائر هم زیاد دارد و اگر ما بخواهیم بگوئیم فی نفسه، ادرك الحج یعنی ثواب گیرش آمده و لم یدرك یعنی حجش باطل است شاید اظهر خلافش باشد یعنی اگر نص هم نباشد شاید خلافش باشد و لهذا عرض کردم هفت قولی که صاحب عروه نقل فرموده اند که گاهی سه قولش را یک فقیه فرموده بوده یعنی در سه کتاب سه گونه فرموده بوده، چون خود فقهاء هم مردد شده اند و از هر کدام یک طور برداشت کرده اند.

برگردیم به روایت عروه. فرموده اند: **وربما تحمل**، خود صاحب عروه اختیار کرده اند که اول فرمودند و آخر کار هم همین را تقویت می کنند که تمام این روایات و اقوال را که بررسی کردند فرموده اند یا باید عرفات را کاملاً درک کند و یا لا اقل رکنی از عرفات را درک کند و گرنه کسی که می داند که عرفات اختیاری را درک نمی کند از همان قبل حجش را مبدل به افراد کند و فایده ای ندارد که عرفات اضطراری را درک کند و فایده ای ندارد که اختیاری مشعر را درک کند برخلاف اینکه عرض شد که برداشت این است که حتی اضطراری دوم مشعر را هم درک می کند باز هم نمی تواند مبدل به افراد کند



(البته بحث علمی است و در مقام فتوی نیستم).

صاحب عروه فرموده‌اند: **وربما تحمل** (که هر کسی می‌گوید چه موقع باید احرام ببندد) **على تفاوت مراتب افراد المتعة في الفضل بعد التخصيص بالحج المندوب**. ایشان دو چیز ذکر فرموده‌اند: ۱- می‌شود خلاف ظاهر است ایشان تعبیر به حمل می‌کنند که یا باید این روایت و یا آن را حمل کنیم بر مراتب فضل) و این بعید است از صاحب عروه، یعنی بگوئیم این روایات در حج مندوب است. اولاً خلاف قاعده است، عبادات مندوب و واجبش همه یکسانند **إلا ما خرج بالدلیل**. حاج آقا رضا همدانی مفصل در این مورد صحبت می‌کنند که اگر شارع گفت نماز، این است **مفتاحها التكبير و ختامها التسليم**، صوم این است، حج و اعتکاف و وضوء و غسل و تیمم این است و اجزاء و شرائط و قواطعش این است. اگر جائی شارع فرمود که مستحب است وضوء گرفتن یعنی مستحب است بدون کم و زیاد کردن و یک جائی فرمود دو رکعت نماز حاجت بخوانید یعنی همین است، مگر یک قرینه اقوائی باشد که در نماز مندوب سوره لازم نیست و یا اختیاراً می‌تواند راه برود و نماز بخواند. در عروه دارد و روایت هم دارد و فقهاء غالباً ملتزمند که اگر رکن عمداً زیاد شد موجب بطلان نماز است خاص به نماز واجب است، در نماز مستحب اگر عمداً رکن زیاد شد موجب بطلانش نیست، یعنی در نماز غفيله مستحب است در رکعت اول بعد از سوره حمد **ذا النون** را بخوانند و فراموش کرد بخواند و رفت به رکوع در رکوع یادش آمد که **ذا النون** نخوانده، از رکوع بلند شود **ذا النون** را بخواند و به رکوع برود، دو رکوع شد و رکن است، روایت دارد که اشکالی ندارد.

## جلسه ۸۰۰

### ۴ جمادی الأول ۱۴۳۶

صحبت حمل بر تقیه در این روایات که مرحوم صاحب عروه فرمودند اختلاف شدید بین روایات هست و عرض شد که یکی از چند موردی از مسائل در فقه که اختلاف شدید دارد فرمایش صاحب حدائق نقل سابقاً که ایشان حمل بر تقیه فرمودند روی مبنای خودشان که در اول حدائق هم فرموده‌اند و اینجا هم اشاره فرمودند که قدری خوانده شد.

مسئله حمل بر تقیه در روایاتی که متعارض است خودش خلاف قاعده و اصل است. اصل عقلانی این است که یک فرمایشی که از معصوم علیه السلام با سند معتبر نقل می‌شود باید برای بیان حکم واقعی باشد. برای تقیه بودن یکی از دو قرینه می‌خواهد که هر دو در ما نحن فیه مفقود است. یا قرینه حالیه مقامیه می‌خواهد، یعنی مسئله یک مسئله‌ای باشد که اگر غالب عامه برخلاف ائمه علیهم السلام فتوی می‌دادند و اگر شیعه می‌خواستند به نظر ائمه علیهم السلام عمل کند زود معلوم می‌شدند آن وقت این حمل بر تقیه می‌شود. مرحوم شیخ انصاری در تعادل و تراجیح رسائل مطلبی شبیه به این را می‌فرمایند یا قرینه مقالیه می‌خواهد، چون

حمل بر تقیه خلاف اصل است یعنی حمل برخلاف حکم واقعی است. یعنی حمل می‌شود که بر یک مطلبی که نیست و خلاف واقع است، این یک قرینه حسابی می‌خواهد. قرینه حالیه مثل همین که شیخ فرمودند و دیگران فرمودند مثل مسأله‌ای که اشاره شد در مورد افطار و صلاة مغرب در ماه رمضان که عامه غالباً نظرشان این بوده که سقوط قرص شمس مغرب است و مجوز افطار در ماه رمضان است و مجوز صلاة مغرب است و عادتاً هم چون اول وقت افضل است مسلمین و مؤمنین نماز را اول وقت می‌خوانند و چون در ماه رمضان عادتاً افراد گرسنه و یا تشنه هستند همان اول وقت افطار می‌کنند، اگر بنا شد یک شخصی وقت را کش داد و تماهل کرد و زود افطار کرد، زود به ذهن عامه می‌آمده که این شیعه است و یا اگر نماز مغربش را دیر خواند و عامه دیدند که این نماز مغرب را نخواند، یک بار، دو بار اگر دیدند حتماً می‌فهمند که این شیعه است که این قرینه مقامیه است و این مسأله یک مسأله‌ای است که زود معلوم می‌شود که این شیعه است و آثار منفی زیادی بر آن مترتب می‌شده که گاهی اوقات منجر به کشتن طرف می‌شده.

خلاصه تقیید ولو خلاف اصل است اما مسأله چون مسأله‌ای است که زود معلوم می‌شده که این شیعه است و در زمان بنی امیه و بنی عباس جرم بزرگی بوده که شخص شیعه است.

و یا قرینه مقالیه می‌خواهد مثل همان روایت جراب نوره که روایت دارد که سلمة بن محرز قلت لأبي عبد الله عليه السلام رجل مات وله عندي مال وله ابنة وله موالی؟ قال: فقال لي: إذهب فأعطى البنت النصف وأمسك عن الباقي، (مسأله شرعی این است که اگر در طبقه اول فقط یک نفر بود المال له. این فتوای ائمه عليهم السلام است و متسالم علیه است و اختلافی هم در آن نیست و اگر کسی

مأنوس با فرمایش معصومین علیهم السلام باشد هر دو جهتش مورد سؤال است، چرا نصف دیگر نزد این وصی به امانت بماند، امانت باید به صاحبش برسد) فلما جئت أخبرت أصحابنا بذلك فقالوا: اعطاك من جراب النورة (جُراب به پوست گوسفند می گویند که تویش آرد و گندم می گذاشته اند و خوب شاید درون آن نوره هم می گذاشته اند اصحاب گفتند که حضرت حکم واقعی را به تو نداده اش و به تو نوره داده اند) فرجعت إليه، فقلت: إن أصحابنا قال لي: أعطاك من جراب النورة، قال: فقال: ما أعطيتك من جراب النورة، علم بهذا أحد؟ قلت: لا، قال علیهم السلام: فأعط البنت الباقي. حالا این جراب نوره یک قرینه است که این مسأله قرینه است. حالا آنجا یا از عامه بوده اند و یا کسی بوده که زیانش محکم نبوده و می رفته نقل می کرده، خیلی زود نمی شود حمل بر تقیه کرد چون خلاف واقع است. خصوصاً روی مبنای مرحوم صاحب حدائق که لازم نیست اصلاً عامه فتوائی داشته باشند، بله در یک مواردی داریم که ائمه علیهم السلام فرمودند: من این خلاف را بین اصحاب گذاشتم و این قرینه است بر اینکه لازم نیست که عامه گفته باشند، برای اینکه معلوم نشود که اینها که یک طور عمل می کنند همه اینها شیعه هستند. اما باید موردش پیدا شود. یعنی قرینه می خواهد و گرنه ما در روایات صدها و صدها مورد داریم که از معصومین علیهم السلام خلاف نقل شده و نمی شود زود حمل بر تقیه کرد. بله یکی از این دو جهت باشد آنجا حمل بر تقیه می شود و عادتاً فقهاء اینطور جاها حمل بر تقیه می کنند. بعضی از فقهاء که حتی اینطور موارد را اگر جمع دلالتی دارد حمل بر تقیه نمی کنند. همین مسأله غروب و مغرب را بعضی از فقهاء نظرشان این است که چون جمع دلالتی دارد ما همان غروب را می گوئیم نه مغرب، یعنی حتی اینطور جائی که زود پیدا می شود که طرف شیعه است باز هم چون جمع

دلالی دارد یعنی لا تعارض، مثل عام و خاص که تعارض نیست، گرچه دقه و واقعاً و ابتداءً تعارض است، وقتیکه می‌گوید اکرم العلماء، علماء دو قسمند عالم و فاسق و العلماء هم جمع محلی به "ال" است که هم عادل و هم فاسق را شامل می‌شود. وقتی که گفت لا تکرم فساق العلماء این معارض است با العلماء، اما چون جمع دلالی دارد دقه و حقیقه لا تعارض است، یعنی عرف می‌بیند که این تعارض نیست چون این اظهر یا نص است، عام را حمل بر خاص می‌کنند و می‌گویند مراد از علماء غیر فساق است، چون در این موردش در فساق اظهر است یا نص تا العلماء در فساق، العلماء به عموم گرفته و این بالخصوصیه گرفته لهذا حمل بر این نمی‌شود.

در اینجا صاحب عروه یک مثال دیگر نقل فرموده‌اند برای حمل بر تقیه که صاحب عروه با اینکه نظر داده‌اند مع ذلک می‌فرمایند این همه اخبار مختلف چیست که دهها روایت در این زمینه دارد. صاحب عروه می‌فرمایند: **كما في أخبار الأوقات الصلوات**، می‌خواهند بفرمایند تقیه یک توسعه‌ای دارد که همین جا عرض کردم که قرینه می‌خواهد چون تقیه خلاف واقع است و بدون قرینه نمی‌شود حمل بر تقیه کرد گرچه ما داریم مواردی که عرض می‌کنم که صاحب عروه هم اشاره فرمودند که معصوم عليه السلام فرمودند خود من این خلاف را گفتم نه اینکه آنهائی که از من نقل کردند اشتباه نقل کردند. فرموده‌اند یکی از مواردی که اختلاف شدید دارد اوقات نماز است. یک وقتی راجع به نماز عشاء که وقت اداء و قضائش چه موقع است آنچه که نزدیک دستم بود بین فقهاء یازده قول در آن هست، فقهای که بالتیجه اهل خبره و اتقیاء هستند و دهها ساعت وقت صرف کردند، چرا؟ چون روایات مختلف است. چرا روایات مختلف است؟ بفرمایش صاحب عروه بخاطر تقیه است.

یک روایتی در عُده شیخ طوسی که در دست هست ص ۳۴۳، عن اختلاف اصحابنا في المواقیت قال الصادق عليه السلام: انا خالفت بينهم.

روایت دوم صحیحہ ابی خدیجہ است که سندش بحث دارد علی الأصح تبعاً یا وفاقاً لجمع صحیحہ است که حضرت در اختلاف مواقیت دارند که أنا أمرتهم بهذا لو صلّوا علی وقت واحد لعرفوا فأخذوا برقابهم (وسائل، کتاب الصلاة، ابواب المواقیت، باب ۷ ح ۳).

پس بالتبیحه نسبت به قرینه، گرچه همچنین مواردی هست و ائمه علیهم السلام گاهی خودشان این خلاف را فرمودند و همین مسأله در نماز در عرفات هم وارد شده، اما در عین حال اگر معصوم عليه السلام خلاف واقع گفته بودند یقیناً مصلحت داشته اما اصل عدمش است و قرینه می خواهد. معصوم عليه السلام وقتیکه جواب مسأله می دهند، یعنی جواب مسأله را بما هی می دهند یعنی حکم واقعی را دارند بیان می کنند و اگر بخواهیم بگوئیم این سؤال است نه بیان و خبر است حضرت دارند انشاء می کنند نه خبر، این قرینه می خواهد. تقیه خلاف واقع است که قرینه می خواهد، اگر قرینه باشد که می گوئیم و امر دائر می شود که یا جمع دلالی دارد که تعارضی نیست و اگر جمع دلالی نداشت آن وقت می شود تعارض و نمی شود زود حمل بر تقیه کرد، لهذا فقهاء خصوصاً متأخرین توی کلمات متقدمین مثل شیخ طوسی و صدوق یک مقدار بیشتر حمل بر تقیه هست، مرحوم صاحب حدائق یک توسعه بیشتری داده اند بخاطر مبنائی که در اول حدائق داده اند اما متأخرین غالباً خیلی نادر حمل بر تقیه می کنند. خود صاحب عروه هم که یکی از احتمالات را حمل بر تقیه کرده اند اما خودشان به این ملتزم نشده اند.

برگردیم سر اصل مسأله، مسأله ما چیست؟ مسأله این است که شخصی

آمده احرام عمره تمتع بسته حالا در احرام است و عمره را انجام نداده می‌داند که اگر عمره تمتع را انجام دهد و تقصیر کند و بعد احرام حج ببندد به یک قدری از حج نمی‌رسد، مقتضای اصل صحبت شد مقتضای روایاتی که عرض کردم من حیث المجموع شاید پنجاه تا روایت است، مقتضای روایات چیست؟ در جاهای دیگر از اول تا آخر فقه صدها مورد نظیر این را می‌بینید که اگر یک مسأله از معصوم سؤال شد و چند نفر همین مسأله را سؤال کردند معصوم علیه السلام هر بار یک جوابی دادند، اگر جواب‌های معصوم علیه السلام قابل جمع عرفی هست و به عرف که بدهند می‌گوید این حکم واقعی است چون نص است و آن‌های دیگر چون ظاهرند حمل بر مراتب فضیلت می‌شود که در فقه پر است خصوصاً بالنسبه به متأخرین از علامه به بعد که در جواهر و در کتاب‌های فقهی شیخ انصاری پر است که اگر یکی نص باشد که اگر بخواهیم به دیگری عمل کنیم معنایش این است که این را ساقط کنیم. اما اگر بخواهیم به این عمل کنیم، دیگری قابل حمل هست و بنا نیست که ساقطش کنیم. اینجا ما آن نص را می‌گیریم و ظاهر را حمل بر مراتب فضیلت می‌کنیم. در این مسأله که اگر شخص احرام عمره تمتع بسته و بخواهد عمره تمتع را انجام دهد و بعد احرام حج ببندد و برود به عرفات، به عرفات کامل نمی‌رسد یا آخر وقت هم نمی‌رسد و شب عید به عرفات می‌رسد که وقوف اضطراری است یا آن هم نمی‌رسد، فقط اختیاری مشعر را درک می‌کند (بین الطلوعین) یا آن را هم نمی‌رسد، بعد از طلوع آفتاب قبل از ظهر مشعر را درک می‌کند. یک روایت معتبر می‌گوید اگر شخص درک کرد مشعر را قبل از زوال یوم العید که اضطراری مشعر است فقد أدرک الحج، یک روایتی دیگر می‌گوید: نه لا یدرک الحج، این لا یدرک الحج قابل حمل است، أدرک الحج قابل حمل

نیست و تعارض نیست. أدرك الحج یعنی حجش درست است، لا یدرک الحج یعنی آن فضیلت را ندارد و آن ثوابی که کسی که عرفات را درک کند به او نمی دهند، پس تعارض نیست. اگر بخواهیم به لا یدرک الحج عمل کنیم و بگوئیم کسی که قبل از ظهر عید به مشعر رسید لا یدرک الحج که در روایت دارد، فقد أدرك الحج را باید ساقط کنیم و دیگر قابل حمل نیست و یک توجیهی ندارد. فقد أدرك الحج یعنی چه؟ اگر حجش باطل است أدرك الحج چیست؟ هیچ، باید حذفش کنیم. اما اگر این روایت که می گوید وقتیکه اگر رسید به مشعر قبل از ظهر روز عید فقد أدرك الحج معنایش این است که حجش درست است و باطل نیست، آن وقت آن دلیلی که می گوید این لا یدرک آن قابل حمل است یعنی حذفش کنیم، یعنی ثواب حج و فضیلت بیشتر را ندارد.

در ما نحن فیه ما دو صحیحه داریم که هم سندش اشکالی ندارد و هم دلالتش نفس است و معرض عنها هم نیست. بله فتاوی فقهاء مختلف است، یک وقت مشهور از این اعراض کرده اند بله از حجیت ساقط می شود بنابر مبنائی که به نظر من هم تام است، اما اعراض مشهور نیست. پس ما به این نص عمل می کنیم و تمام روایات دیگر را حمل می کنیم و بنا نیست که اسقاطشان کنیم. این دو روایت را می خوانم:

۱- صحیحة عبد الله بن المغيرة، اشکالی در سندش نیست و در طریقهش عبد الله بن عامر است که گیری ندارد، قال: جائنا رجل بمنى فقال: إني لم أدرك الناس بالموقفين جميعاً، إلی أن قال: فدخل إسحاق بن عمار علی أبي الحسن عليه السلام (حضرت کاظم عليه السلام) فسأله عن ذلك، فقال عليه السلام: إذا أدرك مزدلفة فوقف بها قبل أن تزول الشمس يوم النحر؟ فقد أدرك الحج. (وسائل، کتاب الحج، ابواب



الوقف بمشعر، باب ۲۳ ح ۶).

۲- صحیحة جمیل عن أبي عبد الله عليه السلام: من أدرك المشعر الحرام يوم النحر من قبل زوال الشمس فقد أدرك الحج. (همان باب ۲۳ ح ۹).

این دو روایت نص بر این است که آخرین وقتیکه انسان درک حج می کند مشعر است. این دو روایت نص است، هم سندش معتبر است و هم قابل تأویل نیست مگر اینکه اسقاطش کنیم و بگوئیم درست نیست. روایت های دیگر قابل حمل است.

پس ما باشیم و این دو روایت، شروط حجت در آن کامل است و از آن اعراض مشهور هم نیست، حتی مرحوم شیخ طوسی این دو روایت را هم در استبصار آورده اند و هم در تهذیب نقل کرده اند و شیخ کلینی در کافی آورده و هم صدوق نقل کرده و شیخ طوسی متحیر شده که با این همه روایات چه کند و شروع کرده اند به تأویل این روایات.

## جلسه ۸۰۱

### ۴ جمادی الأول ۱۴۳۶

در روایات مختلفی تعبیروهای مختلف با سند معتبر از معصوم علیه السلام نقل شده که اگر جمع دلالتی داشته باشد یعنی اگر به عرف عرضه کنند عرف استظهار کند که یکی اش نص و دیگری ظاهر است و حمل ظاهر بر نص می‌کند و یکی اظهر و یکی ظاهر است، حمل ظاهر بر اظهر می‌شود که این گیری ندارد و اگر این نشد می‌شود تعارض، تعارض که کرد بنابر تساقط است و رجوع به اصول عملیه می‌شود. در ما نحن فیه آنطور که صاحب عروه فرمودند که دیروز اشاره شد که روایات دو طرف را هر کدامی یک عده‌ای بود را عرض می‌کنم تا ببینیم این اظهر است و آن ظاهر یا به عکس یا هیچکدام:

۱- صحیحۃ عبد الله بن مغیره بود که: إذا أدرك المزدلفة (که ظاهرش این است که به عرفات نرسیده نه اختیاری و نه اضطراری) فوقف بها قبل أن تزول الشمس يوم النحر فقد أدرك الحج. (شکی نیست که أدرك الحج ظاهرش این است که نه اینکه ثواب حج را به او می‌دهند و حجش باطل است، یعنی حجش صحیح است. فقط حرف این است که این آیا ظهور است یا اظهر؟

۲- صحیحة حریر: فَإِن طَلَعَت الشَّمْسُ فِي يَوْمِ النَّحْرِ فَلَيْسَ لَهُ حَجٌّ. این دو تعبیر هر دو هم صحیح است و سندش گیری ندارد و بالتعبّد معصوم علیه السلام این دو تعبیر را فرموده‌اند. یک بار فرموده‌اند **أدرك الحج** و یک بار فرموده **فليس له الحج**. آیا لیس له حج اظهر است در بطلان حج یا ادرك الحج اظهر است در صحت حج؟ هر کدام به تنهایی ظهور دارد. لیس له حج یعنی حجش باطل است. ادرك الحج یعنی حجش صحیح است، و قتیکه هر دو از معصوم علیه السلام وارد شده اگر یکی از دیگری اظهر باشد در بطلان حج، اگر لیس له الحج ظهورش اقوی باشد در اینکه حجش باطل است، آن وقت ادرك الحج را حمل می‌کنیم بر اینکه ثواب حج را به او می‌دهند نه اینکه حجش صحیح است. عرض سابقاً این بود که ادرك الحج یا نص و یا اظهر است و لیس له الحج ظهور است که گیری ندارد، آن وقت ما دست از ظهور برمی‌داریم بخاطر اظهر، مثل همان ملاکی که در عام و خاص و مطلق و مقید هست و اگر هم متخیر شدیم که کدام اظهر است و یا به نظر رسید که هیچکدام اظهر نیست، این ظاهر و آن هم ظاهر است. ظاهر ادرك الحج یعنی حجش صحیح است و کسی که قبل از ظهر به مشعر برسد حجش صحیح است و کسی که قبل از ظهر برسد به مشعر **فليس له الحج**، حجش صحیح نیست پس می‌شود تعارض و تکاذب و می‌دانیم که یکی از این دو تا خلاف واقع است، هر دو از معصوم علیه السلام نقل کرده‌اند و نمی‌شود معصوم گفته باشند که حجش هم صحیح و هم باطل است چون حکم خدا که یکی بیشتر نیست مگر اینکه تخیر باشد، آن وقت تخیر بین صحت و بطلان معنی ندارد آن وقت تعارض می‌شود و قتیکه تعارض شد، این نفی آن و آن نفی این می‌کند، و قتیکه تنافی شد نمی‌دانیم چیست و اگر ندانستیم تساقط می‌کند و ما می‌شویم کآنه از معصوم

در این مسأله بالخصوص دلیل خاص نداریم آن وقت رجوع به عموماً می‌کنیم و این بسته به این است که استظهار چگونه باشد یا این و یا آن أظهر است و یا اینکه شک در اظهریت است و یا اعراض از اظهریت است که می‌شود صرف الظهور که تعارض نموده و تساقط می‌کنند.

صاحب عروه فرمودند: **وربما علی تفاوت مراتب افراد المتعة (عمره تمتع) فی الفضل (عمره تمتع که قبل از حج تمتع است مراتب فضل دارد و روایات را باید حمل کنیم بخاطر استفاده اهم که استفاده از روایات صحیحه شده که بگوئیم مراتب فضل است) بعد التخصیص بالحج المندوب، فإن أفضل انواع التمتع أن تكون عمرته قبل ذی الحجة ثم ما تكون عمرته قبل یوم الترویة ثم ما یكون قبل یوم عرفة مع أننا لو اغمضنا عن الأخبار من جهة شدة اختلافها وتعارضها نقول: (حالا اگر در روایات متحیر شدیم که این یکطور و دیگری طوری دیگر می‌گوید، این هم صحیح و آن هم معتبر است و نمی‌شود بینشان را جمع کنیم، عرف متحیر می‌شود و یک چیز ظاهر نیست) مقتضی القاعدة ما ذکرنا. (قاعده در اینجا یعنی اصل عملی که برمی‌گردیم باز به حرف خودمان که کسی که احرام بسته که عمره تمتع بکند و آمده اگر بخواهد عمره تمتع کند نمی‌رسد به عرفات و یا قسمتی از ظهر تا مغرب عرفات، مقتضای قاعده این است که مرکب ارتباطی اگر در یک ذره‌اش انجام نشد مرکب ارتباطی نیست و باطل است. حج این است که عمره تمتع که تمام شد احرام حج ببندد و بیاید برسد به عرفات و اول ظهر عرفات باشد و اگر اصلاً به عرفات نمی‌رسد و یا تکه‌ای از بعد از ظهر را نمی‌رسد همانجا نیتش را از عمره تمتع مبدل می‌کند و یا خودش مبدل می‌شود به حج افرادی که عمره با آن نیست و عمره‌اش بعد از حج است و می‌آید به عرفات.**

لأنَّ المفروض أنَّ الواجب عليه هو التمتع فما دام ممكناً (این حج تمتع) لا يجوز العدول عنه والقدر المسلم من جواز العدول صورة عدم إمكان إدراك الحج، چه موقع می‌تواند از حج تمتع که وظیفه‌اش است عدول کند به حج افراد؟ در جائیکه نتواند حج را درک کند اگر عمره تمتع را تمام کند) واللازم ادراک الاختیاری من الوقوف (چون جزء حج وقوف به عرفات است) فإنَّ كفاية الاضطراري منه خلاف الأصل، یعنی اصل اولی عملی این است که این حج تمتع را انجام داده و حج تمتع هم یک جزئش وقوف اختیاری به عرفات است نه وقوف اضطراری، آیا وقوف اضطراری به عرفات برای همچنین شخصی کفایت می‌کند؟ اگر شک کردیم اصل عدمش است و دلیل می‌خواهد که وقوف اضطراری کفایت کند.

خلاصه صاحب عروه یک طرفی کردند که کسی که وظیفه‌اش حج تمتع است و احرام عمره تمتع بست و حالا می‌خواهد بیاید به مکه تا اعمال عمره را انجام دهد و مُحل شود و بعد احرام حج تمتع ببندد و برود به عرفات یا هنوز نیامده به مکه و یا آمده در مکه و می‌خواهد عمره را انجام دهد می‌بیند وقت تنگ است و به عرفات نمی‌رسد، صاحب عروه می‌فرمایند هم مقتضای اصل عملی و هم مقتضای روایاتی که ایشان برداشت کرده بودند این است که حج تمتع را نمی‌تواند انجام دهد و عرفات که نشد حج تمتع نیست و دلیلی هم که بگوید که اضطراری عرفات کافی است نداریم، پس همینجا در مکه آمده و اعمال عمره تمتع را انجام نداده و چون هنوز وارد مکه نشده نیتش را از حج تمتع مبدل می‌کند به حج افراد و عمره می‌شود حج افراد و می‌رود به عرفات تا اختیاری عرفات را درک کند.

حالا صاحب عروه که این دو قول را اختیار کردند می‌فرمایند: **يبقى الكلام**

في ترجیح أحد القولین الأولین ولا یبعد رجحان أولهما (یعنی احرام عمره تمتع را بسته و اگر بخواهد عمره تمتع را انجام دهد و احرام حج تمتع ببندد می‌رسد کاملاً به عرفات، اینجا نیتش را عوض نکند به افراد، اما اگر بخواهد عمره تمتع را تمام کند و احرام حج را ببندد روز عرفات قبل از غروب می‌رسد که در اینجا هم عدول ندهد. حالا صاحب عروه می‌فرماید مقتضای قاعده کدام یک از این دو قول است؟) بناءً علی کون الواجب استیعاب تمام ما بین الزوال والغروب بالوقوف وإن کان الرکن هو المسمی.

یک بحثی است که خوب شده که مرحوم صاحب عروه اینجا این بحث را باز نکرده‌اند و اشاره کرده‌اند چون خود این بحث دو سه هفته وقت می‌گیرد چون بحث مفصلی است و ایشان اشاره گفته و رد شده‌اند و آن این است که آیا در اختیاری عرفات می‌خواهد دو ساعت بعد از ظهر وارد عرفات شود، جماعتی گفته‌اند جائز است و لازم نیست که از اول ظهر در عرفات باشد و جماعتی دیگر فرموده‌اند اگر می‌تواند باید اول ظهر در عرفات باشد و جائز نیست که تأخیر بیاندازد ایشان می‌فرمایند بعید نیست که قول اول که باید از اول ظهر را درک کند تا عدول نتواند بکند به حج افراد، ارجح باشد) وإن کان الرکن هو المسمی (مسمای بین ظهر و غروب است، اما آنکه واجب است این است که از اول زوال تا غروب در عرفات باشد که این قول را عده‌ای قائل شده‌اند که منهم شهید اول و ثانی و عده‌ای دیگران).

یک روایت را می‌خوانم که مستفیضه هم هست: صحیح معاویة بن عمار عن أبي عبد الله عليه السلام حتى انتهى (النبي ﷺ) إلى نمرّة وهي بطن عرنه بحیال الاراک فضربت قبه وضرب الناس اجبهتهم عندها. در روایات متعدد دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله حج که می‌کردند در قبه می‌نشستند قبه یک وسیله‌ای بوده که

پیامبر ﷺ در آن روی شتر می‌نشستند که سرپوش داشت و وقتی که احرام می‌بستند امر می‌کردند که آن سرپوش را پس کنند و مردم که دیدند پیامبر قبه‌شان را بیرون عرفات گذاشته آن‌ها هم خیمه‌هایشان را بیرون عرفات نصب کردند) فلما زالت الشمس خرج رسول الله ﷺ ومعه قریش وقد اغتسل وقطع التلبية حتى وقف بالمسجد فوعظ الناس وأمرهم ونهاهم، ثم صَلَّى الظهر والعصر باذان واحد واقامتين، ثم مضى إلى الموقف فوقف به (که اقلای یک ساعت بعد از ظهر شده). اگر این روایت سندش گیری نداشته باشد که ظاهراً قاعده‌اش این است که بگوئیم اختیاراً از ظهر تا غروب باید در عرفات باشد ولی لازم نیست که اول ظهر باشد (وسائل، ابواب اقسام الحج، باب ۲ ح ۳).

## جلسه ۸۰۲

### ۵ جمادی الأول ۱۴۳۶

صاحب عروه فرموده: **ولکن مع ذلک لا یخلو عن إشکال**، ایشان اختیار کردند یکی از دو قول اول را، قول اول این بود که شخصی که احرام بسته برای عمره تمتع و وقتش ضیق شده، اگر عمره تمتع را تمام کند و احرام حج تمتع ببندد از مکه مکرمه می‌رسد به اول زوال عرفات، یعنی واجب عرفات را که از زوال تا غروب باشد را درک می‌کند. اینجا عمره‌اش را تمام کند و مبدل نکند عمره را به حج افراد، اما اگر نمی‌رسد به تمام موقف عرفات و آخر وقت می‌رسد عمره‌اش را مبدل کند و حج افراد را با همان احرام برود به عرفات. یا قول دوم که این است که اگر این عمره را تمام کند و احرام حج ببندد و برود به عرفات فقط به مقدار رکن از عرفات می‌رسد یعنی چند دقیقه قبل از عرفات می‌رسد. قول دوم می‌گفت مع ذلک عمره‌اش را به هم نزند و تمام کند و بعد احرام حج تمتع بسته و برود به عرفات ولو پنج دقیقه قبل از غروب به عرفات برسد. صاحب عروه فرموده‌اند یکی از این دو قول. بعد فرموده‌اند: قول اول ارجح است که اگر زوال را به عرفات نمی‌رسد حج را مبدل به افراد



کند ولو به رکن عرفات می‌رسد. حالا می‌خواهند بفرمایند این هم مشکل است. **ولکن مع ذلك لا یخلو** این قول از اشکال که چه در حالی که این شخص حق دارد که عمره تمتع را تمام کند و مبدل به عمره حج افراد نکند و چه در وقتی حق دارد یا باید عمره تمتع را مبدل به حج افراد کند. می‌فرمایند **لا یخلو عن إشکال** که بگوئیم اگر به زوال عرفات نمی‌رسد باید مبدل کند عمره تمتع را به حج افراد، این هم **لا یخلو من إشکال**. چرا؟ چون ایشان دو روایت ذکر می‌فرمایند یک مرسله و یک صحیحه، می‌فرمایند ظاهر این‌ها این است که لازم نیست اول زوال به عرفات برسد، همان مقدار رکن را که آخر روز قبل از غروب باشد به عرفات برسد کافی است.

**فإن من جملة الأخبار مرفوع سهل عن أبي عبد الله عليه السلام في تمتع دخل (مكة) يوم عرفة، قال عليه السلام: تمتعه (عمره تمتع) تامة إلى أن یقطع الناس تلبیتهم،** کسانی که عمره تمتع را تمام کرده‌اند بعد احرام می‌بندند برای حج تمتع لیبک می‌گویند و احرام منعقد می‌شود با نیت و تلبیه و لباس احرام هم که واجب است که پیوشد بعد مستحب است که تلبیه را تکرار کند تا چه موقع؟ تا زوال یوم عرفة. حضرت حسب این روایت می‌فرمایند عمره تمتع را تمام کند تا ظهر روز عرفة. یعنی تا ظهر روز عرفة شده عمره تمتع را مبدل به حج افراد نکند چون ظهر روز عرفة است که حجاج تلبیه را قطع می‌کنند. چون مراد از تلبیه تلبیه احرام حج است نه تلبیه احرام عمره. چون تلبیه احرام عمره تمتع که عند مشاهده بیوت مکه قطع می‌شد و این الآن در مکه است، ظاهر روایت این است که حضرت می‌فرمایند این کسی که احرام عمره تمتع بسته و آمده که عمره تمتع کند اما در ضیق وقت است تا چه موقع حق دارد عمره تمتع را اگر تمام کرد درست باشد و مبدل نکند این را به حج افراد) **قال عليه السلام: تمتعه**

تامة إلى أن يقطع الناس تلبيتهم، قطع تلبیه حج تمتع ظهر عرفه است وقتیکه اینطور باشد در زمان حضرت صادق علیه السلام اگر کسی عمره تمتعش را ظهر روز عرفه تمام کرد چه موقع به عرفات می‌رسد، یقیناً اول زوال به عرفات نمی‌رسد و اگر برسد قبل از مغرب می‌رسد، حضرت فرمودند عمره تمتع را مبدل به حج افراد نکند و ادامه دهد. (باب ۲۰ ح ۶).

عروه فرموده: وصحیحة جمیل الممتع له المتعة إلى زوال الشمس من يوم عرفة وله الحج إلى زوال الشمس من يوم النحر. (که به اضطراری روز مشعر می‌رسد) (باب ۲۰ ح ۱۵).

آن وقت عروه فرموده: ومقتضاهما كفاية إدراك مسمى الوقوف الاختياري (که پنج دقیقه قبل از غروب برسد) فإن من البعيد إتمام العمرة قبل الزوال من عرفة وإدراك الناس في أول الزوال بعرفات (نه بعید است و عادة آن زمان محال بوده همچنین چیزی چون از مکه تا عرفات تقریباً چهار فرسخ است، آن زمان اگر سوار اسب هم می‌شده نمی‌توانسته اول زوال به عرفات برسد. ایشان می‌خواهند بفرمایند بخواهیم بگوئیم قول اول ملاک است نه دوم که می‌گفت قبل از مغرب را درک کند با اینکه این حکم برای همه مردم است که همه وسیله ندارند که بتوانند سریع خودشان را به عرفات برسانند پس نباید عمره تمتع را به حج افراد تبدیل کند اگر نمی‌رسد به کل موقف عرفات بلکه اگر به بعضش برسد قبل از مغرب تبدیل نکند عمره تمتع را به حج افراد.

یک وجه دیگر ایشان ذکر می‌کنند: وأيضاً يصدق إدراك الموقف إذا أدركهم قبل الغروب (که در بعضی از روایات داشت که بعضی هایش خوانده شد که درک موقف است نه عرفات، درک عرفات را نگفته‌اند درک تمام مدت عرفات، گفته‌اند درک عرفات، اگر یک مقداری از زوال تا غروب را درک کرد

صدق می‌کند که عرفات را درک کرده) **إلا أن يمنع الصدق فإن المنساق** (منصرف) منه إدراك تمام الواجب. بعد می‌فرمایند که ادعاء شده که این روایات شاذه، **ويجاب عن المرفوعة والصحيحة بالشذوذ كما ادعى**. یعنی روایات زیادی در این مسأله هست که این دو روایت شاذ هستند که هم خلاف قاعده و هم خلاف روایات دیگر هستند.

اینجا جای تأمل است که شذوذ یعنی یک چیز خلاف قاعده در روایت و در اقوال فقهاء یعنی قولش نادر است، یعنی اکثر این را نگفته‌اند. چند روایت می‌خواند که بینیم روایات فقط همین ۲ - ۳ تا نیست، روایات متواتره می‌شود گفت معنأ دارد و از نظر اقوال هم بسیاری به این قائل شده‌اند و صاحب جواهر ادعای شهرت قول به این را کرده است که به نظر می‌رسد که شذوذ **مسلم العدم** است نه اینکه احتمال شذوذ هست:

شرائع گفته: **وقيل بدرکه (مشعر را) ولو قبل الزوال**. (اگر بنا شد که درک حج به این باشد که اصلاً عرفات را درک نکند و مشعر را درک کند کافی باشد، دیگر عرفات پیش کش است و احتیاج ندارد که بحث کنیم که همه عرفات یا بعضی‌اش را درک کند، یقیناً هیچ چیزی از عرفات را درک نمی‌کند) وهو حسن. صاحب جواهر بر این حسن حاشیه زده‌اند فرموده‌اند: **بل الأقوی والقائل (ج ۱۹ ص ۴۳) الشيخ في التهذيب والصدوق والاسكافي والسيد (مرتضى) وابن زهرة والحليون والفاضل وعلامه وغيرهم، بل الأكثر، بل المشهور، و بعد جواهر روایت را نقل کرده: لقول الصادق عليه السلام (وسائل الشيعه، كتاب الحج، ابواب الوقوف بمشعر باب ۲۳) في صحيح جميل من أدرك الموقف بجمع (مشعر) يوم النحر قبل أن تزول الشمس فقد أدرك الحج (حالا اگر این عمره تمتعش را تمام کند و بعد احرام ببندد برای حج و برسد قبل از ظهر روز**

عید به مشعر حضرت می فرمایند: فقد أدرك الحج، پس چرا تبدیل به حج افراد کند؟

وصحيح اسحاق بن عمار (که بحثی هست که آیا روایاتش موثقه است یا صحیحه که صاحب جواهر می فرمایند معتبر است بلا إشکال) من أدرك المشعر الحرام يوم النحر قبل أن تزول الشمس فقد أدرك الحج.

وصحيح معاوية إذا أدركت الزوال فقد أدرك الموقف (مشعر) احتمال اینکه عرفات باشد نیست، چون عرفات زوال اولش است و مشعر زوال آخرش است در موقف اضطراری.

وموثقة اسحاق: من أدرك المشعر الحرام وعليه خمسة من الناس قبل أن تزول الشمس فقد أدرك الحج، این خمسة من الناس هم ظاهراً خصوصیتی ندارد، روایت می گوید ملاک این است که برسد در این وقت.

وموثقة جميل ايضاً: المتمتع له المتعة إلى زوال الشمس من يوم عرفة. (متع به قرینه روایات دیگر یعنی عمره تمتع) وله الحج إلى زوال الشمس من يوم النحر. وفي الصحيح، فقال عليه السلام: إذا أدرك مزدلفة فوقف بها قبل أن تزول الشمس يوم النحر فقد أدرك الحج.

وفي الموثق سألت أبا الحسن عليه السلام عن رجل عرض له سلطان فأخذه ظالماً له يوم عرفة قبل أن يعرف. سلطان او را گرفت و حبسش کرد قبل از اینکه به عرفات بیاید. فبعث به إلى مكة فحبسه، شخصی می خواسته بیاید به عرفات در مکه یا در راه قبل از ظهر عرفه او را گرفت) فلما كان يوم النحر خلى سبيله كيف يصنع؟ فقال عليه السلام: يلحص فيقف بجمع (رأساً برود به مشعر و به عرفات نرود) ثم ينصرف إلى منى ويرمي ويذبح وبأ لا شيء عليه، اینجا ولو سؤال از کسی است که مضطراً اینطور شده، اما اگر رسیدن به حج به این است که روز

نحر به مشعر برسد، آن وقت باید گفت اضطرار مورد است نه موضوع، به قرینه روایات دیگر) قلت: فإن خلی عنه یوم النفر (روز دوازدهم او را آزاد کردند که مردم از منی به مکه مکرمه می‌روند) کیف یصنع؟ قال الشیخ هذا مصدود عن الحج. حضرت بعد می‌فرمایند برود طواف کند و سعی کند و تقصیر کند و از احرام درآید و سال دیگر به حج بیاید و از ذیل عبارت معلوم می‌شود که ملاک وصول به حج و تمام حج مشعر است، بله عرفات واجب است و اختیاراً نباید ترک شود، اما اگر طوری شد که نتوانست به عرفات برود گیری ندارد حتی به اضطراری مشعر هم برسد کافی است. (کتاب الحج، ابواب الامصار والصد، باب ۳ ح ۲).

دو عبارت دیگر غیر از جواهر نقل می‌کنم:

عن یونس عن ابن ابي عمیر إن من أدركه (مشعر) قبل الزوال یوم النحر فقد أدرك الحج.

صحيح معاوية بن عمار، قال: قال لي أبا عبد الله الشیخ: إذا أدرك الزوال فقد أدرك الموقف (مشعر).

این روایات ظاهراً معنأً متواتر است. آن وقت صاحب عروه فرموده‌اند این روایات شاذه است، این را نمی‌گویند شاذ، نه قولاً شاذ است بخاطر اینکه صاحب جواهر ادعای مشهور کرده‌اند و مشهور را نمی‌گویند شاذ، حالا بگوئیم صاحب جواهر مبالغه کرده‌اند در مشهور اما اشهر که هست، اشهر که نباشد بالتجیه یک مجموعه‌ای زیاد از متقدمین و متأخرین قائل به آن شده‌اند پس رمی به شذوذ اینجا تام نیست.

## جلسه ۸۰۳

### ۶ جمادی الأول ۱۴۳۶

مرحوم صاحب جواهر اقسام وقوفین را بالنسبه به اختیاری و اضطراری و اینکه در کجا حج صحیح است و در کجا فاسد است را و کجا محل خلاف است را ذکر فرموده‌اند که فعلاً بمناسبت اینکه مرحوم صاحب عروه متعرض شده‌اند مختصر نقل می‌کنم و گرنه خودش بحثی طولانی است و همینطور که سابقاً عرض شد جای این بحث در بحث وقوفین به عرفات و مشعر است. صاحب جواهر فرموده‌اند ما یازده قسم داریم که پنج تا اقسام مفرده است یعنی یکی را درک کرده و شش تا اقسام مرکبه است که دو تا را درک کرده (عرفات و مشعر) و یک قسم دوازدهم هم دارد که ایشان ذکر نکرده‌اند و آن این است که هیچکدام را درک نکند نه اختیاری و نه اضطراری به عرفات و نه مشعر. این روشن است که لا حج له و حجش باطل است که خوب با احرامش چه کند، این احرامش مبدل به عمره مفرده می‌شود و می‌آید به مکه مکرمه، طواف و سعی و تقصیر می‌کند و بعد هم یک طواف نساء انجام می‌دهد که محل خلاف است که آیا واجب هست یا نیست. من هم تبعاً

لصاحب عروه که اینجا متعرض مسأله شده‌اند چون در عروه ایشان ربع یا - حج را ذکر کرده‌اند.

صاحب جواهر فرموده اقسام خمسة مفردة، اختیاری عرفه خاصة (شخصی آمد از ظهر تا غروب در عرفات بود و به مشعر نرسید نه اختیاری و نه اضطراری، نه شب عید و نه بین الطلوعین و نه بعد از طلوع آفتاب تا ظهر) إِنَّ الأَقْوَى صححة الحج معه (که البته این محل خلاف است که آیا حجش صحیح است یا نه؟

قسم دوم اضطراری عرفات را درک کرد که به عرفات نرسید و مغرب شد، شب عید شد آمد به عرفات که این اضطراری عرفات است و فی الدروس أنه غیر مجز قولاً واحداً، یعنی اضطراری عرفات را فقط درک کرد و اصلاً به مشعر نرسید، اجماع هست که فایده‌ای ندارد. وعن الذخيرة لا اعرف فيه خلافاً بل عن جماعة الإجماع علیه که اگر از وقوفین فقط یکی را درک کرد و آن هم اضطراری عرفات بود حجش باطل است. فما فی المفاتیح (فیض کاشانی) من نسبته إلى الشهرة (گفته مشهور بطلان است و مشهور که گفته یعنی معلوم می‌شود اجماعی نیست و خلافی در مسأله هست، صاحب جواهر فرموده خلافی در مسأله نیست) مشعراً بوجود الخلاف فيه فی غیر محله.

قسم سوم: أن یدرک لیلۃ المشعر خاصّة، عرفات را هیچ درک نکرد نه اختیاری و نه اضطراری از مشعر هم شب عید را درک کرد، بین الطلوعین وقوف اختیاری است و بعد از طلوع آفتاب تا ظهر هم اضطراری نهاری است و اضطراری لیلی‌اش شب عید را درک کرد که چند دقیقه در مشعر باشد. والظاهر عدم الاجزاء بناءً علی المختار لعدم الإتيان بالمأمور به علی وجهه. البته اینجا مسأله خلافی است. نعم قد یقال بالصحة بناءً علیها بادراک الاضطراري

المشعر النهاري خاصة (چند تا روایت داشت که قبلاً خوانده شد که شاید متواتر معناً باشد، تواتر اجمالی مسلم بود، مستفیضه بود و چند تایش صحاح بود و سندش هم گیری نداشت که در آن روایات فرمودند اگر قبل از ظهر روز نحر را درک کرد حجش صحیح است. صاحب جواهر می فرماید ممکن است که اگر کسی بگوید که درک اضطراری مشعر نهاری (روز عید) صحیح است خوب به طریق اولی اضطراری مشعر لیلی باید صحیح باشد، چون نهاری فقط اضطراری است برای همه اما لیلی برای زنها و پیرمردها و عاجز و مردی که با زن آمده اختیاری است، اگر آنکه محض اضطراری است کافی باشد آنکه برای بعدی اختیاری است به طریق اولی باید کافی باشد) ضرورة اولوية ذلك منه (اگر گفتیم اضطراری مشعر که در نهار است بین طلوع آفتاب و زوال ظهر کافی است خوب اولی است که بگوئیم که شب عید کافی است. چرا؟) باعتبار أن فيه شائبة الاختيار للاكتفاء به للمرأة اختیاراً ولغيرها كما استعرف ومن هنا كان المحكي عن ثاني الشهيدین ذلك (که در اینجا هم حجش صحیح است) وإن تردد فيه سببه (صاحب مدارک) باعتبار اختصاص ذلك بنص.

قسم چهارم: الرابع: أن يدرک اختیاری المشعر خاصة (به عرفات نرسید اما اختیاری مشعر را درک کرد، یعنی بین الطلوعین مشعر بود) فلا إشكال في الصحة.

قسم پنجم: الخامس أن يدرک الاضطراري النهاري خاصة. یعنی بین الطلوعین عید هم نرسید و بعد از طلوع آفتاب به مشعر رسید) وقد عرفت أن الأقوى فيه عدم الصحة فيكون الباطل من أقسام الخمسة قسمين (سوم و پنجم).  
حالا یک بحثی است طبق روایاتی که گفته شد که قاعده این است که اگر اجماع نباشد که ظاهراً اجماع هست، اگر اجماع نباشد روایاتی که می گوید اگر



کسی به حج آمد و فقط مشعر را درک کرد روز عید بین طلوع آفتاب تا زوال حجش صحیح است متبادر از آن این است که قبلاً نرسید، پس معلوم می‌شود اگر قبلاً نرسید هم باید صحیح باشد و ظاهرش این است که نه اینکه خصوصیتی دارد مشعر بودن در بین طلوع آفتاب و زوال، بلکه ظاهرش این است که دیر رسید، پس اگر زودتر رسید ولو مشعر را درک نکرد و عرفات را درک کرد شب عید قاعده‌اش این است که کافی باشد اما چون اجماع هست این استدلال تام نیست. بله اگر کسی اینطور اجماع‌ها را بگوید قبول نیست، اولاً محتمل الاستناد است و ثانیاً شبهه صغریاً بکند در اجماع به اینکه معلوم نیست که اجماع باشد که این اولویت فی محله است.

پس به نظر صاحب جواهر از این پنج قسم فقط دو قسمش صحیح است. بعد صاحب جواهر فرموده‌اند: **وأما الستة المركبة، شش قسم دیگر هم هست که حاجی دو تا را درک کرده:**

**فالأول أن يدرك الاختياريين** که هم اختیاری عرفات و هم مشعر را درک کرد، این بحثی ندارد.

**الثاني: اختياري عرفه مع اضطرارة المشعر الليلي،** این هم صحیح است.

**الثالث: اختياري عرفه مع اضطراري المشعر النهاري.**

**الرابع: أن يدرك الضطراري عرفه مع اضطراري المشعر الليلي.**

**الخامس: أن يدرك الضطراري عرفه مع اختياري المشعر.**

**السادس: أن يدرك الاضطراريين.** یکی اضطراری عرفات شب عید و یکی اضطراری مشعر.

**والاقوى الصحة في الجميع مع فرض عدم الترك للاختياري عمداً وگرنه بطل حجّه كما عرفت.**

دوازدهم هم این است که هیچکدام از اختیاری و اضطراری عرفات و مشعر را درک نکرد که قاعده‌اش این است که حجش باطل باشد.

یک قسم سیزدهم هم دارد که همین دوازدهم را درک نکرد اما به منی رسید، بعضی از روایات که صحیحۃ السند هم هست ظاهرش این است که اگر به منی رسید حجش صحیح است. روایت دارد که رمی بکند و کارهایش را بکند و حجش درست است. اما ظاهراً این روایات منی معرض عنهاست و کسی طبق فتوی نداده و اگر ما اعراض را اشکال نکنیم و بگوئیم اعراض کاسر سند نیست چون دلالتش گیری ندارد، و اگر نقلی از معصوم علیه السلام شده باشد و نقل مسلم باشد که معصوم فرموده‌اند اما علماء اتقیاء که اهل خبره هم هستند همه‌شان از آن اعراض کردند، معلوم می‌شود که نقل گیری دارد و حجیت عقلانیه ندارد و اگر مولای حکیم و عبد حکیم بود نمی‌توانست به این حرف عمل کند، از آن جهت گیر دارد و تام نیست. (جواهر ج ۱۹ ص ۴۷ - ۴۸).

صاحب عروه بعد فرموده‌اند: وقد يؤید القول الثالث وهو كفاية إدراك الاضطراري من عرفة وهو ليلة العيد بالأخبار الدالة على أن من يأتي بعد افاضة الناس من عرفات وأدركها ليلة النحر تم حجّه.

یک روایاتی دارد که یکی‌اش صحیح‌ه عمار بود که گذشت و خوانده شد که اگر کسی آمد به عرفات و وقتی رسید که بعد از غروب است که مردم از عرفات دارند بیرون می‌روند بطرف مشعر، روایت دارد که اگر شب عید را به عرفات رسید فقد تم حجّه که این قول قائل هم دارد. صاحب عروه می‌فرماید این روایت بدرد مسأله ما نمی‌خورد، این روایات مال کسی است که درک نکرده عرفات را، یعنی یا حج افراد داشت احرام بست از میقات و آمد به

عرفات و نرسید یا حج تمتع داشت، عمره تمتع کرده بود و تمام شده بود، احرام حج تمتع هم بست و می‌رسید به عرفات اما طوری شد که به عرفات نرسید، این مال این است نه مال کسی که مسأله ما نحن فیه است که کسی است که احرام برای عمره تمتع بسته و آمده به مکه یا هنوز به مکه نیامده می‌داند که اگر بخواهد عمره تمتع را انجام دهد و بعد احرام حج ببندد روز به عرفات نمی‌رسد و شب عید می‌رسد، آیا عمره تمتع انجام بدهد و احرام حج تمتع ببندد و بیاید ولو شب عید به عرفات برسد یا اینکه نه حجش را مبدل کند به افراد و روز بیاید به عرفات برسد. صاحب عروه می‌فرمایند مورد روایت غیر ما نحن فیه است. فرموده‌اند: **وفیه ان موردها** (روایاتی که می‌گوید اگر شب عید به عرفات رسید حجش درست است غیر ما نحن فیه وهو عدم الإدراک من حیث هو، این روایت می‌خواهد بگوید اضطراری عرفات در صورت اضطراری اشکال ندارد اما نه در صورت اختیار، این کسی که احرام عرفات را بسته و می‌داند که نمی‌رسد به عرفات مگر شب عید این مضطر نیست و احرامش را مبدل به حج افراد کند و برسد به اختیاری عرفات. وهو عدم الإدراک من حیث هو **وفیما نحن فیه یمکن الإدراک** (فرض این است که اگر عمره تمتع را انجام ندهد و مبدلش کند به حج افراد روز به عرفات می‌رسد) **والمانع کونه فی اثناء العمرة** (اگر بخواهد طواف و رکعتین و سعی کند و تقصیر کند و احرام کند این مانع می‌شود که روز برسد به عرفات.

این فرمایش فی محله درست است و اشکالی ندارد. اما بحث این است که اولاً آیا این مورد است یا موضوع؟ خود صاحب عروه فرموده‌اند مورد است، البته مراد ایشان موضوع است و کلمه مورد مرادشان مقابل موضوع نیست و گرنه خود صاحب عروه بهتر متوجه این هستند که مفرد مخصص

نیست و می‌خواهند بفرمایند موضوع حکم این است. اولاً: اگر مورد این باشد که خصوصیتی ندارد پس معلوم می‌شود که درک عرفات به ادراک لیلۃ العید هست، هذا درک، آن وقت چه فرقی می‌کند که این شخص از اول بداند که به عرفات نمی‌رسد مگر شب عید و یا اگر بنخواهد عمره تمتع را انجام بدهد نمی‌رسد با اینکه تبدیل و نیتش را عوض کند از تمتع به افراد دلیل می‌خواهد. یکی دیگر همان روایاتی که دارد که اگر شخص به مشعر رسید قبل از ظهر روز عید ادراک الحج، ظاهرش این است که زودتر نرسید. اگر زودتر می‌رسید که درست بود که یکی از زودترهایش این است که به اضطراری عرفات برسد. علی کل این بحث اجتهادی است.

پس قول سوم که صاحب عروه اشکال کردند اشکالشان مال این است که می‌فرمایند من حیث هو روایات می‌گوید کسی که به عرفات اضطراری رسید کافی است در جائیکه نمی‌توانسته به عرفات اختیاری برسد نه اینکه می‌توانسته برسد و عمره مانعش بوده. حالا اگر کسی اینطور استظهار کرد و این را موضوع روایات دید بله فرمایش صاحب عروه است اما اگر کسی این را مورد دید فرقی نمی‌کند.

## جلسه ۸۰۴

### ۹ جمادی الأول ۱۴۳۶

مرحوم صاحب عروه بعد از صحبت‌های گذشته چند تا فرع برای مسأله ذکر می‌کنند که این فروع سابقاً بیشتر مورد ابتلاء بوده و حالا هم محل ابتلاء می‌شود. فرموده‌اند: لو اتم عمرته في سعة الوقت، حج تمتع باید می‌کرد که یا مستطیع بود و یا اجیر شده بود و آمد عمره تمتع را انجام داد در ماه شوال مثلاً و دید وقت برای تا حج خیلی هست) ثم اتفق أنه لم يدرك الاختياري من الوقوف كفاه الاضطراري ودخل في مورد تلك الأخبار. چون روایات این بود که کسی احرام بست برای عمره تمتع هنوز عمره نکرده دید وقت ضیق است، ایشان می‌خواهند بفرمایند ولو روایات موردش ضیق است، حج شد در جائی که در اثناء عمره تمتع بود، همینطور است اگر بعد از عمره تمتع باشد چون بعضی از روایاتش اطلاق داشت که یکی این بود:

صحيحة جميل: المتمتع له المتعة (عمره تمتع) إلى زوال الشمس من يوم عرفة وله الحج إلى زوال الشمس من يوم النحر، یعنی تا زوال شمس از يوم النحر اگر احرام ببندد و برسد به مشعر قبل از ظهر روز عید له الحج، یعنی حج فوت

نمی‌شود تا زوال شمس یوم النحر و این اطلاق دارد می‌گیرد جائی که در اثناء عمره تمتع فهمید که ضیق است یا بعد از عمره تمتع فهمید که ضیق است، چون له الحج می‌گیرد. (وسائل، ابواب اقسام الحج، باب ۲۰ ح ۱۵).

یک فرع دیگر مربوط به همین جا صاحب عروه ذکر می‌کنند و یک فرع سوم هم دارد که من عرض می‌کنم که بعد خود صاحب عروه متعرض می‌شوند. فرع دوم این است که وقت ضیق بود و این خیال می‌کرد که وقت سعه دارد، روز عرفه آمد وارد مکه شد و فکر می‌کرد امروز روز هشتم است و فکر می‌کرد که وقت سعه دارد و یا روز هفتم و هشتم وارد شد و خیال می‌کرد که ماشین هست ولی بعد معلوم شد که امسال طوری شده که ماشین نیست و باید پیاده برود و اگر پیاده برود نمی‌رسد صاحب عروه می‌فرمایند: بل لا یبعد دخول (در روایات فی تلك الأخبار) من اعتقد سعة الوقت فأتّم عمرته ثم بان كون الوقت مضيقاً فی تلك الأخبار.

فرع سوم این است که می‌دانست که وقت ضیق است مع ذلك تقصیر کرد و نرسید که بعد صاحب عروه متعرضند و جایش بود که اینجا متعرض شوند چون در ردیف این فروع است. آمد احرام عمره تمتع بست و وارد مکه شد هنوز عمره تمتع را تمام نکرده و طواف و سعی نکرده می‌دانست که اگر طواف کند و سعی کند نمی‌رسد به اختیاری عرفات و مشعر مع ذلك طواف کرد و سعی کرد و تقصیر کرد و احرام حج را بست و به اختیاری عرفات نرسید و به اضطرار رسید یا به اضطراری مشعر رسید. اگر انصراف بگوئیم در این روایات مثل نماز و تیمم باید بگوئیم کافی است و حکم وضعی با حکم تکلیفی فرق می‌کند. بله اینجا ممکن است انصراف را بگوئیم که بعد صاحب عروه می‌فرمایند و گرنه اگر شخصی بر او غسل واجب است و اول

ظهر باید غسل کند و نمازش را بخواند ولی عمداً عالماً عامداً عصباناً غسل نمی‌کند و تأخیر می‌اندازد غسل را به وقتیکه اگر بخواهد غسل کند نمازش قضاء می‌شود. تکلیفش چیست؟ تکلیفش این است که تیمم می‌کند نمازش را هم می‌خواند، نمازش هم درست است فقط گناه کرده که تأخیر انداخته که مفتی به شاید جمع فقهاست. در نماز هم همین است که حکم تکلیفی با حکم وضعی دو تا است. در عروه تفکیک حکم تکلیفی از حکم وضعی حتی برای عالم عامد عاصی مکرر در فقه هست از کجا درآمده؟ از اطلاقات درآمده. عروه کتاب الطهارة، فصل احکام التیمم مسأله ۸: لا تجب إعادة الصلاة التي صلاها بالتيمم الصحيح بعد زوال العذر لا في الوقت ولا في خارجه مطلقاً. نعم الأحوط استحباباً أعادتها في موارد. الخامس: من آخر الصلاة متممداً إلى أن ضاق وقته فتيمم لأجل الضيق (عمداً غسل را تأخیر انداخت و هیچ ضرر و حرج هم برایش نبوده) نمازش صحیح است و قضاء هم ندارد فقط کار بد کرده که تأخیر انداخته چرا؟ للتفكيك بين حكم التكليفى والوضعى. چون دلیل بیش از حکم تکلیفی را نمی‌فرماید. حکم وضعی نیست و باطل است. آیا در حج هم همین را می‌گوئیم؟ اگر کسی جرأت می‌کند در اینجا هم بگوید مثل جاهای دیگر. البته این را نمی‌گویند در حج، ولی چه فرقی می‌کند عصبان و عمد در اینجا و در تیمم و صلاة؟ اما اینجا را نمی‌گوئیم بخاطر انصراف که صحبتش می‌آید. حالا اگر کسی شک در انصراف کرد چه؟

بعد صاحب عروه می‌فرمایند اینکه روایات غالباً راجع به حجة الإسلام است خصوصیت ندارد و حج مندوب هم همین است. ثم الظاهر عموم حکم المقام (که اگر وقت ضیق شد از اینکه عمره تمتع را بخواهد تمام کند و حج تمتع را شروع کند نمی‌رسد به وقوف اختیاری، باید احرامی که برای عمره

تمتع بسته مبدل کند و یا مبدل می شود خودش به حج افراد، صاحب عروه می فرماید این خاص به حج واجب نیست در حج مستحب هم همینطور است. اگر کسی نیت حج تمتع کرد مستحباً، حج واجبش را قبلاً انجام داده، حالا احرام بسته و آمده به مکه می بیند اگر بخواهد طواف کند و سعی و تقصیر کند و احرام حج ببندد به وقوف اختیاری عرفات نمی رسد، شب عید به عرفات می رسد، حجش را چه موقع باید مبدل کند به حج افراد و چه موقع ادامه دهد عمره تمتعش را؟ می گویند فرقی نمی کند که حج واجب باشد یا حج مستحب) بالنسبة إلى الحج المندوب وشمول الأخبار له (مثل همان صحیحه جمیل که چند روز قبل خوانده شد که این بود: عن أبي عبد الله عليه السلام: عن المرأة الحائض إذا قدمت مكة يوم التروية؟ قال عليه السلام: تضي كما هي إلى عرفات فتجعلها حجة (وسائل، ابواب اقسام الحج، باب ۲۱ ح ۲) که اینکه مبدل می شود و یا مبدل می کند عمره تمتع را به حج افراد خصوصیت به حجة الإسلام ندارد چون در آن ندارد حجة الإسلام ووسائل هم نگفت که حجة الإسلام است شاید این خانم اجیر شده بوده و یا حجش افسادی بوده. حکم حج این است چه مستحب و چه واجب باشد.

بعد خود صاحب عروه توضیح می دهند: فلو نوى التمتع ندباً وضاق وقته عن إتمام العمرة وإدراك الحج جاز له العدول إلى الأفراد. بخاطر اطلاقى که ذکر شد.

فقط ندباً یک فرقی دارد با واجب که متعرض می شوند. اگر شخص نیت حج مستحب کرد برای حج تمتع، حج تمتع عمره دارد که عمره اش قبلش است، اگر نیت کرد از اول حج افراد را، حج افراد عمره ندارد و مستحب هم هست حالا که احرام بست به نیت عمره تمتع، وسط عمره تمتع دید اگر



بنخواهد عمره تمتع را تمام کند دیگر به حج نمی‌رسد عمره تمتع را مبدل کرد به حج افراد، حج افراد کرد آیا بعدش باید یک عمره مفرده بکند یا نه؟ حجش هم مستحب بوده که اگر از اول نیت افراد کرده بود عمره نداشت اما حالا که نیت عمره تمتع کرده و بعد عمره تمتع مبدل به افراد شد، آیا باید بعد از این حج افراد یک عمره مفرده بکند؟ صاحب عروه می‌فرمایند: نه، کجاست دلیلی که می‌گوید باید عمره مفرده کند؟ اینکه نیت کرد که حج تمتع کند عمره نداشت اما خود شارع گفت این عمره تمتع را بکن افراد، افراد هم که عمره ندارد و حجش هم حج مستحب بود، می‌فرمایند: **وفي وجوب العمرة بعده** (حالا که عمره تمتع را مبدل به حج افراد کرد آیا بعدش واجب است که یک عمره تمتع کند؟) **اشکال والاقوی عدم وجوبها** (چون دلیل نداریم که واجب باشد. خلاصه عمره مفرده ربطی به حج افراد ندارد. تمتع است که حج و عمره‌اش مرتبط به هم هستند. این نیت تمتع کرده بود که نیتش خراب شد و خود شارع فرمود افرادش کن و افراد هم که عمره ندارد و کسی را هم ندیدم که حاشیه کرده باشد. حرف خوبی است فی محلّه.



## فهرست

۵ .....	جلسه ۷۴۹
۱۳ .....	جلسه ۷۵۰
۲۱ .....	جلسه ۷۵۱
۲۷ .....	جلسه ۷۵۲
۳۳ .....	جلسه ۷۵۳
۳۹ .....	جلسه ۷۵۴
۴۴ .....	جلسه ۷۵۵
۵۱ .....	جلسه ۷۵۶
۵۶ .....	جلسه ۷۵۷
۶۳ .....	جلسه ۷۵۸
۷۲ .....	جلسه ۷۵۹
۷۸ .....	جلسه ۷۶۰
۸۵ .....	جلسه ۷۶۱

۹۲.....	جلسه ۷۶۲.....
۱۰۰.....	جلسه ۷۶۳.....
۱۰۶.....	جلسه ۷۶۴.....
۱۱۴.....	جلسه ۷۶۵.....
۱۲۰.....	جلسه ۷۶۶.....
۱۲۹.....	جلسه ۷۶۷.....
۱۳۷.....	جلسه ۷۶۸.....
۱۴۳.....	جلسه ۷۶۹.....
۱۵۰.....	جلسه ۷۷۰.....
۱۶۰.....	جلسه ۷۷۱.....
۱۶۸.....	جلسه ۷۷۲.....
۱۷۶.....	جلسه ۷۷۳.....
۱۸۳.....	جلسه ۷۷۴.....
۱۸۸.....	جلسه ۷۷۵.....
۱۹۵.....	جلسه ۷۷۶.....
۲۰۳.....	جلسه ۷۷۷.....
۲۰۹.....	جلسه ۷۷۸.....
۲۱۶.....	جلسه ۷۷۹.....
۲۲۲.....	جلسه ۷۸۰.....
۲۲۹.....	جلسه ۷۸۱.....

---

۲۳۷.....	جلسه ۷۸۲
۲۴۳.....	جلسه ۷۸۳
۲۵۰.....	جلسه ۷۸۴
۲۵۵.....	جلسه ۷۸۵
۲۶۴.....	جلسه ۷۸۶
۲۷۲.....	جلسه ۷۸۷
۲۷۸.....	جلسه ۷۸۸
۲۸۶.....	جلسه ۷۸۹
۲۹۳.....	جلسه ۷۹۰
۳۰۱.....	جلسه ۷۹۱
۳۱۱.....	جلسه ۷۹۲
۳۲۰.....	جلسه ۷۹۳
۳۲۹.....	جلسه ۷۹۴
۳۳۸.....	جلسه ۷۹۵
۳۴۶.....	جلسه ۷۹۶
۳۵۵.....	جلسه ۷۹۷
۳۶۳.....	جلسه ۷۹۸
۳۷۲.....	جلسه ۷۹۹
۳۷۸.....	جلسه ۸۰۰
۳۸۶.....	جلسه ۸۰۱

---

۳۹۲ .....	جلسه ۸۰۲
۳۹۸ .....	جلسه ۸۰۳
۴۰۵ .....	جلسه ۸۰۴
۴۱۱ .....	فهرست